THE

TARIKH-I-FIROZ SHAHI,

OF

SHAMS SIRÁJ 'AFÍF,

EDITED

BY

MAULAVI VILAYAT HUSAIN,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

PUBLISHED FOR THE BIBLIOTHECA INDICA.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, NO. 52 PARK STREET.

1891.

فهرست اصول و ابواب تاريخ فيروزشاهي

احوال	صفحه

اذکار صفحه

اذکار صفحه

اذکار صفحه

اذکار | صفحه

تمام گردید فهرست از فیروزشاهي

فهرست نامهاي مردمان و مواضع و آبها که در تاريخ فيروز شاهي مذکورست بترتيب حروف تهجي مرتب بدو بهره کرده شد بهرهٔ نخستين فهرست نامهاي مردمان بهرهٔ دومين فهرست مواضع و آبها

بهرهٔ نخستين فهرست نامهای مردمان
باذکر حالات هر صفحه

فصل الحاء

فصل الدال

فصل الشین

فصل الصاد

فصل الظاء

حالات	صفحه	اسماء

فصل الغین

فصل الفاء

فصل الکاف

فصل المیم

فصل النون

بهرهٔ دومین فهرست مواضع و آبها با ذکر حالات هر صفحه

فصل الچاء

فصل الحاء

فصل الخاء

فصل الدال

فصل الصاد

اسماي مواضع	صفحه	حالات
فيروز اباد	۱۷۸	خوشيئ خلائق در عهد فيروز شاهي
〃	۲۶۰	وضع طاس گهڑيالہ
〃	۲۷۸	نشستن سلطان در محل با رجا
〃	۲۹۰	استعداد خانجهان براے استقبال سلطان
〃	۲۹۱	استقبال خانجهان مر سلطان فيروز را
〃	۳۰۵	آوردن منارهاي سنگين
〃	۳۰۸	〃
〃	۳۱۰	〃
〃	۳۲۱	شكار آهو وغيره
〃	۳۳۰	كوشش سلطان فيروز براي عمارت
〃	۳۶۵	جشن شب برات
〃	۳۶۶	〃
〃	۳۶۸	بيان مطربان
〃	۳۷۶	دور كردن سلطان فيروز مر دوري را
〃	۳۸۰	قصهٔ زنار دار و سوختن او پيش دربار
〃	۳۸۵	افسانهٔ دومرد بقد بزرگ و دو عورت باريش
〃	۳۸۶	افسانهٔ گوسپند و زاغ عجيب
〃	۳۹۸	افسانهٔ سواريِ خانجهان
〃	۴۰۳	پيغام سلطان بخانجهان

فصل اللام

فصل النون

* تمام شد *

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الله الاحد

قال الله تعالی و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم الآیة - قال النبي صلی الله علیه و سلم قلوب الملوک ملهمون * * بیت *

* جبهت (۲) شاه از رقم عدل و داد *

* لوح خدائیست که محفوظ باد *

حضرت بیچون بقدرت بیچگونه منزه از چون و چرا آفرینندۀ ممالک افزون بحکمت محکم و قدرت مستحکم خویش دو مملکت را با صلابت و سلطنت آفرید - یکی مملکت دنیاوي با زینت و زیبائي با ناز و کرشمۀ رعنائي - چون ساحران بابل بدل ربائي - مخلوقات را بر کلام او گوش شنوائي - چشم را بمتاع او بینائي - دماغ را از ریح باغ او بویائي - دست (۳) را دست تصرف بگیرائي - پاے را در طلب او دوائي

(۲ ن) جبهت شاهان قمر عدل و داد * (۳ ن) دست تصرف *

براے حظوظ او شیدائي - زبانرا بناکام در کام او گویائي - زهے مزرعهٔ اخروائي - کقوله علیه السلام الدنیا مزرعة الآخرة - دوم مملکت آخرت با نعمت بسیار و کرامت بیشمار (۲) حظ اهل دل خوش کردار مسکن اصحاب نیکوکار - میل دل ارباب ابرار ارواح خوب رفتار تمنای ستمکاران بیقرار - (۳) همهٔ اخبار، آثار پروردگار - قوله تعالی منکم من یرید الدنیا الخ *

* رباعي *

دیدیم نهان گیتي و اصل دو جهان * از علت و از عار گذشتیم آسان
در نور سپید و در سیه مانده بدیم * زین نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن

حکمت علیم و قدرت قدیم انواع نعیم بلطف کریم با شفقت عظیم باستقامت مستقیم بیشتر نعمت و اکثر متاع دولت درین هر دو مملکت بیافرید - چنانچه حضرت کبریائي از (۴) مملکت دنیاوي خبر داده - قوله تعالی زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا ایضا از آرزوی (۵) اخروائي بلطف خدائي از وصف انهار و اشجار رموز لطیف در کنوز شریف (۶) کشاده، ندا در عالم درداده - قوله تعالی جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا

(۲ ن) خص اهل خوش کردار * (۳ ن) همه در اخبار * (۴ ن) درین هر دو مملکت دنیاوي خبر دادة * (۵ ن) خدائي * (۶ ن) کشاده اند *

في الجمله حضرت غنا و استغنا تاج بادشاهي اين[۲] دو مملکت
بر فرق شاه انبيا نهاده - و دواج[۳] زيبائي سلطنت اين دو سلطنت
در بر مبارک شهنشاه اصفيا پوشانيده - درگاه مصطفي و بارگاه
مجتبي چون اصحاب تجريد و ارباب تفريد در مقام مکان
در طلب مالک لامکان مجرد وار ايستاده - ديدهٔ تمنا درين هر دو
مملکت نکشاده - قوله تعالى ما زاغ البصر و ما طغى نقل از
شرح زبور سرياني * * شعر *

* انا الموجود فاطلبني تجدني *
* وان تطلب سوائي لم تجدني *

* رباعي *

دنيا جم را و قيصر و خاقان را * تسبيح فرشته را صفا رضوان را
دوزخ بد را بهشت مرنيکان را * جانان مارا و جان ما جانان را

حضرت پيغمبر صلى الله عليه و سلم جرعهٔ ازين ساغر بدو[۴] گروه با شکوه
يکي علما و مشائخ يقين دوم سلاطين طالبان دين چشانيده - و براي
اقامت اين دو مملکت خلعت مقامات سلطنت پوشانيده - و اين
هر دو طائفه را بسطور[۵] مسطور آگاهانيده[۶] - چنانچه درباب علما و مشائخ

(۲ن) تاج بادشاهي رعنائي اين دولت دو مملکت * (۳ن) و دواج زيبائي
اصفيا پوشانيده جامهٔ سلطنت اين دو سلطنت در بر مبارک شهنشاه اصفيا
پوشانيده * (۴ن) بر دو * (۵ ن) مستور * (۶ ن) فرموده *

رضوان الله علیهم اجمعین بعبارت و استعارت فرموده - الشیخ في قومه کالنبي في امته - همچنان از حال احوال سلاطین بمتابعت اماما‌ن دین باشارت بشارت و مهارت بصارت بینا گردانیده — قوله علیه السلام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا مقامات زمرهٔ سلوك از عدّ و حصر و وهم و فکر بیرون است - قاعدهٔ فائدهٔ جواهر معانی (۲) هریک مقامات چون بحور جیحون - و رموزات غورات از قعر سیحون - معهذا این ضعیف اعني شمس سراج عفیف (که مورخ تواریخ تاجداران است) از اندیشه شرح چند مقامي از گنجینهٔ دفینهٔ فهم و سفینهٔ وهم خویش بغواصي دست آورده میان روش مقامات اهل سلوك و طریق و روش (۳) درجات زمرهٔ ملوك بمثل (۴) و تمثیل گفته - چون هر (۵) این گوهر بادلهٔ عقلي و براهین آن بکنایة نقلي سفته شرح ده مقام از مقامات مذکور بسطور مشهور نوشته - تبرکا بکلام مجید و فرقان حمید — کقوله تبارک و تعالی واتممناها بعشر الخ * * بیت *

* سلك سخن را چو در افشان کنیم *

* پیشکش حضرت شاهان کنیم *

مقام اول شفقت است - گوهر شفقت از قعر دریای دل بتاثیر

(۲ ن) اماني * (۳ ن) ورزش * (۴ ن) بتمثل * (۵ ن) جوهر این گوهر *

ازدواج ارواح با عالم (٢) آب و گل است - اخبار این آثار و شعار
این انوار از حضرت پروردگار است - کقوله تعالی لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا - چنانچه
علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین بر عامهٔ خلائق
مشفق تر از ابوین و مهربان تر از والدین اند - طالبان مقصود را
بمطلوب میرسانند - و جویندگان محبوب را راه برتري و بهتري
مینمایند - بر عموم خلائق باحسان جزیل برمي آیند - گوی لطف
بچوگان تربیت در میدان شفقت بسبقت میرسانند (٣) - جمیع
خلائق را احتیاج (٤) بعلما و مشائخ است - همچنین سلاطین از تاثیر
یقین بر جمیع مخلوقات مهرباني از سر شفقت مهرجاني کنند
بآن عظمت درجات پیش کل موجودات خوان تربیت بآساني برند
لاجرم بر عامهٔ خلائق بصفت (٥) باران ابر بهاري بدر باري بقوت (٦)
هوشیاري و همت بیداري برآیند - چنانچه اهل دور بمستور گزارند
اصحاب نزدیک و ارباب رفیق در بوتهٔ حیرت بر آتش غیرت بگدازند
بیگانگان در دائرهٔ یکانگي گوهر خویش نمایند - یگانگانرا از کثرت شفقت
و لذت عاطفت عقدهٔ دوستي بر دوستي افزایند - خلائق بهفتاد و دو
گروه زیر سایهٔ چتر سلاطین آرام گرفته اند - مبادا بلکه آن لحظه (٧)
مبادا که از زبان شهریاران و لسان جهان داران لفظ بی شفقتي

(٢ن) علم * (٣ ن) مي ربایند * (٤ن) اختیار * (٥ ن) بصنعت *
(٦ ن) بقعت * (٧ ن) مبادا که از زبان آه بدون مبادا بلکه آن لحظه *

بر زبان[۲] رود و یا خطرهٔ عنف در خاطر ایشان گذرد - عالمی را زیانی
بجانی و جهانی را غم آب و نانی پیش آید - کیخسرو از وزرا
سؤال این اقوال بدین منوال کرد - که اثر خطرهٔ بی شفقتی
بادشاهان و موجب بی لطفی شهنشاهان در حق خلائق چیست
گفتند چون در شیرینی بزمان[۳] واحد بحکمت محکمهٔ احد
بی واسطهٔ موجودات و کوشش مخلوقات اثر ترشی پدید آید
جوهر گوهر شفقت بیش بها است - قیمت آن ندانند مگر مشائخ
اهل یقین - و بهای آن نشناسند مگر سلاطین طالبان دین - هر چند
در دل شهریاران اثر شفقت بر عامه بیشتر - ضیای انتشار نیکنامی
گیتی مداران در چهار رکن عالم زیادت تر - مقام شفقت مر تاجداران
را دولتیست هنی - و نعمتیست سنی - چنانچه آن مشفق کونین
و صاحب تربیت اهل خافقین بشارت باشارت میدهند - علیه
الصلوٰة و السلام - التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله
صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم - مقام دوم عفو
است - عفو از غایت هیبت پروردگار و نهایت عظمت جباری کردگار
است - کقوله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا
لاترجعون - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین
از هیبت قهر الوهیت و حدت سطوت ربوبیت در دریاے تحیر
بیهوش - و در میدان تفکر مدهوش اند - طاعت خود را بنظر معصیت

(۲ ن) بر زبان بدون رود * (۳ ن) بزبان *

نگرند - و عبادات حسنه را سیئات پندارند - تخم عمل اندر کشت خوف و رجا کارند - بر جمیع خلائق بنظر عفو نگرند - در مقام شفاعت دست بدعا بردارند - که الدعاء مخ العبادة - همچنین سلاطین از سر یقین همیشه عفو را دثار و شعار خود ساخته - گوی حلم بچوگان علم در میدان همت باخته - مرکب سعادت بجانب نعمت تاخته وصف (۲) این طائفه بحدیست که بیشتر از جنایت صغائر و کبائر باز آمدند - چنانچه هارون رشید با مراد مزید پسر زالی خراشیده حالی با نقصان جمالی از کمانی (۳) در خر (۴) فرستاده - زال از سر اهوال احوال سبب قیل و قال (۵) رخ بر رخ خلیفه نهاد - حجاب باب (۶) شتاب عصا بدستش داد - زال ازین مثال بادل ناشاد دست حاجات بمناجات کشاد - از اثر مهابت اجابت دل معظم (۷) خلیفه و جگر مکرم گرم گشت - پسر زال بیحال را از شفقت کمال خلعت شریف و کسوت لطیف در بر نهاد - منادي (۸) بنادي ندا در داد - هذا احسن الفعل و اکمل العمل - عیار زر عفو بر محک عمل سلاطین طالبان دین توان شناخت - لولو و مرجان حلم در دریای مرج البحرین شفقت ایشان توان یافت - درگاه عظمت و بارگاه عزت این مقام دائم مصفا است - چنانچه آن غواص بحرین و آشنای بحار کونین

(۲ ن) در وصف * (۳ ن) از کمالي * (۴ ن) حین - للمصحح - حبس *
(۵ ن) قتل و قتال * (۶ ن) بتاب * (۷ ن) خطیر خلیفه نرم و جگر مکرم گرم گشت * (۸ ن) منادی بمنادي *

فرمود - قوله علیه السلام و اذا تسمع تسمع(۲) - صدق یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم - مقام سوم عدل و فضل است - مقام عدل از نتیجهٔ خوف لم‌یزل است - و جرعهٔ از جام کلام این ذوق - قوله تعالی و زنوا بالقسطاس المستقیم چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در همه احوال چنگ در دامن عدل زده - و دست در آستین فضل کرده - هراینه بر آئینهٔ عدل نظر برده نباید بر چهرهٔ جمال همت کلف(۳) قیل و قال نشیند(۴) و رخسارهٔ جمال کمال نقصان بیند - بهر مرتبه که از مراتب(۵) سینهٔ سلوک رسیده پایهٔ عدل و فضل را محکم جنبانیده - و خلائق را بنعمت دینی رسانیده - و دولت دنیاوی ایثار کرده - چنانچه قول مشائخ در عالم لطائف است - الشیخ یحیی و یمیت - ای یحیی القلب و یمیت النفس - همچنین زمرهٔ ملوک بمتابعت فرقهٔ سلوک در دور عظمت و طور مکنت خویش لوای عدل افراشته و علم دولت فضل را پیراسته - تا هیچ مظلوم مغموم نباشد - و قوی بمظنهٔ قوت تارک ضعیفی نخراشد - بدین سبب همیشه درگاه عدل و بارگاه فضل را آراسته دارند - از آثار عدل بر حالت مظلومان پردازند و از انوار فضل مسکینان را بنوازند - گویند خدام شاه عز الدوله مادہ گاو زالی را بغصب ذبح کرده - شاه عز الدوله بران زال در عدل کشاده و مژدهٔ

(۲ ن) اذا اسمع تسمع - اذا اسمع تسمع * (۳ ن) کلفت * (۴ ن) شنید *
(۵ ن) سرایت *

فضل بر کفش نهاده یازده ماده گاو زال را داده - یکی از غایت عدل - ده از نهایت فضل - راست است از تاثیر(۲) این چنین طاعات سیئات بحسنات بدل گردد - کقوله تعالی یبدل الله سیئاتهم حسنات - چنانچه آن عادل کونین و برگزیدهٔ خافقین نشان آن بعیان داده - کقوله علیه السلام - عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مقام چهارم مقاتله و محاربه است - محاربه از نتیجهٔ امر پروردگار است - کقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم - مقاتله ظاهریست - و محاربه باطنيست - چنانچه علما و مشائخ قدس سرهم در میدان مسجد برای ادای نماز و مسالت نیاز بوقت راز صفوف برکشند - و دنبال امام تحریمه بندند -- مثال آن بدین منوال است - قوله تعالی و الصافات صفا - بهنگام صلوة و ایام صلوة با ابلیس پرتلبیس و با نفس امارهٔ خسیس بعنایت الهي و فیض نامتناهي مظفر و منصور بازگردند - غنائم(۳) مرحمت رحیم و کریم را بخش کنند - نشان آن عطا در ایشان(۴) عیان است قوله تعالی و سارعوا الی مغفرة - آن طالب اسرار روحاني خواجه عین القضاة همداني علیهم الرحمة و الغفران در تمهیدات خود درر براهین ثباتات سفت - گفت الانبیاء یصلون فی القبور

(۲ ن) مآثر * (۳ ن) غنائم مرحمت رحیم و کرامت کرم کریم را بخشش کنند * (۴ ن) در شان *

پیشروان امت و مقتدایان (۲) ملت درون صومعهٔ گور بطلب راز نمازند (۳) - همچنین سلاطین در وقت قتال و هنگام پیل مال در میدان جلالت و مقام شجاعت انواع جنود مبارزان آراسته و اکثر صفوف مجاهدان پیراسته کنند - با دشمن دوست که دران طغرای اوست درآویز کنند - دران حالت با کمال جلادت جان بر کف نهاده و خود را بخدا ودیعت داده در دریای غزا از سر صفا غوطه زده (۴) گوهر لطیف و جوهر شریف بدست آرند * * مصرع *

* و الله بهر (۵) غوطه که آرد گهری را *

بکرم ربانی و نعم سبحانی (۶) اول از سر میدان جلادت (۷) مظفر و منصور باز گردند - غنائم که آن عطای ربانی و بخشش سبحانی‌ست میان خویش بخش کنند - این بشارت از اشارت پروردگار و خصمی لیل و نهار است - قوله تعالی و یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول - چنانچه آن مبارز صفوفین و مجاهد معرکهٔ جنودین مر اهل نبرد را جامهای لطف از جامدار خانهٔ تربیت میپوشاند - و جامهای شراب مرحمت از شرابخانهٔ شفقت بسبقت مینوشاند - قوله علیه السلام الجنة تحت ظلال السیوف صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام پنجم ایثار و افتخار

(۲ن) معتقدان * (۳ن) در نیازند * (۴ن) خورند بهر غوطه * (۵ن) که بهر غوطه که آرد گهری دیگر را * (۶ ن) آسمانی * (۷ن) عیداوت *

است اخبار(۲) آثار ایثار از لطف پروردگار است - قوله تعالی
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون - چنانچه علما و مشائخ
رضوان الله علیهم اجمعین از غایت لطف نعمت کونین بر خلائق
خافقین ایثار کردند - شراب انس که از حضرت قدس در کام جان
ایشان رسید جرعهٔ در کام ناکامان باهتمام تمام ریختند - و اثرے در
دلهای مستحقان آمیختند - ساقي وحدت بادهٔ مغفرت دمبدم گرد
شان گردانیده - قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها *

* بیت *

* امروز شراب است و کباب است شفائي(۳) *
* گردان‌شده در جمع همه لطف خدائي *

آن صاحب سلوک دستور مشائخ و ملوک در مرصاد العباد نبشت
که قیمت گوهر ایثار از قیاس گفتار بیرون است - همچنین سلاطین
اهل دین در مدت ایام و طور اعوام خویش بر جمیع خلائق بایثار
بسیار برآیند - آنچه بریشان رسید از نقد و جنس بطالبان(۴) آن چیز
بچیز پیش‌آمدند - و مراد ایشان پیش ایشان نهادند - حق بمستحق
رسانیدند - بلکه این‌طائفه جان‌بخش باشند - هم ازین‌حال(۵) است که
گوهر ایثار شرف تکمهٔ(۶) تاجداران و اعظم مرتبهٔ بختیاران است - آنکه
گویند (نیرو جراحت و جوان مردي راحت) راست است - چنانچه

(۲ ن) اختیار * (۳ ن) سقائي * (۴ ن) وطالبان * (۵ ن) جایست *
(۶ ن) تکیه *

آن صاحب ایثار[۲] کونین در مقام قاب قوسین گفت - قوله علیه السلام ادخال السرور في قلوب المومنین صدقة - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام ششم عظمت و رعب است - عظمت از عطای رباني و لطف سبحاني - قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم - درین محل اسرار آلهي و رموزات[۳] نامتناهي بسیار و بیشمار است - کشف[۴] سر الربوبیة کفر اگرچه اکابر مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی اوقات در امورات ظاهري لآلي[۵] اسرارات باطني (از غایت شکر آتش[۶] خلیل تقلید) سفته - تا فریقین با عظمت و هیبت باشند - در مقام مکنت بر سریر[۷] امامت بمتابعت سنت زندگاني کنند - لیکن اصحاب اوسط (بخیار اختیار مختاربیني که خیرالامور اوسطها چنانچه علما و مشائخ قدس الله سرهم العزیز همیشه با عظمت و مکنت باشند) ورزش روش باعتدال بر حسب حال کنند - زیراچه جام درد نوشان شراب فاتبعوني[۸] اند - و جامه پوشان خلعت یحببکم الله - سلوک با هیبت و جلالت اختیار کرده اند تا خلائق کونین طرفة العین بنعمة دیني رسند - همچنین سلاطین اهل یقین دائم با عظمت و مکنت باشند - تکمۂ عظمت تاج شهریاران شرف جهانیان - و طراز

(۲ ن) جوانمردي * (۳ن) امورات * (۴ن) لو کشف سر الالوهیة کفر * (۵ن) لقای * (٦ن) از عنایت شکر شکرانست * (۷ن) ممرین * (۸ن) در بعضی نسخه از سلوک تا لفظ اختیار نیست *

مکنت تاجداران سعادت عالم و عالمیان است - دو در قیمتي و گوهر بی قیمتي (۲) لطف و قهر شرف درگاه و بارگاه ایشان است - در مقام عظمت و محل مکنت گاهي شراب تلخ قهر بجام لطف بدشمنان دهند وگاهی شراب (۳) لطف در جام قهر برکف دوستان نهند - چون خورشید قهر جلال بادشاهان در تابش آید قهر لطف برقعهٔ عنف (۴) بر چهرهٔ جمال خود آویزد - چون قهر لطف شهنشاهان بر مشرق شفقت برآید آفتاب قهر با آن جلالت (۵) غضب افتان و خیزان در سایهٔ قهرمان جلادت درآید - تا فریقین را از دائرهٔ ادب پاي بیرون نیاید - اثر حدت و غیرت شهریاران است در محل غضب ذرهٔ از شریعت تجاوز نکنند - و در هنگام لطف چون شانه سرموی فرونگذارند آنکه اعظم‌ترین موجودات و معظم‌ترین مخلوقات است گوهر ناسفته را سفته در محل لطف گفته - اسلم اخواني - و در مقام قهر فرمود قوله علیه السلام انا غیور والله اغیر منی - صدق یا رسول الله صلي الله علیه و سلم - مقام هفتم هوشیاري و بیداریست - بیداري از بسیاري عقل و کثرت فهم دل است - و این تعلیم از حضرت لم یزل است - و در قرآن بسیاري محل است - قوله تعالی یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم - چه بسي اعدا

(۲ن) در بعضی نسخه لفظ بی‌قیمتی موجود نیست * (۳ن) در بعضی نسخه گاهي شراب لطف بدشمنان دهند * (۴ن) عنق * (۵ن) قهر با آن جلادت *

در کمین اند - تا در ثمین و نگین یقین دین بربایند که اربعه اعدا هریک اعدا در مملکت ظاهري و سلطنت باطني به (۲) تیغ زدن و بیخ کندیدن (۳) مشغول اند - پس چنانچه علما و مشائخ رحمة الله علیه بتاثیر فضل آله از غایت هوشیاري بنهایت بیداري در امور پروردگار و خصمیِ لیل و نهار لحظهٔ غافل و لمحهٔ عاطل نبوده خلائق را براه دین راه نموده از کثرت هوشیاري بیداري شبها اختیار کرده و بسی از تعینات نهار برآورده تا مملکت شهر دل و حصار قالب آب و گل ازان غوغای خطرات اربعه محفوظ ماند - تا کار این طائفه بجائے کشد و مقام این بمحلے رسد که اسرار (۴) مکنون کون بر ایشان مکشوف گردد - آنکه گویند برگے که از درخت جدا میشود این طائفه را معلوم است راست است - همچنین درگاه شهریاران و بارگاه جهانداران (۵) بحکم سبحاني و تاثیر آسماني از دوست و دشمن خالي نیست *

* مصرع *

* چه دشمنان حسودند و دوستان غیور *

سلاطین در (۶) امور ملکي و قضایاي مالي طرفة العین خالي نیند اگر لحظهٔ در ارکان ملکي قلیلے فروگذاشت شود در دل تاجداران تعلق کثیر پدید آید - و اگر لمحهٔ در قانون مالیِ بشری ضائع رود

(۲ن) بنقب * (۳ن) مشغول ارایش * (۴ن) لفظ مکنون کون در بعضی نسخه موجود نیست * (۵ ن) بحکومت * (۶ ن) سلاطین در امور قضایا الی طرفة العین خالي *

اکثر افسوس در باطن ایشان ظاهر گردد - همه سلاطین طامعان دین در استمالت (۲) درگاه بیداري بیدار و ترتیب بارگاه هوشیاري هوشیار بوده اند آنکه گویند بدگماني یکی از علامات هوشیاري بر (۳) مقامات بیداریست راست است - تا کار این کار بجائے کشد - و مقام این مقام بمقامے رسد - که در مملکت بادشاهان و سلطنت شاهنشاهان از غایت هوشیاري و نهایت بیداري اگر مورچهٔ (۴) از اثر تمنا قدم هوا از بساط وفا پاي بیرون نهد از سطوت تاجداران و حدت قهر جهانداران سوخته گردد که لو دبت (۵) نملة لاحترقت - چنانچه آن هوشیار ترین عالمیان و بیدار ترین جهانیان فرمود قوله علیه السلام عجلوا بالصلوات قبل الفوت - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام هشتم انتباه و عبرت است - انتباه از نتیجهٔ خوف آله و اثر تاثیر هیبت جلال و عظمت کمال حضرت الله است - مخلوقات کونین و موجودات ثقلین در تحت این ندا نیست و پست اند - قوله تعالی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین از غایت خوف بی‌قیاس و نهایت حراس انتباه از افعال قبیحهٔ پیشینیان کنند - و دست امید در دامن اعمال صالحهٔ ایشان زنند - تا جهاز عمل و زورق (۶) امل در مرج البحرین خوف

(۲ن) در استمالت درگاه بیداري و تربیت بارگاه هوشیاري بوده اند *

(۳ ن) هر - مر * (۴ن) مواجهٔ او * (۵ ن) لو دنون انملة الاحرقت *

(۶ ن) و زورق در موج بحرین *

و رجا جاري گردد - آنکه گویند انتباه از لطف آله است راست است
همچنین سلاطین بروش متین تاج انتباه بر سر دراج عبرت در بر
همیشه بربساط مکنت متفکر و متمکن باشند - گاهی مرکب انتباه
در میدان عبرت تازند - پیل بند غیرت برای نفرت برانند - فرزین
بند نفس را شهرخ ندامت نمایند - تا بر حریف هوا و حرس
مقدمات[٢] نقد برد پیش‌آرند - دعوی برد[٣] قطعي کنند - برین مقام
دائم قائم باشند اگر مبادا بر ضد این تصور کنند نعوذ بالله من الحور
بعد الکور - چنانچه آن منتبهٔ ثقلین و صدر نشین بساط قوسین فرمود
قوله علیه السلام السعید من وعظ بغیره صدق یا رسول الله صلی الله
علیه و سلم * * بیت *

نیک بخت از بلا کران گیرد * عبرت از کار دیگران گیرد

مقام نهم فتح و نصرة[٤] است - این‌مقام دائم قائم ازعنایت آلهي و فیض
بی‌غایت نامتناهي است - قوله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبینا
نصرت ظاهري است - و فتح باطني - ظاهري در عالم ملک است
و باطني درممالک ملکوت که آن را مملکت قلب خوانند - چنانچه علما
و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین دائم برای فتح دل و ضبط آوردن
حصار آب وگل حریص باشند - تا جواهر اسرار الوهیت و گوهر آثار انوار
ربوبیت که درگنجینهٔ تن و سفینهٔ بدن مدفون است بدست ایشان آید
و پای همت بدانجا درآید تا مستحقان اهل استحقاق و طالبان اسرار

(٢ ن) مقدمات پیش آرند * (٣ ن) مرد قطعي * (٤ ن) نصر *

آفاق را ازان جرعهٔ (۲) رسانند - و لذت آن بکام جان ایشان چشانند - اگر صد بار از کردار خود نا امید شوند هزار بار مردانه وار دست در دامن امیدواري زنند - آنکه گویند این قوم خود نخورده خورانیده و خود نپوشیده پوشانیده راست است - همچنین سلاطین دوربین همیشه براي قلعه کشائي و مملکت آرائي حریص باشند * * بیت *

گدا را کند یک درم سیم سیر * فریدون بملک عجم نیم سیر

همیشه برای فتح قلعه و ضبط ممالک بدل و جان کوشند - دائم جام شراب این طمع مالامال نوشند - عیاروار درین کار با قوت بسیار قصد کنند - اگر صد بار نا امید شوند هزار بار دست بحبل امیدواري زنند - از شجرهٔ لطف کم من فئة قلیلة بثمرهٔ (۳) و مارمیت اذ رمیت بر گیرند * * بیت *

شهانرا (۴) بهنگام کین خواستن * بباید چنین لشکر آراستن

چون بعنایت سبحان و حمایت فیض رحمان مقامي بدست شهریاران آید و در محلي قدم مبارک ایشان در آید بسیاري خزائن جواهر لطیف و گنجینهٔ دفائن شریف در قبض آید - عطای کبیر بخلق کثیر رسد (۵) - جهاني بوستان و عالمي گلستان گردد - و فرحت در دلهای احبا افزاید - حدت (۶) در قلبهای اعدا در آید - آنکه گفته اند (دوست در بالیدن (۷) و دشمن در کاهیدن) راست است - چنانچه آن

(۲ ن) جرعه جرعه * (۳ ن) ثمرهٔ * (۴ ن) شهانرا بباید چنین لشکر آراستن * (۵ ن) حب * (۶ ن) خلت * (۷ن) نازیدن *

صاحب فتح اسرار ربوبیت مظفر و منصور انوار مملکت الوهیت فرمود
قوله علیه السلام رزقی (۲) تحت رمحی - مقام دهم کیاست
و فراست است - و هو فی المقصود والمطلوب - گوهر کیاست
از نتیجهٔ علوم مکتوبات لدنی و رموزات آن از عالم عوالم سنی است
قوله تعالیٰ و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا - شاه کیاست
خطاب فراست اسم اعظم در مکتب قدس از معلم (۳) انس آموخته
اعنی علمنی ربی - هم ازینجا ست که فراست هر مردی
و کیاست هر فردی بر اندازهٔ خرد وی است - چنانچه علما و مشائخ
رضوان الله علیهم اجمعین در هر مقامی که کامی نهاده
شیرینی (۴) از رموزات کیاست در هر کامی چشانیده و در هر مشربی
که کیاست (۵) بدنی افتاده ذوقی از چاشنیٔ دقائقات کنایت در
هر ذهنی رسانیده آنکه گویند (اشارات کیاست این زمره و بشارات
فراست این فرقه بصفت بهار عام است) راست است - با آن هم
غرض رموزات ایشان جز (۶) از ایشان غیرے (۷) ندانند - قوله تعالیٰ
والراسخون فی العلم - همچنین سلاطین طالبان دین همیشه در
حقائق رموز کیاست و دقائق اسرار فراست بکفایت کفایت کوشند
و همیشه جرعهٔ از شربت غور (۸) اینمعنی نوشند - تا زمرهٔ خواص و فرقهٔ

(۲ن) درینجا حدیث شریف در اکثر نسخ متروک شده * (۳ن) از معلم
آموخته * (۴ن) شربتی * (۵ن) که کیاست هر کامی چشانیده و بدنی
افتاده ذوقی از * (۶ن) خبر * (۷ن) چیزے ندارند * (۸ن) عود *

اخص خواص را ازان جرعه جرعه نصیب شود - خمار شراب کلام و لذت جام آن پیام در کام ناکامان بکام ناکام علی الدوام باقي باشد چنانچه آن سرمست خمخانهٔ اسرار رموزات صحو و مسکر از جام دقائق شکر فرمود قوله علیه السلام ما صب الله في صدری شیئا الا وصببته فی صدر ابن ابي[٢] قحافة - با این هم بعض غور رموزات لطیف و دقیقهٔ اسرار دقائق شریف الفاظ قلیل شهریاران که بمعنيِ کثیر فهم شود شهریاران دانند - المقصود حضرت فیروزشاه بتوفیق آله بفراست و کیاست خویش از آثار[٣] کنایت ملکي مدت چهل سال کمال بر تختگاه دار الملک شهر دهلي بادشاهي رانده - خلائق را پرورده - چنانچه[٤] درین مدت بعنایت الله تعالی برگي از شاخ ملکي نجنبید - اکنون آغاز کرده آید شرح مناقب[٥] حضرت فیروز شاه *

ذکر مناقب سلطان الاعظم حضرت فیروز شاه انار الله برهانه

آن ختم تاجداران و آن خاتم بختیاران آن سالار قافلهٔ خسروان کبار و آن خطیب منابر سروران نامدار آن دوران امان و آن امان دوران آن شرف سلطنت و آن سعادت مملکت آن روشن کنندهٔ شریعت و آن منور دارندهٔ طریقت آن بهروزي یافته از حضرت آله سلطان الاعظم فیروز شاه قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و چهارم

(٢ ن) ابي بکر * (٣ ن) اعتبار * (٤ ن) مدتي * (٥ ن) بمناقب *

ماه محرم مکرم (سنه ۷۵۲ اثنین و خمسین و سبعمائة) جلوس ٧
نمود - چهل(۲) و پنج ساله در ملک نشست - مدت دور ملک سی و هشت سال و هشت ماه بود - چنین گوید ضعیف نحیف شمس سراج عفیف مورخ این تواریخ و مصنف این تصانیف سلطان فیروزشاه سپید پوست و بلند بینی و کشیده محاسن بود - نه از حد دراز و نه از غایت حد کوتاه بالا - در فربهي و تنکي معتدل مینمود تاجداري مشفق و مهربان بود - حلمي بی اندازه و خلقي وافر داشت - اولیا صفت علما احوال بود - لشکر نواز رعیت پرور در خلق نصیبهٔ از خلق محمدي داشت - در حلم بغایت - اگر زمرهٔ عمال از آثار اسرار اهمال صد خیانت میکردند هیچکس را بکلام هم نیازردي بلکه حضرت شاه فیروز درون کلاه کشیده کوشک نزول که پیش دربار شهر فیروزاباد است اینکه دستور سلاطین سلف بود نویسانیده - و هم دران محل کتابت کنانیده - که سلاطین پیشین را برای مدار ملک این بیت(۳) دستور بود بدین بیت امام خود ساخته * بیت *

ملک را گر قرار میخواهي * تیغ را بیقرار باید داشت

بعده فرود آن محل حضرت شاه فیروز الملک(۴) ازحال احوال کمال خویش ثبت کنانیده - اگرچه سلاطین پیشین را این بیت دستور بوده و این از گمان(۵) ایشان(۶) رخ نموده (مگر قرار ملک بتیغ است)

(۲ن) جملهٔ پنج سال * (۳ ن) ملت * (۴ ن) فیروز الملک اکمل *
(۵ ن) کمال * (۶ ن) بدیشان *

این خطره در خاطر ایشان نگذشت که قرار ملک بامر مالک الملک است - این ندانست که مادر بیچاره بچندین مشقت فرزند بزاید نه ماه شدت و مشقت حمل بکشد - و مدت دو نیم سال شیر دهد - زحمت ولادت بیند - نشاید یکایک جاني را بیجان کردن سلطان فیروزشاه همدران محل از حال اختیار خود باز نموده که ما این بیت دستور خود ساختیم * بیت *

نگه کن که چون مادر مهر سنج * بران طفل خود چند بردست رنج

دران مقام حضرت فیروزشاه نیکنام این نثر(۲) نویسانیده (چون ما این(۳) دستور خود ساختیم و حاجات حاجتمندان بر نهج معدلت بر آوردیم الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی بغیر تیغ چندان هراس ما در دلهای خواص و عوام انداخت که جملهٔ عالم بسوی ما شتافت) سبحان الله حضرت فیروزشاه ختم تاجداران دارالملک دهلي بود - و امان دوران بود - که در عهد دولت او مدت چهل سال کمال لشکر مغل از لب آب سند جانب دهلي نیامده - بلکه درین مدت از غایت خلق بسیار و ایثار زر نا شمار و لشکر بردي بکوشش(۴) بسیار و رعیت نوازي بتکرار هیچ کسی با قوت بسی بیک نفسي انگشت مخالفت نجنبانیده - چنانچه شیخي واصلي سالکي در آخر عهد سلطان بدین مورخ گفته که وقتي من بوقت صبح برای وضو لب آب جون میرفتم - واصلي دگر دران محل وضو میکرد - بمن(۵) گفت

(۲ن) نیز * (۳ن) این بیت * (۴ن) کوشش * (۵ن) برمن - برین *

ای فلان میداني درون این کوشک کیست - یعني سلطان فیروزشاه
است - که بلاهای جملهٔ عالم زیرپای اوست - آنروز که او ازین
جهان برود معلوم جهانیان شود - فی الحاصل همدران چند سال از
آثار تقدیر حضرت ذوالجلال و اسرار حکمت برقرار حضرت فیروزشاه
خوش خصال ازین جهان سفر کرد - حضرت دارالملک دهلي زیر
و زبر گشت - بلکه آخر الامر بنهب (۲) مغل پیوست - ایضا همدران سال
زمرهٔ حجاج و فرقهٔ حاجیان محتاج از ثواب زیارت کعبهٔ مبارك
محروم ماندند - همدران ایام راویان شیرین کلام چه از زمرهٔ خواص
و چه از فرقهٔ عوام باز نمودند که پسر سید اجل آنکه امیر مکهٔ مبارک
بود برادران او درین سال او را کشتند - در مکهٔ مبارک شور افتاد
جملهٔ قوافل که از اطراف و اکناف جهان برای طواف خانهٔ کعبه
آمده بودند محروم بازگشتند - زیارت میسر نیامده - در خبر
است - چون عالمي از جهان سفر میکند رخنه در دین مي افتد
که تا قیامت مسدود نگردد - همچنین حضرت فیروزشاه یکی از
اولیای الله بود - مدت چهل سال الله تعالی ولایت آدمیان جهان
بدو تفویض نمود - بعد از رفتن او رخنه در مملکت دهلي افتاد
که خلائق دهلي سر در جهان نهاده - و اگر حکم خدا باشد تا قیامت
اگر مسدود گردد - بارها درین گفتارها خدمت شیخ قطب الدین منور
رحمة الله علیه خواجهٔ خواجهٔ این مورخ فرمودي سلطان فیروز ٧

(۲.ن) نهیب *

شیخي است ازمشائخ طریقت که تاج شاهي برسر دارد - ایضا سلطان فیروز در فتح و فیروزی بحدي بود هر کجا که رخ نهادي بفرمان خدای تعالیٰ بغیر تیغ فتح آن مقام دست دادي - و بغیر جنگ فتح شدي - تا کار اسلحه (۲) در عهد فیروزشاهي بحکمت آلهي بجائی رسیده و بمرتبهٔ کشیده که خلائق دهلي جنگ فراموش کرد - بلکه اسلحه را ارزش نماند - ایضا در عهد دولت فیروزشاهي بعنایت حضرت آلهي ذرهٔ ظلم بر کس نرفت که شمهٔ عدل بر کس نکرد زیراچه جرفت ظلم خصلت احسن تاجداران نیست - و اگر سلطان فیروز در عهد خویش شیوهٔ عدل پیش گرفتی هیچکس طاقت عدل نیاوردي - حضرت فیروزشاه بالهام آلله بر عموم خلائق درگاه مدت چهل سال حکم کرده - و شیوهٔ حلم در جمیع ادیان مستحسن است - خصوصا در دین اسلام - فکیف از زمرهٔ شهریاران اهل اکرام که در مقام مثلثه (۳) اند - کقوله تعالیٰ اطیعوا اللّٰه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم - وهمچنین الله تبارک و تعالیٰ سورهٔ یوسف را در قران بر حبیب خویش احسن القصص خواند. و آن احسن چه بود - اعني برادران مهتر یوسف علیه السلام بر مهتر یوسف جفاهای بسیار کردند - گاهي از پدر جدا گردانیدند و گاهي درمیان چاه تاریک براه باریک انداختند - و گاهي بچند

(۲ ن) اصلاح * (۳ ن) - دلثه *

درم قلب فروختند - بدین سبب مهتر یوسف چندان مشقتها و محنتها دیده که آن قصها در تفاسیر مسطور ست - چون مهتر یوسف بعد از شدائد بسیار و مکائد بیشمار بملک مصر رسیده و برادران مهتر یوسف از سبب گرانیِ غله و حیرانیِ آن از کنعان در مصر آمده بعد از گفت بسیار و شنود بیشمار مهتر یوسف نیکیِ کاره*(۲) خود را بر برادران اظهار گردانیده - درین محل برادران ترسیده - نباید که مهتر یوسف انتقام خود بکشد - مهتر یوسف بر ایشان گفته که ای برادران من هیچ خوف و هراسی بسوی خود راه نباید داد - میان ما و شما هرچه رفت جمله چیزها بتقدیر اوست هر جفائی که از وجود شما آمد و هران جنایتی که از ذات با برکات شما صادر شده بتمام بخشیدم - و عفو گردانیدم - اگر مهتر یوسف مکافات آن جنایات طلبیدی حسن بودی - چون از سر جفای برادران باز آمد الله تعالی این فعل را احسن خواند کقوله تعالی نحن نقص علیک احسن القصص * * بیت *

آنها که بجای ما بدیها کردند * گر دست رسد بجز نکوئی نکنم

* بیت *

* هر که او در راه ما خاری نهد از دشمنی *

* هر گلی کز باغ عمرش بشگفد بیخار باد *

معهذا حضرت فیروزشاه مستثنی نیز در عهد دولت خویش

(۲ ن) کار*

بفراست و کیاست بیش این چنین حلم ورزیده - اگر یکے صد گناه کردے و آن شخص را بحضرت فیروزشاه بردندے و آن شخص ترسان و لرزان پیش او رفتے بمجرد آنکه نظر سلطان فیروز بران مجرم افتادے باو کلام بلیغنت تمام گفتے - و از سر گناه او باز آمدے اگرچه صد جنایت کبیرة از وجود او صادر شدے با این هم بخشیدے و گناه کبیرة سلاطین چیست - یا مالیست یا جاني - مالي[۲] آنست که عهده دارے بر[۳] کارے مبادا مال بیت المال تلف کند و جاني آنست که عیاذا بالله منها کسے غدر[۴] انگیزي کند اینچنین گناه حضرت فیروزشاه بخشیدے - و اگر بر کسے تفتي کردے براي ادب کردن او فرمودے که در محل سلام نگذارند - چون آن شخص چند روز بوقت سواري نمودار گردیدے بعد چند روز حضرت شاه فیروز از غایت شفقت و مهرباني و از نهایت مهرجاني و از بسیاري شرم حضور چون مشائخ دوجهاني آنکس را بازپرس کردے - و از سر گناه او در گذشتے - مگر دو چیز یکے دزد بروني دوم اشخاص خوني - زیراچه درین هر دو شخص[۵] حقوق دیگران است - این هر دو طائفه را سیاست کردے - آرے عجب کارے و بوالعجب اسرارے - سلاطین پیشین در قسم شهریاري و مدار جهانداري حلم بسیار نکرده - زیراچه در امور و اشغال[۶] سلطنت حلم

(۲ ن) مالي چیست آنست * (۳ ن) هر * (۴ ن) عذر * (۵ ن) شخص چنین (۶ ن) انفعال *

بسیار زیان بیشمار دارد - اما(٢) چون حضرت فیروزشاه اخلاص دل و نیت صادق با حضرت الله تبارک و تعالی داشت و چندین حلم برای ریا و نفاق و نمودار خلق نبود خدای تعالی مدت چهل سال صفت حلم شیوهٔ مستحسن او گردانید * * بیت *

* نیکي(٣) خو کن چون ترا دست رس است *

* کین عالم یادگار بسیار کس است *

و اگر کسے از نهایت حسد بسے بدسگالي کردے الله تبارک و تعالی آنکس را بقدرت خود خاسر و خائن(٤) کرده بحضرت سلطان فیروز رسانیدے - با این هم اگر آنکس صد جفا کردے حضرت فیروزشاه از گناه او بازآمدے - و اگر خواستے مجرمے را قید کنند(٥) هرگز بحضور آن مجرم نگفتے که بند کنند - چون آن شخص را از پیش باز میگردانیدند سلطان فیروزشاه بر موکلان او بدست خود اشارت کردے که این مجرم را قید کنند - هرگز بزبان خود نگفتے سبحان الله هرچند که از اوصاف سنیه و اخلاق(٦) مرضیهٔ سلطان

ل فیروزشاه نبشته میشود هنوز جرعهٔ ایست که از دریا برگرفته(٧) میآید اگرچه سلطان جلال الدین را خطبای خوش کلام بر شاخ منابر عظام باسم حلیمي و کریمي میسرایند(٨) اما صفت حلم سلطان

(٢ ن) تا * (٣ ن) نیکو کن چون مر ترا دست رس است * (٤ ن) للمصحح - خائب * (٥ ن) کند * (٦ ن) اخلاص * (٧ ن) برگرفته - بدون میاید * (٨ ن) میرانند *

فیروز شاه بکمال رسانید * * بیت *

* نه حسنش غایتی[2] دارد نه سعدي را سخن پایان *

* چو میرد تشنه[3] مستسقي و دریا همچنان باقي *

ایضا حضرت شاه فیروز بشارت ملک و سلطنت پیش از اجلاس در تخت مملکت از زبان چهار مشائخ نامدار یافته - اول از خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ علاء الدین نبیسهٔ بندگي شیخ الاسلام و المسلمین فرید الحق و الشرع و الدین قدس اسرارهم - چنانچه از حال آن بشارت این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب حضرت سلطان غیاث الدین تغلق شاه مشرح بازدیده شمهٔ درین محل نیز کتابت کرده آید اگرچه تکرار تلخ[4] نماید - اندران ایام که سلطان تغلق مقطع دیبالپور بود برای ملاقات شیخ علاء الدین قصد کرده - سلطان محمد و سلطان فیروز که دران ایام صغیر[5] بودند برابر رفته - دران وقت پیش شیخ علاء الدین جامهٔ کرپاس غیر دوخته کرده آورده بودند - خدمت شیخ چهار و نیم گز جامه ازان جامه پاره کرده سلطان تغلق را داده و فرموده که بر سر خود به بند[6] و بیست و هفت گز جامه سلطان محمد را و چهل گز جامه سلطان فیروز را داده فرمود بر سر بندند - چون این هر سه نفر ازان محل بیرون آمدند خدمت شیخ علاء الدین فرمود که این هر سه نفر

(۲ ن) آخري * (۳ ن) مست * (۴ ن) ملیح * (۵ ن) در ایام صغر و در دیگر- در ایام صغیر * (۶ ن) بندند *

صاحب تاج و تخت شوند - عاقبت کار از آثار اسرار انفاس آن بزرگوار همچنان شد[۲] - معهذا چون خدمت شیخ علاء الدین باقی جامه بسلطان فیروز داد حضرت شاه فیروز ختم پادشاهي کرد - بعد از رفتن او اینچنین شهر دهلي آخر رسید یعنی نهب گشت - المقصود بشارت بوم از زبان خدمت شیخ شرف الدین پاني‌پتي شنید - دران هنگام که هر سه نفر سلطان تغلق و سلطان فیروز و سلطان محمد مخصوص برای ملاقات خدمت شیخ شرف الدین رفتند شیخ بر خادمان گفت چیزی از جنس طعام پیش این عزیزان بیارند - خادمان شیخ طعام در کاسه کرده آوردند - چون آن هر سه نفر دست در کاسه انداختند تا لقمه تناول کنند درین محل خدمت شیخ شرف الدین علیه الرحمة و الغفران فرمود که سه پادشاه در یک کاسه طعام میخورند - و بشارت دیگر از زبان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز یافته - اندران ایام که سلطان فیروز شاه خرد بودند برای پا بوس در غیاث پور رفت - خدمت شیخ را تواضع سلطان فیروز شاه بغایت خوش آمد - خدمت شیخ فرمود بابا چه نام داري - سلطان فیروز گفت بنده کمال الدین نام دارد - و سلطان فیروز شاه را کمال الدین لقب بود - چون خدمت شیخ این لفظ شنید علی الفور از زبان مبارک این نفس کشید - عمر بکمال دولت بکمال نعمت بکمال - و بشارت دیگر از زبان

(۲ ن) همچنان شد هر سه نفر بپادشاهي رسیده *

مبارک خدمت شیخ نصیرالدین محمود شنید رحمة الله علیه
چون سلطان محمد(۲) دنبال طغي در تهته رفت خدمت شیخ
نصیرالدین را برابر خود برد - چون سلطان محمد در تهته نقل کرد
و سلطان فیروزشاه در بادشاهي نشست خدمت شیخ نصیرالدین
بر سلطان فیروزشاه پیغام کرده که باین خلق عدل و انصاف
خواهي کرد و یا براي این مشتے مسکینان والي دیگر از الله
تبارک و تعالی التماس کرده آید - سلطان فیروز جواب فرستاد که
با بندگان خدایتعالی حلم ورزم و اتفاق کنم - چون خدمت شیخ
این لفظ شنید بر سلطان فیروز جواب فرستاد اگر با خلق اینچنین
خلق خواهي کرد ما هم برای تو از الله تبارک و تعالی چهل سال
ملک خواسته ایم - عاقبت همچنان شد که سلطان فیروز تا چهل سال
ملک راند - بعضي(۳) راویان درین محل روایت کرده که شیخ
نصیرالدین محمود سي و نه خرما براي سلطان فیروز فرستاد
زهے بشارت بر بشارت *

همیدون آغاز کرده آید از ابتداي حال سلطان فیروز

اگرچه پیش ازین خدمت مولانا ضیاء الدین برني علیه الرحمة
و الغفران از حالت روش سلاطین دهلي تاریخے تصنیف کرده
و آنرا تواریخ فیروزشاهي نام نهاده(۴) - و ابتداي آن تاریخ از جلوس

(۲ن) سلطان محمد ابن تغلق * (۳ن) آری بعض راویان * (۴ن) کرده *

سلطان غیاث الدین بلبن آغاز کرده - و تا نهایت ششم سال از جلوس
۱ نیک نفوس فیروزشاهي نوشته - و از احوال سلطان فیروزشاه در دیباچهٔ
ذکر سلطان صد و یک مقدمه اختیار کرده - و از جلوس تا ششم سال
یازده مقدمه نوشته - و برای کتابت باقي نود مقدمه خدمت
مولانا معذرت کرده که اگر حیات من وفا کند نود مقدمهٔ دیگر نیز
بنویسم - وگرنه هرکرا الله تبارک و تعالی توفیق دهد او باتمام رساند
چون نصیب خدمت مولانا نبود دران تواریخ فیروزشاهي همان
یازده مقدمه ماند - چون این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف را
حضرت الله تبارک و تعالی توفیق داده بعنایت او این ابواب کشاده
این مورخ آن نود مقدمه درین تاریخ درج کرده - اما از گاه زادن
سلطان و بر تخت نشستن و خرامیدن بجهان[۲] هرکرا برای مطالعهٔ
آن یازده مقدمهٔ خدمت مولانا ضیاء الدین برني حاجت افتد
در تواریخ فیروزشاهي نظر کند - ربنا آتنا في الدنیا حسنة وفي
الآخرة حسنة وقنا عذاب النار * * مثنوي *

خداوندا در توفیق بکشاي * نظامي را ره تحقیق بنماي
دلي ده کو یقینت را بشاید * زبان ده کافرینت را سراید

ایدون آغاز کرده فهرست ابواب آن نود مقدمه بعون الله تبارک
و تعالی و توفیقه - نود مقدمه مبني بر پنج قسم هر قسمي هژده
مقدمه بدین تفصیل *

(۲ ن) ازین جهان *

قسم اول از ولادت تا جلوس هژده مقدمه

مقدمهٔ اول در ولادت سلطان فیروزشاه - مقدمهٔ دوم آموختن سلطان فیروز مراسم (۲) تاجداري از سلطان تغلق و سلطان محمد - مقدمهٔ سیوم شرح جلوس فیروزشاهي - مقدمهٔ چهارم جنگ کردن سلطان فیروز با مغلان - مقدمهٔ پنجم بیان غلط خواجهٔ جهان احمد ایاز باختیار (۳) کردن پسر سلطان محمد ببادشاهي - مقدمهٔ ششم شنیدن خواجهٔ جهان اخبار جلوس سلطان فیروز بر تخت دولت - مقدمهٔ هفتم روان شدن سلطان از تهتّه سمت دهلي - مقدمهٔ هشتم پیوستن قوام الملک اعني خانجهان بسلطان فیروز - مقدمهٔ نهم پیوستن خواجهٔ جهان بسلطان فیروز - مقدمهٔ دهم مقالت اصحاب سلطان نبست خواجهٔ جهان - مقدمهٔ یازدهم رسیدن سلطان فیروز در هانسي مقدمهٔ دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور و شیخ نصیرالدین محمود در شهر هانسي - مقدمهٔ سیزدهم در آمدن سلطان فیروز در شهر دهلي - مقدمهٔ چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق دهلي را و بخشیدن بقایا - مقدمهٔ پانزدهم پیدا آوردن سلطان قاعدهٔ نانهاي جدید - مقدمهٔ شانزدهم شرح رعیت پروري سلطان فیروز - مقدمهٔ هفدهم غدر خسرو ملک و خداوند زاده دختر سلطان تغلق بسلطان فیروز مقدمهٔ هژدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز در خطبه نام سلاطین ماضیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکهاي سلاطین *

(۲ ن) آئین * (۳ ن) باجتهاد *

قسم دوم بیان مهم لکهنوتي دو کرت سواري سمت جاجنگر و نگرکوت هژده مقدمه

قسم سیوم شرح احوال مهم تهته و برابر خود آوردن جام و بانهبنه و وضع طاس گهریال

هژده مقدمه

دیبالپور - مقدمهٔ هژدهم وضع کردن طاس گهڑیال بعد از آمدن مهم تهته *

قسم چهارم باز ماندن سلطان فیروزشاه از سواریٔ مهمهاي بزرگ و مشغول شدن باستمالت مملکت هژده مقدمه

مقدمهٔ اول بازماندن سلطان از سواریٔ مهمها - مقدمهٔ دوم اهتمام سلطان فیروزشاه براي جمع (۲) بندگان - مقدمهٔ سیوم آمدن جامهٔ خلیفه خلد الله ملکه براي سلطان فیروز - مقدمهٔ چهارم نشستن سلطان در محل بارجا - مقدمهٔ پنجم بیان فرحت و بهجت ملوک آنروزگار - مقدمهٔ ششم در بیان فراخیٔ سال و ارزانیٔ نعمت - مقدمهٔ هفتم شرح احوال حشم - مقدمهٔ هشتم بردن کیفیت یاران پسر عماد الملک پیش سلطان فیروزشاه و جواب با صوات یافتن - مقدمهٔ نهم شرح آوردن منارهاي سنگین - مقدمهٔ دهم در بیان شکارهاي فیروزشاهي - مقدمهٔ یازدهم در بیان عمارتهاي گوناگون که سلطان فیروز کرده - مقدمهٔ دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه طائفهٔ بیکاران را - مقدمهٔ سیزدهم شرح اسباب کارخانهاي فیروزشاهي مقدمهٔ چهاردهم شرح بیان سکهٔ مهر ششکاني - مقدمهٔ پانزدهم در بیان بناي دیوان خیرات و شفاخانهٔ بابرکات - مقدمهٔ شانزدهم

(۲ ن) جمیع *

شرح جشنها(۲) - مقدمهٔ هفدهم در بیان(۳) احوال طلب کردن مطربان بعد نمازجمعه بحضرت سلطان فیروز - مقدمهٔ هژدهم در بیان نمونهاي جدید *

قسم پنجم شرح محلوقي سلطان فیروز و بیان نقل شاهزاده فتح خان و بیان عظمت بعض خانان و ملوک و شرح آخر عهد او هژده مقدمه

مقدمهٔ اول در بیان محلوقي سلطان فیروزشاه - مقدمهٔ دوم دور کردن نامشروعات - مقدمهٔ سیوم سوختن زناردار پیش دربار حضرت شهریار - مقدمهٔ چهارم ستدن جزیه از طائفهٔ زنارداران و کفار - مقدمهٔ پنجم از احوال(۴) دو مرد دراز قد و یک مرد کوتاه بالا و دو عورت با ریش - مقدمهٔ ششم بیان عظمت خان اعظم تاتار خان مقدمهٔ هفتم بیان عظمت خانجهان - مقدمهٔ هشتم بیان عظمت ملک نائب باربک - مقدمهٔ نهم بیان عظمت ملک ملوک الشرق عماد الملک بشیر سلطاني - مقدمهٔ دهم بیان ندیمي سید الحجاب - مقدمهٔ یازدهم احوال ملک شمس‌الدین ابورجا مقدمهٔ دوازدهم در بیان فطرت شمس‌الدین دامغاني - مقدمهٔ سیزدهم کشتن سلطان طائفهٔ خونیان را - مقدمهٔ چهاردهم مشغول

(۲ ن) جشنها بانواع * (۳ن) بیان احضار مطربان و پهلوانان * (۴ن) احوال پیدا شدن آدمي عجیب الخلقت *

بودن سلطان فیروزشاه در آخر عمر بسه چیز باز[۲] کردن بندیان و آراستن مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان - مقدمهٔ پانزدهم وداع آخرین با سید جلال‌الدین - مقدمهٔ شانزدهم بیان ندامت سلطان فیروزشاه مقدمهٔ هفدهم تسلیم کردن تغلق شاه بخانجهان - مقدمهٔ هژدهم احوال سحر که سلطان فیروز را کرده بودند *

قسم اول ازولادت سلطان فیروز تا جلوس

هژده مقدمه

مقدمهٔ اول شرح تولد فیروزشاه (سنه ۷۰۹) تسع و سبعمائة

نقل است که پدر سلطان فیروز سپهسالار رجب نام داشت - حضرت الله تبارک و تعالی او را بهمه چیز آراسته - سپهسالار رجب مذکور برادر سلطان غیاث‌الدین تغلق غازي بود - چنانچه از حالت ولادت ایشان این مورخ داستان[۳] در مناقب سلطان تغلق مشرح بازنمود المقصود چون این هر سه برادر تغلق و رجب و ابوبکر از ملک خراسان در دهلي آمدند دران ایام عهد دولت سلطان علاء الدین بود - حضرت علاءالدین بحکمت کبریائي در باب ایشان انواع ابواب عاطفت کشود - این هر سه برادر پیش تخت علائي خدمت میکردند - چون سلطان علاءالدین شجاعت و جلادت ایشان دیده و آثار کند آوري و دلاوري ایشان[۴] معاینه کرده ولایت شهر مشهور دیبالپور بسلطان تغلق عطا فرمود - هراینه هر سه برادر در کار و مصالح

(۲ ن) یاد * (۳ ن) پاستان * (۴ ن) اینها *

مشغول گشتند - سلطان تغلق را این مطلوب افتاد که براي سپهسالار رجب از دختر رائے از رایان دیبالپور کار خیر کند - همدرین تفحص و تجسس بود بعضے معارف بر سلطان تغلق رسانیدند که دختر (۲) رانه مل بهتّي بغایت صاحب جمال است (۳) و بآراستگي کمال است - دران ایام بحکمت حضرت علام جملهٔ راجگي از خواص تا عوام از طائفهٔ مینیان و بهتّیان داخل ولایت قصبهٔ ابوهر مضافات دیبالپور میآمدند - و زمین جنگل نیز داخل بود - دران ایام فرجد این مورخ اعني ملک سعد الملک شهاب عفیف عهده‌داري (۴) ولایت ابوهر از دست سلطان تغلق داشت - سلطان تغلق بمشورت فرجد این مورخ چند نفر دانا در باریک بیني مستثني بر رانه‌مل فرستاد و گلدستهٔ پیغام بدست شان داد - چون فرستادگان پیغام از زبان سلطان تغلق گزاردند رانه‌مل از غایت نخوت و نهایت رعونت الفاظ ناهموار و کلمات ناگفتار آغاز کرد - چون آثار و اسرار این اخبار بر سلطان تغلق رسانیدند که رانه‌مل پیغام قبول نمیکند سلطان تغلق با فرجد این مورخ مشورت کرد - بعد گفت و شنود برین قرار یافت که در تلوندي رانه‌مل فرود میباید آمد - و مال سالینه ازوے میباید طلبید - و بمرتبه نباید ستد - روز دیگر سلطان تغلق در تلوندي رانه‌مل رفت - مال (۵) سالینه نقد طلبید - جملهٔ مقدمان و چودهریان ولایت را زیر لت و شدت کشید - مال تمام نقد طلبید - جملهٔ ولایت رانه‌مل

(۲ ن) دختران * (۳ ن) اند * (۴ ن) عملداري * (۵ ن) حاصل *

عاجز گشت - تمام خلق در مقام تلفي افتاد - دران ایام عهد سلطان علاءالدین بود هرزه شور کردن نمیتوانستند - چون دو سه روز گذشت بر خلق رانه‌مل سختي شد خلق بغایت تنگ آمد - درین محل بعضے راویان محقق و مخبران مدقق بدین مورخ ضعیف شمش سراج عفیف گفت . چون وقت نماز شام شده مادر رانه‌مل که عورتے پیر بود چون شنید که سلطان تغلق بر خلق ایشان سختي میکند مادر رانه‌مل گریه کنان و موي کنان (۲) درون خانهٔ رانه‌مل میرفت و کلمات نا امیدي میگفت - جواهر قطرات عبرات مي‌سفت درانحالت دختر رانه‌مل با سعادت مادر سلطان فیروز اهل مهارت در صحن خانه ایستاده بود - چون آن دختر نیک اختر مادر رانه‌مل را در گریه و زاري دید پرسید که ای جده این چندین گریه را سبب چیست - درینحالت مادر رانه‌مل گفت این گریه براي جان تو میکنم - اگر سبب تو نبودے سلطان تغلق بر خلائق این دیار چندین سختي نکردے - درین محل راوي مصدق گفت که همان دخترک جوهر گوهر صفت گوهر احسن سفت - و گفت که اي جده اگر بدادن من چندین خلائق شما خلاص مییابد في‌الحال پیغام ایشان قبول باید کرد - و مرا میباید گذرانید - و باید دانست که یک دختر را مغلان بردند - چون مادر رانه‌مل بر رانه‌مل رفت . و آنچه از زبان دخترک شنید باو گفت پیش رانه‌مل نیز این کلام موافق افتاد

(۲ ن) پریشان *

دل همبرین گفتار نهاد - رانه‌مل ابواب این راز برفرجد این مورخ کشاد و بر سلطان تغلق فرستاد که رانه‌مل دخترک خود را بسپهسالار رجب داد - الحاصل کار خیر سپهسالار شد - و بطالع سعد و اختر میمون در دیبالپور آورد - مادر سلطان فیروز را رانه‌مل بي‌بي نائله (۲) نام داشته بود چون در خانهٔ سپهسالار رجب آمد سلطان تغلق بي‌بي کدبانو نام کرد المقصود بعد چند سال بعنایت حضرت آله فیروز شاه بار گرفت - بعد گذشتن (۳) نه ماه سلطان فیروز بوقت سعد و طالع میمون و بروز مبارک و همایون از کتم عدم در وجود آمد - و از تنگنای مشیمه قصد عالم خاکي کرد - پاي مبارک خود درین جهان نهاد - در روز تولد فیروزشاه سلطان تغلق شاه ابواب بخشش عام بر خلائق خاص و عام (۴) کشاد و جد این مورخ یعني شمس شهاب عفیف نیز همدرین روز تولد شد عورات بزرگان این مورخ دران ایام در دیبالپور درون حرم سلطان تغلق بر مخدومهٔ جهان آمد و شد داشتند - بارها درین گفتارها فرجده این مورخ گفتي البته گاه گاه بودے که من جام شیر خود در دهان مبارک سلطان فیروز میدادم - و کرات حضرت سلطان فیروز شاه با برکات در (۵) اوج کامراني و پایهٔ سلیماني بر پدر (۶) و اودر این مورخ گفتي که من شیر جدهٔ ایشان خورده‌ام - المقصود چون حضرت شاه‌فیروز تولد شد و بقیاس (۷) هفت سالگي رسید بتقدیر الله تبارک و تعالی

(۲ ن) نالہ * (۳ ن) از * (۴ ن) عوام * (۵ ن) با یک کس در اوج کامراني بر پایهٔ سلیماني * (۶ ن) درین * (۷ ن) قیاس *

سپهسالار رجب رخت از دار فنا بدار بقا کشید - دران روز سلطان تغلق
را ماتم بزرگ پیش آمد - چنین گویند گویندگان صادق و اخبار
کنندگان مدقق که درمیان چنین (۲) ماتم مادر سلطان فیروز در عین گریه
چنانچه رسم عورات باشد میگفت - که این چه روز پیش آمد این فرزند را
چگونه خواهم پرورد و حال او چه خواهد شد - یعني حال سلطان فیروز
چنانچه خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران گفت * * ابیات *

و زینش خبر نیي که پروردگار * چگونه ورا پرورد در (۳) کنار
چه گنجینها زیر بارش کشد * چه اقبالها در کنارش کشد

المقصود چون از نا امیدئ مادر سلطان فیروزشاه حضرت سلطان تغلق
شنید کلام معذرت از زبان خود کشید - معذرت بسیار و دلداري
بیشمار کرده فرمود که غم مخور این فرزند من است و جگر گوشهٔ
من - بکرم الله تبارک و تعالی تا حیات من باقي است چه التفات (۴)
است - الغرض از بي‌بي کدبانو سپهسالار رجب را همین یک پسر
سلطان فیروز شده‌بود - دیگر هیچ پسري و دختري نشده - و آنکه گویند
ملک قطب الدین برادر سلطان فیروز بود این سخن راست است
ملک قطب الدین از مادري دیگر بود - و برادري ملک نائب
باربک نیز همچنین صورت است - او هم از مادري دیگر بود
معهذا سلطان فیروز هفت ساله بود که پدر از سر برفت - آئین
تاجداري و قوانین جهانداري از دو پادشاه گرفت - یکی از سلطان

(۲ن) عین * (۳ن) وقت کار * (۴ن) للمصحح - چه اندیشه است *

تغلق شاه دوم از سلطان محمد شاه - در قسم ملک داري و رسوم (۲) جهانباني هادي گشت - بارها درين کردارها تاتارخان بزرگ گفتے اسرارے که میان ما در قسم ملکي و رسوم شهرياري سلطان فيروز بداند در دل دیگرے خطرۂ ازان نگذرد - این بود تولد سلطان فيروز هرچه این مورخ از بزرگان خود نقل صحیح شنید درین درج کرد *

* بيت *

صلاح جهان آن شب آمد پدید * که از مولدش صبح صادق دمید

مقدمۂ دوم آموختن سلطان فيروز مراسم (۳) تاجداري (۴) از تغلق شاه و سلطان محمد

نقل است که سلطان فيروزشاه در جلوس حضرت سلطان تغلق شاه چهارده ساله بود - و سلطان تغلق چهار و نیم سال در ملک جولانگري نمود - درین مدت سلطان فيروز شاه پيش سلطان تغلق شاه خدمت میکرد - و هرچه از سلطان در قوانين (۵) سلطنت داري صادر شدے سلطان فيروزشاه بالهام الله آن جمله چیزها دریافتے - چون دور (۶) سلطان تغلق بآخر رسید مملکت دهلي از سلطان تغلق بسلطان محمد رسید سلطان محمد شاه که پاي بر تخت نهاد در جلوس

(۲ ن) رسم * (۳ ن) آئين * (۴ ن) تاجداري - بدون این فقرۂ - از تغلق شاه و سلطان محمد * (۵ ن) در قوانين سلطنت دیدي و ازو صادر شدے * (۶ ن) طور *

سلطان محمد شاه سلطان فیروزشاه هژده ساله بود - سلطان محمد سلطان فیروزشاه را نائب امیر حاجب گردانید - و نائب باربک خطاب کرد - دوازده هزار سوار نامدار در سپاه سلطان فیروز تعین شد حضرت سلطان محمد شاه را در باب سلطان فیروز مرحمت و شفقت بیقیاس افتاد - هرچه در قسم ملکي پیش سلطان محمد گذشتے سلطان محمد بکفایت کیاست سلطان فیروز را تعلیم کردے همه وقت پیش خویش داشتے - سلطان فیروز همدران ایام بر عموم خلائق لطف فراوان و احسان بےپایان داشتے - کار هر حاجتمندے که بر سلطان فیروزشاه افتادے سلطان فیروز بکار آن حاجتمند یکزمان هم توقف نداشتے - چون سلطان محمد شاه بتوفیق آله مملکت دارالملک دهلي را چهار قسم کرد چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح نبشته - معهذا سلطان محمد شاه مستثنی یک قسم بنام سلطان فیروز تعین فرمود تا آئین جهانداري و قانون شهرياري آموزد - آرے عجب کارے و بوالعجب اسرارے - گفته بزرگان است هر آنکس که کار یک معامله تواند کرد آن شخص کارهاي مملکت و امورهاي سلطنت بپرداخت تواند رسانید - همچنین[۲] سلطان محمد باریک بین ربع مملکت را حوالهٔ سلطان فیروز کرد - تا بعنایت آلهي حضرت فیروزشاهي در امور مملکت[۳] راني و آئین جهانباني

(۲ ن) هم همچنین * (۳ ن) ملک راني *

هادي گردد - آنکه عوام گویند که سلطان محمد سلطان فیروز را بیشتر احوال و اکثر اوقات در محنت و مشقت میداشت این سخن راست است - محنت و مشقت نه براے آن بود که با سلطان فیروز عداوت داشت - اگر حسد و عداوت بودے فی الحال از پیش تخت دور کردے - چون سلطان محمد پادشاهے با جاهے صاحب دستگاهے با کیاست فراوان و فراست بے پایان بود در تختگاه دهلي انواع کفایت و درایت میان(۲) جهان بر جهانیان نمود البته سلطان فیروزشاه را ادب معلمانه کردے تا پخته گردد - و در آئین جهانداري(۳) ماهر شود - چنانچه سلطان فیروز در نقل سلطان محمد چهل و پنج ساله کامل گشته(۴) بود * * بیت *

* تنعمے که من از فضل در جهان دیدم *

* هم از جفاے پدر بود و سیلي استاد *

مقدمهٔ سیوم شرح جلوس فیروزشاهي

نقل است که چون سلطان محمد شاه بتقدیر الله تعالی ازین جهان خرامید و سر بدان جهان کشید طائفهٔ مغل خلق بنگاه را نهب(۵) کردند - و رخ بملک خود نهادند - درین محل جمیع خانان و ملوک و تمام علما و مشائخ اهل سلوک که برابر(۶) سلطان محمد در تهته بودند درین محل بمشورت نشستند - و با یکدیگر گفتند

(۲ ن) میان جهانیان * (۳ ن) تاجداري * (۴ ن) گشت * (۵ ن) نهیب * (۶ ن) در برابر *

که بغیر امام چارهٔ نیست - دهلي دور دست و اینچنین واقعه زاد که سلطان محمد در نعمت جنت آسود - و طائفهٔ مغل حرکت کرده دو بدو (۲) ما در آمده آخرالامر بنگاه را خراب گردانیده - و طائفهٔ مغل بے انصاف بعد غارت کردن بنگاه براے طمع خام و لذت کام هم در نزدیکيِ آن مقام (۳) مقام کرده بدین طمع تا شاید بود دیگر چیزے نیز توانیم (۴) ربود - معهذا چون ملوک سلطان محمد در محل مشورت نشسته با یکدیگر جوهر اسرار و گوهر گفتار سفتند - بعد گفت و شنود بسیار و اندیشهٔ بیشمار هر دو فرقه را هم فرقهٔ ملوک و هم فرقهٔ اهل سلوک را این اتفاق افتاد تا سلطان فیروز را در پادشاهي نشانند و زمام جهانداري و مهار شهرياري بدست او سپارند - و سلطان فیروزشاه از بسیاريِ خوف الله (۵) از امامت جهانداري عاري بود سلطان فیروز بازمینمود که من نیت طواف خانهٔ کعبه زادها الله شرفا دارم - سبحان الله هم در ابتداے مقال قادر پر کمال امامت جهانداريِ سلطان فیروز بر نسبت مشائخ به (۶) خلق نمود - زیراچه در امامت طریقت شرطیست بعضے پیران بوقت رفتن ازینجهان بعضے مریدان را بجاے خود به تحکم (۷) مینشانند - سجادهٔ خود بدو (۸) میسپارند - و آن مرید ازان بار گران گریزان - اینچنین خرقه را میان مشائخ خرقهٔ تحکم گویند - و خرقهٔ تحکم میان مشائخ قدرے

(۲ ن) در مدد ما آمده * (۳ ن) آن مقام کرده (۴ ن) توانند ربود *
(۵ ن) خدا * (۶ ن) بر * (۷ ن) تحکیم * (۸ ن) بروي سپارند *

و مرتبهٔ بلند دارد - هم همچنین چون براے امامت جهانداري
و مقتدائي در قسم شهرياري جملهٔ خانان و ملوک و قضات و علما
و مشائخ اهل سلوک که برابر(۲) سلطان محمد در تهته رفته بودند بیک
اتفاق متفق شدند - و سلطان فیروز را اختیار کردند - او ازان گریزان
از کثرت خوف سبحان - پس این صفت نباشد مگر اولیاي
حق تعالی را زیراچه بار امامت جهانداري مشکل باریست - قال
علیه الصلوة و السلام کلکم راع و کلکم مسئولون عن
رعیته * * بیت *

ملک سلیمان چو گرفتي منار(۳) * کز سر موري ز تو پرسند باز

في الغرض هر همه برین اختیار قرار دادند - و برین اتفاق ذل نهادند
چون از اسرار این مقال خداوندزاده دختر سلطان تغلق مادر(۴) داور ملک
شنید (او دران ایام برابر بود) خداوندزاده بران ملوک پیغام
کرد که بوجود پسر من داور(۵) ملک نائب امیر حاجب را براي
پادشاهي اختیار کردن شاید - پدر من سلطان تغلق پادشاه و برادر
من سلطان محمد شاه - بوجود پسر من غیري چگونه نشیند - بعضي
راویان درین محل روایت کرده که خداوندزاده الفاظ بي طریق گفته
چون پیغام خداوندزاده برین ملوک رسید هر یک ملوک چون مار کژ
پیچید - پیغام خداوندزاده کس نه پسندید - جمیع(۶) ملوک و تمام

(۲ ن) برای * (۳ ن) بساز * (۴ ن) قوم * (۵ ن) خسرو ملک *
(۶ ن) این جمیع *

اهل سلوك متفق گشتند و ملك سيف‌الدين خوجو را بر خداوند زاده فرستادند - و ملك مذكور مشهور الافاق بود - هرچه گفتي راست گفتي با مهابت و صلابت بازنمودي - ملك سيف الدين بر خداوند زاده رفت - و كلمات مليح بصريح گفت كه اي عورت اگر بوجود سلطان فيروز پسر ترا اختيار كنند نه تو روي خانه بيني و نه ما روي زن و فرزندان - زيراچه پسر تو بي طريق است - او نتواند ملك داري كردن - و ما در زمين ديگران رسيده ايم - و اينچنين لشكر مغل بر سر ما نشسته - اگر سلامتي خود ازان لشكر ميخواهي چيزي كه ما همه اختيار كرده‌ايم تو هم دران راضي باش - اما شغل و خطاب سلطان فيروز اعني شغل نائب باربكي بر پسر تو مفوض خواهند كرد - چون ملك سيف الدين خوجو چنين كلمات گفت خداوند زاده ساكت گشت - ملك سيف(۲) الدين بازآمد دران وقت جملهٔ ملوك متفق شدند - و سلطان فيروز را اختيار كردند با آن هم سلطان فيروز قبول نميكرد - درين محل راويان اكمل چنين گفتند(۳) - وجوهر صدق سفتند(۴) - تاتارخان كه دران جمع پاستان پير بود ايستاده شد - و بازوي سلطان فيروز گرفته زور كرد تا در تخت سلطنت بنشاند - درين محل سلطان فيروز با(۵) تاتارخان گفت - چون اين بلاي عظيم و محنت اليم در گردن من انداخته‌آيد زماني صبر كنيد تا وضو كنم - سلطان فيروز وضو كرد - و دوگانه نماز چون اهل يگانه

(۲ ن) مذكور * (۳ ن) گفته اند * (۴ ن) سفته اند * (۵ ن) بر *

گزارد - سر(۲) بر در خدا بسجدهٔ نهاد - و زبان بمناجات کشاد - آب از دیدهٔ روان کرد و گفت آلهي قرار همکنانرا(۳) و آرام نظام اشغال جهانداري اندازهٔ آدمي نیست - قرار ملک از امر تست - آلهي پناهٔ من و قوت من توئي - بعدهٔ تاج جهانداري بر سر سرور سلطان فیروز داشتند - و دواج شهریاري در بر مبارک پوشانیدند آن اشخاص بیقیاس که دران جمع بودند برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بازنمودند که سلطان جامهٔ شاهي و خلعت پادشاهي هم بالاي جامهٔ ماتم پوشید - هر چند که ملوک سلطان محمد کوشیدند تا(۴) جامهٔ ماتم از تن سلطان فیروز دور کنند سلطان فیروز دور کردن نداد - و گفت اگر سبب مصلحت ملکي جامهٔ شاهي پوشیدم جامهٔ ماتم دور نتوان کرد - زیراچه سلطان محمد خوندکار و مربي و راهنماي من در همه چیزها بود - بلکه بصد هزار آرزو خواستم که طرف خانهٔ کعبه روم(۵) چون مزاحمت شما بسیار شد سبب(۶) شما قبول کردم - بهتر این است که جامهٔ شاهي بالاي جامهٔ ماتم باشد - المقصود سلطان فیروز خلعت شاهي پوشید - دران وقت پیل آوردند - و سلطان فیروز را بر پیل سوار کردند - نقباي درگاه و چاوشان بارگاه بانگ برگرفتند(۷) - طبلهاي شادیانهٔ ترکانه(۸) کوفتند میان خلق شادي عام شد - از غایت فرحت و نهایت بهجت

(۲ ن) سر سرور خود * (۳ ن) مبلکها * (۴ ن) که * (۵ ن) دوم *
(۶ ن) از سبب * (۷ ن) میگرفتند * (۸ ن) نهگانه *

این مثنوي میسرائیدند * * مثنوي *

سلطان شهانست شاه فیروز * کردست ازل خداش شهروز

سلطان شهان و شهریاران * سر تاج سران و تاجداران

المقصود سلطان فیروز اول در قسم ملکي و جهانداري در روز جلوس این امر کرد و کفت (بشیرا برو حشم را گرد آر) ازین شغل عمادالملکي او یافت - جلوس سلطان فیروز بتاریخ بیست و چهارم ماه محرم سنه اثنین و خمسین و سبعمائه بود - معهذا سلطان فیروز شاه مستثنی همچنان پیل سوار درون حرم رفت و در پاي خداوند زاده افتاد خداوند زاده سر سلطان فیروز را در کنار گرفت - و یک لک تنگه را کلاه جهانداري یادگار[2] سلطان تغلق شاه و سلطان محمد شاه بر سر سلطان فیروزشاه بدست خود نهاد - سلطان فیروز ازان مقام بازگشت - خلق را آرام شد - الحمد لله علی ذلک *

مقدمهٔ چهارم جنگ کردن فیروز شاه با طائفهٔ مغل

نقل است چون سلطان فیروز بر تخت پادشاهي نشست خلق بغایت خوش گشت - با این هم دلها از سبب لشکر مغل بغایت در تعلق بود - و لشکر مغل بعد از غارت کردن بنگاه هم در جوار لشکرگاه دهلي فرود آمده بودند - جملهٔ خانان و ملوک

(۲ ن) یادگاري *

جمع شدند - سلطان فیروز را این اتفاق روی داد تا با لشکر مغل
جنگ باید کرد - لشکر سلطان از طائفهٔ گردان و کندآوران و زمرهٔ
گیوان و نیوان[۲] و فرقهٔ غازیان و مبارزان و جملهٔ خانان و پهلوانان
و تمام دلاوران و جنگ جویان و کل حشم و خدم اسلحه در تن
پوشیدند - و بر اسپان برگستوانها کردند - و پیلان با مهابت را
آراسته کرده جمیع سواران جرار و پیادگان نامدار حاضر آمدند
سلطان فیروز بر لشکر مغل زد - میان هر دو لشکر جنگ بسیار
و قتال بیشمار گذشت - کشش فراوان شد - بفرمان حضرت سبحان
و تاثیر رحمت رحمان از آثار اسرار اقبال سلطان فیروز شاه میان لشکر
مغلان هزیمت افتاد - هر یکی از مغلان رخت و کالا بباد داده
سلطان فیروز شاه را فتح غیبی روی نموده ابواب بهروزی کشوده
تمام[۳] خلق بازار بزرگ که اسیر مغلان شده بودند هر همه را
رها کنانیده - لشکر مغل بهزار حیله جان خود برده - اول فتح و فیروزی
و نصرت و بهروزی همین بود - درین فتح میان خلق شادیِ عام[۴]
پیدا آمده - معهذا سلطان فیروز با فتح و نصرت با تمام لشکر و پیل
سمت دهلی بازگشته - اکنون آغاز از حالت مقالت ملوک شهر
دهلی کرده آید * * بیت *

* جنگ سلطانیست اینجا تیر باران چشم دار *
* از[۵] عروسیها بود کانجا شکر باران شود *

(۲ن) توانان * (۳ن) بتمام خلق * (۴ن) عالم * (۵ن) او - آن *

مقدمهٔ پنجم بیان غلط خواجهٔ جهان احمد ایاز باختیار(٢) کردن پسر سلطان محمد بپادشاهي

نقل است چون سلطان محمد در نوبت آخرین جانب دولت‌آباد سواري کرد چند نفر را در دهلي گذاشت - یکي ملک کبیر - دوم قتلغخان - سیوم سلطان فیروز که دران ایام نائب امیرحاجب بود - بتقدیر الله تعالی ملک کبیر و قتلغخان پیش از نقل سلطان محمد خرامیدند - و سلطان محمد سلطان فیروز را بر خود طلبید - چون دهلي خالي بود سلطان محمد خواجهٔ جهان را در دهلي از تهته فرستاد تا خواجهٔ جهان در دهلي نائب غیبت باشد - و بعضي ملوک در پهلوي او بودند - چنانچه ملک قوام الملک اعني خان‌جهان و ملک حسن و ملک حسام الدین ازبک و ملک خطاب(٣) و اشخاص دیگر - درین محل عوام گویند چون خواجهٔ جهان شنید که سلطان‌محمد نقل کرد وجملهٔ خانان و ملوک و علما و مشائخ اهل سلوک که آن جانب بودند سلطان فیروز را در پادشاهي نشاندند بعد شنیدن این اخبار و آثار گفتار این اسرار خواجهٔ جهان پرکار پسر سلطان محمد را در دهلي بپادشاهي نشانده و با(٤) سلطان فیروز بمقاومت پیش آمده - خلق را با خود یار کرده - و این قول عوام درست نیست - این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف

(٢ ن) اجتهاد ● (٣ن) خطاب - بلا ملک ● (٤ ن) که با سلطان فیروز بمقاومت پیش آید ●

افسانهٔ این داستان چون قانون باستان از زبان بندگي مجلس عالي کشورخان(۲) بن کشلوخان بهرام ابیه(۳) شنیده - چون سلطان محمد در زمین نهفته برحمت حق پیوست امیران هزارهٔ(۴) خراسان که در مدد سلطان محمد آمده بودند ایشان خبر نقل سلطان محمد شنیدند بازار بزرگ را نهب کردند - چنانچه بیان آن این مورخ پاستان در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح بازدیده - المقصود در(۵) روز غارت بنگاه خلق لشکر متفرق افتاده - هر یکي که دران انجمن بود بهر سمتي(۶) رخ نهاد - هنوز سلطان فیروز که بپادشاهي نه نشسته همدران لحظه ملیح تون‌تون نام غلامي بود ازان خواجه که خواجهٔ جهان پیش ازان بر(۷) سلطان محمد فرستاده بود - ملیح مذکور در عین شور مشهور از لشکر جانب دهلي روان شد - و سلامت در دهلي رسیده پیش خواجهٔ جهان تقریر کرد که سلطان محمد از جهان خرامید طائفهٔ مغل بر لشکر دویده خلائق بازار بزرگ را نهب و غارت کرده میان لشکر فساد بسیار و خون ریزي بیشمار شده - ملیح مذکور این تقریر نیز کرده که تاتارخان و ملک امیر حاجب یعني سلطان فیروز غائب شدند - و معلوم نیست که ایشان بدست(۸) مغلان افتادند و یا کشته شدند - و بیشتر ملوک دران جنگ سعادت شهادت یافته - در

(۲ ن) لشکر خان * (۳ن) ایبه * (۴ن) و نورهٔ ذکر کن با امیران هزارهٔ خراسان الخ - در دیگر - و نوروز که کت بامیران تغوارهٔ خراسان الخ * (ن ٥) درین * (۶ ن) شهر * (۷ ن) سلطان * (۸ ن) بر دست *

لشکر سلطان محمد اینچنین واقعه زاده - و ملیح مذکور بندهٔ مشهور بود - چنانچه تا غایت روز نام ملیح خلق دهلي البتّه[2] دانند چون خواجهٔ جهان اینچنین واقعه شنید در ماتم نشست یکي بر فوت سلطان محمد دوم بر غائب شدن سلطان فیروز - و خواجهٔ جهان را با سلطان فیروز محبت بود اینچنین محبت که میان ایشان غیري نگنجیدي - بلکه اتباع خواجهٔ جهان سلطان فیروز را پسر خوانده بود - المقصود بازآمده شود بر سر سخن - چون بعد از شرط عزا خواجهٔ جهان ازماتم برخاست گفتار ملیح راست پنداشت درین محل خواجهٔ جهان اجتهاد کرده پسر سلطان محمد را بپادشاهي نشانده - بتقدیر الله تبارک و تعالیٰ در اجتهاد خواجهٔ جهان غلط افتاده - چون خواجهٔ جهان شنید که ملک امیر حاجب سلامت است و در ملک نشسته بر غلط اجتهاد واقف شد - و آنکه حشم جمع میکرد و مستعد میشد از سبب مصلحت ملکي بوده - زیراچه در قسم ملکي و رسوم جهانداري اینچنین غلط و سهو کسي استوار ندارد تا آنکه میان هر[3] دو التیام نشود تا آنزمان از خطر عظیم و نیش[4] الیم بیغم نباید بود - الحاصل خواجهٔ جهان دردهلي حشم بسیار جمع کرد خلائق را چاکر گرفت - موازنهٔ بیست هزار سوار بر خود موجود گردانید - خلق را مال بسیار داد - و مال دران ایام در خزانه اندک بود زیراچه سلطان محمد در مدت بیست و هفت سال که

(۲ ن) ازان میگویند * (۳ ن) مردمان * (۴ ن) تپش *

دور ملک او بود بذلهاي فراوان و بخششهاي بي‌پايان کرد - چون مال در خزانه اندک بود خواجهٔ جهان زر و نقره و اوانيِ زرين و نقرگين بخلق داد - چون ازان نيز فارغ شد جواهر(۲) نيز تلف نمود - بآوازهٔ بذل عطا از هر چهار جانب خلق(۳) متوجهٔ اردوي او گرديد - اما عجب آنست که مال از خواجهٔ جهان مي‌ربودند(۴) و طالب دولت سلطان فيروز ميبودند و دعاي دولت او مينمودند * * بيت *

نيکي(۵) و بدي هم او کناند * حکمي بنفاذ ميرساند

مقدمهٔ ششم شنيدن خواجهٔ جهان اخبار جلوس سلطان فيروز بر تخت دولت

نقل است که چون خواجهٔ جهان اخبار دولت سلطان شنيد بر غلط خود تاسف بسيار خورد - و در(۶) هر دو لشکر اخبار مختلف مذکور ميشد که خواجهٔ جهان بران قرار داده که چون لشکر سلطان بدهلي رسد امرا که در اردوي ظفر قرين اند اتباع آنها را در پلهٔ

(۲ ن) جواهر دادن آغاز کرد * (۳ ن) خلق تازيد چاکر ميشد * (۴ ن) ميبردند * (۵ ن) نيک و بد ازو همي کناند * (۶ ن) و خلائق هر دو جانب الفاظ مختلف پيش گرفتند بعضي آوازه برآوردند خواجهٔ جهان ميخواهد اتباع آن اشخاص که در لشکر سلطان فيروز اند چون سلطان نزديک شهر دهلي برسد در پلهٔ منجنيق کند و در لشکر اندازد و بعضي ميگفتند که خواجهٔ جهان باو قتال خواهد کرد بلکه خواجهٔ جهان از دهلي تا رهتک سي کروهي از شهر بتمام قريات خراب کنانيده بود *

منجنیق نهاده خواهد انداخت - و نیز مذکور میشد که خواجهٔ جهان با افواج قاهرهٔ سلطانی دغدغهٔ جدال دارد - ماحصل(۲) کلام چون احوال غیر مکرر بسمع سلطان میرسید و آوازها متواتر میگردید جملهٔ ملوک و خوانین که در لشکر ظفراثر بودند بیک اتفاق بازنمودند که سلطان محمد ولد نداشت مگر یک دختر که در عهد سلطان تغلق شده(۳) بود - خواجهٔ جهان پسر سلطان محمد را ازکجا پیدا کرد(۴) - و جمیع عقلا اینچنین الفاظ بر زبان میگذرانیدند - و بر غلط خواجهٔ جهان حیرت مینمودند که با وجود کبر سن چنین امور ازو بظهور پیوست نه لائق او بود - درین محل سلطان فیروز اکمل فرمود که هرگز نبود که از ذات احسن صفات خواجهٔ جهان چنین حرکات(۵) بظهور پیوندد و با این همه سلطان فیروز شاه اندیشمند سمت دهلی حرکت مینمود - و جمله لشکر از وضیع و شریف دل بازداده(۶) میآمدند تا بکجا انجامد - و سلطان فیروز چون مشعلهٔ گیتی افروز دل بر کرم واجب الوجود نهاده بود - و جمیع(۷) سران لشکر خواهان سلطان فیروز بودند - و از حضرت واهب العطایا نصرت سلطان مسألت مینمودند

(۲ ن) المقصود چون اخبار اختیار خواجهٔ جهان شاه فیروز شنید و متواتر آوازها در لشکر رسید جملهٔ خانان و ملوک الخ * (۳ ن) تولد نموده بود * (۴ ن) گردانیده * (۵ ن) مقدمات صادر شود * (۶ ن) بے دل شده میآمده یعنی تا بچه نوع انجامد * (۷ ن) و جمیع خلائق لشکر و شهر سلطان فیروز را میخواستند *

و تمام خلق دهلي نيز بحكمت لم يزلي منتظر مقدم سلطان ميبودند - و چشم بر راه داشته هركه از لشكر ميآمد استفسار(٢) چگونگي احوال مينمودند * بيت *

* نميدانم كه ميآيد كه از ره گرد ميخيزد *
* چنين دانم همون آيد كه بردابرد ميخيزد *
* مرا او را پاي در راهست و ما را دست برسينه *
* ازانجا او همي جنبد ازينجا درد ميخيزد *

الحاصل چون(٣) سلطان فيروز بسرحد ملتان رسيد تا آنزمان بر زبان معجز بيان از احوال خواجهٔ جهان از قليل و كثير مذكور نه نموده بود آرے در قسم ملك داري انچه زمرهٔ شهرياران كامل و فرقهٔ تاجداران عاقل در آئين ملك كرده بودند سلطان نيز همان را دستور ساخته بود چون محقق گشت كه خواجهٔ جهان اشجار(٤) منقلب و مخالفت

(٢ ن) خلائق دهلي ميپرسيدند.كه سلطان فيروز تا كجا رسيد * (٣ن) تا آنكه سلطان فيروز در حد ملتان رسيد تا آن زمان از زبان خويش ميان عموم خلائق نگفتي كه خواجهٔ جهان تخم مخالفت در كشت موافقت كشت * (٤ ن) اشجار منقلب كشته و خلق لشكر تهلّه مشقهاي بسيار و محنتهاي بيشمار ديده و از غايت بذل سلطان مال در خزانه نمانده - با اين همه لشكر را مغلب زده خلائق مسكين شكسته و كشته و بينوا گشته طرف شهر رخ نهاده فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلي مانده اگر واقعهٔ خواجهٔ جهان ميان عموم خلائق از زبان بيرون خواهم آورد خلق لشكر گمان خواهند برد مگر سلطان فيروز از الخ *

در زمین دل بجای گل موافقت کشته و خلقی که در لشکر تهته مصحوب سلطان محمد بودند مشقتها و محنتها کشیده بودند و از نهایت بذل سلطان محمد نقدے در خزانه نمانده بود و از مضرت لشکر مغل نقصان بسیار بلشکر سلطان رسیده بود سلطان فیروزشاه بخاطر میگذرانید که اگر از احوال خواجهٔ جهان بر سر جمع مذکور سازد (۲) حمل بران نمایند که مرا ازو وهم دز خاطر است ازین اشجار منقلب کشته - و خلق لشکر تهته مشقتهای بسیار و محنتهای بیشمار دیده - و از غایت بذل سلطان محمد مال در خزانه نمانده و با این هم لشکر را مغل زده - خلائق مسکین و شکسته و کشته و بینوا گشته طرف شهر رخ نهاده - فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلي مانده - اگر واقعهٔ خواجهٔ جهان میان عوام خلائق از زبان بیرون خواهم آورد خلق لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از خواجهٔ جهان خوف دارد - تخم هراس در بوستان قلب میکارد ازین اشجار دو اثمار تلخ بار آورد - یکي آنکه دل لشکر از سبب بینوائي افتاده است - دوم آنکه چون قضیهٔ خواجهٔ جهان شنوند (۳) ایشان بیشتر دل اندازند - ازین جهت سلطان فیروز تا رسیدن حدود ملتان واقعهٔ خواجهٔ جهان از زبان بیرون نداد * * مثنوي *

چو لشکر هراسان شود در ستیز * سگالش نسازد (۴) مگر در گریز
به لشکر توان کرد این کارزار * به تنها چه برخیزد از یک سوار

(۲ ن) رساند * (۳ ن) از من بشنوند * (۴ ن) ندارد *

کند هر یک آئین ترس آشکار • نیـــاید ز ترسنـــدگان هیچ کار

مقدمهٔ هفتم روان شدن سلطان فیروز از تهته سمت دهلي

نقل است چون سلطان فیروز بحمایت کرم الّه و عنایت الله از تهته بازگشت درین محل بمشورت نشست - که به[۲] کدام راه در شهر دهلي مي‌باید رفت - گروهي گفتند در راه گجرات تا اموال گجرات ۷ بدست آید - ازین سخن سلطان فیروز فرمود عم من یعني سلطان تغلق براي دفع شر خسروخان از جانب دیبالپور روان شد - الله تعالی بقدرت اعلی او را فتح دهلي دست داد - ما را نیز براي برکت و یمن در راه ملتان و دیبالپور در شهر دهلي مي‌باید رفت - خداي تعالی ببرکت متابعت سلطان تغلق با تمام لشکر سلامت در دهلي برساند همبرین اتفاق سلطان فیروز شاه اهل برکات بکوچ متواتر روان شده معهذا چون خلائق دهلي شنیده که سلطان فیروز شاه با پیل و بنگاه از راه ملتان و دیبالپور میرسد خلائق را شادئ ظاهر و باطن پیدا شد بعضي[۳] امرا و ملوک و معارف اهل صدور بمستور بجانب شهنشاه مشهور روان شده[۴] - و بر طریق گریختگان رفته - و بحضرت فیروز شاه پیوسته - تا کار بجائے کشید و کردار آن بمرتبهٔ رسید که از طائفهٔ ر مغني نیز رخ آورده - خواجهٔ جهان میل جمله جهان و کوشش

(۲ ن) در • (۳ ن) البته بعضي • (۴ ن) شاهي •

جمیع آدمیان بسوي سلطان فیروز مي‌دید انگشت حیرت بدندان غیرت مي‌گزید - اما هیچ نمي‌گفت - از سر خلق مي‌گذشت اگرچه اصحاب و ارباب خواجهٔ جهان اهل مثاب(۲) میگفتند که خلق دهلي مال از ما مي‌ستانند و بر سلطان فیروز مي‌روند اگر اتباع و فرزندان بعضي را تدارک کنند خلق از رفتن بازمانند - خواجهٔ جهان این همه شنیدي و هیچ جواب ندادي - تا کار فرار خلق بجائي رسید آنانکه قدرت دارند بحضرت سلطان فیروز شاه مي‌روند - و آنانکه قدرت ندارند دلهاي ایشان سوی سلطان مائل و طالب است دو دیده بر راه داشته(۳) هر روز اخبار منازل مي‌پرسند - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - چون حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی مملکت دارالملک دهلي را در ازل بنام شاه فیروز خوش خصال نبشته بود همه اسباب آن موجود مي‌گردانید - اگرچه سلطان فیروز با لشکري گسسته و جیوش شکسته مي‌آمد و در دهلي خواجهٔ جهان بیست هزار سوار موجود داشت اتباع و فرزندان خلق لشکر درون حصار دهلي مانده معهذا سلطان فیروز را بعنایت ازلي بغیر تی[illegible] فتح دست داده - العنایة(۴) قبل الماء و الطین * * بیت
چو دولت مر یکي را رخ نماید * ز در اقبال نا خوانده در آ[illegible]
سبحان الله تعالی دلها در قبض قدرت اوست - لقوله علیه السـ[illegible]
القلوب بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلب الـ[illegible]

(۲ ن) مشارب * (۳ ن) دارند و هر روز * (۴ ن) الغیاث - العنایة قید الماء *

تعالی کیف یشاء - و چون الله تعالی بندهٔ را از بندگان خود بدوستي گیرد فرمان از حضرت رحمان بفرشتگان رسد تا بندهٔ مرا دوست گیرند - بر مهتر جبرئیل فرمان حضرت جلیل رسد یا جبرئیل محبت بندهٔ من در آبهاي روان کن تا هر که ازان آب خورد بندهٔ مرا بدوستي گیرد - زیراچه این همه قدرت حضرت جلت بود که جمله خلائق دارالملک دهلي دوستداران و هوا خواهان سلطان شدند - خانه و فرزندان خود را در تهلکهٔ جاني در معرض تلف انداختند - و چندین مشقت راه اختیار کردند - خرچ و اخراجات از گرهٔ خویش کردند و بحضرت شاه فیروز پیوستند - اینچنین چیزها بکوشش مخلوقات و موجودات نباشند مگر بعنایت بیغایت حضرت الوهیت - چون الله تعالی را در حق خلق دهلي کرم فراوان و عنایت بي پایان بود و در ازل آزال قلم رانده که در مدت چهل سال مبارک قدمي والي این ولایت آمر خلق بود تا این خلق چند گاه بکرم آله زیر سایهٔ چتر دولت او برفاهیت و بهجت خواهد گذرانید همه اسباب آن موجود گردانید * * بیت *

هر نا امیدي را امید پندار * روزست سپید از پس شب تار

المقصود چون سلطان فیروز در حد ملتان رسید در عین کوچ مي آمد ملیح تون‌تون نام غلام خواجهٔ جهان فرستادهٔ خواجهٔ جهان از دور نمودار گردید - سلطان فیروز شاه شناخت - درین محل فرمود که از طرف دهلي چند سوار مي آیند - چون ملیح نزدیکتر آمد و در

حمائل مليح مذكور فرمان پسر سلطان محمد بود - و در حمائل الاغان فرمان سلطان باشد - چون حضرت شاه فيروز مليح را از دور بدين طريق ديد در دل خود گذرانيد که مليح فرستادۀ خواجۀ جهان رسيد - حضرت شاه عنان مرکب عزت خود همدران محل کشيد و اين لفظ بر زبان خود راند مگر خواجۀ جهان در جهان نماند - بعده فرمان شد که مليح را همانجا بدارند و ازو استفسار کنند که خواجۀ جهان سلامت است - معهذا چند نفر حجاب دانا در باريک بيني مستثني سمت مليح رفتند - و او را همانجا داشتند - و از حال خواجۀ جهان و خلائق شهر دهلي پرسيدند - مليح مذکور از آثار غرور مشرخ بازنمود - چون آن حجاب شتاب (۲) آثار اين اخبار بگوش حضرت شاه فيروز رسانيدند و تقرير مليح بصريح تمام بازنمودند درين محل حضرت شاه اکمل از زبان خود بيرون آورد که کرم حق مي بايد - از خواجۀ جهان و غير او چه کشايد - آري جميع خلائق از آشنا و بيگانه درين افسانه اين ترانه مي سرائيدند *

* بيت *

بی از تو مباد ملک يکدم * بر تخت هميشه باش خرم

الغرض حضرت فيروزشاه بعنايت الله تبارک و تعالی درون شهر ملتان در آمد - بمشائخ (۳) ملتان دست احسان برآورد - بعده ميان اجودهن

(۲ ن) بذاب شتاب * (۳ ن) مشائخ و ملايانرا زيارت کرد بر خلق ملتان دست احسان برآورد *

شده مخصوص کرده زیارت بندگي شیخ الاسلام فرید الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز آمده ازانجا در قصبهٔ سرستي نزول فرمود - سرستي از دهلي نود کروه باشد - صرافان و بقالان سرستي جمع شدند - و چند لک تنکه بوجه خدمتي پیش آوردند درین محل فرمان شد خدمتي شما بر ما بوجه قرض است انشاء الله تعالی چون در شهر دهلي درآمده شود مبلغ شما باز بشما دهانیده(۲) آید - بملک عمادالملک بشیر حواله شد که بعد از درآمدن در شهر دهلي مال ایشان بدهاند - حضرت فیروزشاه بکرم اله آن تمام مال بحشم داد - البته خلق لشکر را خرچ حاصل شد درین محل شیخ نصیرالدین محمود رحمة الله علیه بر سلطان فیروز گفته که از تهته تا این مقام دعاگوي درگاه از حضرت اله التماس کرده - بکرم حق پادشاه با جمیع بنگاه و لشکر هوا خواه(۳) سلامت رسیده ازینجا پیشتر حد ولایت خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران است - بخدمت ایشان نبشته مي باید فرستاد - سلطان فیروز همچنین(۴) این لفظ بخدمت شیخ قطب الدین منور در هانسي نوشت که خدمت شیخ نصیرالدین همچنین فرمودند - و حواله بر شما کردند - خدمت شیخ قطب الدین نبشته چون خدمت برادرم شیخ نصیرالدین حواله برین ضعیف کرده امید از کرم الله تبارک و تعالی این دارم

(۲ ن) داده آید * (۳ ن) خواهان * (۴ ن) عین این لفظ *

که دهلي هم بر شما خواهد آمد - آري عجب اسراري - خدمت شيخ نصيرالدين اين کلام براي آن فرمود تا بزرگي شيخ قطب الدين منور ميان جهان و جهانيان پيدا شود - وگرنه ميان اين هر دو بزرگوار بکرم کردگار صحبت (۲) و يگانگي است که اين هر دو بزرگ هم خرقه بودند - و هر دو در آخر سن رسيده بودند * * بيت *

صحبت نيکان ز جهان دور گشت * خوان عسل خانهٔ زنبور گشت

المقصود چون جواب نبشته بر سلطان فيروز رسيد بدين (۳) اشارت با بشارت حضرت شاه با مهارت اميدوار گشت - و منتظر نفس شيخ مي‌بود *

مقدمهٔ هشتم پيوستن قوام الملک اعني خانجهان مقبول بر سلطان فيروز

نقل است که بحضرت شاه فيروز خلائق ديار ملتان و ديبالپور و سرستي و مقامات ديگر بتمام پيوستند چنانچه بر سلطان محمد شاه پيوسته بودند - چه از زمرهٔ خانان کبار و ملوک نامدار و چه از فرقهٔ معارف خوش کردار و چه از طائفهٔ گردان جرار و کندآوران اهل اختيار و چه از طائفهٔ لشکريان نيک کار - و سي و شش راجگي ٦ که آن جانب است بتمام پيوسته - کثرت خلق بسيار شده - حضرت

(۲ن) صحبت يگانگي از بطانه بود و هر دو بزرگ همخرقه بودند * (۳ ن) بدين بشارت باشارت *

فیروزشاه هر یکي را بزبان ملیح و بیان فصیح بصریح مستظهر گردانیده و با ایشان وعدهاي نیک کرده (۲) منتظر نفس بندگي شیخ قطب‌الدین منور مي‌بود - با این هم اگرچه خلق دهلي بعنایت ازلي زمان زمان مي‌پیوست اما دلاساي حضرت فیروزشاه نمي‌شد تا آنکه ملک قوام‌الملک اعني خانجهان مقبول درین کار سبقت نمود - عرائض خویش با چگونگي احوال پیش حضرت فرستاد - و از حال آمدن خود خبر داد - ابواب هوا خواهي چون هوا خواهان کشاد - در هر عرضداشت التماسے (۳) که داشت بازمي‌نمود - حضرت فیروزشاه نیز بر حسب مطلوب طالب جواب مي‌فرستاد - درمیان شهر دهلي چکاچک افتاد که قوام الملک عرائض بحضرت فیروزشاه فرستاد - امروز یا فردا رخ بجانب فیروزشاه خواهد نهاد - چون خواجهٔ جهان بدلائل اشکار و نهان معاینه کرد در تعبیهٔ آن شده تا قوام‌الملک را بگیرد - سبحان الله چون حکمت الهي و تقدیر حضرت نامتناهي برین است تا حضرت فیروزشاه درملک نظام گیرد اندازهٔ کیست که آن حکم بگرداند * * ابیات *

اقبال کند چو رهنمائي * هر سو که روي فرح بیائي

آن روي نکو چو رخ نماید * هر کار که بسته شد کشاید

المقصود از تاثیر حکمت ودود قوام‌الملک خواست تا از دهلي بیرون آید - دران روز در سراي مخصوص کرده آمد (۴) - و دران ایام خواجهٔ جهان بالاي هزارستون کوشک همایون مي‌بود - چون قوام الملک

(۲ ن) گردانیده * (۳ ن) التماس * (۴ ن) آید *

فرود هزار ستون رسید خواست تا بالاي شیب برآید - شخصي از نزدیکان خواجهٔ جهان از بالاي شیب فرود میآمد - آن شخص بدیدن قوام‌الملک انگشت خود بدندان گرفت - و بچشم نهاني به پنهاني گفت که بالاي شیب برآمدن مصلحت نیست قوام‌الملک دریافت فی الحال هم پیش در بالاي شیب خود را لنگ ساخت - و یک نفر مختص خود بر خواجهٔ جهان فرستاد و از حالت علالت(۲) خود اعلام داد که پاي من اماس گرفته از خانه تا این آستانه بهزار حیله آمدم - بالاي شیب بر آمدن نمي‌توانم قوام‌الملک تا آمدن جواب نپایست فی الحال بازگشت - چون خواجهٔ جهان اینچنین بیان شنید که قوام‌الملک الفاظ عذر از زبان خود کشید کسان خود دوانید تا بقوام‌الملک بگویند با شما مشورت(۳) اصلي و اتفاقي کلي است تا این دور باید آمدن - تا آنزمان که کسان خواجهٔ جهان بر قوام‌الملک برسند قوام‌الملک در صحن کوشک رسیده بود - چون کسان خواجهٔ جهان بر قوام‌الملک رسیدند و پیغام خواجهٔ جهان رسانیدند قوام‌الملک گفت که از درد پاي بیقرارم خبر از خود ندارم نماز پیشین اول وقت آمده شود - تا مادام که کسان خواجهٔ جهان جواب قوام الملک بر خواجهٔ جهان برسانند قوام‌الملک پیش(۴) در قبله رسید - و در عهد سلطان محمد تغلق

(۲ ن) مقالت * (۳ ن) مصلحت و مشورت اصلي اتفاق کلي‌ست تا این روز * (۴ ن) بدر *

فرو خانهٔ قوام‌الملک پیش در قبله بود - قوام‌الملک در فرو خانهٔ خود درآمد - همدران لحظه و لمحه قوام‌الملک در چوڈول زرین سوار شده فوج کشیده روز روشن با خرم و فرزندان و یاران با تمام خیل و تبع(۲) در دروازهٔ میدان بیرون آمد - و التفات از روزگار خواجهٔ جهان نکرد - چون قوام‌الملک پیش دروازهٔ میدان رسید دربان دروازه کوشید تا تختهٔ دروازه بدهد - تازي سواران رسیدند و تیغهاي درفشان(۳) از نیام کشیدند - دربان(۴) دروازه نتوانست بند کرد - قوام‌الملک آهسته آهسته سمت حضرت شاه فیروز روان شد - و سلطان فیروز از سرستي روان شده بود - و چند منزل آمده در منزلگه(۵) اکدار نزول فرموده قوام‌الملک بحضرت فیروزشاه رسیده پایبوس کرده - و همدران روز در خانهٔ شاهزاده فیروزخان پسر تولد شده - چون حضرت شاه فیروز را دران منزل دو شادي چون مژدهٔ کیقبادي پیدا آمده یکي شادي پیوستن قوام‌الملک دوم شادي تولد پسر در خانهٔ شاهزاده فیروزخان حضرت فیروزشاه دران مقام باهتمام تمام شهري بزرگ بنا کرده و آنرا فتح‌آباد نام نهاده - و آن فرزند را فتح خان نام داشته - و همدران روز قوام‌الملک امیدوار (مسند) شده حضرت فیروزشاه بمرحمت گفته *

* ابیات *

هستي تو امین و راست کارت * اجـــلال دهیـــم در وزارت

(۲ ن) تیغ * (۳ ن) درخشان * (۴ ن) دربان در دروازه دادن نتوانست *
(۵ ن) منزل *

آري به يقين(۲) حلال خواري * در(۳) کار امين و راست کاري

آراستهٔ بــــراي و تدبيـــــر * در کار نکـــردہ هيچ تقصير

مقدمهٔ نهم پيوستن خواجهٔ جهان بر سلطان

نقل است که چون خواجهٔ جهان شنيد که قوام‌الملک سر از اطاعت(۴) کشيدہ بر سلطان فيروز رسيد بعضي اشخاص که دران جمع بودند برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف تقرير کردند و برين جمله بازنمودند که خواجهٔ جهان چون ديد که قوام‌الملک از صحبت ما بريد و مانند مرغان هوا بهواي خود پريد دران وقت در تن خواجهٔ جهان يکتو پيراهن بود و تسبيح در دست و هر دو دست خود را پس پشت خويش کردہ و کفش در پاي پوشيدہ بغايت متفکر و پريشان خاطر .ساکن بالاي هزارستون مي‌آمد و مي‌رفت معهذا ان اشخاص که با خواجهٔ جهان يار بودند و درين شور جولانگري مي‌نمودند ايشان ابواب راز بازکشودند - که اگر اشارت اعظم همايون خواجهٔ جهان. شود دنبال قوام‌الملک کردہ آيد تا از پردهٔ غيب چه کشايد - خواجهٔ جهان جواب نداد - آري عجب کاري خواجهٔ جهان وزيري عاقل و کامل بود ديد(۵) که حکمت آلهي و تقدير حضرت نامتناهي برين بود که حضرت شاہ فيروز با فتح و بهروزي در مملکت دار الملک نظام گيرد اندازهٔ کيست که آن حکم بگرداند

(۲ ن) متن * (۳ ن) در کار نه کردي هيچ خواري * (۴ ن) طاعت *

(۵ ن) چون ديد *

و بدو (۲) گزندي رساند - آدميان افعال (۳) نيک بملائکه حواله کنند *

* بيت *

ملک و ديو هردو حيرانند * آدمي ملک خويش ميرانند

چون حکم الله تبارک و تعالى برين بود که خواجهٔ جهان شهادت يابد همه اسباب متوسط شد * * ابيات *

راهي که براي (۴) نفس گيرند * يا خسته شوند و يا بميرند

ازماست رسيدهٔ اينکه برماست * اندوه خورم چه سود بر ماست

المقصود چون خواجهٔ جهان پنهان پنهان در خاطر خويش از نهايت فکر بيش گذرانيد که اين کار چون بر غلط بود بگمان من کي راست آيد - اين زمان بهتر آن باشد که من نيز بسلطان فيروز پيوندم و راستيِ غلط بازنمايم - آنچه حکم الله و فرمان الله است آن خواهدشد حاصل الامر قوام الملک روز پنجشنبه از شهر دهلي بيرون آمده بود همدران روز در منزل اسماعيل فرود آمد که بيست (۵) و چهار کروه از دهلي است - و خواجهٔ جهان روز جمعه بعد از نماز از شهر دهلي کوچ کرده - و در حوض خاص علائي فرود آمده - آن جميع ملوک که با خواجهٔ جهان بدل و جان يکي (۶) شده بودند متفق شدند - و با خواجهٔ جهان در حوض خاص آمدند - چنانچه ملک حسن و ملک خطاب و ملک حسام الدين ازبک و اشخاص ديگر- هر همه حيران

(۲ ن) برو * (۳ن) آدميان نيک افعال بملائکه کنند * (۴ن) هواي *

(۵ ن) بيست کروه * (۶ ن) يکجا *

و طیران شده بر خواجهٔ جهان بازنمودند که شما را اتفاق ملاقات سلطان فیروز افتاد مارا چه اشارت مي‌شود - درین محل خواجهٔ جهان گفت که یاران بدانید و آگاه باشید که درین[2] کار یعني اختیار کردن پسر سلطان محمد مرا طمعي و غرضي نبود - زیراچه مقام[3] امامت خاصهٔ تاجداران است - و مقام وزارت خاصهٔ وزرا است - اگر تاجداران دل بر کار وزرا نهند و وزرا دل بر کار شهریاري اندازند در مرور ایام مملک روي بخرابي آرد - چون بسمع من رسید که سلطان محمد وفات یافت و لشکر را مغل تاخت سلطان فیروز و تاتارخان غائب شدند براي قرار خلق شهر و اطراف چند گاه آن خرابي[4] اختیار کرده شد - و درین[5] اختیار غلط[6] بیشمار و سهو بسیار افتاد - خلائق هر دو جانب آوازها برآوردند - وگرنه مرا با مقام سلاطین چه کار *

* ابیات *

صیاد همه[7] طیور بندد * سیمرغ بدام وي نگنجد
روبه که مقام شیر جوید * اندام بخون خویش شوید

معهذا با این‌اهم در عهد سلطان محمد سلطان فیروز را پسر خوانده بودم و اتباع من پیش او مي‌آمد - و او نیز پدر خوانده بود - اما نمي‌دانم که در زیر این الله تبارک و تعالی را چه حکمت است و چه پیدا خواهد آورد - شما را نیز برابر من مي‌باید آمد - سلطان فیروز

(۲ ن) این کار اختیار کردن پسر سلطان * (۳ ن) این مقام * (۴ ن) خسروک * (۵ ن) درپي * (۶ ن) خطاء * (۷ ن) همي *

مرد نیک است - از گفت من نخواهد گذشت - شما را نیز امان
خواهد داد - چون خواجهٔ جهان اسرار پنهان پیش دولتخواهان خود
بازکشاد ایشان هر همه بر نرمي دل خواجهٔ جهان بسیار گریستند
و دران ایام عمر خواجهٔ جهان بهشتاد و چند سال رسیده بود - و پیر
و معمر گشته - محاسن بتمام سپید شده - خواجهٔ جهان محلوق (۲)
بود - ارادت بندگي شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز
داشت - یک شیخي صاحب سجاده مي‌نمود * * ابیات *

با آنکه بملک سرفراز است * پیري چو رسید در گداز است
کاري که کند نکو نیاید * در چشم همه تبه نماید

القصه چون این ملوک مانند اهل سلوک اینچنین کلمات از زبان
خواجهٔ جهان شنیدند گفتند اگر اشارت شود لفظی (۳) چند از آثار
عقل ناقص خویش بازنموده آید - خواجهٔ جهان فرمود آنچه در
دل بگذرد بازنمودن شاید - ملوک مذکور بازنمودند که در (۴) آئین
ملکي و قانون جهانداري پدري و پسري نمي‌گنجد - سهو و غلط
کسے استوارے ندارد - زیراچه روش تاجداران برین (۵) رفته است
و حضرت فیروزشاه اگرچه مرد نیک است البته خلاف روش سلاطین
نخواهدکرد - درین محل خواجهٔ جهان این لفظ برآورد - که اگر
بازگردم و درون دهلي حصاري شوم اگرچه لشکر و پیل دارم
مبادا لشکر سلطان فیروز حصار دهلي بستانند - عورات مستورات

(۲ ن) مخلوق * (۳ ن) لفظ * (۴ ن) درین * (۵ ن) بدین *

و مخدرات مسلمانان بر دست نا اهلان افتند - در ایام پیران سالي عهده[۲] دار قیامت شوم تا کي خواهم زیست - هرچه آمد آمد رضينا بقضاء الله تعالی - آنچه حکم اوست همان خواهد شد چون آن امرا دیدند که خواجهٔ جهان بتحقیق بر سلطان فیروز خواهد پیوست بعضي از ایشان برابر خواجهٔ جهان بر سلطان فیروز رفتند - و بعضي روي بتفرید نهادند - المقصود[۳] قوام الملک در فتح آباد بر سلطان فیروز پیوست - و خواجهٔ جهان در منزل دهانسور نزدیک اکروده متصل قوام الملک دوم روز پیوست - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بکلمات لطیف روایت کرده - و برین جمله بازنموده[۴] که حضرت فیروزشاه بوقت نماز دیگر بار داده - و بر صندلي دولت نشسته - ارکان دولت جمله حاضر بودند چنانچه رسوم آئین سلاطین[۵] است - سراپچهٔ سراپرده فرود آورده - خواجهٔ جهان زنجیر در گردن خود کرده و پگ از سر فرود آورده طاقیه[۶] بر سر خود نهاده تیغ برهنه بر[۷] گلوي خود بسته در محل پایان متصل حجاب ایستاده - و وقت فرود آوردن سراپچه بوقت نماز دیگر سلام از دور مي‌شود موازنهٔ یک تیر پرتاب - معهذا چون بعد از زماني نظر سلطان بر خواجهٔ جهان افتاد همان زمان سلطان کسان فرستاد تا بر

(۲ ن) مواخذه دار * (۳ ن) المقصود خواجهٔ جهان در فتح آباد بر سلطان فیروز پیوست * (۴ ن) بازنمودند * (۵ ن) سلطان * (۶ ن) طایفه * (۷ ن) در *

خواجهٔ جهان بگویند که از براي کدام چیز زنجیر در گردن خود کرده؟
خواجهٔ (۲) جهان چون محزونان و مغمومان این بیت خواند *

* بیت *

* باز آمده ام چو خونیان بر در شاه *
* اینک سر و تیغ انچه بایدت آن کن *

حضرت فیروزشاه اشخاص معتبر دوانید تا پگ بر سر خواجهٔ جهان به‌بندند - و بگویند که ما را (۳) این گمان هرگز نباشد که از ذات شما اینچنین صفات زاید و یا چنین چیزے (۴) آید - حضرت سلطان همان زمان چوڈول زرین سواري خاصهٔ خود فرستاد - و برین نوع آگاهي داد - تا خواجهٔ جهان را درین چوڈول سوار کنند و بخرم گاه (۵) برند و بگویند که ما براي ملاقات شما همانجا خواهم آمد - معهذا خواجهٔ جهان را در چوڈول سوار کردند - و در خرم گاه فرود آوردند بکرم الله حضرت فیروزشاه را فتح دهلي بغیر واسطه روزي شد آنکه از زبان خدمت شیخ قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران بیرون آمده بود که دهلي همین جا خواهد آمد همچنان شد الحمد لله علی نعمائه * * بیت *

منصور شدند دوستانت * مقهور شدند دشمنانت

(۲ ن) خواجه جهان محزونانه و مغمومانه * (۳ ن) پاداش این کسان *
(۴ ن) چیزها * (۵ ن) و یک خورمگاه و چند پرکالهٔ سراپچه برآرند *

مقدمهٔ دهم مقالت اصحاب سلطان نسبت خواجهٔ جهان

نقل است حضرت فیروزشاه خواست تا خواجهٔ جهان را مضرت نرساند - و باز بمرتبهٔ وزارت نشاند - در خاطر گذرانید که زمرهٔ وزیران و فرقهٔ دستوران اهل قلم باشند مدام دلهاي عمال[۲] خراشند - و بکوشش براي جمع کردن اموال کوشند ایشان را با مقام سلاطین چه کار - چون او را غلط افتاد آخرالامر ابواب الحاح و عجز کشاد - حالا[۳] بر او عفو مي‌باید کرد - و او را باز بمرتبهٔ وزارت میباید رسانید - درین محل حضرت شهریار اکمل خواست تا عمل مشائخ را دستور سازد - یعني[۴] گناه خواجهٔ جهان ببخشد - چون اعوان درگاه و انصار بارگاه حضرت فیروزشاه دریافتند که مزاج شاه برین است تا از سر جنایت خواجهٔ جهان چون خسروان بازآید همه بیک اتفاق از زمرهٔ خانان عظام و فرقهٔ ملوک با احترام جمله جمع شدند - و میان خویش متفق گشتند و با یکدیگر مشورت کردند - و گفتند که در قسم ملکي و قانون جهانداري بدین حد از سر[۵] خیانت اعدا گذشتن نشاید - درین محل[۶] پشیماني روي نماید - عاقبت کار از آثار اسرار این کردار[۷] زیان اصلي رسد - هر

(۲ ن) اهل عمال * (۳ ن) چنین غلط * (۴ ن) یعني از سر گناه خواجه جهان باز آید و بدو ببخشد * (۵ ن) از سر جنایت خیانت اعدا * (٦ ن) فعل * (۷ ن) گرداب *

همه میان خویش اندیشهٔ گفتن پیش تخت قرار دادند که صریح باز نمایند * * بیت *

* تا بخت کدام در کشـــاید *
* اقبـــال کدام ره نمـــاید *

معهذا این جمله اشخاص از محل خلوت پیش در سلطان فیروز آمدند - و ملک عمادالملک را درون محل بر سلطان فرستادند عمادالملک باز نمود که جمیع ملوک بیک اتفاق آمده‌اند - چیزی التماس دارند - حضرت (۲) فیروزشاه بالهام آله دریافته که این ملوک تخم منقلب در زمین قلب خود کاشته دل از مملکت ما برداشته فرمان شد بطلبند - چون (ایشان) در آمدند هر همه سر بر زمین نهادند بعضی راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت کردند که درین محل حضرت فیروزشاه را بشرهٔ مبارک تغیر شده القصه این جمیع ملوک الفاظ مخلصانه و کلمات دوستانه آغاز کردند و باز نمودند که بکرم آله حضرت شاه را نصرت دست داد - دهلي فتح شد - خواجهٔ جهان بحضرت پیوسته - تعلق (۳) خاطرها و اندیشهٔ حزنها از دلها یکسو گشته - بر بندهٔ مومن یک حج گزاردن فریضه است - اگر فرمان شهریار و طغرای جهاندار شود بندگان درگاه و مخلصان این بارگاه بسوی خانهٔ کعبه روان شوند - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) چون حضرت * (۳ ن) تعلق خاطر و اندیشه ازو یکسو گشته *

دریافته الفاظ خوب و کلمات مرغوب برداشته - و گفته اگر از اهل قلم فعلي غیر معتاد جهان[۲] بوجود آید از سر آن گذشتن آئین سلاطین متقدم است - درین محل ملوک مذکور چون هوا خواهان مستور کلام مشهور بمشهور گفتند - و جوهر گوهر احسن سفتند - و برین جمله بازنمودند که گناه تبع سلاطین یکي صغیره است و یکي کبیره گناه صغیره درقسم مال است - وگناه کبیره درقسم ملکي - گناه صغیره عفو کردن شاید - و گناه کبیره عفو کردن زیبا ننماید - در چنین عفو عاقبت کار پشیماني بیشمار روي نماید - فکیف خواجهٔ جهان براي طمع جاه بے پایان بچهٔ را براي پادشاهي اختیار کرده - مالهاي فراوان و زرهاي بے پایان بخلق داده - چون مال نمانده اواني زرین و سیمین ادا کرده - چون آن هم بتمام داده جواهر فراوان و الماس پارهاي بے پایان ادا کرده - جمله خزائن و اموال و دفائن تهي گردانیده - چون در آخرکار و انتهاي کردار دیده که جمله عالم دوستدار خداوند عالم شده و جمیع خلائق مملکت بحضرت سلطنت پیوسته درین محل خواجهٔ جهان بر راي[۳] وزیران کار کرده - پیش از در آویز چون دستوران پرویز بعذر پیش آمده - و اگر مبادا عیاذا بالله منها این جانب کم افتادي خواجهٔ جهان بآشکار و نهان از میان ما یکي را زنده نگذاشتي - چون او کم خویش دیده بعده پیوسته *

* فرد *

(۲ ن) چنان در وجود * (۳ ن) براي *

کس(۲) را چه خبر که یکزمانش * سود آردش بیش از زیانش

معهذا آنچه در عقل ریزهٔ ما گذشت بازنموده شد دیگر آنچه در ضمیر منیر بگذرد - حضرت فیروزشاه چون دید که ایشان هر همه بهندسهٔ فراست و زمزمهٔ(۳) کیاست برای تلف کردن خواجهٔ جهان بیک زبان متفق شده اند سلطان فیروز از غایت فکر و نهایت اندیشه سپید گونه شد - و چند روز همدران(۴) اندوه بود - درون دریای دل خویش از تاثیر تامل بیش ابواب تفکر میکشود - بعد از فکر بسیار و تامل(۵) بیشمار حضرت جهاندار ملک عمادالملک را در محل خلوت طلبید اسرار نهانی بپنهانی بگوش او رسانید - فرمان فرمود برو و بر مقربان درگاه و دولتخواهان بارگاه بگو که اختیار کار خواجهٔ جهان بدست شما دادم - هرچه ایشان را مصلحت افتد آن چیز بر خواجهٔ جهان کنند از سر خواجهٔ جهان بازآمدم - و از سر شما بازآمدن نتوانم - و بر خواجهٔ جهان دم بدم فرمان سلطان از آثار مرحمت و اسرار شفقت میرسید - چون حضرت فیروزشاه را با مقربان درگاه و هوا خواهان بارگاه اینچنین گفتار افتاد حضرت فیروزشاه اختیار بدست ایشان داد *

* بیت *

مردم زهوا اگر رود پیش * یابد ز قضا نصیبهٔ خویش

المقصود جمله مقربان از دل و جان متفق شدند - و از زبان سلطان

(۲ ن) کس را چه خبر که یک زمان است - سود آرد پیش یا زیان است *

(۳ ن) زمرهٔ * (۴ ن) همدرین * (۵ ن) تا ملات *

بر خواجهٔ جهان فرمان رسانیدند که شما را سن[2] کبر شده است - اقطاع سامانه بوجه انعام بر شما مفوض گردانیده شده است - در سامانه بحق مشغول میباید بود[3] - آري عجب اسراري و بوالعجب کرداري چون الله تبارک و تعالی بخواهد بندهٔ را از بندگان درگاه خود بحضرت خویش از تاثیر کرم بیش برگزیند او را همه اسباب نعمت بی نقمت روزي گرداند - چون حضرت حق و حاکم مطلق خواجهٔ جهان را بنعمتهاي دنیا و دین برگزیده بود در آخر عمر او را سعادت شهادت نیز روزي گردانید - انشاء الله تعالی بعون آله لفظي چند چون اصحاب ارجمند براي ارشاد ارباب بخت بلند از مقامات شهادت[4] در بیان[5] حادثهٔ مغل مشرح نوشته آید - الغرض خواجهٔ جهان را جانب سامانه روان کردند - چون خواجهٔ جهان چند منزل از لشکر سلطان سمت سامانه رفت متعاقب آن شیرخان رسید - در منزلیکه خواجهٔ جهان فرود آمده بود[6] شیرخان نیز همدران منزل آمد - خواجهٔ جهان را ملاقات نکرد - بغیر ملاقات او در محلي دیگر فرود آمد - اخبار این آثار و گفتار این اسرار بر خواجهٔ جهان رسانیدند که شیرخان آمده و فرمان مرحمت آورده - در باب شما مرحمت است بازخواهند گردانید درین محل خواجهٔ جهان اکمل گفت که فرمان مرحمت نیست بلکه شیرخان براي تلف کردن ما آمده است - اگر در باب من

(۲ ن) سنهٔ کبیره * (۳ ن) شد * (۴ ن) شهادات * (۵ ن) میان *

(۶ ن) امده بود *

مرحمت بودي(۲) شیرخان را چه مجال که بغیر ملاقات من در محلي دیگر فرود آمدي - ازین دلیل معلوم شد که فرمان مرحمت نیست آري زهي وزیر با کیاس که از آثار انوار عقل بیقیاس في الحال معلوم کرده * بیت *

همه کار شاهان گیتي پژوه * ز راي وزیران پذیرد شکوه

المقصود روز دیگر خواجهٔ جهان از شیرخان چند پرکالهٔ سراپچه طلبید - شیرخان چند پرکالهٔ سراپچه فرستاد - خواجهٔ جهان کسان خود را آگاه(۳) کرد که این(۴) سراپچه را در صحرا نصب کنند - و صحن سراپچه پاک و هموار گردانند - چون همچنان کردند خواجهٔ جهان را همدران محل بردند - چون خواجهٔ جهان با دلي پریشان درون سراپچه رسید آب طلبید - وضو بتجدید کرد - و دوگانه نماز چون اهل یگانه با نیاز تمام گزارد - و کلاه شیخ الاسلام شیخ نظام الدین علیه الرحمة و الغفران بر سر خود بنهاد - و دستار خدمت شیخ بر سر بست - روي سوي سیاف کرد و این لفظ از زبان برآورد که تیغ تیز داري - سیاف شمشیر خود نمود - یاري بود ازان خواجهٔ جهان او را فرمود تا وضو کند و دوگانه بگزارد و تیغ براند - چون آن یار از نماز فارغ گشت خواجهٔ جهان سر بسجده نهاد - چون مغمومان نام پروردگار بر زبان رانده کلمهٔ طیبه گفته - آن یار تیغ گزار کرده

(۲ ن) آوردي * (۳ ن) بر راه کرد * (۴ ن) که این سراپچه پاک و هموار گردانید *

همان لحظه(۲) سر از تن خواجهٔ جهان جدا شده - انا لله و انا الیه راجعون - سبحان الله این همه عبرت است که الله تعالی بقدرت اعلای مر بندگان خود را مینماید - زمرهٔ مومنان و فرقهٔ دوستان را واجب است که ازین عبرتها عبرت گیرند(۳) - و در طلب آخرت کوشش نمایند * * بیت *

نیک بخت از بلا کران گیرد * عبرت از حال دیگران گیرد

مقدمهٔ یازدهم رسیدن فیروزشاه در شهر هانسي

نقل است چون حضرت فیروزشاه را بکرم آله و عنایت الله از جهت تعلق فتح دهلي از آثار رحمت ازلي دل فارغ شده سلطان فیروز با ظفر و دولت و با نعمت و سعادت از منزل اکروده جانب شهر روان گردیده - بعد از چند منزل در شهر هانسي رسیده در حدود آن نزول فرموده - راویان محقق و مشرحان(۴) مدقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات شریف و درایات(۵) لطیف گفته که روز جمعه بود حضرت فیروزشاه پیش از نماز جمعه برای ملاقات خدمت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین منور قدس الله سره العزیز قصد نموده درون حصار درآمد - دران وقت خدمت شیخ برای نماز جمعه از خانقاه بیرون آمده بودند - و پیش در خویش ایستاده شده بودند که سلطان فیروز رسید - ودران وقت خدمت شیخ جبهٔ

(۲ ن) زمان * (۳ ن) برند * (۴ ن) شارحان * (۵ ن) آیات *

خدمت شیخ جمال الدین هانسوی پوشیده بودند بر قانون معتاد جد بزرگوار خود - و این جبه کهنهٔ سالها بود - المقصود حضرت فیروزشاه برای ملاقات خدمت شیخ منور رفت - و خان اعظم تاتارخان طالب رضاي رحمان برابر بود - هر دو بزرگوار بعارف حضرت پروردگار مصافحه کردند - بعد مصافحه خدمت شیخ رخ بسلطان فیروز آوردند - و فرمودند که به نیت نماز جمعه بیرون آمده شده بود (۲) - چون شما را دیدم این زمان بکدام نیت بازگردم و درون خانه روم - اعني خدمت شیخ طالب رضاي رباني بکنایت کیاست حضرت شاه را آگاه گردانیده که پیش از نماز جمعه براي ملاقات درویشان نباید (۳) آمد - بعده خدمت شیخ منور هم پیش در ایستاده چند لفظي از وعظ و نصیحت فرموده - یکی ازان این بود که بابا دعاگو شنیده است که شما را میل براي خوردن شراب بسیار است - اگر سلاطین و امامان دین در خوردن شراب مشغول شوند حاجات حاجتمندان مستمند بسته بماند - چون حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی مسلماني چند را در فتراک دولت شما بسته است از حالت مقالت ایشان که دائم دلهاي پریشان دارند غافل بودن مصلحت نیست - درین محل آن شهنشاه اکمل گفت که بعد ازین نخورم - خدمت شیخ فرمودند الحمد لله - نصائح دیگر آن بود حضرت (۴) شیخ فرمودند که بابا دعاگو شنیده است

(۲ ن) آمدن * (۳ ن) نباید امدن * (۴ ن) خدمت شیخ فرمود *

که شمـــا را براي باختن شکار هوس بسيار و کوشش بيشمار است - دنبال شکاري جهاني را سرگرداني و عالمي را حيراني است - اين نوع نيکو نيست - جاني را بيفائده بيجان کردن مستحسن نيست - شکار همان[2] مقدار بايد کردن که حاجت باشد بغير حاجت شکاري[3] کردن مصلحت نبود - درين محل سلطان فيروز فرمود خدمت شيخ دعا کنند تا الله تبارک و تعالی ازين چيز باز آرد - ازين سخن خدمت شيخ فرمود - سبحان الله منکر دعاي ما - و بقدري سخن بلند فرمود - و ازين[4] سخن گذر کرده باز نمودند که منکر دعاي ما همچنين است - نميگويد که توبه کردم خدمت شيخ اين لفظ فرمودند و في الحال بسوي مسجد گام زدند - حضرت فيروزشاه ازان جايگاه بازگشته - خدمت شيخ در مسجد جمعه رفته - حضرت فيروزشاه دربنگاه آمده و مستعد شده براي اداي نماز جمعه باز درون حصار شهر هانسي رفته - معهذا حضرت فيروزشاه مستثني . در محل ملوک خانه نشسته و خدمت شيخ اهل صفا در مقام علحده بود که آن محل قديم و مقام عبادت مستقيم ازآن بزرگان خدمت شيخ است - از ملوک خانه نظر سلطان فيروز بر حضرت شيخ افتاد - حضرت فيروزشاه لبادهٔ[5] سوشتري[6] بخط لعل و سياه براي خدمت شيخ فرستاد - و دران ايام فرزند

(۲ ن) آن * (۳ ن) شکار شکاري * (۴ ن) و اين سخن مکرر کرده *
(۵ ن) لباچه * (٦ ن) اشتري *

نیکنام خدمت شیخ یعنی شیخ الاسلام قطب الانام ملجاي
خواص و عوام بر گزیدهٔ حضرت علام شیخ نورالحق والشرع والدین
ذکره الله بالخیر و السعادة خواجهٔ این مورخ که پیش پدر خویش
خادمي میکردند پیش خدمت شیخ منور بازنمودند که حضرت
شاه فیروز لباچهٔ فرستاده اند - خدمت مخدوم فرمودند از جنس
محرمات است و یا از قسم مشروعات - گفتند از قسم محرمات
است - خدمت شیخ منور فرمودند استغفرالله چون از محرمات
است دعاگو را چه کار آید و چه کند - چون خدمت شیخ منور از نماز
فارغ شدند و بازگشتند بندگی شیخ الاسلام نورالحق والشرع و الدین
در خاطر مبارک خود گذرانیدند نباید که سلطان فیروز را این فعل بر
مزاج نیفتد - خدمت ایشان دو نفر را بر راه کردند تا هر دو آستین
آن لباچه بگیرند و پس پشت خدمت شیخ منور بروند تا
مادام که خدمت شیخ منور از درون مسجد بیرون آیند - زیراچه از
ملوک خانه نظر سلطان مي افتاد - معهذا چون آن اشخاص بدین
طریق دنبال خدمت شیخ منور روان شدند حضرت شاه فیروز از محل
ملوک خانه دید - کسان دوانید و الفاظ معذرت از زبان خود کشید
تا بر مخدوم زاده بگویند که خدمت شیخ منور از سبب آنکه این
کسوت نا مشروع است نمي پوشند - خدمت شیخ را مزاحمت دادن
مصلحت نیست - ایشان پادشاهان دین اند کسوت نا مشروع چگونه
پوشند - سبحان الله چه پاکان و چه پاکیزگان در جوار شهر هانسي

خفته اند که از برکت قدم ایشان خلائق شهر هانسي از نهب (۲) مغل سلامت مانده - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان سلامت ماندن خلق شهر هانسي در محل آن نبشته آید - زیراچه این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف را براي تالیف این تصنیف یک (۳) مقصود همین بود * * رباعي *

* آنرا که خدا از قلم لطف نگارد *
* شاید که بخود زحمت مشاطه نیارد *
* مشاطه چه حاجت بود او را که خداوند *
* هر ساعت و ماهي چو کریمانش برآرد *

مقدمهٔ دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور و شیخ نصیر الدین محمود در شهر هانسي

نقل است خدمت شیخ نصیرالدین محمود علیه الرحمة الغفران را سلطان محمد در تهته برابر خود برده بود - و اندران ایام که سلطان محمد شاه در زمین تهته بحضرت آله پیوست و حضرت فیروزشاه بعون الله بر (۴) پادشاهي نشست خدمت شیخ نصیرالدین محمود برابر سلطان فیروز بازگشت - چون خدمت شیخ نصیرالدین در شهر هانسي رسید مخصوص براي ملاقات بندگي شیخ قطب الدین منور در خانقاه مکرم و معظم ایشان

(۲ ن) نهیب * (۳ ن) یکي * (۴ ن) در *

رفت - و این هر دو بزرگوار طالب رضاي حضرت پروردگار از مریدان حضرت (۲) شیخ الاسلام نظام الحق و الشرع و الدین بودند و هر دو (۳) بزرگ دین یک روز خلافت از بندگی شیخ نظام‌الدین یافته بودند - بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند که شما هر دو را میان خویش چون برادران اهل کیش و دوستان نیک اندیش کنار میباید گرفت - و هر دو را چون برادران درین جهان تخم محبت در زمین مودت میباید کشت - بر حکم فرمان پیر پر تدبیر هر دو بزرگوار بي (۴) نظیر میان خود بطریقهٔ برادران جاني و دوستان دوجهاني درین جهان فاني زندگاني کردند - تا این محبت بجائي رسید هر که از شهر دهلي در شهر هانسي رفتي و ملاقات شیخ قطب‌الدین منور کردي خدمت شیخ میپرسیدند بابا پیوند کجا داري - اگر آن شخص گفتي که بر خدمت شیخ نصیرالدین دارم خدمت شیخ قطب‌الدین منور فرمودے (۵) بیا نزدیک من بنشین که تو برادر زادهٔ مائي - و خدمت شیخ با او رغبت بسیار نمودي - و اگر کسي از شهر هانسي در شهر دهلي آمدي و خدمت شیخ نصیرالدین را پایبوس کردي خدمت شیخ نیز فرمودي بابا پیوند کجا داري - اگر آن (۶) بنده گفتي که بر خدمت شیخ قطب‌الدین منور دارم خدمت شیخ

(۲ ن) خدمت * (۳ ن) و هر دو بزرگ را بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند * (۴ ن) لا نظیر * (۵ ن) میفرمودند * (۶ ن) آینده گفتي *

نصیرالدین آن شخص را در کنار گرفتي - و با او رغبت بسیار کردي
و در خانقاه با جاه خود داشتي - معهذا این مورخ محب صلحا
محبت و موافقت این هر دو بزرگان[۲] دین طالبان حضرت
رب العالمین اگر بر قرطاس نگارد[۳] کتابے جداگانه باید - المقصود
این هر دو بزرگ را عمر بآخر رسیده بود - چون خدمت شیخ
نصیرالدین محمود در شهر هانسي رسید[۴] براي ملاقات خدمت شیخ
قطب الدین منور قصد کرد - چون خدمت شیخ قطب الدین منور
شنید که شیخ نصیرالدین محمود پیش در خانقاه رسید خدمت
شیخ قطب الدین منور بپاي برهنه دوید - و با شیخ نصیرالدین
ملاقات کرد - و هر دو با یکدیگر کنار گرفتند - خدمت شیخ
نصیرالدین دست بسوي پاي شیخ قطب الدین منور برده
و خدمت شیخ قطب الدین منور دست بجانب پاي شیخ
نصیرالدین محمود دراز کرده موازنهٔ یک لمحهٔ لطیف میان
این هر دو ظریف تواضع شده - هر دو بزرگوار از غایت اتحاد
بسیار و نهایت مودت بیشمار دست یکدگر گرفته درون خانقاه
با جاه رفته از خدمت شیخ نظام الدین یاد آورده؛ هر دو بزرگوار
بسیار گریسته - بعد زماني قوالان از غیب رسیده هر دو بزرگوار در
عالم استماع سماع مستغرق گشته - چند روز هر دو بزرگوار[۵] در مقامات

(۲ ن) بزرگواران * (۳ ن) نبشته آید * (۴ ن) رسیده * (۵ ن)
بزرگ *

سماع مشغول بودند - آري عجب كاري و بوالعجب اسراري - در سماع کم کسي بدين اسرار رسد - چنانچه درين باب خدمت شيخ جمال الدين[۲] احمد هانسوي جد خدمت شيخ قطب‌الدين منور عليهما الرحمة و الغفران فرموده[۳] * * ابيات *

بر تارک دل سماع چون تاج بود * بر دوش دل حزين چون ديباج[۴] بود
از احمد خسته بشنو اين زمزمه را * مر مردان را سماع چون معراج بود

المقصود[۵] بطولها و عز قبولها بعد از فارغ شدن از سماع هر دو بزرگوار طالب رضاي غفار از عالم سکر در مقامات صحو آمدند سبحان الله ميان علماي شريعت و امامان طريقت در شنيدن سماع اختلاف بسيار است - اما درين قول هر همه متفق اند که السماع مباح لاهله - و درين اهليت سماع اجماع علما اختلاف دارند - اما خدمت شيخ جمال‌الدين هانسوي فرمود[۶] * رباعي *

* تا حکم سمـــاع را بداني در حال *
* در حرمت و حلتش[۷] سخن گفت جمال *
* اصحاب نفوس را حرام است حرام[۸] *
* ارباب قلوب[۹] را حلال است حلال *

معهذا بعد از فراغ سماع وقت نماز عصر در آمده بود بانگ نماز

(۲ ن) جمال الدين هانسوي * (۳ ن) فرمايد * (۴ ن) دواج *
(۵ ن) القصة * (۶ ن) رباعي فرموده اند * (۷ ن) حل او * (۸ ن) سماع * (۹ ن) قبول *

دادند - بعد از اداي سنت عصر خدمت شيخ قطب‌الدين منور اهل مكنت دست خدمت شيخ نصيرالدين محمود طالب جنت گرفت .و گفت كه امامت ميبايد كرد - و خدمت شيخ نصيرالدين محمود دست خدمت شيخ قطب‌الدين منور گرفت كه شما را پيش ميبايد رفت - يكزمان لطيف ميان هر دو بزرگوار ظريف[۲] براي امامت گفتار رفت - درين محل خدمت شيخ نصيرالدين محمود فرمود آن روز كه بندگي شيخ‌الاسلام شيخ نظام الحق و الشرع و الدين قدس الله سره العزيز ما هر دو را خلافت دادند خدمت شيخ شما را بوقت چاشت خرقه پوشانيدند و هم دران روز بوقت نماز ديگر برين دعاگو خرقه عطا كردند چون خدمت شيخ نظام الحق و الدين در عطا كردن خرقهٔ خلافت مرتبه[۳] پيدا كردند باين وجوه براي امامت شما را پيش ميبايد رفت - چون خدمت شيخ نصيرالدين محمود اين سخن گفت و حواله بخدمت شيخ نظام‌الدين كرد خدمت شيخ قطب الدين منور براي امامت پيش رفتند - سبحان الله چه[۴] وقت بود آن وقت كه هر دو بزرگان[۵] دين طالبان حضرت رب العالمين بروي اين زمين يكجا جمع شده بودند - و ميان خويش ابواب اسرار ميكشودند - مگر قران السعدين آن روز بود - معهذا بعد از

(۲ ن) نظيف * (۳ ن) مرتبه بشما ابتدا كردند * (۴ ن) چه بود آن وقت * (۵ ن) بزرگوار *

آداي نماز و كشف راز(۲) اين هر دو بزرگ اهل نياز وداع آخرين كردند و بازگشتند - و در مقامات عبادات خود آراميدند - و بعد از چندگاه بتقدير آله ازين جهان خراميدند - اول نقل خدمت شيخ نصيرالدين محمود بود در ماه با جاه مبارك رمضان بروز هژدهم بعده نقل خدمت شيخ قطب‌الدين منور در بيست و ششم ماه ذي قعده شد - ميان اين هر دو بزرگوار دو ماه و چند روز فرق بوده در رحلت كردن و پيوستن بحضرت آله - آري عجب كاري و بوالعجب اسراري - جمله عالم يا در طلب دنيا عمر بسر برند و يا در تمناي آخرت - اما اهل محبت در طلب دوست باشند و سر بازند و جان دهند(۳) و خون خورند - با اين همه حال بحكمت حضرت ذو الجلال دل از يافت او نا اميد از سبب استعداد و قابليت خويش * * رباعي *

* زين گونه كه حال نا پسنديدهٔ ماست *
* حسن رخ تو چه لائق ديدهٔ ماست *
* وصلت كه به كيقباد و كسري نرسيد *
* سوداست كه از دماغ شوريدهٔ ماست *

اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف ميخواست كه از احوال كمال ايشان نويسد پيشتر بآن(۴) نمودهٔ آيد *

(۲ ن) كشف اسرار اين هر دو بزرگوار اهل زمان * (۳ ن) كنند *
(۴ ن) بآن باز نمودهٔ آيد *

مقدمهٔ سیزدهم در آمدن سلطان فیروز در شهر دهلي

نقل است چون حضرت شاه فیروز با فتح و فیروز درون شهر دارالملک دهلي در آمد در شهر طلبهاي شادیانه(۲) زدند - و تمام شهر را بزیورهاي خوب و جامهاي پاکیزه بیاراستند - هر چهار جانب قبها بستند - چنانچه آئین سلاطین و قانون شهریاران پیشین است آراسته گردانیدند - درین محل راویان اکمل روایت کرده اند که شش قبه در شهر دهلي بسته بودند هنوز شهر فیروزآباد آبادان نشده بود - معهذا در زیر هر قبه مدت بیست و یکروز* جشن بود - در هر قبه یک(۳) لک تنکه خرچ شده بود - از طعام و شربت و تنبول چندانکه به تقریر و تحریر نیاید هیچ کس را منع نبود - خلائق براي دیدن قبها از اطراف و اکناف عالم میآمدند - و درین بیست و یکروز بفرمان(۴) شاه فیروز هر که براي تماشا آمدي هرچه(۵) خواستي از الوان نعمت خوش خوردي و آن قبها از چوبینه بود بلند چهار پوشش از چوبهاي بیشمار - در قبها جامهاي نرمینه پیچیده - نقشها لون(۶) بلون کرده - در زیر هر قبه مطربان سرود میگفتند - پاکوبان پا میکوفتند - مدت بیست و یکروز

(۲ ن) نهنگانه * (۳ ن) یکان * (۴ ن) بحکم فرمان * (۵ ن) هرچه از الوان نعمت خوش آمدے خوردے * (۶ ن) گون بگون *

به[۲] دولت حضرت شاه فیروز شادي عام میان خلائق خاص و عام مدام بود * * ابیات *

در شهر ببسته قبه هر سو * بنشسته دران هزار مهرو
هر یک بطریق و طرز دیگر * پوشیده دگر لباس و گوهر
بازار ز جامه گشته زیبا * هر سو علم بگشته بر پا
گر خانه بشهر بود خالي * از شادي شاه بود حالي

سبحان الله چون حضرت الٰه سلطان فیروزشاه را بر گزیده و بر کشیده بود هراینه جمله عالم در آن طور در فرحت و بهجت بودند - چنانچه[۳] خواجهٔ خواجگان خواجهٔ جهان نظامي بازنموده *

* ابیات *

صلاح جهان آن شب آمد پدید * که از مولدش صبح صادق دمید
ندانم کس از مردم روشناس * کزان مردمي نیست بر وي سپاس
اگر دیگران کاصل شان آدمیست * همه مردم اند او همه مردمیست

معهذا در آمدن سلطان فیروز با نصرت و بهروز در[۴] شهر دهلي جمله عالم را چشمها روشن گشته - هر یکي در حجرهٔ خرمي نشسته بادهٔ بیغمي پیش گرفته - اشجار تنعم در گلستان امید کشته - ایام حزنها بخرمي گذشته - هر یکي صغیر و کبیر این مصرع[۵] گفته *

* مصرع *

(۲ ن) از * (۳ ن) چنانچه خواجهٔ نظامي بان اشعار نمود * (۴ ن) درون * (۵ ن) حصول *

* این دم نکنم نشاط کي خواهم کرد *

* بیت *

* تمنا در جهان ما را همین ست *
* خدا (۲) زینسان همیشه شاد دارد *

مقدمهٔ چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق دهلي را و بخشیدن بقایا

نقل است که حضرت سلطان فیروزشاه بعون اله بطالع سعد و میمون و بروز مبارک و بخت (۳) همایون درون شهر دهلي بعنایت ازلي درآمد - بر عموم خلائق در لطف و احسان کشاد - زیراچه خلق دهلي بلاهاي قحط و وبا بسیار کشیده - و تنگيِ غله و قماش بیشمار دیده - سلطان فیروز بر جمله عالم از وضیع و شریف آزاد و بندهٔ آشنا و بیگانه از اهل دور و نزدیک چون باران ابر بهاري بدرباري برآمده - تمام جهان بوستان شده - جنایتهاي (۴) صغائر و کبائر بخشیده - آنچه کسي از تاثیر حاجت بسي التماس میکند از حضرت سلطان اضعاف آن مییابد - آري این فعل را عطاي جزیل گویند - و عطاي جزیل آن باشد که چندان دهند که ستاننده از برداشتن عاجز گردد - چنانکه مناسب این خواجهٔ نظامي

(۲ ن) خدا ذات ترا بسیار دارد * (۳ ن) اختر * (۴ ن) خانها بصغائر بخشیده *

مورخ شاهان فرماید * * ابیات *

ازو بستـه نقشی بهر خانهٔ * رسیده بهر کشور . افسانهٔ

نه آن کرد با مردم از مردمي * که آید در اندیشهٔ آدمي

بآزردن کس نیـاورد راي * برون از خط عدل ننهاد پاي

کار مرتبهٔ احسان سلطان فیروز بجائے رسانید که آنچه بر ذات رعیت در عهد سلطان پیشین بارهاي گران و تعبهاي فراوان بود تمام دور گردانید - رعیت را نواخت - چنانچه جمله رعایا و جمیع برایا برفاهیت آسوده - آنچه رسوم گذشتگان و قانون پیشینیان بود دور گردانید - جمله عالم از غریب و مسافر و مقیم آسوده - و تمام جهان از سر تازه شده * * مثنوي *

* ببـازارگانان رهـا کرد بـاج *
* نجست از مقیمان شهري خراج *
* ز دیوان دهقـان قلم بر گرفت *
* ز بیمـایگان هم درم (۲) بر گـرفت *
* عمارت همیکرد و زر میفشـاند *
* همه خار میکند و گل مي نشاند *
* چنان دادگر شد که در شام و روم *
* زدي داستان کاي خوشا مرز و بوم *

الحاصل دران ایام خواجه فخر شادي اهل عظام مجموعه دار

(۲ ن) درقم *

اعیان ممالک و وزارت بود - و سلطان محمد در حیات خویش
بعد از آمدن از دولت‌آباد برای آبادانی ممالک دهلی
موازنهٔ دو کرور مال بوجه سوندهار بخلائق دهلی داده بود
تا خطه و قصبات و قریات که در ایام قحط خراب شده بودند
آبادان کنند - چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ ضعیف
شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح نبشته
معهذا آن تمام مال بر خلق مانده بود - و خواجهٔ جهان بعد از
نقل سلطان محمد (که در شهر دهلی خلقی را چاکر گرفت
و جهانی بطمع نانی با او پیوست و حضرت شاه فیروز در تهته
بپادشاهی نشسته) جواهر بسیار و الماس پارهای بیشمار بخلق
ادا کرد - آن تمام مال سوندهار و جواهر بیشمار در دفتر
خواجه فخرشادی مجموعه‌دار بود - بنام طائفهٔ (که باین
وجوهات نسبت داشت) بیرون آورده پیش سلطان فیروز
گذرانیده - درین محل سلطان فیروزشاه در تامل افتاده بر
قوام‌الملک یعنی خان جهان ابواب این راز کشاد - و آن تذکرهٔ
سوندهار و جواهر بدست او داده و فرموده که این وجه
طلب کردن شاید - درین محل قوام‌الملک گفت - و جوهر گوهر
احسن سفت - چون پادشاهی دین‌پناهی صاحب دستگاهی
از تخت‌گاهی بآن جهان سفر میکند و بجای او پادشاه
دیگر می‌نشیند صلای عام بر خلائق خاص و عام در میدهد

خیانت صغائر و کبائر عفو مي‌کند - اگر شخصي از تاثیر خیانت بسي در محل جلا بوده میباشد آن شخص باز در اوطان خود مي‌آید - گوئي حکمهاي گذشته منسوخ میشود - چون سلطان محمد سبب مصلحتي مال بوجه سوندهار بخلق داده و خواجهٔ جهان براي غرض خویش و خام طمعي بیش جواهر در فنا نهاد این چنین مال و جواهر اگر طلب کنند مستحسن نباشد زیراچه خلائق فقیر و مضطر گشته از غایت بي‌نوائي و نهایت گدائي کمرهاي ایشان شکسته - ضرورتا از بسیاري حیراني رو بخرابي نهند - و ازین جواهر و مال یکدانگ بر دست نیاید بجز بد نامي - براي طلب این مال و جواهر شروع کردن بکلي مصلحت نیست - چون قوام‌الملک اینچنین سخنان چون ناصحان بیان نمود حضرت شاه‌فیروز را فرحت ظاهر و باطن افزود - فرمان فرمود چه باید کرد - قوام الملک این کلام برآورد تا این جملهٔ دفاتر سوندهار و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت شهریار بنظر خلائق صغار و کبار میباید شست - تا هراس بیقیاس از دل خلق برود - زهي پادشاه نیکوکار و وزیر خوب گفتار * * ابیات *

* ملک شاه و محمود و نوشیروان *
* که بردند گوئي از همه خسروان *
* پذیراي پند وزیران شدند *
* که از جملهٔ دور گیران شدند *

المقصود جملهٔ دفاتر مال و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت جهاندار بدیدهٔ خلائق شستند - دران روز حضرت شاه فیروز قوام‌الملک را سند داده چتر عطا شده وزیر کشور دارالملک دهلي شده و محصول بلاد ممالک از سر بسته - و براي بستن آن محصول بندگي خواجه حسام‌الدین جنید علیه الرحمة و الغفران از پیش تعین شده - مدت شش سال بندگي خواجهٔ خوش خصال در بلاد ممالک گشته بر حکم مشاهده محصول بسته شش کرور و هفتاد (۲) و پنج لک تنکه جمع مملکت بر نظام سلطنت قرار داد در مدت چهل سال در عهد فیروزشاه خوش خصال جمع دهلي همین بود - چنانچه عزیزي درین محل بازنمود * قطعه *

تا تواني پیشهٔ خود عدل کن * وین وصیت را نکو بر پایدار
گر نباشد عدل شاهان بر زمین * عالم خاکي نماند پایدار

مقدمهٔ پانزدهم پیدا آوردن سلطان فیروزشاه قاعدهٔ نانهاي جدید

نقل است سلطان فیروزشاه خلق را نانهاي بي قیاس کرده و براي این کار دست احسان بر آورده - جهاني بطمع آن سرور آورده - بعضي را ده هزار تنکه نان پرداخت تعین کرده بعضي را پنجهزار - و بعضي را دو هزار - بر اندازهٔ هر یکي

(۲ ن) هشتاد و پنج لک *

و تمام حشم وجه‌دار - و این وضع مخصوص هم ازان شهریار
درین دیار یادگار مانده - زیراچه در عهد سلاطین پیشین و امامان
دین در دارالملک دهلي این آئین نبود - هیچ دیهي در وجه
باز نمیدادند - و این راز بر کسے نمیکشادند - بلکه راویان شریف
بدین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف بروایات لطیف گفتند
که سلطان علاءالدین بارها درین کردارها گفتے - و جوهر بدگماني
در قسم جهانباني سفتے - که دیه در وجه باز نباید داد
زیراچه در یک موضع دیه البته دویست و سیصد نفر مرد
ساکن میباشند - و این تمام نفر زیر یک وجه‌دارند - اگر
اینچنین چند نفر وجه‌دار از آثار غرور بسیار و اسرار
فجور بیشمار جمع آیند و متفق شوند و اندیشهٔ فساد در قسم
ملکي کنند عجب نبود - بدین سبب سلطان علاءالدین هیچ
کس را دیه در وجه نداد - حشم را هر سال مال از خزانه دادي
چون نوبت دولت فیروزشاهي رسید و سلطان فیروزشاه یکي
از اولیاي حضرت اله بود و مدت چهل سال کمال پي در پي
ایشان متابعت نمود بر جمیع خلائق ابواب احسان کشود
و اینچنین اندیشها از خاطر بکلي دور گردانیده دل بر کرم حق
داشت - و کوشش براي منافع مسلمانان گماشته اشجار منفعت
در گلزار امید خلائق کاشته جمله قریات و خطط و قصبات
بحشم قسمت کرده داد - آري بوالعجب اسراري و احسن

کرداري - چون سلطان فیروزشاه ازدل و جان بحضرت سبحان یکي بوده الله تبارک و تعالی با قدرت اعلی مدت چهل سال کمال برگي از مملکت در کاخ سلطنت نجنبانیده - آنهمه آثار انوار فیروزشاهي بود * بیت *

باخلاص اگر سجدهٔ کرده شد * خدا را دگر سجدهٔ شکر آر

معهذا چون فیروزشاه اهل صفا محصول مملکت بدل وجه حشم داد قاعدهٔ دیگر نهاد که اگر پدر یکي از جملهٔ یاران حشم نقل میکرد استقامت او بر پسر او مستقیم میداد - و اگر شخصے پسر ندارد بداماد او مي‌شود - و اگر کسي داماد هم ندارد استقامت او بر غلام او مستقیم میداد - و اگر غلام هم نیست بر قریب او - و اگر همچنان نیست بر عورات او مستقیم میدادند - همه حال سلطان فیروزشاه خوش خصال در مدت چهل سال قاعده نهاد که استقامت هر شخص مستقیم ماند - چنین گویند وقتي شیخ الاسلام دهلي نبیسهٔ بندگي شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا که شیخ صدرالدین نام داشته رحمة الله علیهم اجمعین نشسته بود - ذکر نانها و استقامتها افتاد - دران محل شیخ الاسلام کلام بدین گفتار کشاد که در وقت رحلت بندهٔ مومن دو اندوه چون گراني دو کوه پیش مي‌آید - بدان سبب حیران و نگران میشود - یکي اندوه دین - دوم اندوه دنیاوي - اندیشهٔ دین چیست - در حالت رحلت و رفتن بحضرت جلت بندهٔ مومن

با ضعف جبلت در اندوه میباشد که آن زمان بشارت ایمان خواهند داد و یا وعدهٔ عذاب - زیراچه از حالت خاتمت و پیوستن بجنت هیچ کسي را با عبادت بسي بتحقیق معلوم نیست بجز انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین و عشرهٔ مبشره رضوان الله علیهم - دیگر هیچ مؤمني را عصمت ایمان معلوم نیست اندوه دین این است * * رباعي *

گه رشک برد فرشته از پاکي ما * گه خنده زند دیو ز بیباکي ما
ایمان بدر گور سلامت چو بریم * احسنت زهي چستي وچالاکي ما

و اندوه دوم بندهٔ مؤمن را اندیشهٔ اهل و عیال و بچگان خرد سال ست که بعد از من حال زن و فرزندان من چه خواهدبود - درین محل شیخ الاسلام این نکته گفت - و جوهر گوهر امیدواري سفت - که خداوند عالم پناه بني آدم اندوه دنیاوي در عهد دولت خویش بیش از بیش از دل بندهٔ مؤمن بر گرفته - چون یکي از جملهٔ یاران حشم نقل میکند استقامت آنکس بهمه حال ازان شخص نمیکشد - و این نه اندک کار است - و درین کردار ثواب بیشمار است - و امیدواري بسیار - زیراچه چون خداوند عالم که مخلوق است اینچنین اندوه گران از پیش دل مؤمنان برداشته امید میدارم چون حضرت الله تبارک و تعالی که خالق مخلوقات کریم و رحیم است ایمان بندهٔ مؤمن سلب نکند - و سلامت بدارالسلام رساند - الله تبارک و تعالی

ما را با جمیع مؤمنان ایمان روزي گرداند - امین یا رب العالمین
معهذا دران روز که شیخ‌الاسلام بالهام ملک علام پیش شهریار
عظام اینچنین نظیر بي نظیر گفت و جوهر نصائح سفت جمله
حاضران درگاه و ناظران بارگاه فیروزشاه سر بر زمین آوردند
و زبان بدعا کشادند - درین محل شاه فیروز اکمل چشم مبارک
پرآب کرده فرمود - شیخ‌الاسلام چنانچه دیدي ازان سلاطین
ماضیه انار الله برهانهم کس نماند جز چند روز - ما نیز ازین
جهان رخت بربندیم و این بیت خواند * * بیت *

* چون بزم ما به بیني خالي زما بگوئي *
* روزے درین محلت غوغا زدے حسابي *

مقدمهٔ شازدهم بیان رعیت پروريِ فیروز شاه بتوفیق حضرت آله

نقل است که حضرت فیروزشاه بالهام آله و بتوفیق الله
تبارک و تعالی در رعیت پروري بر آئین سروري جد بلیغ
داشت - درین کار کوشش گماشت - زیراچه درعهد سلاطین ماضیه
قانونات غیر قیاس بود - رعایاي بلاد ممالک و برایاي سلطنت
در اداي مال مستهلک شدندي - بعضي راویان برین مورخ
ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته - دنبال رعیت همین دستور بود
یکي ماده گاو میگذاشتند - دیگر بتمام ميستدند - سلطان فیروزشاه

در عهد دولت خود شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را امام ساخته اشجار مراحم در صحن گلزار بنده و احرار کاشته آنچه نا مشروعات بود بتمام دور گردانیده - و هرچه مشروع بود ازان هم خفت کرده - بلکه در طلبهاي ديواني از قانونات قانوني خارج محصول ديوان (۲) در تنکه دو جيتل ستدن فرموده - اگر کارکني و صاحب عملي ازان زيادت ستدي تدارک اليم شدي اگر کالائی و يا متاعی در کارخانها خريد ميکردند بر نهج معادلت و قيمت روز مي‌ستدند - طوائف بازار از صغار و کبار خرسند بودند - هرکجا کالاي نفيس و يا متاع لطيف بودي براي خريد کارخانها ذخيره ميکردند - زيراچه چون (۳) نرخ بعدل شود - و مال در زمان واحد ادا کنند هرايند طوائف را نفع بسيار شود - همه خرسند شوند - ملک سلطان فيروزشاه از بسياري خوف (۴) الٰه بر عهده داران درگاه تاکيد کردي که بر کسي از تاثير طمع بسي تعدي نرود - چون چنين تاکيد شد رعيت افزود - و سير گشت در مقامات خرمي نشست - تا کار رعاياي (۵) سلطنت بجائي رسيد و بمرتبهٔ کشيد که از قسم آبادي در هر اقطاعي و در هر پرگنهٔ در هر کروهي چهار ديه آبادان گشت - در خانهاي رعيت چندان غله و مال و اسپان و اسباب که نتوان گفت - و هر يکي را زر و نقره

(۲ ن) سلطنت • (۳ ن) خوف نرخ تعلل شود • (۴ ن) حرف الٰه •
(۵ ن) رعایای مملکت و برایای سلطنت •

بسیار و اسباب بیشمار - هیچ عورتي از عورات رعایا بغیر از پیرایه نبودي - در خانهٔ هر یکے از رعایا بسترهاي پاکیزه و پلنگهاي خوب و اشیاهاي بسیار (۲) و مال فراوان هر همه را رخت (۳) بي پایان جماه مملکت دهلي بفیض ازلي از بسیاري دستگاه بیغم شده *

* بیت *

خدا ترس را بر رعیت گماز * که معمار ملک است پرهیزگار

مقدمهٔ هفدهم غدر خسروملک و خداوند زاده دختر سلطان تغلق که بر سلطان فیروزشاه کرده بودند

نقل است که سلطان فیروزشاه بعون حضرت آله در شهر دهلي مشغول باستمالت مملکت و آئین (۴) سلطنت شد - خداوندزاده دختر سلطان تغلق و خسروملک شوهر (۵) او در دهلي درون مقام حرم سلطان محمد در خانهٔ خویش میبودند - و سلطان فیروزشاه قاعده کرده بود که بعد از نماز جمعه مخصوص براي ملاقات خداوندزاده رفتي - چون سلطان فیروزشاه خداوندزاده را دیدي بتواضع تمام و شتاب گام بکوشش ایستاده شدي - خدمت کردي - دران وقت خداوندزاده نیز بتواضع تمام خدمت کردي - سلطان فیروزشاه

(۲ ن) بیقیاس * (۳ ن) راحت * (۴ ن) بر آئین * (۵ ن) پسر او و داور ملک شوهر او دهلي *

و خداوندزاده هر دو در جامه‌خانه مي‌نشستند - و خسروملک دران حالت ایستاده میبود - و داورملک پس پشت خداوندزاده نشستي - بعد از گفتن حکایات بي نهایات چون زمانے گذشتے خداوندزاده برگ دادي[۲] - سلطان فیروز بازگشتي - همچنین در هر جمعه شاه فیروز بر سبیل معتاد میرفت - و جوهر گوهر اتحاد مي‌سفت چون آثار حسد و اسرار حقد بتقدیر احد در جسد آدمي باقي ست و این علامت باقي ست خسروملک خود مراده[۳] و خداوندزاده را این اتفاق افتاد که سلطان فیروزشاه را حرکت باید داد - و ابواب عداوت باطن بظاهر باید کشاد - یعني چنانچه سلطان فیروزشاه سکندر ثاني در روز جمعه دران محل که خداوندزاده مي‌آمد و بسلطان فیروز مي‌نشست بیاید دران محل بمکاره میباید گرفت و میباید کشت - برین اتفاق جمع گشتند و میان خویش از تاثیر اندیشهٔ پیش متفق شدند - دران محل عمارت سقف بود با دو حجرهٔ بغلگه خسروملک چند نفر زره پوش مستغرق در آهن از قدم تا بنا گوش مستعد گردانیده درون هردو حجرهٔ بغلگه بتمام پر کنانیده بر ایشان عهده[۴] نهاد - چون خداوند زاده دامني بسر خود راست کند زره پوشان مزبور مستور از درون حجره بیرون آیند - و تیغ بر سلطان فیروز اندازند - و سر از تن او جدا گردانند - و بعضي زره پوش را خسروملک بیوفا زیر تختهاي در بیرون پنهان[۵] ایستاده کرده

(۲ ن) آرایندي * (۳ ن) حرامزاده * (۴ ن) وعده * (۵ ن) بنهان *

و ایشان را آگاه گردانیده - که اگر سلطان فیروز بنوعي از درون خانه
سلامت بیرون آید آن زره‌پوشان که چون رعد (۲) خروشان زیر تختهاي در
ایستاده اند بیرون آیند و تیغ چون میغ‌برق بر فرق سلطان فیروز
گذار کنند - سلامت رفتن ندهند - بدین تعبیر خسروملک
خودمراده و خداوندزاده مستعد شدند - و میان خود متفق گشتند
چون روز جمعه شد سلطان فیروزشاه بر آئین معتاد بعد از نماز
جمعه براي ملاقات خداوندزاده آمد - بعد ملاقات هر دو نفر فرود
سقف دریک جامه‌خانه نشستند - و داورملک در عقب
خداوندزاده بر قانون هر جمعه نشسته - درین محل راویان شریف
بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته ناپاک
خسروملک خداوندزاده را از شوهري دیگر بود - المقصود آنکه
ازین غدر احتراز مي‌نمود - بفرمان حضرت ودود دران حالت
داورملک اهل سعادت بدیدن سلطان فیروزشاه اهل مهارت
سرانگشت شهادت خود بدندان خویش گزید - و بچشم بشارت اشارت
رسانید - اعني ازین مقام بتعجیل تمام سبک میباید‌خاست
و درگاه خود میباید‌آراست - همدران لحظه و لمحه حضرت فیروزشاه
از آثار الهام الله ایستاده‌شد - تا آمدن برگ هرچند که خداوندزاده
گفت یک لحظه توقف میباید‌کرد تا تنبول برسد درین محل
سلطان فیروزشاه اکمل فرمود فتح‌خان ملول است - ازان سبب

(۲ ن) اسد *

بتعجیل میروم - انشاء الله تعالی روز دیگر کهتر آمده خواهد شد
سلطان فیروز سبک از خانهٔ خداوندزاده(۲) بیرون آمد - بفرمان الله
تبارک و تعالی آن اشخاص زره پوش که درون حجرهاي بغلگه بودند
ازین مقالت که میان ایشان هر دو میرفت خبر نداشتند - چون
سلطان فیروز از درون خانه سلامت بیرون آمد بفرمان کن فیکون
پدید آرندهٔ حکمهاي مکنون آن اشخاص که با قوت بي قیاس
زیر تختهاي در بیرونی پنهان بودند و انتظار مینمودند ایشان را
از حال درآمدن سلطان فیروز در خانهٔ خداوندزاده خبر بود
از حالت بیرون رفتن از خانه اصلا خبر نشد - سلطان فیروزشاه بکرم
حضرت الله از خانهٔ خداوندزاده سلامت بیرون آمد * * ابیات *

پیش آور عزت و مذلت * بخشندهٔ ملک و مال و ملت
شکننده کام کامگاران * دوزندهٔ دام دام داران

چون سلطان فیروزشاه بکرم الله از درون خانهٔ آن اهل تباه بیرون آمد
آواز بلند کرده هر کسي را از هواخواهان میطلبید - چون روز
جمعه بود بیشتر ملوک بازگشته بودند - درانوقت راي بهیرهو بهتي
بنای سلطان فیروز حاضر بود آواز داد - درین محل سلطان فیروزشاه
اکمل با هیبت تمام چون خسروان عظام گفته که بهیرهو تیغي که
بر دست داري بمن ده - راي بهیرهو دریافته که کار از دست رفته
راي بهیرهو گفته که من بنده تیغ کشیده دنبال خداوند عالم میروم

(۲ ن) آن اهل تباه *

حضرت شاه بدولت و سعادت در مقام بروند - سلطان این سخن مسموع نداشت - تیغ از دست رای بهیرهو بستد - و از نیام کشید از میان عمارت حرم سلطان محمد بیرون آمد بسلامت و سعادت بالای کوشک برآمد - همدران وقت جملهٔ خانان درگاه و ملوکان بارگاه را طلب شد - خانهٔ خسروملک و خداوندزاده را گرد گرفتند و آن اشخاص زره پوشان را حاضر آوردند - و از ایشان از حالت این مقالت پرسیدند - ایشان همه چیز مشرح بگفتند - درین محل سلطان فیروزشاه بدان زره پوشان گفت شما را از حال ما آگاهی بود آن طائفه بیک زبان بازنمودند - که حضرت الله تبارک و تعالی دیدهٔ عقل ما پوشید - از حال رفتن شاه درون خانه معلوم بود - از حال بیرون آمدن معلوم نشد * * بیت *

شور بختان بآرزو خواهند * مقبلان را زوال نعمت و جاه

الغرض بعد ثبوت این واقعه سلطان فیروزشاه خداوندزاده را گوشه گزیدن فرموده وظیفه معین کرده - خداوندزاده مال بسیار داشت خسروملک بقوت آن مال کوشش برای غدر گماشت - آن تمام مال در خزانه گرد آوردند - خسروملک را ازین محل جلا کردند و از آثار ملکی و روش قانون جهانداری داورملک را فرمود تا هر غرهٔ ماهی برای دیدن ما بیاید بارانی پوشیده و کفش در پا کرده یعنی بدین طریق آید - آری هرکرا الله تعالی بقدرت اعلی نگاه داشت که تواند نکبت رساند فاعل حقیقی اوست * * بیت *

کسي را که ايزد کند ياوري * که باشد که با او کند داوري

مقدمهٔ هجدهم شرح اختيار کردن سلطان فيروز خطبهٔ سلاطين ماضيه در نماز جمعه و اعياد و بيان سکهاي سلاطين

نقل[۲] است بدان سبب که اين سخن باتفاق جملهٔ اهل فضيلت است که آئين جهان‌داري و قوانين شهرياري مدت چهل سال کمال فيروزشاه خوش خصال منور گردانيد - و ختم روش و رسوم تاجداري هم برو شده - معهذا چون سلطان فيروز اهل صفا در عهد دولت خويش بفراست و کياست بيش نامهاي سلاطين ماضيه در خطبهٔ اعياد و جمعات منور گردانيده و هم در مدت چهل سال مذکور بيست و يک سکهٔ مشهور که در قسم تاجداري است و سي و يک علامات و آداب[۳] جهان‌داري است روشن کرده اين مورخ ضعيف شمس‌سراج‌عفيف (که در مدت چهل سال آنحضرت را ديده و بيشتر سنوات پيش‌تختگاه اهل برکات برابر اصحاب ديوان وزارت در محل سلام رفته) درين تواريخ براي دستور حال و استقبال مشرح و مبين بازديده - تا يادگاري باشد - مشتمل بر سه ذکر - ذکر اول بيان اختيار کردن سلطان فيروزشاه نامهاي بعضي سلاطين در خطبهٔ اعياد و جمعات - مقرر[۴] همگنان و مبرهن باستان است که قانوني بود

(۲ ن) نقل است و درين نقل عجائبات نقل است بدان سبب الخ *

(۳ ن) امارات * (۴ ن) مقرو *

میان سلاطین دار الملک دهلي که در خطبهاي اعیاد و جمعات نام شاه حال میخواندند - و ذکر سلاطین ماضیهٔ دهلي نمیکردند چون نوبت سلطان فیروزشاه رسید بکرم الله تعالی آستانهٔ دار الملک دهلي مذکور مشهور(۲) نواختند و خواستند تا خطبه بنام سلطان فیروز بخوانند - درین محل شاه فیروز اکمل فرمان فرمود - روا نبود که نام سلاطین ماضیه از خطبه دور کنند - اول خطبه بنام پادشاهان ماضیه بخوانند - بعده ذکر من کنند - چنانچه مناسب این حال و موافق این مقال آن شیخ بزرگواز(۳) در داستان گلستان و بوستان نوشته علیه الرحمة و الغفران * * بیت *

بزرگش نخوانند اهل خرد * که نام بزرگان بزشتي برد

معهذا سلطان فیروزشاه از جملهٔ سلاطین ماضیه (که بر اورنگ(۴) شاهي و تختگاه پادشاهي نشسته بودند) نام بعضي سلاطین اختیار کرده بدین تفصیل - اول حضرت سلطان شهاب(۵) الدین محمد بن سام - دوم حضرت سلطان شمس الدین التمش - سیوم حضرت سلطان ناصرالدین محمود - چهارم(۶) حضرت سلطان غیاث الدین بلبن پنجم حضرت سلطان جلال الدین فیروز - ششم حضرت سلطان علاءالدین

(۲ ن) بمشهور * (۳ ن) آن شیخ باستان بزرگوار در گلستان و بوستان *

(۴ ن) بر اورنگ سلاطین شاهي * (۵ ن) مغز الدین محمد سام *

(۶ ن) حضرت سلطان جلال الدین پنجم علاء الدین خلجي ششم حضرت سلطان علاء الدین راعش *

محمد خلجي - هفتم حضرت سلطان قطب‌الدين مبارک - هشتم حضرت سلطان غياث‌الدين تغلق شاه - نهم حضرت سلطان محمد[2] عادل دهم جضرت سلطان فيروزشاه رحمة الله عليه المقصود ذو تاجدار برگزيدهٔ حضرت ودود را خطبه بعد از سلطان فيروز قرار يافته - يكي سلطان محمد بن فيروزشاه - دوم سلطان علاءالدين سكندرشاه[3] - في الجمله تا غايت ايام خطباي خوش كلام بر شاخ منابر عظام خطبه بنام اين تاجداران اهل اكرام[4] ميخوانند - آري مستحسن كرداري اختيار احسن فيروزشاهي در قسم بادشاهي بالهام الهي (كه نام جميع سلاطين طالبان دين در عهد دولت خويش بفراست و كياست بيش روشن و منور گردانيده) نبشته آمد *

اكنون آغاز كرده شود از حال سكهاي تاجداران

ذكر دوم بيان سكها در قسم تاجداري

معلوم جهانيان و مفهوم عالميان ست كه سلطان فيروزشاه بالهام حضرت اله در قسم ملک داري و روش جهانداري بيست و يک سكه در آئين تاجداري وضع كرده - و سي و يک علامت در قسم جهانداري - آسامي هر يک جدا اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف درين قسم مفصل و مبين نبشته تا خوانندگان را فائده باشد *

شرح آسامئ سكها

(۲ن) محمد بن تغلق * (۳ن) بن سلطان محمد شاه * (۴ن) كرام *

بیست و یک سکه برین جمله اند - خطبه(۲) - تخت - صندلي *
مهر بر عقیق(۳) - طغرا در توقیع و تبلیغ - مگس ران - بانگ پاس *
درعه - غاشیهٔ باره - سلاح هر وقت - زنجیر پیش داخول - بهیر
در پیش محل - نوبت در سواريِ مهمها - کلاه ملک - چتر سیاه *
ترکش سفید - کتابت تواریخ - بار بر پیلان - آمدن ملوک در سرا
اول وقت - بانگ جرس بوقت برآمد - دره ببدکوش - الحاصل این
بیست و یک سکه قانون آئین تاجداران(۴) است - مگر دو سکه سلطان
فیروزشاه در عهد دولت خویش از آثار اسرار(۵) درک بیش وضع
کرده - یکي طاس گهڙیاله(۶) بعد از آمدن از سواريِ تهنه(۷) وضع کرده بود
شرح آن بعد آخر شدن کتاب(۸) سواريِ تهنه نبشته آید - سکه دوم
نثار چهتر این نیز وضع سلطان فیروزست - چون سلطان فیروز در
پادشاهي نشسته اشجار(۹) امن درگلدار زندگاني کشته . اعني(۱۰) زیر زمین
شدگان - معهذا سلطان فیروزشاه مستثني فرمود که میان چهتر سلاطین
و چهتر غیرسلاطین فرقي میباید - تا درمیان جهان رموز احسن از
کنوز مستحسن جمال نماید(۱۱) - چه داراي درگاه فیروزشاهي چون

(۲ن) خطب * (۳ن) مهر در جیتل * (۴ ن) تاجداریست * (۵ ن) اسرار درکشته * (۶ن) طاس گهڙیاله که از حالت آن در محل آن مشرح کتابت کرده آید زیراچه سلطان فیروز شاه طاس گهڙیاله بعد از آمدن الخ * (۷ ن) نبشته * (۸ ن) کتابت * (۹ ن) اشجار زندگاني * (۱۰ ن) این عبارت بظاهر ربطي ندارد (۱۱ ن) بماند *

بلغاي بارگاه بادشاهي بالهام آلهي نثار چهتر در بلاد ممالک دهلي وضع کرده - بدرگاه والا(۲) جاه * (ایضا ۲)

قسم دوم بیان لکهنوتي دو کرت سواري سمت جاجنگر و نگرکوت

مژدهٔ مقدمهٔ اول(۳) روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتي اول کرت سنجري برابر رکاب روان کرده و موازنهٔ یکهزار کشتيء بند کشا در گردن کهاران میرفت

درین محل راویان صادق و مخبران مصدق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف باز نمودند - که موازنهٔ هفتاد هزار(۴) ازخانان و ملوک برآمدی - بدین طریق فیروزشاه(۵) باعزاز و اکرام و ارادت(۶) تمام سمت بنگاله روانه شده - هربار حضرت شهریار نیکوکار رخ بجانب مقربان درگاه و اهل اختصاص بارگاه کردي - و دست مبارک خود برمحاسن خود فرود آوردي - و این بیت فرمودي * * بیت *

همین گویم و باز گویم همین * مجنبان مرا تا نجنبد(۷) زمین

المقصود از کرم الله سلطان فیروزشاه درحرم لکهنوتي رسیده - و خان جهان در شهر دهلي ماند *

(۲ن) و ماه و جاه * (۳ن) مقدمه روان * (۴ن) دهلیز ازان * (۵ن) حضرت فیروز شاه * (۶ن) باداب و وزارت تمام * (۷ ن) نخفتد *
(ایضا ۲) صحیح البیاض *

مقدمهٔ دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتي و محاصره[2] کردن

نقل است که شاه فیروز با نصرت و بهروز میان اقالیم هندوستان گردیده[3] در بنگاله[4] با قوت کمال در آمده - لشکر سلطان شمس الدین نیز در محلي که لب آب بودي قوت خود نمودي - چنانچه لب آب سره و گنگ و لب آب کوسي[5] و غیر آن - و جیش سلطان فیروز چون جیوش شاه پروین کشتیهاي بند کشا که روان کرده بودند طایفهٔ گردان و گندآوران با تیرهاي گران و سنان درفشان در کشتیها مي نشستند - بزخم چوب تیر و تبر ناوک بي نظیر باز میگردانیدند الغرض چون سلطان فیروزشاه با جیوش هواخواه در کرانهٔ لب آب کوسي رسیده دران محل قدري آرمید - یک لحظه[6] عنان سمند دولت کشید - زیراچه در لب آب دوم شمس الدین[7] با لشکر بي پایان ایستاده بود - گذار شدن دشوار مینمود - سلطان فیروزشاه موازنهٔ صد کروه زمین بالا دست کوسي رفت - فرود جیارن گذشت[8] در محلي که دهانهٔ لب آب کوسي از درون کوه بیرون آمده است دران محل پا یاب کشیده * راویان شریف بدین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته که دران محل آب

(٢ن) محضر * (٣ن) گرده * (٤ن) در زمین بنگاله * (٥ن) کوهی *
(٦ن) لمحه * (٧ن) سلطان * (٨ن) گرفت الخ *

با زور میرود - پانصد منی سنگها بزور آب چون سفال غلطان میرود - معهذا درین محل آن شهنشاه مستغنی فرمان فرمود تا فرودست و بالا دست (۲) از پایاب پیلان ایستاده گشتند - تا خلق لشکر بآسانی بگذرد - پیلان جانب بالا دست برای آن ایستاده کرده (۳) تا زور آب کم شود * و طنابهای ریسمانی در پیلان بسته فرودست برای آن داشته تا هر که غرق آب شود دست در طناب زند - معهذا چون لشکر سلطانی بعنایت ربانی گذارای آب (۴) کوسی شد و سمت سلطان شمس‌الدین کوه گران (۵) آورد سلطان شمس‌الدین شنید که لشکر بالا دست فرود جیاران (۶) بر لب آب کوسی شده - از غایت خوف و نهایت هراس سلطان شمس‌الدین با جمعیت بیقیاس درون اکداله خزید - بعضی راویان بدین مورخ ضعیف گفته - درانوقت که لشکر سلطان گذارا میشد سلطان فیروزشاه رای جیاران (۷) را چتر داده - المقصود سلطان شمس‌الدین شهر پنډوه خالی کنانیده در اکداله خزید - سلطان فیروزشاه سمت اکداله دوید - و آن مقام را باهتمام تمام محاصره گردانید - و گرد بر گرد لشکر خود کنگره (۸) بندانید - و خندق کاوانید - هر روز افواج (۹) سلطان شمس‌الدین از درون اکداله بیرون میآمدند - و نموداری میکردند ازین جانب لشکر سلطانی از آثار عنایت ربانی بزخم چوبهٔ تیر غربیل

(۲ن) دست آن * (۳ن) کنند * (۴ن) لب آب * (۵ن) کوهال گران *
(۶ن) وزیرن * (۷ن) راه جسارت * (۸ن) کنهر بندانیده * (۹ن) فوج *

میساختند - سلطان شمس الدین از درون بآن(۲) کلام بسیار و گفتار لایعنی بیشمار از نهایت اضطرار درون جزائر اکداله(۳) حصاری شده - و ولایت او بتمام نهب گشته - هر که از طائفهٔ راوان(۴) و رانگان و زمین‌داران ولایت بنگاله بحضرت سلطان فیروز میپیوست او را امان میدادند - بیشتر خلق بنگاله(۵) در جنگ سلطان فیروز آمد - و هر روز نمودار جنگ چون نهنگ از جانبین بود میان(۶) یکدیگر قوت مینمود - الحاصل چون چند گاه میان هر دو پادشاه برین نوع گذشت هوا چون اهل جفا دانهٔ کرم در زمین نرم کشت - نزدیک آن شد که آفتاب نظر به برج سرطان اندازد - حضرت فیروزشاه با فتح بهروز با مقربان درگاه و مشیران بارگاه در محل مشورت نشست - هر یک مشیر جوهر گوهر احسن سفت - بعد از گفت و شنود نهفته برین سخن قرار گرفته چون سلطان شمس‌الدین حصاری شده و گرد بر گرد اکداله جزائر بحور افتاده و سلطان شمس‌الدین در دل خود ابواب منقلب کشاده که تا ایام برشکال(۷) در آید در زمین بنگاله سیلاب گیرد هم خود سلطان فیروزشاه با لشکرها ازین زمین باز گردد درین محل

(۲ن) ما آن کلام بسیار و گفتار مالا یعنی بیشمار از نهایت اضطرار الخ *
(۳ ن) اکدار * (۴ ن) رایان و مالکان * (۵ ن) ولایت * (۶ ن) جنگ طرفین بجهنگ چنگ حیات یکدیگر قوت می نمود * (۷ ن) پشکال سیلاب گیرد *

صواب آنست که بر طریق تعبیه چند کروه پستر میباید شد(۲)
تا از پردهٔ غیب چه میزاید - و از دیوان قضا چهٔ چیز روي نماید
راي مقربان درگاه و اختیار مشیران بارگاه بحضرت فیروزشاه موافق
آمد - روز دیگر حضرت فیروزشاه کوچ کرده سمت شهر دهلي رخ
آورده در منزل هفت کروهي فرود آمد(۳) - و چند نفر قلندر(۴) را بر
سبیل تعبیه سمت اکداله فرستاد - و برایشان بدینسان(۵) آگاهي
داد که اگر شما را بگیرند و در اکداله نزد(۶) سلطان شمس‌الدین
برند و از حالت حضرت فیروزشاه و جیوش او پرسند باید که
پیش سلطان شمس‌الدین بگویند که سلطان فیروز با تمام لشکر
و بنگاه(۷) بطریقهٔ گریختگان میرود - چون قلندران مذکور بمستور
فرود حصار اکدالهٔ مشهور رفتند ایشان را گرفته(۸) پیش سلطان
شمس‌الدین بردند - ایشان تقریر کردند که حضرت فیروزشاه با تمام
بنگاه بطریقهٔ گریختگان میرود - درین محل سلطان شمس‌الدین
الفاظ ایشان تحقیق دانسته با حاضران مجلس خود گفت - باري
میدانید - چون سلطان فیروز گریختهٔ میرود او را دست بردي
میباید نمود - و ابواب قهر چون خسروان میبایدکشود - سلطان
شمس‌الدین با جیوش قهر آگین از درون اکداله بیرون آمد ٭

مقدمهٔ سیوم — جنگ کردن سلطان فیروز با سلطان

(۲ ن) شدن ٭ (۳ ن) آمده ٭ (۴ ن) قلندران ٭ (۵ ن) بدین سمات ٭
(۶ ن) بر ٭ (۷ ن) بنگاله ٭ (۸ ن) گرفتند و پیش الخ ٭

شمس‌الدین و بدست آمدن پنجاه پیل و کشته شدن یک لک (۲) و هشتاد هزار مرد نیک بنگاله

نقل است چون سلطان شمس‌الدین شنید که سلطان فیروز بطریقهٔ گریختگان رخ بجانب دهلي نهاده عنان بسوي مراجعت داده درین محل بعضي راویان گفته که حضرت فیروزشاه رخت ایستاده گذاشت - و بعضي روایت کرده که حضرت فیروزشاه فرمود تا در بعضي رخت بنگاه آتش زنند - چنانچه آتش زدند و بازگشتند - المقصود سلطان شمس‌الدین با ده هزار سوار صاحب کین و دو لک پیاده چون پیادگان سبکتگین و پنجاه پیل چون مهابت پیلان خاقان چین در تعاقب شاه فیروز طالب دین بیرون آمد و حضرت فیروزشاه با جیوش دولتخواه در منزل هفت کروهي رسیده بود - و انتظار مي‌نمود - دران مقام (که لب ابي‌ست غرقاب و آن لب آب پایاب (۳) کشیده) بنگاه (۴) حضرت فیروزشاه دران پایاب گذار میشد - ناگاه همدرین میان شاه بنگالیان رسیده ناچخ نه گرهي کشیده بسوي لشکر حضرت فیروزشاه دوید - اخبار این آثار و گفتار این کردار بگوش حضرت فیروزشاه پرکار رسانیدند - و برین جمله بازنمودند که شمس رندي (۵) از تاثیر (۶) لوندي با لشکر فراوان و رجال (۷) بي پایان با پیلان کوه پیکر چون رهزنان افسر نمودار گردیده - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) یک لک اهل بنک و بنگاله * (۳ ن) پا یان * (۴ ن) بنگاله *
(۵ ن) شمسه * (٦ ن) ماثر * (۷ ن) رجاله *

چون تاجداران گیتي پناه لشکر خود را بیاراسته درین کار کوشش بیش گماشته افواج جلیس خویش (۲) را درسه محل داشته - درمیمنه ملک دیلان میرشکار با سي هزار سوار - و در میسره ملک حسام‌نوا اهل اختیار برابر او نیز سي هزار مرد کارزار - و در قلب تاتارخان خوش کردار در فوج او نیز سي هزار سوار کندآور و نامدار - و حضرت شاه فیروز درین هرسه فوج خود میگشت - و الفاظ دلداري چون خسروان میگفت - و هریک تن (که دران انجمن بود از زمرهٔ گردان جهانگرد و فرقهٔ کندآوران گیتي‌نورد) در آهن و فولاد غرق - و درین هرسه فوج پیلان قسمت شدند - و مراتب خاص تمام ایستاده کرده تمام نشانها کشاده - و مراتب جمیع خانان و ملوک دران روز برابر (۳) مراتب حضرت فیروزشاه آوردند (۴) - پانصد نشانه یکجا جمع شده بود - معهذا حضرت فیروزشاه مستثنی دران حالت مانند سلاطین اهل جلادت (۵) اسلحهٔ مرتب در تن خود پوشیده و چتر پادشاهي چون آئین شاهنشاهي دور داشته - القصه این تمام طبل و دمامهٔ مراتبها بیکبارگي فروکوفته درمیان دو لشکر هزاهز (۶) خاسته - چون سلطان شمس‌الدین (۷) افواج جیوش (۹) حضرت فیروزشاه را بسان (۸) افواج بحور آراسته دید بر خود چون برگ بید لرزیده با اصحاب خود گفته که با ما آن قلندران

(۲ ن) جیش * (۳ ن) زیر * (۴ ن) آورده * (۵ ن) جلالت *
(۶ ن) چراچر * (۷ ن) شمس‌الدین دندي * (۸ ن) چون * (۹ ن) بجهار فیروز شاهي ترسیده برتن خود چون برگ بید لرزیده *

حرکت کرده لشکر ما را به تعبیه از درون حصار بیرون آورده - اما آنچه حکم خدا و تقدیر حضرت علیاست همان خواهد شد * پس درمیان[2] افواج شاه بنگاله و افواج ملک حسام‌نوا قتال افتاد از میسرهٔ ملک حسام‌نوا نیز دست[3] پشت کشاد - هر یک مبارز دست بر سلاح نهاد - و طناب قتال را تاب[4] داد - هنوز میان افواج شمسي و میان افواج ملک[5]‌نوا درآویز بسان[6] لشکر شاه پرویز میشد که از طرف میمنه ملک دیلان نیز قصد نمود - هر یک غازي چون مبارزان سر اندازي ابواب خونریزي کشاد - میان فریقین بحکم رب المشرقین و رب المغربین قتال بکمال رفت - چنانچه کار از نبرد گذشت - هر یک کیو چون سنان تیز تیغ بدست گرفته چون کار از تیغ نیز بگذشت کار درآویز بجائے رسید و بمرتبهٔ کشید که پهلوانان جانبین و غازیان طرفین دست در کمر یکدیگر کردند و میان خویش از تاثیر بیش در قتال شدند - چنانچه مناسب این حال اقوال خواجهٔ نظامي خوش[7] مقال است * * ابیات *

در آمد بغریدن ابر سیاه * ز ماهے تف تیغ بر شد بماه

چنان آمد از هر دو لشکر غریو * کزان هول دیوانه شد مغز دیو

درین محل خان اعظم تاتارخان روي بسوي سلطان فیروز کرد

(۲ ن) همدرین میان افواج شاه بنگاله را با افواج ملک حسام‌نوا قتال افتاده * (۳ ن) دست بشست * (۴ ن) آب * (۵ ن) ملک حسام‌الدین نوا * (۶ ن) چون * (۷ ن) شیرین *

و این لفظ از زبان خود برآورد که حضرت الله این بدخواه را برای فتح حضرت شهنشاه درآورده - سلطان فیروز گفت امید از کرم آنست که همین زمان شمسي بدست آید * * بیت *

بیاران خود گفت کاین صید خام * کجا جان برد چون در آید بدام

القصه بعد قتال بسیار و خونریزي بیشمار از آثار اضطرار سلطان شمس‌الدین مکار روي بفرار (۲) نهاد - و بفرمان کردکار و تقدیر نمایندهٔ لیل و نهار جانب شهر خود رفت - راوي مصدق گفت بمجرد آنکه خان اعظم تاتارخان با افواج گران از قلبگاه سلطان زور کرد و از میسره و میمنه ملک حسام‌نوا (۳) و ملک دیلان زور آور (۴) گردیدند لشکر بنگاله از پندوه تا اکداله بتمام گریخته - تاتارخان با قوت بی پایان دنبال شاه بنگاله کرد - هرچند که تاتارخان گفته اي شمس سیاه رو کجا میروي - مرد را (۵) میبایست که بروي مردان پشت ندهد - زماني ایستاده شو تا قوت بچهاي فیروزشاهي به بیني - سلطان شمس‌الدین چنان گریخت که پرواي کسي نکرد * * مثنوي *

مرو تا نبرد دلیران کنم * درین رزمگه رزم شیران کنم
به بینیم کز ما بلندي کراست * درینکار پیروزمندي کراست
بترس ارچه شیري ز شیرافگنان * دلیري مکن با دلیرافگنان

معهذا سلطان فیروزشاه را بکرم حضرت الله فتح روي داده - جمیع

(۲ ن) شکست * (۳ ن) حسام‌الدین‌نوا * (۴ ن) آورده‌اند * (۵ ن) مرو بایست روي مردان ببین *

خانان و ملوک زبان بدعاي شاه کشاده - چهل و هفت پیل چون جوش نیل زنده بدست آمده - و سه پیل کشته گشته - شاه بنگاله بآن قوت و کمال با هفت سوار گریخته - لشکر او بتمام و کمال در تفرقه افتاده - چنین گویند دران لب آب (که حضرت شاه فیروز نزول فرموده بودند و از اکداله هفت کروه مینمود) افواج حضرت فیروزشاه چون گردان هواخواه (۲) دنبال لشکر بنگاله کردند - شاه بنگاله بهزار حیله رفته - سوار و پیادهٔ جرار او چندان کشته شده که طریقهٔ (۳) خرمنهاي غله از کشته شدگان برآمده - بلکه (۴) بعضي راویان گفته که از غایت کوشش (۵) بسیار و نهایت کشش بیشمار زمین آن مقام نموده نمیشد *

* ابیات *

آورد چو عزم در فرو دست * کردست سپاه شمس دین پست
بگرفت بجنگ چون چهل پیل * بنمود مراجعت به تعجیل
در چشم نیامد آنهمه گنج * تا زو نرسد بمؤمنان رنج
شاهي که بجنگ خصم تنها * بي سر بکني (۶) هزار تنها

معهذا چون سلطان شمس الدین گریخته فرود حصار خود رسیده کوتوال حصار بکوشش بسیار دروازه داده - و درون شهر اکداله ذیرهٔ سلطان فیروز گردید (۷) - درین محل راویان مدقق گفته که جمله عورات

(۲ ن) یعني * (۳ ن) خرمن خرمن خرمنهاي غله از کشته شدگان برآمد * (۴ ن) بلکه راویان روایات گفته * (۵ ن) کشش * (۶ ن) نکند * (۷ ن) گردانیده *

مستورات و سرپوشیدگان مخدرات (که درون حصار اکداله بودند) چون آمدن حضرت فیروزشاه فرود حصار شنیدند بالاي حصار برآمدند و بدیدن سلطان فیروزشاه دامنها از سر خود فرود آوردند - و سر برهنه کردند - و از غایت اضطرار زاري آغاز کردند - چون حضرت فیروزشاه ایشانرا بدین(۲) حال دید و مقال ایشان شنید این لفظ از زبان خود برکشید - گیرم که من درون شهر درآمدم و مسلماني چندي را بدست آوردم و این ملک گرفتم و درین مملکت خطبه بنام من خواندند چون من درون این حصار درآیم و بدین مسلمانان قوت نمایم چندین عورات مستورات مخدرات بدست نااهلان گرفتار گردند فرداي قیامت آمنا و صدقنا پیش کرسي قضا چه روي نمایم - پس میان من و طائفهٔ مغل چه فرق باشد - درین محل خان اعظم تاتارخان مکرر تقریر کرده که ملکي بدست آمده نباید گذاشت - حضرت شاه فیروز کلام از عالم ملکي برداشت که چندین سلاطین دارالملک دهلي درین ملک رسیدند و این ممالک را بدست آوردند هیچکس از آثار هوشیاري بسي درین زمین نمانده - بدان سبب که زمین بنگاله زمین رجاله(۳) است - و امیران این مقام بکوشش تمام درون جزائر(۴) آب بسر برند برین(۵) وجه مخالفت متابعت سلاطین دهلي کردن مصلحت نیست اندیشهٔ ملکي برین است - حضرت فیروزشاه بالهام آله بدین اندیشه بازگشت - و اکداله را آزادپور خطاب کرد *

* بیت *

(۲ن) برین * (۳ن) وحل * (۴ن) جزائرات * (۵ن) بر من وجه الخ *

- جهاندار با فتح دمساز گشت * شبانگه بآرامگه(۲) باز گشت

آري عجب اسراري در قسم ملكي و آئين جهانداري از وجود خان اعظم تاتارخان عليه الرحمة و الغفران همذران مكان فعلي در وجود آمده كه حضرت شاه فيروز را بغايت خوش آمد - گفته اند كه دران جنگ تاتارخان چون نهنگ بمثل پلنگ دنبال شاه بنگاله افتاده ابواب كوشش بيش كشاده - چنانچه سلطان شمس الدين از هيبت تاتارخان رخ بگريز نهاد - خان اعظم نزديك رسيده خواست تا تيغ برو گذار كند - آخر الامر انديشه كرده تيغ نه انداخت و از دنبال او عمداً بازگشت - چون بعد از آرام جنگ حضرت فيروزشاه از خان اعظم تاتارخان پرسيد چون شما بر سلطان بنگاله(۳) آنچنان قادر گشتيد تيغ برآورده بغير گذاركردن چه سبب بازگشتيد تاتارخان چون دستوران خسروان عجب جوابي گفت - و جوهر گوهر ملكي سفت - يعني بر تاجداران تيغ انداختن كار من نيست اشجار اين آثار و اسرار اين كردار(۴) در ضمن منست - بدين انديشه تيغ گذار كرده نشد - چون اسرار اين انوار تاتارخان نيكو كردار پيش حضرت جهاندار از زبان گهربار بيرون داد حضرت فيروزشاه را بغايت خوش آمد *

* بيت *

بالغ عقل را بسے يابي * بالغ ملك كم كسي يابي

(۲ن) بآرام خود * (۳ن) بنگاليان * (۴ن) انوار در ضمن ملكي من است *

مقدمهٔ چهارم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلي

نقل است که چون(۲) حضرت فیروزشاه را بعنایت الله تعالی فتح بنگاله دست داد هریک(۳) وضیع و شریف در راحت افتاد - درین محل فرمان از پیش خسرو جهان صادر شد که سرهاي کشته شدگان سوار و پیادهٔ بنگاله جمع کنند - هرآنکس که سري از سران بنگالیان بیارد آنکس را در هرسري یکان تنکه نقره بدهند - جمله خلق لشکر بیک حمله درین کار قصد(۴) نمودند - و سرهاي کشتگان میآوردند و انبار میکردند - و تنکهاي نقره میبردند - درین محل که شمار کرده یک لک و هشتاد هزار سر آدمي بلکه چیزي زیاده آمد زیراچه هفت کروه کشش بر کشش تمام روز شده بود - حضرت فیروزشاه چون سلاطین(۵) اهل‌گاه با اوج جاه ایستاده میدید - و بدان کشتگان بعبرت مي‌نگرید - و هربار رخ بسوي اصحاب خود میگردانید - و آب از چشم مبارک میدوانید - و آه از سینه میکشید - و میگفت که این مسکینان و بیچارگان از سبب تعلق نان بدین روز گرفتار شدند اگر سبب تعلق شکم نبودي و اندیشهٔ عیال و اطفال پیش نیامدي بدین روز گرفتار نمیشدندي - چنانچه مناسب این حال خواجهٔ

(۲ن) که چون سلطان را بازگشت بنگاله دست داد * (۳ن) هریکي *
(۴ن) قصدي * (۵ ن) سلطان *

نظامي عليه الرحمة و الغفران ميفرمايد * * مثنوي *

بعبرت دران کشتگان بنگریست * بخندید پیدا و پنهان گریست
که چندین خلائق درین دار و گیر * چرا کشته باید (۲) به شمشیر و تیر
فلک را سر انداختن شد سرشت * نشاید کشیدن سر از سرنوشت
درین پردهٔ کژ سرودي مگوي * درین خاک شوریده آبي مجوي

المقصود فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت الله ازان مقام باهتمام تمام و بشتاب گام چون آئین خسروان عظام عنان مراجعت بسوي دارالملک دهلي گردانیده در پندوه رسید - دران مقام خطبه بنام حضرت فیروزشاه خواندند - و شهر فیروزآباد نام نهادند - چون سلطان فیروزشاه اکداله را آزادپور نام کرد و شهر پندوه را فیروزآباد تا غایت ایام سلاطین آن مقام براي برکت و یمن این هردو مقام را همین لقب مستقیم داشته در دفاتر ایشان تا غایت مینویسند آزادپور عرف اکداله فیروزآباد عرف پندوه - چون فیروزشاه در کرانهٔ لب آب کوسي رسید و ایام برشکال درآمد فرمان شد تا جیوش مذکور چون جیش شاه فغفور در کشتیهاي بند کشا بگذرد - تمام حشم و جمله خدم در کشتیهاي بند کشا گذشته - چون سلطان شمس الدین درون اکداله درآمده آن کوتوال که دروازه بسته بود او را گرفت و کشت القصه چون سلطان فیروزشاه با نصرت بهروز بازگشته فرمان فتحنامهٔ لکهنوتي در شهر دهلي فرستاد - دران ایام (۳) خان جهان مقبول وزیر

(۲ ن) شاید * (۳ ن) زمان *

پرتدبیر (۲) در شهر دهلي نائب غیبت بود - و در محافظت مملکت جد مي‌نمود - و در فتحنامه این بیت بود * * بیت *

چه لشکر میکشي بر قلب عشاق * صف مغلوب را هوئي بسندست (۳)

چون فتحنامه با کام دوستان در غم دشمنان در دهلي نزد (۴) خان‌جهان رسیده دران روز خلائق را شادئ عام افزوده - یکي فرحت فتح بنگاله - دوم فرحت سلامتئ ذات سلطان فیروزشاه - و لشکر منصور در شهر دهلي بیست و یکروز طبلهاي شادیانهٔ نهگانه زدند - چون سلطان فیروز نزدیک شهر رسید خان‌جهان اسبابهاي بسیار و خدمتئ بیشمار موجود گردانید - و شش قبه بستند هنوز فیروزآباد آبادان نگردیده‌بود (۵) - دران روز که سلطان فیروز در شهر دهلي درآمد چندان بیرق جمع شد که در گفتار و شمار نیاید - این جمله باستقبال شاه رفته - و رسوم بیرق در عهود سلاطین ماضیه نبود (۶) - این نیز وضع خاصهٔ فیروزشاهیست - روزیکه سلطان فیروزشاه درون شهر دهلي درآمد چهل و هفت فیل فتح لکهنوتي را رنگ کرده و عماریها و جلهاي نرمینه انداخته پیش فوج حضرت شاه کرده درون شهر درآوردند بوقت درآمدن شاه جمله خلائق از صغیر و کبیر و از جوان و پیر از مرد و عورت مملکت براي تماشاي حضرت سلطان والئ سلطنت استقبال نمودند - هرهمه زبان بدعا و ثناي حضرت فیروزشاه

(۲ ن) مدبر * (۳ ن) پسنده * (۴ ن) بر * (۵ ن) نکرده بودند *
(۶ ن) یافته نبود *

کشادند ● ● ابیات ●

یارب ز جمال این جهاندار ● آشوب گزند را نگهدار
هر در(۲) که زند تو ساز کارش ● هرجا که رود تو باش یارش

راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف روایت کرده که حضرت فیروزشاه کرت اول (که مهم لکهنوتي کرده و دست قوت بر شاه بنگاله براورده) مدت یازده ماه جانب لکهنوتي بود - و بعد یازده ماه سمت دهلي مراجعت نمود ●

مقدمهٔ پنجم بناي شهر حصارفیروزه

نقل است چون سلطان فیروزشاه با فتح و فیروزي بعنایت رباني در شهر آمد چند سال متواتر سواري در حریم دهلي کرد - این مورخ از زبان خدمت والد خود شنید که سلطان فیروزشاه بعد از آمدن از مملکت بنگاله دو و نیم سال طرف حصارفیروزه بود - و براي استمالت مملکت انواع جد مي‌نمود - و ابواب احسان بسوي ایشان میکشود - و بناي شهر(۳) حصارفیروزه همدران ایام بود - هر بار که سلطان فیروز در شهر آمدي چند(۴) روز معدود ماندے باز همانجا رفتي - چون شاه فیروز را اتفاق بناي شهر حصارفیروزه در دل افتاد در محلیکه شهر حصارفیروزه آبادانست پیش ازین بحکمت حضرت رب العالمین دران مقام دو دیه بزرگ آبادان بود - یکي

(۲ ن) در هرکه ● (۳ ن) شهرفیروزه ● (۴ ن) هفتاد روز ●

لراس(۲) بزرگ - دوم لراس خرد - در لراس بزرگ پنجاه کهرک و در لراس خرد چهل کهرک داخل بودند - و دران زمین البته هیچ دیهي بغیر(۳) کهرک نباشد - چون حضرت شاه فیروز زمین حدوده لراس(۴) بزرگ دید بغایت پسندید - و این لفظ از زبان مبارک برکشید - اگر درین محل شهر آبادان کنند چه خوب باشد - زیراچه دران زمین بحکمت رب العالمین همیشه بي آبي بود - بلکه در هواي تابستان چون راه گذران از عراق و خراسان دران محل میرسیدند چهار جیتل سبوي آب ببها میخریدند - یعني بي آبي دران زمین اینچنین بود - سلطان فیروزشاه همدران محل فرمود که از حضرت رب العالمین امید میدارم چون من بندهٔ امیدوار بامید حضرت پروردگار درین دیار براي منافع مسلمانان نیکوکار شهري بنا کنم خدایتعالی بقدرت اعلی درین زمین آب نیز پیدا آرد حضرت شاه فیروز همدران زمین نزول فرمود - و درین کار بیکبار کوشش نموده بناي(۵) شهر آغاز فرمود - سلطان فیروزشاه خوش خصال چند سال باهتمام خانان درگاه و ملوک بارگاه مشغول شده سنگهاي کهسار(۶) را از کوه نرساي(۷) آورده چونه پخته با کهور(۸) آمیخته حصاري بزرگ بطول بیحد و عرض بیعد و ارتفاع بلند آغاز کرده - هریک از اعوان حضرت

(۲ ن) کداس - در دیگر - لداس * (۳ ن) یعني * (۴ ن) آبادان *
(۵ ن) فرمایش شهر آغاز شد * (۶ ن) کهرسل * (۷ ن) نوسا *
(۸ ن) کهورسنگ *

و انصار مملکت در[2] النکها تعین شده - هر یک تن دران چمن در النک خویش از تاثیر خوف بیش بجد[3] تمام در عمارت مشغول شدند - چون حصار مرتب گشت و مدتي هم درین مشغولي گذشت سلطان فیروزشاه بالهام الله آن حصار را شهر حصارفیروزه نام داشت - بعد از مرتب شدن حصار خندق کاویدند[4] اینچنین که بعد از کاویدن[5] از ته خندق و با هردو بازوي خندق ریخته برآوردند - و بالاي بازوهاي خندق کنگره بستند - و یک حوض بزرگ و غدیر لانظیر درون حصار در آوردند - و آب آن حوض درون خندق انداختند چنانچه از سال تا سال دیگر آب آن حوض درون خندق جاري بودي و درون حصار یک کوشک برآوردند که در جهان هیچ کسي با تجسس بسي آنچنان کوشک را نشان نداده - چندین محل دران کوشک محل نشستن بارجا نهاده با تکلف بسیار برآورده - و حکمتهاے بیشمار درو داشته - یک حکمت دران کوشک این بود اگر کسي با فراست بسي درون کوشک محل فرود آمدے چون چند محل گشتي درمیان آن رسیدے - محل میانهٔ فرود کوسک بغایت تاریک با مقام باریک - که اگر نگاهبانان آن کوشک رهبري نمیکردندي ازان تاریکي بیرون آمدن ممکن نبودے - چنین[6] گویند وقتي فراشي تنها دران مقام درآمده بود - چند روز غائب شده - بعده

(۲ ن) راه * (۳ ن) بجد اتمام عمارت * (۴ ن) کافتند * (۵ ن) کافتن * (۶ ن) گویند - بلا چنین *

همان نگاهبانان درآمدند - و ازان تاریکي بیرون آوردند - حاصل ازین آنست که چون حضرت شاه فیروز مثل سلاطین مشعلهٔ گیتي افروز این چنین کوشک به حکمتها برآورده همچنین در حریم شهر حصارفیروزه مانند کوه فیروزه جمله خانان عظام و تمام ملوک اهل احترام و امراي اهل اکرام و جمیع اشخاص خاص و عام با اهتمام تمام خانها برآوردند - و محلهاي خوب و پاکیزه راست کنانیدند معهذا چون حضرت شاه فیروز دران زمین بغایت و بي نهایت بي آبي دید در دل مبارک گذرانید که درین محل آب(۲) میباید رسانید حضرت شاه درین کار خود قصد نموده ابواب جد و جهد کشود - از دو لب آب جویها آورده در زمین حصارفیروزه انداخته - یک جوي از لب آب جون کشیده - و جوي دوم از دهانهٔ لب آب ستلج آورده - از لب آب جون چنانچه جوي رجیواه(۳) و جوي الغخاني دهانهٔ این هردو جوي از اتصال کرنال بیرون آورده میان هشتاد کروه کروه در شهر حصارفیروزه برده - خدمت والد این مورخ (که دران ایام میان اهل اختصاص آن شهریار عظام در محل دزون خدمت میکرد و عهدهٔ شب نویسي خواصان داشت) برین مورخ بازنمود که حضرت فیروزشاه مدت دو و نیم سال در بناے شهر حصارفیروزه اشتغال(۴) داشت - و تمام خلق هم درین کار کوششي مینمودند - حضرت شاه فیروز با خوشي و خرمي شهر حصارفیروزه بنا گردانید - باغات

(۲ن) آبها * (۳ن) رجیراه * (۴ن) مشغول بوده *

بسیار اشجار بیشمار نهال کنانید - چنانچه از هرجنس میوه دران باغات بار گرفته - سداپهل و جنهري(۲) و نارنگ و سکندراول(۳) - و گلها از هرجنس و نیشکر بسیار و بیشمار چه ازجنس نیشکر سیاه و چه پونڈا - اگر کسي پوست نیشکر بدندان دور کردے(۴) از غایت نرمي تا تنهٔ نیشکر رسیدے - و البته پیش ازین در زمین حصارفیروزه(۵) فصل خریف شدے و فصل ربیع وفا نکردے - زیراکه گندم بغیر آب نشود - چون حضرت فیروزشاه آبهاي فراوان درجویهاي بي پایان در زمین حصارفیروزه برده هر دو فصل بوفا کامل گرفت - و پیش ازین در عهد سلاطین ماضیه انار الله برهانهم آن سمت را در دفاتر و دواوین(۶) شق هانسي مینوشتند - چون شهر حصارفیروزه بنا کردند سلطان فیروز فرمود ازین تاریخ باز شق حصارفیروزه نویسند - اقطاعات هانسي و اکروده(۷) و فتح آباد و سرستي تا سالوره(۸) و خضرآباد و اقطاعات دیگر بتمام داخل شق حصارفیروزه کردند(۹) - المقصود شهرے معظم گشت - معمور و آبادان و مزروع شد - و شقداري حصارفیروزه بعهدهٔ ملک دیلان کردند چون آبهاے فراوان و جویهاي بي پایان در زمین حصارفیروزه درآمد آبهاے بسیار جمع شد - هرکه خواستي نزدیک کشت و یا باغ خود چاه پخته بکارد بمجرد آنکه چهار گز زمین کافتي آب پدید آمدے

(۲ ن) چنیري * (۳ ن) سکندر اول * (۴ ن) وا کردي * (۵ ن) درآن زمین * (٦ ن) و آئین (۷ ن) آگره * (۸ ن) ستاپوره * (۹ ن) گردیدند *

اینهمه اثر قبول خیرات فیروزشاه و دعاے خلق مي‌کشود *

* ابیات *

یارب بکرم تو سایهٔ خویش * داري سر(۲) خلق از جهان بیش

جاوید به تخت و تاجداري * مطلوب دلش بشه سپاري

مقدمهٔ ششم استقامت املاک

نقل است چون حضرت فیروزشاه بتوفیق الله هردو شهر بر طریق بر و بحر آبادان گردانید یکي فتح‌آباد که از حالت مقالت او در قسم اول بازدیده آمد دوم شهر حصارفیروزه که شرح مقدمهٔ آن سابق نوشته شد درین هردو جویهاے بسیار و بیشمار درآورده میان هشتادگان و نودگان کروه کروه درین مقامات رسانیده(۳) - و درین مسافت همه قصبات و قریات بود - چنانچه قصبهٔ جنید و قصبهٔ دهانرهته و شهر هانسي و تغلق‌پور عرف سپدم - در هر یک قصبه و مواضع از آبهاے این جویها منافع بسیار حاصل شدن گرفت درین محل حضرت فیروزشاه گفت تا تمام قضات و علماے احسن صفات و مشائخ اهل برکات بلاد ممالک را جمع کنند - و از ایشان فتوي طلبند - که اگر شخصي برنج(۴) نفسي و مالي جویهاے آب از لب آبهاے غرقاب روان کند و در حدود و قصبات و قریات آن جویها جاري گردد و ساکنان آن مقامات را نفع بسیار حاصل آید

(۲ ن) بر * (۳ ن) رسیده - رسانید * (۴ ن) برنج و مال *

بیننده[2] رنج را چیزے حق سعي حاصل آید یا نه - جمیع اساتذه متفق شدند و گوهر[3] صدق را بصدق سفتند - گفتند که صاحب بیننده[4] رنج را و سعي کننده را حق شرب آید - یعني از ده یکي معهذا حضرت فیروزشاه حاصل آن حق شرب به‌تمام در املاک خویش درآورده وهم همچنین آن شهریار طالب دین چون خسروان پیشین دیهاے بسیار در زمین اموات آبادان گردانیده داخل املاک کرده حاصلات آن مقامات باسم علما و مشائخ معین گردانیده و از بیت المال خارج داشته - و آنرا در سهام معین کرده - دران ایام دو چیز داخل املاک بود - یکي حاصل حق شرب دوم محصول قریات احیا - موازي[5] دو لک تنکه در املاک حضرت فیروزشاه جمع آمد[6] - سبحان الله آنقدر املاک که سلطان فیروز داشت در شهر دارالملک دهلي هیچ پادشاهي نداشت - تا کار بسیاري املاک بجائے رسید و بمرتبهٔ آنجامید که عهده دران املاک خاص علیحده تعین شدند - و خزانهٔ املاک علیحده داشتند - چون ایام برشکال درآمدي و بارانها بکمال باریدي از پیش تخت فیروزشاهي بعضي ملوک مخصوص تعین میشدند - تا ایشان در کرانهاي هریک جو بگردند - و اخبار بیارند که آب سیلاب از کجا تا[7] کجا رسیده بارها درین کردارها پدر و اودز این مورخ از پیش سلطان فیروزشاه

(۲ ن) صاحب بندهٔ رنج را الخ * (۳ ن) و جوهر گوهر صدف را * (۴ ن) بندهٔ رنج * (۵ ن) موازنهٔ * (٦ ن) آمدند * (۷ ن) تا بکجا *

براي اين اخبار تعين ميشدند تا ايشان در كرانهاي هر يك جو بگردند - القصه[2] چون حضرت فيروزشاه شنيدي كه آب[3] سيلاب جويها جهان تا جهان گرفت و از مغرب تا مشرق رفت بغايت خوش گشتي و[4] در جامه نگنجيدي - و اگر مبادا ديهي از قريات املاك خراب گشتي[5] حضرت فيروزشاه چون خسروان صاحب كلاه با اوج جاه بران عهده‌داران تفتي[6] بسختي كردي[7] - در عهد فيروزشاه بكرم الله آبادان و معمور گشته بود * * بيت *

هرجا كه خرابه[8] گشت آباد * بيغم همه كس بعيش خوش شاد
هرجا كه نبود آب را بوئي * كردست دران زمين روان جوئي
ارضي كه گهي نگشته احيا * باغات بگشت و كشت آنجا

مقدمهٔ هفتم ملاقات كردن سلطان فيروز با خواجهٔ اين مورخ در حضرت هانسي

نقل است كه سلطان فيروزشاه بتوفيق حضرت الله مخصوص از حصارفيروزه براي ملاقات خواجهٔ اين مورخ در شهر هانسي آمد دران ايام خدمت شيخ قطب‌الدين مغور قدس الله سره العزيز خواجهٔ[9] خواجهٔ اين مورخ از جهان سفر كرده بودند - سجاده بحضرت خواجه

(۲ ن) في القصه * (۳ ن) كه آب جويها جهان گرفت * (۴ ن) تا * (۵ ن) شدي * (۶ ن) تغير * (۷ ن) ميكردي * (۸ ن) خراب * (۹ ن) خواجهٔ اين مورخ *

رسیده بود - چون حضرت فیروزشاه سر دران خانقاه معظم و مکرم کرده خدمت شیخ نورالدین قدس الله سره العزیز خواستند تا از سر سجاده برخیزند - و چند قدم استقبال کنند - سلطان فیروزشاه خدمت شیخ نورالدین را سوگند داد تا از سر سجاده فرود نیایند چون بعد از ملاقات و مصافحهٔ با برکات هردو (۲) پادشاه برگزیدهٔ درگاه آله یکجا نشستند خدمت خواجه بر آئین مشائخ وعظ و نصیحت گفتند - بعد (۳) گفت و شنود معهود سلطان فیروزشاه مقبول حضرت ودود کلام چون خسروان عظام آغاز کرده - و فرموده من بنده شهر حصارفیروزه برای منافع اسلام و آسایش کافهٔ (۴) انام آبادان گردانیده‌ام (۵) - اگر خدمت شیخ بمرحمت و شفقت در شهر حصارفیروزه ساکن شوند و شهرهانسي هم نزدیک است از ده (۶) کروهي بیش نیست براي خدمت شیخ خانقاهي بنا کرده شود - و خرچ خانقاه براي صادر و وارد معین (۷) کرده‌آید - و چون قدم خدمت شیخ در حصارفیروزه درآید امید از کرم الله تعالی آن‌ست که از برکت قدم خدمت شیخ آن مقام از نکبات گردش ایام (۸) سلامت ماند - و آبادان و معمور گردد - خدمت شیخ بازنمود که ماندن دعاگو در شهر حصارفیروزه بحکم فرمان و یا باختیار دعاگوست - درین محل سلطان فیروز فرمود - مبادا که من بر شما حکم کنم - اگر خدمت شیخ را

(۲ن) هردو برگزیدهٔ درگاه الله (۳ن) بعد از الخ * (۴ن) راه گذران * (۵ن) کرده‌ام * (۶ ن) از ده کروه * (۷ ن) مقرر گردد * (۸ن) اعوام *

اختیار انتد - خدمت خواجه(۲) فرمودند که اختیار دعاگو همین مقام هانسي ست که مقام جد و پدر این دعاگوست - و این مقام هانسي بزرگان این دعاگو را داده(۳) اند خدمت شیخ فریدالدین و خدمت شیخ نظام‌الدین قدس الله سرهم - چون خدمت شیخ این چنین جواب گفتند سلطان فیروز فرمود که بغایت(۴) پسندیده ست خدمت شیخ را هم در هانسي میباید(۵) ماند - امید اینست که از برکت قدم(۶) خدمت شیخ شهر حصارفیروزه آبادان(۷) گردد و هم سلامت ماند - سبحان الله آنکه از زبان سلطان بیرون آمد که از برکت ولایت شما سلامت خواهد ماند درین دور آخرین و طور پسین که ملاعین در مملکت(۸) دارالملک دهلي بتقدیر ازلي(۹) تاخته خلائق را نهب و تاراج کرده اموال اسلامیان و اقماش ذمیان و اسباب امانیان غارت گردانیده خلائق شهر هانسي بطفیل خواجهٔ این مورخ سلامت مانده - و خلائق شهر حصارفیروزه نیز آنقدر که درون حصار شهر هانسي(۱۰) درآمدند بکرم الله و عنایت الله تعالی از برکت ولایت حضرت خواجه سلامت رها شده انشاء الله تعالی و بعون الله(۱۱) بیان سلامت ماندن خلق شهرهانسي بقوت اظهار کرامت حضرت خواجهٔ این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف

(۲ ن) شیخ فرمود * (۳ ن) دادهٔ خدمت شیخ فریدالدین و خدمت شیخ نظام‌الدین‌ست * (۴ن) نهایت * (۵ن) مي‌باید بود * (۶ن) قدم شیخ * (۷ ن) آبادان و معمور * (۸ ن) در دارالملک * (۹ ن) الله * (۱۰ ن) شهر هانسي مبارک * (۱۱ ن) و بعون الله *

که یک مقصود برای(۲) جمع کردن این تاریخ این مورخ را همین بود
در آخرین مختصر مشرح نبشته‌آید * * بیت *

* اگر کاریست عقبی دارد ای دوست *
* کسی کو کار عقبی کرد مرد اوست *

مقدمهٔ هشتم بنای شهر فیروزآباد در کرانهٔ لب آب جون

نقل است که سلطان فیروز را آبادان کردن شهر فیروزآباد در دل افتاد - برای بنای آن ابواب جد کشاد - در جوار شهر دهلی بیشتر مقام چون شهریاران اهل اکرام دیده آخرالامر در کرانهٔ لب آب جون زمین موضع کاوین اختیار کرده - و بنای شهر فیروزآباد پیش از روان شدن در لکهنوتی دوم کرت بود - المقصود در زمین موضع کاوین عمارت کوشک آغاز کرده شده - عهده‌داران عمارت و کاریگران با بصارت و مهارت دران عمارت مشغول گشتند - جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه دران محل خانها گرفتند - شهری بزرگ به پنج کروهی از شهر دهلی آبادان کردند - چنین گویند هژده مواضع را زمین در حدود شهر فیروزآباد درآمده - چنانچه قصبهٔ اندبهت(۳) و سرای شیخ ملکیار پران و سرای شیخ ابوبکر طوسی و زمین موضع کاوین و زمین کتیهواژه و زمین لهراوت و زمین اندهاولی و زمین سرای ملکه و زمین مقبرهٔ سلطان رضیه و زمین بهاری و زمین مهروله

(۲ ن) ازبرای * (۳ ن) اندرپت *

و زمین سلطان‌پور و مانند آن - در شهر فیروزآباد چندان کثرت آبادانی بعنایت ربانی شد که از قصبهٔ اندبهت تا کوشک شکار آبادان و معمور گشته - و حد قصبهٔ اندبهت(۲) تا کوشک شکار پنج کروه باشد - درین پنج کروه آبادانی از هریک کروه بکروه کرده بود - خلائق بی‌علائق خانها ریخته و گچ کرده برآورده - چندان مساجد خمس اوقات متبرکات برآوردند که شمردن نتوان - بازارها دور دراز دران از هریک طوائف پرکار - جمله خلق سیر خورده مفرح الجان و فارغ البال همچنین هشت محل مساجد جمع(۳) یک مسجد خاص و دو(۴) مسجد خانجهان یکی پیش در دوم در جاجنکر و یک مسجد نائب باربک و یک مسجد ملک بحر(۵)شحنه نتهی و یک مسجد ملک نظام‌الملک و یک مسجد جمعه در کوشک شکار و یک مسجد در اندبهت این چنین هشت مسجد جمع در شهر فیروزآباد بنا کردند و این جمله مساجد جمع(۶) بغایت بزرگ - و اینچنین با وسعت که در مسجدی دهگان(۷) هزار مصلی نماز میگزاردند - عجب آنکه در مدت چهل سال کمال که دور آن شهریار خوش خصال بود میان شهر دهلی و فیروزآباد پنج کروه مسافت مینمود - هرروز بیشتر خلائق برای مصالح خویش از آثار تعلق بیش از دهلی در فیروزآباد رفتی و از فیروزآباد در دهلی آمدی - درین پنج کروه خلائق مذکور هریک کروه

(۲ ن) اندرپت * (۳ ن) جمعه * (۴ن) ده * (۵ ن) سحر شحنه *
(۶ن) وسیع - و در دیگری - جمعه * (۷ ن) ده هزارکان *

طریقهٔ مور و ملخ آمد و شد داشتي - براي رفتن و آمدن هر روز بوقت فرض بامداد طائفهٔ مکاریان گردونها و ستوران و اسپان موجود کرده میآوردند - و منتظر میبودند - بمجرد آنکه شخصي خواستي از دهلي بفیروزآباد برود و یا از فیروزآباد بدهلي بیاید در گردون و یا در ستور و یا در اسپ چنانچه مصلحت افتادي سوار شدي و چند جیتل کرایه معین بود میدادي - در زمان واحد در مقام اختیار خود میرسیدي - بلکه طائفهٔ کهاران با ڈولها ایستاده میشدندي هرکرا حاجت بودي در ڈوله سوار شدي - کرایهٔ گردون در نفري چهار جیتل میستدند(۲) - وکرایهٔ ستور شش جیتل - و کرایهٔ اسپ دوازده جیتل - و کرایهٔ ڈوله نیم تنکه - همبرین طریق مدت چهل سال کمال(۳) آن راه مسلوک بود - بیشتر از طایفهٔ مزدوران نزدیک شهر و دور در کرایهٔ کسي که مشغول میشدند بدین بهانه ایشان را گذشت نیکو میشد - سبحان الله اینچنین شهر معظم و معمور و آبادان (که در زیر کبودیِ آسمان هفتم کشور تختگاه با جاه دارالملک دهلي ست) بتقدیر ازلي و حکم لم یزلي بچندین انواع خراب(۴) گشته - و خلائق این دیار بتقدیر حضرت کردگار بنهب مغلان پیوسته - باقي ماندگان در اطراف رفته - این همه حکمتهاي خدا ست جاي دم زدن نیست

* ابیات *

حکمي که نبشته شد بتقدیر * ان(۵) رد نشود بهیچ تدبیر

(۲ ن) میشدند * (۳ ن) کامل * (۴ ن) خراب و نیست * (۵ ن) او *

اندیشه که کرد آدمي زاد * تقدیر بعکس آن دگر داد

مقدمهٔ نهم آمدن ظفرخان از سنارگانو(۲) مستغیثانه برای پایبوس حضرت فیروزشاه

نقل(۳) است حضرت شاه فیروز مشغول در استمالت حصارفیروزه بود و درین باب جد بلیغ مینمود که خان اعظم ظفرخان از سنارگانو رسید برای پایبوس حضرت فیروزشاه - چگونه بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته و جوهر گوهر صدق(۴) بصدق سفته که ظفرخان داماد پادشاه سنارگانو بود که او را سلطان فخرالدین مي گفتند - و تختگاه سنارگانو از تختگاه پندوه(۵) پیشترست - اتفاقا بعد از بازگشتن حضرت فیروزشاه از مملکت بنگاله کرت اول سلطان شمس الدین از آثار کین در بحر سوار شده درمیان چند روز در سنارگانو رسید - سلطان فخرالدین که عوام او را فخرا گویند دران ایام در مملکت سنارگانو بیغم بود - سلطان شمس الدین سلطان فخرالدین را زنده گرفته و همدران لحظه کشته در مملکت سنارگانو قابض(۶) گشته - چون سلطان فخرالدین را این چنین حادثه افتاد اعوان

(۲ ن) از سنارگانو بحضرت فیروزشاه بمستغاث * (۳ ن) نقل است چگونه بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته که ظفرخان داماد * (۴ ن) صدف * (۵ ن) پندوه و سنگاه *
(٦ ن) فائز گشته *

و انصار او هر یکي سر در جهان نهاده - ظفرخان اهل عظام دران ایام
براي تحصیل اموال و تجسس احوال عمال ماضي و حال درمیان
مملکت سنارگانو میگشت - چون ظفرخان چنین داستان شنید
بر تن خویش از آثار هراس بیش چون برگ بید لرزید - و از مملکت
سنارگانو گریخته در جهاز سوار شده در دریا آمده راههاي مشکل و
مخوف اختیار کرده بعد از مدت مدید و مسافت بعید و شدائد بسیار
و مکاید بیشمار بحیله و اضطرار درمیان دریا شده (۲) از راههاي قلب
سر در تهته کشید - و از تهته در (۳) مملکت دهلي رسید - المقصود چون
ظفرخان را براي پایبوس حضرت شاه فیروز بردند و از حالت
مقالت او پیش شهنشاه گذرانیدند دران ایام حضرت شهریار نیک نام
در حصار فیروزه بود - حضرت شاه فیروز چون خسروان مشعلهٔ گیتي افروز
دران روز بار عام چون جهانداران عظام بر خلائق خواص و عوام داده
ابواب عظمت بعظمت کشاده - هر یک از خانان درگاه و ملوک بارگاه
در محل مرتبهٔ خود ایستاده - و دو چشم سوي نوک موزهٔ خود
داشته - این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف از حال پایبوس ظفرخان
از زبان خدمت والد خود علیه الرحمة و الغفران شنید - و دران ایام
والد این مورخ میان خاصان درگاه خدمت میکرد - المقصود خدمت
والد این مورخ بازنمود که چون ظفرخان را پیش حضرت سلطان
بردند و در محل حجاب سلام کنانیدند ظفرخان مذکور از تاثیر داب

(۲ ن) در * (۳ ن) ملک *

و آداب حضرت شهنشاه مشهور مدهوش مانده - زیراچه اینچنین(۲) بارگاه سلاطین لکهنوتي ندید * * بیت *

* ز پرگار آن(۳) حلقـــه مدهوش ماند *

* دران حلقه چون نقطه خاموش ماند *

ظفرخان یک پیل خدمتي گذرانیده پایبوس کرد - و زبان بدعا و ثنای حضرت فیروزشاه کشاد * * بیت *

گفتا که بملک کامران باش * تا هست جهان تو در جهان باش

بي ازتو مبـــاد ملک یکدم * بر تخت همیشـــه باش خرم

معهذا درین محل آن شهریار بمراحم شاهي و عواطف پادشاهي ظفرخان را بسیار پرسیده وبغایت نواخته فرمان فرمود(۴) که ظفرخان خاطر جمع دار - و اندیشه را بسوي خود مگمار- اگرچه شدائد بسیار و مکاید بیشمار دیدي و راههاي مخالف و بیداهاي مخوف پیمودي المنة لله بمقصود رسیدي - هرچه در سنارگانو داشتي اضعاف آن بتو مفوض خواهد شد * * مثنوي *

خوش گشت بدل بکرد تحسین * نزدیک بخواند و گفت بنشین

فرمود که با چنیـــن فراست * مستثنـــي شده در کیـــاست

برما ز کدام جـــا رسیـــدي * و این هدیه(۵) چه پیش ما کشیدي

خود را که بما همي سپـــاري * مطلوب ز حضـــرتم چه داري

(۲ ن) اینچنین بار در درگاه سلاطین لکهنوتي ندیده * (۳ ن) این *
(۴ ن) شد * (۵ ن) جذبه *

تفصیـــل بگـــوي تا بدانـــم * مقصـــود بدامنت رسانم
گفتـــا پيِ[۲] آن شدم دربن راه * خالي نروم[۳] بحضـــرت شاه
ثابت چو کنم بشـــاه خدمت * مشهـــور شوم بوقر و حرمت
صد فخـــر کنم[۴] به همنشینـــان * صد لاف زنم بدور بینـــان

القصة بطولها و عز قبولها ظفرخان چون بندگان سر بر زمین آورده زبان بذکر محامد فیروزشاه کشاده بازنمود - که من بنده در مسکن مالوف و مکمن مشغوف خود در محافظت اهل اسلام مشغول بودم سلطان شمس‌الدین دندي (که او طمانچه[۵] گردان حضرت شاه و بچهاي کندآوران این درگاه خورده) بر سبیل غدر یکایک در سنارگانو رسیده سلطان فخرالدین را زنده گرفته[۶] - و مملکت او را قابض گشته[۷] - حضرت الله تعالی بقدرت اعلی من بنده را ازان ظالمان خلاص داده[۸] این بنده در خود اندیشید[۹] که انتقام من بنده از جمله تاجداران عالم اندازه غیري نیست مگر حضرت جهاندار و مکنت شهریار گیتي‌مدار - این‌بنده که چندین شدائد مسافرت و مکاید مخاطرت دیده سرگردان شده درین حضرت رسید[۱۰] - تا خداوند عالم پادشاه اولاد آدم بمهابت[۱۱] شاهي و صلابت پادشاهي خود انتقام من مظلوم مغموم بیرون آرد - و بانصاف رساند - چون ظفرخان التماس خود بآخر رسانید

(۲ ن) ز بهر آن * (۳ ن) نروند * (۴ ن) ز من - برم * (۵ ن) از طمانچه * (٦ ن) گرفت * (۷ ن) گشت * (۸ ن) داد * (۹ ن) اندیشه اندیشید * (۱۰) رسیده * (۱۱ ن) بسرامت - شرافت *

حضرت شاه با عزت و جاه فرمود خاطر خود جمع دار تا حکم کردگار چیست - ظفرخان و اشخاص (که با او آمده بودند) پایبوس کرده جامهای زردوزي و زربفت یافتند - و ظفرخان اول روز از پیش سلطان مبلغ سي هزار تنکه بوجه سر جامه شستن یافته - و خطاب ظفرخاني بر آئین سلطاني برو مستقیم گشته (۲) - و مبلغ چهار لک تنکه انعامات او و یاران او معین (۳) شد - برابر ظفرخان هزار سوار بود و پیادگان بیشمار - همچنین ظفرخان غمگین (۴) شغل نیابت وزارت نیز همدران روز یافته - آخرالامر ظفرخان وزیر گشته بر (۵) مسند وزارت نشسته - چنانچه بیان آن این مورخ پاستان در مقدمهٔ نشستن بارجاي حضرت فیروزشاه مشرح نبشته - معهذا ظفرخان از پیش حضرت سلطان با فرحت فراوان و بهجت بي‌پایان بازگشت - مفرح الحال و فارغ البال در مقامات مرتبت نشست - روز دیگر چون خسرو خاور رخ بباختر نهاد و یک سوارهٔ چرخ را نظر بر (۵) مملکت مشرق افتاد حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قانون تاجداران در محل بارجا بار داد - ظفرخان چون مغمومان و محزونان با دلي پریشان آمده و سر بر زمین نهاده خاک پاک آن درگاه را بوسه داد - درین محل حضرت شاه دریافت - و فرمود ظفرخان من ترا از (۶) جمیع ایستادگان بغایت متفکر مي‌بینم - در تعلق بسیاري بلکه

(۲ ن) داشته - داشت * (۳ ن) تعین * (۴ ن) همگین * (۵ ن) در * (۶ ن) در جمع بآستان *

در اضطرار بي‌شماري - ظفرخان مانند محتاجان کرت دوم سر بر زمين آورد - و اين لفظ از زبان خود برآورد - که بر راے انور مبرهن است مغمومان از متاع سکون مبرا اند - و مظلومان از کسوت صبر معرا بنده را آب از سر گذشته - و ضبط از دست رفته - اگر بمرحمت(۲) عام و عواطف تمام در کار من مظلوم انديشه در دل مبارک بگذرد خاطر پريشان اين بنده از مقام تفرقه در مقام جمع آيد - چون ظفرخان چنين داستان پيش حضرت سلطان گفت و جوهر گوهر اندوه خويش براستي سفت حضرت فيروزشاه گفت ظفرخان اين زمان تو در شهر دهلي بر(۳) خانجهان برو - ما را نيز متعاقب تو آمدن(۴) ميشود تا حکم الله تبارک و تعالى چيست - ظفرخان(۵) از پيش حضرت سلطان وداع شده در دهلي بر خانجهان آمد - چون ظفرخان با خانجهان ملاقات کرد خانجهان نيز ظفرخان را بسيار نواختنه کوشش براے دلداري(۶). و دلدهي گماشته در چهتر سبز که آن مقام بارجاے حضرت علائي بود درون حصار سبز فرود آورد بعد چندگاه حضرت فيروزشاه نيز در شهر دهلي آمده از حالت مقالت ظفرخان پيش خانجهان گفته - بعد(۷) ازان حضرت شاه فرمود که ظفرخان براے انتقام خود برما آمده - تو در اقامت اين کار

(۲ ن) برحمت * (۳ ن) برو بر خان جهان * (۴ ن) آمده ميشود *
(۵ ن) ظفرخان را از پيش حضرت سلطان وداع شد ظفرخان در دهلي بر خانجهان ملاقات کرد * (۶ ن) دل‌کاري * (۷ ن) بعده *

و مشغول شدن درین کردار چه مصلحت مي‌بیني - چنانچه مناسب
این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران گفته * * ابیات *
گر بودت در دل مشکل کشاے * مشکلي از ملک طلب کن ز راے
ور بدل از راے بود مشکلي * خواه کلید از در (۲) صاحب‌دلي
دستور بمستور راے مشهور زد - چون سلطان شمس‌الدین صاحب کین
قوت مهابت شهنشاه طالب دین دیده از غایت هراس بیقیاس
درون جزائر اکداله ماندن خود مصلحت ندیده در دل اندیشیده
که سنارگانو تخت گاهے از همه تختگاههاي بنگاله در مقام قلب
است درانجا (۳) میباید رفت - و همدران مقام میباید نشست - از بلاي
دشمنان میباید رست - در سنارگانو رفته آن مملکت گرفته - هرآینه
مظلومان آن تختگاه بدین بارگاه با جاه عالم پناه رخ (۴) نهاده زبان
بفریاد کشاده - اگر حضرت شاه خوش خصال در ملک بنگاله درآید (۵)
و آن ظالم را دست بردي نماید این‌نام در جهان برآید که حضرت
فیروزشاه بتوفیق اله این چنین فریادرسي نمود (۶) - چنانچه مناسب
این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران فرمود (۷) * * ابیات *
برآید اگر کارے از دست شاه * که شه را قوي تر کند پایگاه
شود مصر و آن مملکت رام او * برآید بمردانگي نام او
چون دستور بمستور چنین راے مشهور زد آنگاه حضرت فیروزشاه فرمود

(۲ن) دل * (۳ن) سنارگانو * (۴ن) رو * (۵ن) درآمده آن ظالم را *
(۶ ن) کرده * (۷ ن) گفته - فرموده است *

که تا دستور مذکور بعنایت رب غفور دنبال استعداد سواري سمت بلاد لکهنوتي شود *

مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز بجانب لکهنوتي کرت دوم

نقل است چون(۲) حضرت فیروزشاه را کرت دوم سواري بجانب لکهنوتي روی داد دران سواري چون قانون و آئین جهانداري حشم را چهارگان ده یازده داده ابواب مراحم بهر یک عوام و خواص کشاد - جمله حشم در مقام(۳) تنعمي ایستاده صلاي بیغمي در داده عزیزے زبان بدین(۴) بیت کشاده * بیت *

تو مرا دل ده و دلیري بین * روبهٔ خویش خوان و شیري بین

چنانچه(۵) کرت اول سواري حضرت شهریاري سمت لکهنوتي بود هشتاد هزار سوار و پیادهٔ بیشمار(۶) و چهار صد و هفتاد زنجیر فیل خونخوار و کشتیهاے بند کشا بسیار (و البته دران ایام ازغایت جهد حضرت جهاندار عظام بیشتر بندگان خون آشام در دهلي جمع شده بودند ایشان را نیز برابر) روان کردند - و همچنین دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و دهلیز مطبخ و مراتب هم(۷) صد و هشتاد

(۲ن) چون حضرت شهریاري را کرت دوم سواري شکار جانب لکهنوتي شد *
(۳ن) در مقامات بیغمي ستاده صلاي بیغمي درداد * (۴ن) برین داد *
(۵ ن) هم همچنان چنانچه کرت اول * (۶ ن) نا شمار * (۷ن) نهم صد و هشتاد *

نشانه از هر جنس و هشتاد و چهار خروار طبل و دمامهٔ شتري و خري و اسپي - بدين طريق بعنايت حضرت آله سلطان فيروزشاه با جيوش هوا خواه با گردان جرار (۲) و كندآوران نامدار و غازيان دلاور و مبارزان بيمر بكوچ متواتر سمت بنگاله روان شد - خانجهان وزير با تدبير در راے و مشورت بي‌نظير (۳) باسم نيابت غيبت در شهر دهلي ماند - خان اعظم تاتارخان برابر رايات عالي (۴) چند منزل بود - بعده حضرت فيروزشاه تاتارخان را بازگردانيد - و سمت حصار فيروزه نام زد كرد (۵) - و بازگردانيدن تاتارخان چه نوع بود - اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف از زبان والد خود شنيده - و دران ايام خدمت والد اين مورخ ميان خواصان شهريار عظام خدمت ميكرد - از حالت بازگردانيدن (۶) تاتارخان برين نوع فرمود - كه البته در آغاز جلوس نيك نفوس حضرت فيروزشاه چنانچه رسوم (۷) سلاطين ست گاه گاهے (۸) شراب خوردے - و درين (۹) كار شروع بسيار كردے - حضرت فيروزشاه در منزلي نزول فرموده بود - و در هوشياري و بيداري در قسم جهانداري هزار جد مي‌نمود - ناگاه در يك فرض بامدادي شراب براي (۱۰) فيروزشاه موجود گردانيده بودند - آرے بوالعجب اسرارے

(۲ ن) خبردار * (۳ ن) لا نظير * (۴ ن) اعلى * (۵ ن) گردانيد * (۶ ن) برگردانيدن (۷ ن) رسوم سلاطين اهل سلاطين گاه است و در ديگري اهل گاه است * (۸ ن) گاه از گاهي * (۹ ن) و ازين * (۱۰ ن) بروي *

زهي شراب که فیروزشاه خوردے بانواع رنگ و بانواع مزه - بعضي برنگ زعفران و بعضي برنگ گل لعل و بعضي برنگ سپید و مزهٔ او مانند شیر شیرین - همچنین اهل اختصاص درگاه آن شهنشاه شراب بانواع رنگ آوردند - سلطان فیروز بعد از فراغ (۲) نماز و اوراد بامداد خواست تا پیاله در دهن کند - همدران زمان بتقدیر حضرت سبحان تاتارخان پیش در سلطان رسید - اهل اختصاص اخبار پیش سلطان رسانیدند - حضرت فیروزشاه را آمدن تاتارخان بدینسان بغایت ناگوار (۳) نمود - حضرت (۴) شاه شاهزاده فتح‌خان را فرمود که بنوعي معذرت نموده تاتارخان را بازگرداند - هرچند که معذرت کردند تاتارخان بازنگشت - و هم پیش در نشست - و گفت عرضداشتے دارم - بضرورت حضرت شاه طلبید - و دران وقت حضرت شاه بالاے پلنگ چون نهنگ نشسته بود پیراهن پوشیده - سلطان پیش از درآمدن تاتارخان از پلنگ چون پلنگ فرود آمده بالاي نهالچه نشسته علامات شراب زیر پلنگ پنهان کرد - و چادري بالاي آن پلنگ فرازکرد - چون تاتارخان درآمد نظر او فرود پلنگ افتاد - و در دل خود ابواب اندیشه کشاد و آن علامات شراب بدید - سر در گریبان تامل کشیده یکزمان لطیف آن خان شریف سر سرور خویش فرود افگنده نه سلطان فیروز چیزے فرمود و نه تاتارخان چیزے بازنمود - بعد یک زمان تاتارخان

(۲ ن) فراغت * (۳ ن) مستنکر- منکر * (۴ ن) بحضرت شاهزاده فرمود تا ببوي معذرت کنند و بازگردانند *

چون (۲) دوستان آغاز کرده که ما را درین وقت بر روي حریف میباید رفت - این مهم در قسم جهانداري اهم ست * * بیت *

دشمن خود خرد نباید شمرد * در ته دندان چه کند سنگ خرد

و درین اوقات و ایام با برکات محل توبه و انابت ست - زمان زمان دست حاجات بسوي حضرت بي‌جهات برآوردن ست - درین محل حضرت شهنشاه فرمود این کلام از سبب چیست - مگر از (۳) ذات ما صفات قبیح بصریح صادر شده که پسندیده نیامد - تاتارخان گفت که من بنده چیزے علامت فرود پلنگ مي‌بینم - حضرت شاه فرمود که تاتارخان (۴) ما را گاه گاهي میل بدین امر میشود - تاتارخان تکرار (۵) تقریر کرده که این محل استغفارست درین‌چنین چیزها مشغول شدن نشاید - درین محل حضرت شهریار سوگند خورد تا مادام که بودن (۶) شما درین لشکر باشد من شراب نخورم - تاتارخان گفت الحمد لله تاتارخان ازان محل بازگشت - حضرت فیروزشاه چون متأملان نشست - اعني (۷) تاتارخان بر روي ما لفظ غیر روش تاجداران (۸) گفت عدم التفاتے کرد - چنانچه عزیزي نبشت * * بیت *

(۲ن) چون داستان * (۳ ن) از ذات با صفات قبح بصریح * (۴ ن) که تاتارخان ما را البته گاه از گاهي بلکه درهرماهي بواسیر زحمت میدهد بدین سانحه دیوانه شده شراب‌آورده که بخوردن این زحمت بواسیرمیرود * (۵ ن) بعرض رسانید * (۶ ن) که شما درین لشکر باشید * (۷ ن) یعني * (۸ ن) تاجدار *

همانا که پیوند شه آتش ست * ز آتش بدوري گزیدن خوش ست

چون چند روز ازین سخن گذشت بعد از چند روز حضرت شاه فیروز گفت - که مقطع حصارفیروزه اینجانب نیست که درین سمت تشویش ملاعین بسیار ست - حضرت شاه تاتارخان را طرف حصارفیروزه تعین کرده - تا خلائق آن جانب(۲) در امن و فراغت روزگار بسر برند - تاتارخان وداع کرده بازگشته - في الحاصل حضرت فیروزشاه بحمایت کرم الله تعالی میان قنوج و اوده شده در جونپور رسید هنوز دران ایام در مقام جونپور شهر آبادان نشده بود - چون حضرت فیروزشاه در زمین جونپور درآمد مقامي مروح(۳) و صحرائي خوب دید - در دل مبارک گذرانید که درین محل شهرے بزرگ آبادان میباید گردانید - حضرت فیروزشاه مدت شش ماه در جونپور مانده در کرانهٔ لب آب کودي(۴) شهرے معظم آبادان گردانید - و بنام سلطان محمد شاه بن تغلق شاه تعین کرده - زیراکه سلطان محمد را جونان(۵) نام بود - آن شهر را بدین اعتبار جونانپور نام نهاد - و از حالت این مقالت نزد(۶) خانجهان در دهلي اخبار فرستاد - و شهر جونپور بعهدهٔ سلطان الشرق اعني خواجهٔ جهان کرده - انشاء الله تبارک و تعالی بعنایت بیغایت آله از احوال ابتدا و انتهاي سلطان الشرق در ذکر

(۲ ن) دران جانب * (۳ ن) مفرح * (۴ ن) کوده یعني گومتی * (۵ ن) نام جونان بود آن شهر را جون پور نام نهاده * (۶ ن) بر *

مناقب سلطان محمد(٢) نوشته آید - معهذا حضرت جهاندار بعد از ششم ماه از جونپور سمت مملکت بنگالهٔ مشهور بکوچ متواتر روان شده در چندگاه حضرت فیروزشاه دران مقام رسیده - دران ایام سلطان شمس‌الدین اهل اکرام از جهان خرامیده - و سلطان سکندر پسر او بر تخت پادشاهي آرامیده(٣) - سلطان سکندر از آثار جوش(٤) افسر و جیش بیور خوف کرده با تمام لشکر خویش و جماعهٔ(٥) کندآوران صاحب کیش درون جزائر اکداله خزیده - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز آن تمام جزائر را گرد گرفته - بحکم فرمان جمیع لشکر کتگهره کرده منتظر قتال نشسته - و جوهر هوشیاري سفته * بیت *

نه بیني دو شاه است شطرنج را * که بر هر دلي(٦) نو نهد رنج را

مقدمهٔ یازدهم حصاري شدن سکندر شاه از خوف فیروزشاه و افتادن برج حصار ایشان

نقل است چون حضرت فیروزشاه در زمین بنگاله درآمد و شاه بنگاله با تمام رجاله درون جزائر اکداله حصاري شد جیوش حضرت فیروزشاه جزائر مذکور را گرد گرفته - و منتظر قتال نشسته

(٢ن) مشرح نوشته آید - سلطان محمد فیروز مشرح نوشته آید * (٣ن) نشسته * (٤ن) جیوش خوف کرده با تمام الخ * (٥ن) جمله * (٦ن) هر دمي *

از هردو جانب عرادہ و منجنیق داشته (۲) با تیر و ناوک جنگ حصار پیش گرفته - هرروز جنگ پیاپي مانند شاہ فریدون و کي از هردو جانب میشد - لشکر سلطان (۳) چون بمیدان از درون حصار بیرون آمدن نمي‌توانست (۴) شب و روز گردان جانبین داشت شست در مشت - ناگاہ بتقدیر اله روزي از روزها یک شه برج ازحصار اسکندریه افتاد - از غایت آنکه خلق (۵) ایشان بالاي حصار ایستادہ از بسیاريِ گراني و ناتواني برج حصار نشسته - چون برج حصار افتادہ افواج فیروزشاهي رو (۶) بروي ایستادہ درمیان هردو لشکر شور مشهور برخاسته - هردو جانب جیش خویش را بیاراسته براي جنگ بپا خاسته - چون شور بسیار شدہ و آواز غوغا بیشمار برآمدہ آواز آن در کوش حضرت فیروزشاہ رسیدہ دران (۷) وقت حضرت شاہ فیروز بسوي حاضران جمع خود دیدہ درین محل شاهزادہ فتح‌خان از زبان خود این کلام کشید - (۸) مگر لشکر بنگاله از درون اکداله بسوی لشکر ما دویدہ - حضرت شهنشاہ فرمود جامه بیارند من خود سوار خواهم شد - حضرت فیروزشاہ مانند سلاطین اهل گاہ جامه در تن مبارک پوشیدہ و چهل و چهار پرکالهٔ

(۲ ن) با تیر و تیر ناوک و باتیربرق جنگ حصار پیش گرفته * (۳ ن) چون لشکر سمندر * (۴ ن) شب و روز جانبین را گردان شست در مشت * (٥ ن) پریشان * (۶ ن) براي دهوہ * (۷ ن) دران وقت شهنشاہ * (۸ ن) که *

اسلحه در بر کرده خواست تا در مرکب عزت بسرعت سوار شود و بسوي آن غوغا رود - همان زمان آن سرور صف شکنان ملک حسام الملک (۲) نوا از دور نمودار گشته - و بتعجیل تمام بشتاب گام بر سلطان فیروز رسیده - و تقریر کرده که شه برج حصار ایشان از تاثیر کثرت خلائق بي پایان افتاده - گردان جیوش و کندآوران با هوش براي برآمدن (۳) بالاي حصار رخ نهاده - اگر فرمان طغراي جهاندار شود گیوان سلطاني و نیوان حضرت جهانباني از تاثیر عنایت (۴) رباني بالاي حصار بیک بار برآیند - و دست بردي بمخالفان نمایند حضرت فیروزشاه ازین افواه در تأمل افتاد - و در درياي قلب خویش از تاثیر خوف بیش ابواب فکر کشاده و این کلام باهتمام تمام از زبان بیرون (۵) نهاده فرمود - حسام‌الدین اگر بنوعي این مقام بغیر درآمدن لشکر ما درون حصار فتح دست دهد بهتر بود - چون لشکر ما درون حصار بیکبار درآید و برین (۶) خلق دستبردي نماید چندین هزار در هزار عورات مستورات و مخدرات و سرپوشیدگان با برکات بر دست نا اهلان بد حرکات افتند - امروز صبر کن تا حکم الله تعالی چیست - دران روز جمله لشکر سلطان فیروز براي برآمدن بالاي حصار منتظر بودند - چون اینچنین فرمان از خسرو جهان شنیدند هرهمه راه صبر پیش گرفتند - چون شب درآمد و شاه سیارگان

(۲ ن) ابن نوا * (۳ ن) بالا برآمدن حصار * (۴ ن) حضرت *
(۵ ن) کشاده فرموده * (۶ ن) بدین *

بر بام مشرق برآمد اهل بنگاله با قوت کمال بهمه حال یکدیگر شباشب برج حصار برآوردند - و براي جنگ چون نهنگ بشکل پشنگ رخ آوردند - راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته که حصار اکداله حصاري از گل بود بالاي(۲) آن هم برج مرتب شد - و جیوش جانبین بجنگ مشغول گشته(۳) - چون چندگاه جیش هردو شاه را در قتال و پیل‌مال گذشت چنانچه بیان آن ازگفتار گذشت البته درون حصار علف کم گشت - خلائق بنگاله در مقام تامل چون متاملان نشستند - گردان و کندآوران هردو جانب ازتاثیر قتال کمال تنگ آمدند - حضرت الله تعالی راه اصلاح در میان هردو شاه پدید آورد - چنانچه خواجهٔ نظامي فرمود *

* مثنوي *

خدائیکه(۴) آغاز و انجام ازوست * دل مرد جوینده را کام ازوست
به بیچارگي چارهٔ کار ما * در آب و در آتش نگهدار ما
چو بخشش کند ره نماید بگنج * چو بخشایش آرد رهاند ز رنج

مقدمهٔ دوازدهم صلح(۵) کردن سلطان سکندر با سلطان فیروز و دادن چهل زنجیر فیل

نقل است چون سلطان سکندر را کار به تنگي(۶) کشید و خلائق

(۲ ن) با آن هم برج * (۳ ن) بوده * (۴ ن) خدائیکه امید و هم بیم ازوست * (۵ ن) اصلاح کردن * (۶ ن) تنگچه *

او را کارد باستخوان خلید سکندر دوربین چون خاقان چین بسوي جمع وزراے خود دید - و این سخن از زبان کشید - که خلائق مملکت ما را کار بدشواري کشید - درین محل اندیشه در دل میباید گذرانید و این اژدها را ازین مملکت بازمي‌باید گردانید * * مثنوي *

جهـــان دیدهٔ بود دستور او * جهـــان روشن از راے پرنور او
دران کار زان کاردان راي جست * که در کارها داشت راي درست
بصاحب چنین گفت فرخ وزیر * که هست از نصیحت ترا ناگزیر
بر اندیشم از تنــدي راي تو * که تندي شود کار فرماے تو
بگنــج و بلشکـر غرور آیدت * زبون گشتن از کار دور آیدت
بریـنگــونه کار خدائي بود * خصومت خدا آزمائي بود

المقصود دستوران سلطان سکندر بیک اتفاق بیکجاي متفق شدند و بر سلطان سکندر بازنمودند که هرگز فرودستان به بالا دستان بس نیامده اند - زیراکه حکمت حضرت سبحاني و تاثیر قدرت رباني برین است - اگر فرمان شاه و اشارت شهنشاه شود ما بندگان هواخواه شخصي را بر وزراي حضرت فیروزشاه فرستیم - و گلدستهٔ نصائح بدست او بدهیم - درین محل سلطان سکندر ساکت ماند - و وزراي سلطان سکندر بازگشته و میان خود گفته که خاموشي یکي از

(۲ ن) جمیع * (۳ ن) میباید کرد * (۴ ن) که این * (۵ ن) دران کار زار اندران جاي چست * (۶ ن) نه ما را و در دیگوي مرا ناگزیر * (۷ ن) بدینگونه * (۸ ن) فرودستیان ببالا دستیان *

علامات رضا ست - معهذا وزراي سلطان سکندر یک نفر دانا در باریک بیني مستثني بر وزراي حضرت فیروزشاه اهل صفا فرستاده و گلدستهٔ کلام اعلام با لینت(۲) تمام بدست او داده ابواب الفاظ(۳) اصلاح برین نوع کشاده - موجب چیست - و از آثار(۴) اندیشهٔ کیست که تیغ بیدریغ چون قطرات میغ میان هر دو جانب میرود - و هر دو جانب اهل اسلام بندگان حضرت علام کشته و خسته میگردند و آئین سلاطین و قوانین وزراي باریک بین برین است که چون پادشاهان دین پناهان از سبب کینه وري با کینه کشي در محلي به پیچند و قوت جلادت خویش پیش نمایند و بدین سبب اهل اسلام را مضرت رسد هراینه وزراي عاقل و دستوران کامل بهندسهٔ فراست و زمزمهٔ کیاست ازان چیز بازآرند - چون حضرت فیروزشاه بمتابعت سلاطین اهل گاه با اوج جاه درین زمین بقصد پیچیده (و البته زمرهٔ اسلامیان جانبین و فرقهٔ ذمیان و امانیان طرفین را مضرت بسیار و بیشمار رسیده) وزراي سلطان فیروز را واجب است تا پادشاه خود را باصلاح بازگردانند - که از طرف سلطان سکندر همه انوار(۵) اصلاح است *

* بیت *

ندانیم مقصود این شهریار * چه بود از گذر کردن این دیار

(۲ن) نسبت * (۳ن) ابواب الفاظ بیدریغ چون قطرات میغ برکشاده که از هر دو جانب اهل اسلام الخ - ابواب الفاظ بیدریغ چون قطرات میغ هردو جانب میرود و هر دو جانب آه * (۴ن) آثار اسرار * (۵ ن) انواع *

چون دستوران شاه بنگاله چنین الفاظ با معاني كمال بر وزراي حضرت فيروزشاه خوش‌خصال نوشتند و جوهر گوهر صلح چون ناصحان سفتند درين محل وزراي حضرت فيروزشاه چون فرقهٔ دوستداران نيكوخواه (۲) ميان خويش از تاثير كياست و فراست بيش بيكجاي جمع آمدند و متفق شدند - و گفتند كه آثار عقل كمال اينست كه دستوران سكندر نبشته - و جوهر صلح سفته - ما را نيز از حالت (۳) اين مقالت بحضرت شهنشاه با جلادت بازنمودن شايد - تا از پردهٔ غيب چه زآيد - عقلاي مذكور چون بلغاي مشهور مستور پيش فيروزشاه برگزيدهٔ حضرت غفور رفته و گفته - اگر فرمان شهريار و طغراي جهاندار باشد آنچه وزراي بنگاله برين دولتخواهان نبشته فرستاده (۴) ابواب اسرار نهان كشاده بحضرت شاه عرضداشت كرده آيد - سلطان فيروزشاه بالهام حضرت آله فرمود ميبايد گفت - و گوهر صدق بصدق ميبايد سفت - ايشان بازنمودند كه چون حريف بعجز پيش آيد و لجاج بيش نمايد از سبب عجز او بايد (۵) بخشيد - و الفاظ او بگوش دل بايد شنيد بر حكم نص كقوله تعالى وَ الصلح خيرٌ * بيت *

دشمن چو بعذر شد زبانش * ايمن مشو و ز در مرانش

چون سلطان سكندر را مطلوب صلح است اگر حضرت شاه و مكنت شهنشاه نيز در صلح بكشايند (۶) حاليا تيغ بيدريغ از ميان اهل اسلام

(۲ ن) نيكخواه * (۳ ن) ما را نيز ازين حالت بشهنشاه * (۴ ن) فرستاده اند و ابواب نهان كشاده اند * (۵ ن) شايد * (۶ ن) بكشايد *

برخیزد - ازین سخن حضرت شهنشاه در تامل افتاد - ابواب اندیشه از دل خود کشاد - بعد از تفکر این جواب داد که اختیار (۲) وزراي درگاه مملکت ما و خیار بلغاي سلطنت ما اختیار ماست - اما صلح بشرط آنکه خان اعظم ظفرخان در تختگاه سنارگانو (۳) بنشینند (۴) - چون شاه فیروز برین شرط قرار گرفت دستوران حضرت شاه جهان بازگشته بر وزراي سلطان سکندر نبشته - وزراي مذکور بمستور گوهر عجز سفته که بمرحمت یک نفر براي تربیت به (۵) طریق رسالت بیاید - تا میان هردو تاجداران بخوبي آساید - فی الجمله ازین جانب خان اعظم هیبت‌خان را باسم رسالت و اداي مقالت چون خسروان صاحب جلادت بر شاه بنگاله فرستاد - و گلدستهٔ معذرت بر دست او داد *

* مثنوي *

جهان آفریننده را کرد یاد * که بي یاد او آفرینش مباد
جهان را نبود از بنه هیچ ساز * بفرمان او نقش بست این طراز
بشهر شما گر بلند آفتـــاب * زمشرق کند سوي مغرب شتاب
من آن آفتابم که اینک زراه * زمغرب بمشرق کشیدم سپاه
بجائي میاور که این تند شیر * به نخچیر گوران درآید دلیر
کسي کو مرا نیک خواهي نمود * زمن هیچ بدخواهي او را نبود

(۲ ن) اختیار وزراي سلطنت ما و بلغاي درگاه مملکت ما آه *

(۳ ن) بود * (۴ ن) چون شاه فیروز را برین شرط قرار یافته *

(۵ ن) بر *

معهذا(۲) هیبت‌خان را درون حصار اکداله بر سکندر فرستادند - اول هیبت‌خان با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه جمع شده پیش سلطان سکندر برده - اگرچه سلطان سکندر از گفتار وزرای جانبین اعلم بود با آن هم خود را بعمدًا ازان(۳) حال بے علم گردانیده - چون(۴) هیبت‌خان در مجلس سکندر حاضر گشته به بیان ملیح و زبان فصیح ثنا بسیار گفت - زمین عبودیت را بوسه داد - و چون رسولان باپستاد راویان بنقل صحیح اخبار کرده‌اند(۵) که هیبت‌خان هم از ولایت ایشان بود - و دو پسر خان مذکور هم بر شاه مشهور خدمت میکردند هیبت‌خان چون ناصحان بر آئین عاقلان و قانون فاضلان الفاظ صلح انگیز و کلمات محبت آمیز گفت - و جوهر گوهر محبت بمودت سفت - درین محل سلطان سکندر گفت - که حضرت سلطان فیروزشاه مخدوم و ولي‌نعمت و اودر من است - ما را چه مجال بود که(۶) با ایشان جنگ و قتال کنیم - هیبت‌خان بر آئین رسولان هرچه(۷) گفت همه خوب گفت - هم نرم گفت هم گرم گفت - چنانچه مناسب این حال سلطان الشعراء خواجهٔ(۸) نظامي گفته *

(۲ ن) معهذا با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه الخ * (۳ ن) ازدران * (۴ ن) چون هیبت‌خان در مجلس عبودیت بوسه داد و چون رسولان الخ * (۵ ن) کردند * (۶ ن) که با ایشان دم مقاومت زنیم و با ایشان جنگ و قتال کنیم * (۷ ن) چه گفت * (۸ ن) خواجه نظامي مورخ سامي علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* مثنوي *

چنان به که با او مدارا کنید * بنالید و عذر اشکارا کنید
نباید[۲] که آن آتش آید بتاب * که ننشیند آنکه بدریاي[۳] آب
جهانش که در صلح و جنگ آزمود * ز جنگش زیان دید و از صلح سود

معهذا چون هیبت خان دید که سلطان سکندر هم الفاظ صلح آمیز از زبان خود کشید خان مذکور بازنمود که آمدن حضرت فیروزشاه درین زمین مخصوص براے آن بود تا حضرت شاه ولایت سنارگانو بظفرخان سپارند - ازین کلمات سلطان سکندر مهرهٔ محبت به محبت سفت - اگر مزاج اودر برین است من نیز قبول کردم - ولایت سنارگانو بظفرخان دادم - اگر همین تعلق بود براي این معني چندین مشقت براي چه اختیار کردند - هم از شهر دهلي فرمان اودر صادر شدے ولایت سنارگانو تسلیم ظفرخان کرده آمدے - هیبت خان با فرحت دل وجان ازان مکان بازگشت - چون در حضرت شاه فیروز آمد آنچه از سلطان سکندر دیده و شنیده یک یک مشرح گفت درین محل سلطان فیروزشاه گوهر مقصود سفت که براي ولایت سنارگانو سلطان سکندر چه گفت - هیبت خان در اسرار سفته که سلطان سکندر گفته - اگر فرمان حضرت شهریار و طغراي مکنت جهاندار برین جمله است تا ظفرخان در ولایت سنارگانو برود از جهت من رضاست - همین زمان ظفرخان را بحضور خویش فرستند - این

(۲ ن) نباشد * (۳ ن) زدریاي *

سخن (۲) سلطان فیروز را خوش آمد - بغایت خوش شد و فرمود
بعد ازین ایام بکرم حضرت علام میان ما تیغ نباشد - و سلطان سکندر
برادرزادهٔ منست - از آثار کرم آله و اسرار عنایت الله تعالی میان
هر دو پادشاه در مملکت ما هر دو شاه امن و آماني باشد - خواجهٔ
نظامي فرمايد * * ابيات *

بدين عهد شان رفت پيمان بسي * که در بيوفائي نکوشد کسي
نخواهند (۳) کين تازه دارند مهر * مگر (۴) کز روش باز ماند سپهر

معهذا چون هيبت خان بحضور فيروزشاه بازنمود و ابواب راز بازکشود
که ازغايت مهابت شهرياري و نهايت خوف مکنت جهانداري
سلطان سکندر در مقام (۵) اضطراريست - چه اگر بمرحمت عام و عاطفت
پر کمال چون خسروان نيکنام چيزے نشاني از پيش حضرت
سليماني سلطان سکندر قبل الوقت طمع دارد - و نيز چون محتاجان
بر آئين سلطاني شرط خدمت بجا آرد - حضرت فيروزشاه چون
سلاطين اهل گاه ملک قبول بندهٔ درگاه که او را بعرف توراباند
گفتي (۶) درون حصار اکداله فرستاده يک کلاه دولت مبلغ هشتاد هزار
تنکه را مرصع و مکلل و پانصد اسپ تازي و ترکي بيش بها
بوجه يادگار بر دست ملک قبول فرستاد - و فرمان فرمود قبولا بگوئي

(۲ن) ازين سخن سلطان فيروز بغايت خوش گشته و فرموده - در ديگري
از شنيدن اين سخن سلطان فيروز بغايت خوش گشته * (۳ن) نجويند *
(۴ن) مگر بازماند ز گردش سپهر * (۵ن) مقامات * (۶ن) گفتندي *

بعد ازین ایام میان ما تیغ نباشد - حضرت فیروزشاه دو منزل ازان جایگاه پستر آمد - چون ملک قبول درون حصار رفت درین محل راویان مصدق گفتند که عرض خندق حصار اسکندریه موازنهٔ بیست گز بود - درین محل ملک قبول جلادت خود نمود - چون دران محل رسید باهتمام تمام کوشید - اسپ را از جا جنبانید - اسپ[۲] خود را چابک زده آن خندق را گذارکنانید - ازین فعل جمله بنگالیان حیران و متحیر ماندند - المقصود چون ملک قبول در مجلس شاه بنگاله حاضر گشت خاک آن درگاه بجبهه رفت - هفت کرت گرد تخت او گشت - و کلاه دولت (که حضرت فیروزشاه فرستاده بود) بر سر سلطان سکندر داشت - جامه در برش پوشانید - و بازنمود که میان شما دو تاجدار نیکوکار خوش‌کردار چه مقاومت - او اودر و تو برادرزاده - اگر اودر خانهٔ برادرزادهٔ خویش از تاثیر محبت بیش بر سبیل مهمان بیاید عیب نیست - و هرکه درمیان مانند دشمنان چیزی بگوید آنچنان گفتار را حاصلی نباشد - بهمه حال شما هردو پادشاه را میان خود درآویز نباید کرد - سلطان سکندر گفت[۳] که چه نام داری - ملک قبول بزبان هندی گفت[۴] - توراباند - شاه بنگاله کرت دوم فرمود که همچو تو چند غلام بحضرت اودر منست ملک قبول بازنمود که من بنده در محل دوم میباشم - همچو من

(۲ ن) چابك زده اسپ خود از خندق گذار کنانیده * (۳ ن) پرسید *
(۴ ن) هندوي *

ده هزار بندگان تیغدار در محل دوم در ترغاک مي نشینند - ازین الفاظ سلطان سکندر حیران ماند - الغرض[2] سلطان سکندر صاحب غرض درین صلح[3] بغایت خوش گشت - در مقام بیغمي به تنعمي نشسته چهل زنخیر فیل چون جوش نیل با یادگارهاي گوناگون و متاعهاي روزافزون چون از فریدون براي حضرت فیروزشاه فرستاد - و بدین کلام آگاهي داد - که باودر[4] میباید گفت که اگر در حق این برادرزاده مرحمت است هرسال همبرین منوال یاد میباید کرد - یعني[5] رسوم یادگار مدام جاري میباید داشت - سبحان الله تا هر دو پادشاه صاحب تخت و سپاه درین جهان زنده بودند یادگارهاي گوناگون و کالاهاي روزافزون از هر دو جانب جاري بود - چنانچه از حالت آن مقالت خلائق مملکتین[6] را روشن و مبرهن است - چون این هر دو شاه بتقدیر الله تبارک و تعالی ازین هر دو مملکت رفتند خلائق[7] هر دو مملکت راه خود گرفتند * * بیت *

گرداند او حال هر زماني * گه سود دهد گهي زیاني

معهذا شاه بنگالهٔ با صفا چهل سلسلهٔ پیل زیبا با نفائس دیگر فرستاد و ابواب احوال خویش بکمال حال کشاد - چون ارسال مذکور بحضرت فیروزشاه[8] رسید سلطان سکندر یک پیل ملک قبول را داد - چون

(۲ ن) فی الغرض * (۳ ن) سخن * (۴ ن) بر اودر * (۵ ن) بعضي * (۶ ن) مملکت * (۷ ن) خلائق هر دو تختگاه هفت راه گرفت * (۸ ن) شاه مشهور *

آن یادگار بحضرت (۲) شهریار گذشت حضرت فیروزشاه بغایت خوش گشت - بعده ملک قبول بزبان مقبول گفت - که سلطان سکندر گوهر اسرار سفت - تا حضرت اودر ظفرخان را در ولایت سنارگانو روان کنند - من دست ازان ولایت کوتاه گردانیدم - حضرت فیروزشاه ظفرخان را طلبید - ودرگوش او رسانید - اگر مطلوب باشد من چندگاه با جمیع سپاه از سبب تو درین حدود (۳) خواهم ماند - تو در ولایت سنارگانو برو - ظفرخان با دانایان مجلس خویش از آثار اندیشهٔ بیش مشورت کرد - هر یکي همبرین لفظ کلام برآورد - اگر این زمان در ولایت سنارگانو روند دران مقام ماندن نتوانند - آدمیان خیلخانه از آشنا و بیگانه بتمام (۴) تلف شد - ظفرخان پیش سلطان بازنمود که صدقهٔ خداوند عالم من بنده و تمام خیلخانهٔ من بنده در مملکت دهلي چنان آسوده شده اند که ولایت (۵) سنارگانو از کانور تا سنارگانو بکلي ازدل فراموش گشته (۶) - این بندهٔ درگاه شاه در مقام (۷) بیغمي نشسته هرچند که حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان گوهر انکار سفت - و درسنارگانو نرفت - حضرت فیروزشاه ازان مقام با کام دوستان سوي بوستان خود بازگشت فرمانهاي مرحمت و پروانهاي (۸) رحمت بخانجهان نبشت بعد چندگاه سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی در جونپور رسید - از

(۲ ن) بحضرت فیروز شاه رسید بغایت آه * (۳ ن) جدول * (۴ ن) درین ستانه بتمام * (۵ ن) ولایت سنارگانو و تاسنگانو * (۶ ن) شده * (۷ ن) مقامات * (۸ ن) پروانهاي فرحت بجانب خانجهان *

جونپور سمت جاجنگر جنبید - چون چهل پیل از لکهنوتي رسید با[۲] جمیع پیلان دیگر جانب جاجنگر دائرهٔ دولت گردانید * * بیت *

اقبـال کند چو رهنمـائي * هرجا که روي ظفر[۳] بیـابي
چون بخت نکو رسد بیاري * مطلوب بدست خون بیاري

مقدمهٔ سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر

نقل است که چون حضرت شاه فیروز با نصرت بهروز از زمین بنگاله بفیض ذو الجلال و قادر پر کمال در شهر جونپور آمد خواست که جانب جاجنگر روان شود - باز استعداد از[۴] سر نو کرد عمال درگاه و کارگزاران[۵] حضرت شاه اسباب پیراست - خلائق لشکر براي استعداد کوشش بیش گماشت - حضرت شاه بنگاه در کرّه گذاشت - و از کرّه سمت جاجنگر شتافت - بکوچ متواتر میان بهار شده در زمین جاجنگر درآمد - ولایت جاجنگر ولایتي افزوده و خلقي آسوده دران سواريِ شهریاري خدمت والد این مورخ برابر بود - از حال کمال نعمت آن[۶] مقام بازنمود - که ولایت جاجنگر نعمت خیز چون ولایت پرویز - از[۷] جهت غله و میوه تمام لشکر و دواب سیر شده

(۲ن) بطمع پیلان دیگر جانب جاجنگر عنان سمند دولت گردانید * (۳ ن) فرح بیائي * (۴ ن) از سر نو کرده حشم دهازها یافت * (۵ ن) کار کن ازان حضرت پادشاه براي اسباب * (۶ن) این * (۷ن) از جهت غله و میوه و از جهت دواب هیچ کمي نه تمام لشکر سیر شده *

و بغایت و بے نهایت آسوده - جمله ماندگیهاي لشکر فرود آمد حضرت شاه فیروز با خوشي و خرمي و فرحت و بیغمي (۲) در مقام بنارسي که آن مقام سکونت قدیم ازان رایان خود کام است نزول فرمود (۳) - دران ایام ادیسر (۴) نام راي جاجنگر از سبب مصلحتي سکونت بنارسي ترک داده در مقامي دیگر ساکن شده - حضرت فیروزشاه همدران محل فرود آمد - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته (۵) اند که دور حصار بنارسي سي کروه است - در هر یک کروه خلائق (۶) آبادانست - و بعضي گفته اند که رایان جاجنگر که برهمن (۷) بودند این یک چیز بر طریق یمن بر خود گرفته بودند هرآن رائے که در جاجنگر باسم رائي نشیند او چیزي عمارت حصار در حصار بنارسي زیادت کند - بدین سبب آن حصار بزرگ است المقصود چون راي جاجنگر مردود شنید که جیوش شاه فیروز درین زمین دوید راي مذکور از غایت خوف مستور در جهاز سوار شده درون دریا در مقامات قلب درآمد - ولایت او بتمام متفرق شده بیشتري اسیر گشته - و بعضي در کوهها پناه جسته - برده و بهائم بتمام غنائم شده - گویند انکسان که برابر سلطان بودند که چندان دواب از هرجنس جمع گشت که از غایت بسیاري و نهایت بیشماري هیچ

(۲ن) تنعمي * (۳ ن) نمود * (۴ن) ادایه نام جاجنگري از سبب آه * (۵ ن) گفته * (۶ ن) خلائق از هریك كروه بكروه آبادان است * (۷ ن) همیشه *

کس دست نمی‌انداخت - دو (۲) جیتل بهای برده رسید - و مواشی (۳) را کسی نمی‌خرید - از جنس گوسفندان چندان که شمردن نتوان - در هر منزلی که نزول شدی خلق لشکر گوسفندان آوردی ذبح کردی و آنمقدار که زنده ماندی همه در فرودگاه میگذاشتند - چون در منزل دیگر نزول شدی گوسفندان دیگر گرفتندی - حاصل از ایراد مقدمهٔ مذکور درین سطور آنست که فراخی نعمت دران زمین بحکمت حضرت رب العالمین بدین (۴) حد است - راویان روایت کرده و برین مورخ باز نموده که ساکنان آن ولایت را خانهای وسیع و آستانهای (۵) رفیع از جهت وسعت این چنین که درون خانهای ایشان باغ بانواع میوه و هم درون خانه کشت و زراعت و هم برگزار و هم گلزار - سبحان الله زهی ولایت پرنعمت بی نقمت - اما بتقدیر الله تعالی هیچ مسلمانی دران زمین نه - جمله اهل کفر آبادان - آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که - الدنیا سجن المومن و جنة الکافر راستست - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - اگر بندهٔ مؤمن تاج شاهی بر سر دواج پادشاهی در بر دارد هم دنیا زندان اوست باندازهٔ (۶) آن نعمتها که در جنت خواهد یافت و اگر کافر را در دار دنیا نان شب نباشد با این هم (۷) دنیا بهشت اوست بر اندازهٔ آن عذابها که فردای (۸) قیامت خواهد چشید

(۲ ن) ده * (۳ ن) مویش * (۴ ن) بدین حدیث راویان روایت کرده *
(۵ ن) بوستانهای * (۶ ن) بر اندازهٔ * (۷ ن) همه * (۸ ن) خواهد بود و خواهد چشید *

فکیف که مومن را در دار دنیا فقر و فاقه بود و کافر را نعمتهاي گونا گون و نعمت روز افزود - آه صد هزار آه بهمه حال مومن را دنیا نیکو نیست - آخرت نیکو است آخرت(۲) باقي است و دنیا فاني است - صدق رسول الله(۳) صلي الله علیه و سلم *

* قطعه *

* دنیاست بلا خانه و عقبی هوس آباد *
* ما حاصل این هر دو بیک جو نستانیم *
* او غره بدنیـــا شد و او طالب عقبی *
* ما فارغ ازین هر دو نه اینیم نه آنیم *

المقصود(۴) بطولها و عز قبولها حضرت شاه فیروز از بنارسي پیشتر شده خواست تا تعاقب راي جاجنگر کند - راي مقهور(۵) از بسیاري خوف مستور پیش ازان گریخته بود - و درون دریا خزیده - یک پیل مهیب مست پیش دربار خود یله کرده - تا خلق لشکر بدین مشغول شوند - و دنبال من نکنند - و آن پیل بغایت مهیب بود - هیچ پیلي بوي رو نمیتوانست کشید - مدت سه روز جیوش حضرت شاه فیروز براي گرفتن آن پیل مشقت بسیار(۶) دیدند - چون زنده گرفتن ممکن نبود بعد از سیوم روز حضرت شاه فرمود که این پیل را بکشند بعد از کشتن پیل حضرت فیروزشاه با لشکر هم درون حصار

(۲ ن) آخرت چیزیست که باقياست * (۳ ن) یا رسول الله صلی الله و علیه و سلم * (۴ ن) * القصه * (۵ ن) جیتور * (۶ ن) فراوان *

درآمد - هم در اثناي آن اخبار آوردند که متصل این مقام از آثار حکمت علام جنگلي انبوه با کشتهاي چون کوه بسيار و بيشمار است درون آن جنگل هفت پیل و یک ماده پیل خونخوار است - چون فيروزشاه آثار چنين اخبار شنيد اتفاق در دل خود گذرانيد - که اول پيلان را بدست آرند - بعده دنبال راي کوشش گمارند *

* مصرع *

* تا خود فلک از پرده چه[۲] پیدا آرد *

مقدمهٔ چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت نمودن راي جاجنگر

نقل است چون حضرت[۳] فيروزشاه همچو جهانداران اخبار پیلان دشتي يافت با قوت فراوان و جلادت بے پایان بسوی آن جنگل شتافت - چه بيند که در دور آن جنگل تا[۴] ده یازده کروه آن پیلان با شکوه درون آن جنگل مقام ساخته -. بفرمان حضرت فيروزشاه تمام لشکر نیکخواه از زمرهٔ خانان و ملوک کبار و فرقهٔ سران[۵] نامدار و اصحاب صدور ابرار و طوائف اهل بازار گرد بر گرد آن جنگل بطویله فرود آمده کنگهره بستند - و بدو رسته استحکام کردند - عرض

(۲ ن) چه آرد بيرون * (۳ ن) حضرت شهريار همچو جهانداران تبار و خسروان کبار آثار اخبار پیلان آه * (۴ن) میان ده و پانزده کروه * (۵ ن) سواران *

کنگهره ده گز و ارتفاع هفت گز - و(۲) تمام جنگل بگل انباشته - و درمیان دو رسته گذاشته محکم و مستحکم بسته - هر روز حضرت فیروزشاه از سبب احتیاط و استحکام کردن کنگهره دو وقت خود سواري کردي و تاکید بسیاري نمودي - معهذا کنگهره تمام شد - چند پیل مهیب از پیلخانه آوردند - پیلبانان چالاک با دامن چاک زده بران پیلان سوار شدند - از(۳) یک جانب آن جنگل مرد انبوه با علامت دهول و شهنا و ارغون و نفیري هر همه میان جنگل درآمدند - و بیکبارگي این(۴) جمیع علامات نواختند - شور و غوغا آغاز کردند - آن هر هشت پیل که درون جنگل خزیده بودند از هیبت آوازهاي مهیب طرف صحرا گریختند - بعضي راویان گفتند چون(۵) پیلان درون جنگل جانب صحرا رخ نهادند هر یک درخت تنه‌دار که درون آن جنگل بود از بسیاري قوت پیلان خونخوار از بیخ بر میافتاد - چون پیلان دشتي درکرانهٔ جنگل میرسیدند تمام خلق لشکر بالای کنگهره برمیآمدند - و بالا شده همه شور و غلبه میکردند - و بالاي کنگهره نیز دهولها و ارغونها(۶) میذواختند پیلان چون شغالان درحیرت میافتادند - از کرانهٔ جنگل باز درون جنگل میرفتند - المقصود چون چند روز حضرت شاه فیروز بدین طلسم پیلان را در کشاکش داشته و درین کار کوشش از دل و جان گماشته

(۲ ن) و این دو رسته کنگره مذکور که میان دو رسته مذکور بود بتمام بگل انباشته کنگره محکم و مستحکم بسته * (۳ ن) هریك * (۴ ن) آن * (۵ ن) چون پیلان رخ بصحرا نهادند هریک * (۶ ن) برغونها *

بعد چند روز از اقبال شاه فیروز پیلان مذکور مانده شدند - و از علف بازماندند - پیلبانان جوانان با قوت درون جنگل بالاي درختان سوار شدند - و پیلان که درمیان جنگل از نهایت بي علفي و غایت تشنگي سست گشتند آهسته آهسته درون جنگل قدم میداشتند آن پیلبانان که بالاي درختان سوار بودند بر پشت پیلان افتادند - و بر پشت هریک پیل سوار شدند - با طنابها و زنجیرها مقید کردند - بدان طلسم حضرت شاه فیروز آن هر هشت پیل مهیب را گرفت * مثنوي *

در جاجنگر چو برده لشکر * بگرفت اودیسه را سراسر
جنگل که نگنجدش سر مار * بشنید درانست پیل بسیار
در رفته شکار پیـــل کرده * پیلان بزمین ذلیـــل کرده
گشتست بسي بکنده دندان * هم مال ستد ز پیل هم جان
کس نیست بیاد هیچ گاهي * کرده است شکار پیل شاهي
آن شیر شکار و شیر افگـــن * کر دست شکار فیل کهتـــن

القصه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بعد از فارغ شدن (۲) از شکار پیل قصد راي کرد - دست قوت بقوت برآورده درون (۳) محل سکونت راي درآمد - درون (۴) مقام راي عمارتهاي گوناگون چون عمارتهاي فریدون در استحکام از گفتار بیرون - راوي (۵) گوید درون حصار آن راي بتي بود از سنگ تراشیده که آنرا اهل کفر هند

(۲ ن) فراغ شدن از گرفتن پیل * (۳ ن) درون سکونت راي * (۴ ن) دران * (۵ ن) راویان گفته *

جگناتهه گویند - و آن بت معبود(۲) ایشان بود - حضرت(۳) شاه مانند سلطان محمود سبکتگین غازي غزنوي آن جگناتهه دیو را از بیخ برکندانیده و ازانجا در شهر دهلي آورده در خاک ذلیل و خوار(۴) گردانید * ابیات *

زانجا شده در کنار دریا * بتخانه بدید بر(۵) ثریا
جگناتهه لعین دیو در(۶) وي * هرجا که هنود بنده بروي
بر کند ز بیخ شهر برده * درخاک بسیش خوار کرده

معهذا بعد این(۷) تعلقات حضرت شاه ابوالبرکات خواست که درون جزائر دریا دنبالهٔ(۸) راي کند - راي مذکور از غایت خوف مستور و نهایت هراس مشهور چند پاتر خود را بدرگاه شاه و بارگاه شهنشاه فرستاد و زبان عجز کشاد - و از احوال خود اعلام داد - چنانچه سلاطین وزراي باریک بین دارند همچنان رایان و رانگان و زمینداران دار حرب مهتگان را پیش میدارند - و در زمین جاجنگر مهته را پاتر گویند - راي مذکور نیز بیست(۹) نفر پاتر داشت که ایشان را مهتگان گفتند - براي و تدبیر ایشان کارهاي ولایت خود میآراست - في الحاصل راي مذکور از بسیاري خوف مستور پنج نفر پاتر خود را بدرگاه با جاه عالم پناه

(۲ ن) پرستش ایشان است * (۳ ن) شاه فیروز چون سلطان الا (۴ن) و خوار گردانیده مناسب آن درین باز دیده * (۵ ن) در * (۶ ن) بر * (۷ن) ازین * (۸ن) دنبالهٔ راي مذکور تشریف برد راي مستور چند پاتر خود را ببارگاه شهنشاه فرستاد چنانچه سلاطین الا * (۹ن) بیست و چند نفر *

حضرت فیروزشاه فرستاد - و از حال عجز کمال خود اعلام داد و ابواب لجاج (۲) چون بندگان مطیع کشاد - چون مهتگان رای بحضرت شهنشاه گیتی آرای پایبوس کردند و جبین (۳) عبودیت را چون بندگان مطیع سودند و ازحال و احوال رای بازنمودند و التماس کردند که رای جاجنگر بندهٔ مطیع وبنده زادهٔ قدیم این درگاه است همیشه فرمان بردار حضرت جهاندارست بر بندهٔ مسکین و عاجز غمگین چه قصد میفرمایند چون مهتگان ازین باب گفتند درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که ما را درین حدود (۴) مصلحتی بخیر بود - چون مخبر صادق بصدق بازنمود که متصل سکونت رای جنگلی انبوه با کشتهای چون کوه است و دران جنگل پیلان دشتی چون گوسفندان میگردند برای شکار پیل اینجانب قصد نموده شد رای (۵) را چه رو داد که از خوف ما روی در گریز نهاده در مقامات جزائر دریا افتاد - المقصود بعد از گفت و شنود معهود رای برای درگاه حضرت فیروزشاه بیست (۶) سلسلهٔ پیل مهیب چون جوش نیل بوجه خدمتی فرستاد - و قبول کرد که هرسال بر سبیل مال‌گزاری و فرمان برداری پیلان چنده فرستاده آیند - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز جامهای زردوزی با علمهای بهروزی برای رای تسلیم مهتگان رای کرده - و مهتگان مذکور ازپیش حضرت جهاندار مشهور

(۲ ن) الحاح * (۳ ن) زمین * (۴ ن) جدل * (۵ ن) رای راجهٔ را رای که داد که از خوف ما ا * (۶ ن) بیست و پنج *

که باسم رسالت آمده بودند ایشان نیز جامها یافتند - با فرحت و بهجت بسوي اوطان خود بازگشتند - القصه حضرت فیروزشاه بعنایت الله و کرم الله با دولت و سعادت با اهل جلادت با فتح و نصرت از هردو مملکت لکهنوتي و جاجنگر بازگشته - و هفتاد و سه زنجیر پیل آورده - حضرت فیروزشاه خوش خصال مدت دو سال و هفت ماه درین هردو مملکت بود - چون حضرت فیروزشاه ازان جایگاه بازگشت هر یک صغیر و کبیر میگفت * بیت *

* زهي سعادت جائي که تو ملک باشي *
* زهي لطافت قومي که تو در ایشاني *

مقدمهٔ پانزدهم بازگشت فیروزشاه بعون الله از جاجنگر و افتادن براه قلب

نقل است چون حضرت سلطان فیروزشاه بعون الله تبارک و تعالی بازگشته عنان سمند دولت بسوي شهر(۲) دهلي گردانیده رهبران راه غلط کرده میان کوهاي هامون و بر(۳) لب آبهاي جیحون انداخته - خدمت والد این مورخ برابر بود برین نوع بازنمود که هر یک کوه در هر کوهي خلق لشکر برمي‌آمدند - و باز فرود مي‌آمدند - میان کوهها و جنگلها خلائق لشکر حیران و طیران متحیر و پریشان - از غایت نشیب و فراز خلائق لشکر مانده شده

(۲ ن) شهر دارالملک دهلي * (۳ ن) در *

هيچ جائي راهي نه - غله و اقمشه گران گشته - جمله خلق در مقامات تلفي نشسته - مدت شش ماه اخبار شهنشاه در دهلي نرسيده - خانجهان در شهر بغايت ترسيده - خان مذكور چون دستوران مشهور هر روز حوالي شهر سواري كردي - از هيبت او جملهٔ مملكت آراميده بودي - بعد از شش ماه بعنايت[۲] الله تعالى چون چيزي راه و روي پيدا گشته حضرت جهاندار از غايت تفكر بسيار خواسته تا آبلاغي در دهلي روان كند - درميان تمام لشكر ندا گشته تا مكتوبات اخبار سلامتي خويش و چگونگي احوال پيش بجانب اهل و عيال خويش بنويسند - و در دولتسراي برسانند - چون اين ندا دادند در دل خلائق ابواب شادي كشادند - تمام خلائق لشكر از اشراف قوم تا ارذال[۳] مكتوبات حاجات خود كتابت كردند - و در سراي شهنشاه گيتي آراي رسانيدند - چندان مكتوب مرغوب جمع شده كه يك اشتر بار مكتوبات خلق لشكر حضرت شهريار در دهلي آمده - خانجهان نيز فرموده تا در شهر طبلهاي شاديانهٔ نهگانه زنند - و ندا بگردانند تا خلق بيايد - و مكتوبات خود بستاند - و ببرد آن اشتر بار مكتوبات پيش دربار دهلي انبار كردند - هر كه مي آمد مكتوب خود[۴] ميبرد - سبحان الله حضرت الله تعالى بقدرت اعلى چه حادثات[۵] پيش بندگان خويش مي آرد - اين همه براي چيست تا فرق باشد ميان ربوبيت و عبوديت *

* رباعي *

(۲ ن) بعنايت الله * (۳ ن) اراذل * (۴ ن) خويش * (۵ ن) حالات *

* اي بندہ بمن گریز خود را یلــہ کن *
* گر شاہ جهان نگردي آنگــہ گله کن *
* رو گرد جهــان بگرد و پا آبلــہ کن *
* گر همچو مني يابي مارا يلــہ کن *

المقصود سلطان فیروزشاہ برگزیدۂ حضرت ودود میان کوهها و جنگلها شدہ و لب آبها عبرہ کردہ با مشقت بسیار و محنت بیشمار شدائد بےحد و مکائد بےعد بحیلۂ (۲) فراوان و چارۂ بے پایان ازان کوهها بعد از شش ماہ بعنایت اله با جملۂ لشکر هوا خواہ در صحن صحرا افتاد - خلائق لشکر روي (۳) بسوي قبلۂ حاجات کشادہ - فرحت و بهجت روي دادہ - سلطان فیروز با نصرت و بهروز در چند روز بکوچ متواتر باز در بنگاہ پیوسته - و درین مدت (که حضرت شهریار در ولایت جاجنگر بود - بنگاہ را چنانچه در کرہ گذاشته رفته بود) بنگاہ هم در کرہ میبود - القصه (۴) چون سلطان فیروزشاہ با سلامت و سعادت از درون کوہ بیرون آمد فرمان مراجعت در دهلي بر خانجهان فرستاد - خانجهان در استعداد مشغول شد - چنانچه مناسب این امیر حسن علیه الرحمة و الغفران نبشته است * * بیت *

* چون درآید کارواني (۵) از دیار دوستان *
* خلق بر قاصد نظر دارد چنین مقصود را *

(۲ ن) بحملۂ ٭ (۳ ن) دست شکربسوي اه * (۴ ن) في القصه ٭
(۵ ن) كارباني *

مقدمهٔ شانزدهم رسیدن سلطان فیروزشاه در شهر دهلي و بستن قبّها

نقل است چون حضرت فیروزشاه نزدیک شهر رسید خلقي بسوي عزیزان خود دویدند - و براي درآمدن سلطان درون شهر خانجهان دستور چون دستوران فغفور استعداد بسیار و بیشمار موجود کرده - چنانچه کرت اول بازگشت از لکهنوتي قبّها بانواع هنرها بسته بودند درین کرت نیز از آثار مسرت و انوار فرحت قبّها بسته - و بران تکلف فراوان و کوشش بي پایان گماشته - در کل بلاد مملکت[۲] شادي عام میان خلائق خواص و عوام پدید آمده - در هر یک قبه جامهاي لون بلون چه از جنس نرمینه و سپیدینه آراسته درین محل راویان اکمل برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف روایت کرده - دران ایام شهر فیروزآباد بنا شده بود - اما کوشک و حصار هنوز مرتب نشده - با آن هم یک قبه میان میدان فیروزآباد نیز بسته بودند - في الحاصل آن روز که حضرت شاه فیروز کامل درون شهر درآمد تمام خلائق از فرقهٔ[۳] وضیع و شریف حاضر گشته با بیرقها استقبال نموده - آن هر هفتاد و سه پیل را رنگ کرده و بنقشهاي گوناگون و صنعتهاي[۴] از گفتار بیرون منقش گردانیده طریقهٔ گلهٔ گوسفندان پیش چتر[۵] سلطان کرده درون شهر آورده - تا جهان و جهانیان

(۲ ن) ممالك * (۳ ن) فرق * (۴ ن) صفتهاي * (۵ ن) چهتر *

و عالم و عالمیان بدانند که حضرت شاه فیروز صاحب(۲) نصرت و بهروز چندین پیل مهیب چون جوش نیل از نهب و شکار آورده - این جمله پیل را چنانچه مویشي را گله کنند همچنان گله کرده بغیر پیلبانان درون کوشک همایون شهر دارالملک دهلي بردند * * بیت *

* هم پیل بدست آمد و هم کار فراهم شد *

* المنة للّه که این هم شد و آن هم شد *

في الجمله چون جملهٔ خلائق بي علائق در وطنهاي خود رفته با اهل و عیال خود نشسته بادهٔ خرمي بدست گرفته و نقل بیغمي به تنعمي پیش خویش داشته احوال غربت و کربت گذشته از مشقتهاي کمال حال خود پیش عزیزان گفته - بدیدن دیدار عزیزان و مشاهدهٔ جمال دوستان آن همه مشقتها و کثرت محنتها فراموش گشته این گفته * * مصرع *

* این دم نکنم نشاط کي خواهم کرد *

و نیکبختي دیگر از غایت مسرت و نهایت(۳) بهجت شاد گشته گفته *

* ابیات *

دو دلدار موافق روي در روي * گهي بوسه بپا و گاه بر روي

گهي از غمزه دلها میربودند * گهي از بوسه جانها میفزودند

معهذا حضرت فیروزشاه در مملکت دهلي در استمالت ملک مشغول شد - آري عجب اسراري و بوالعجب کرداري که حضرت

(۲ ن) صاحب نصرت و بهروز اند چندین الخ * (۳ ن) نهایت شادیها گفته *

فیروزشاہ در (٢) قسم تواریخ هوس بسیار داشت - اندران ایام که
خدمت مولانا ضیاءالدین برني علیه الرحمة و الغفران مورخ (٣) تواریخ
فیروزشاهي برحمت حق پیوسته حضرت فیروزشاہ براي کتابت
تواریخ خود (٤) بر هریک عامل (٥) اسرار دل خود گفته که بغیر مورخ
مدقق این نگار درین گلزار هیچ کسے با فضل بسے بستن نتوانسته - چون
حضرت شاہ فیروز از کتابت تواریخ عهد دولت خود نا امید گشته
ضرورةً از زبان خویش از کثرت هوس در عمارت کوشک شکار و دور
گنبدهاي کوشک نزول و عمارت منارۂ سنگین (که در کوشک شکار
و درون فیروزآباد داشته اند) درسنگ از نقره (٦) کنانیده - و مضمون آن
برین جمله نویسانیده - که (ما اینچنین شکار پیلان باختیم - و همچنین
پیلان آوردیم - و این چنین رعنائیها نمودیم - این همه چه بود تا میان
جهان و جهانیان و عالم و عالمیان این همه نظائر (٧) پیش اهل بصائر
یادگار ماند - و خلائق جهان و عاقلان دوران عبرت گیرند) سبحان الله
حضرت فیروزشاہ آراستۂ حضرت (٨) الله پادشاهي محسن و نیکوکار بود
و پاکیزہ اخلاق داشت - مدت چهل سال کمال تختگاہ مملکت را
به سلطنت آراسته - درین مدت هرچه (٩) دلش خواست حضرت

(٢ ن) از * (٣ ن) مورخ تاریخ از خدمت فیروزشاهي برحمت الٰهي پیوست حضرت الخ * (٤ ن) خود در نبشته بر هر یک * (٥ ن) عاقل کامل * (٦ ن) نقش کنانیده * (٧ ن) نظام * (٨ ن) حضرت الٰه *
(٩ن) هر کدامي تعلق که در بوستان دل خاست حضرت الله تعالی الخ *

الله تعالی بقدرت اعلی بخیر گردانید - قال[۲] الله تعالی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء - و قال علیه السلام العنایة قبل الماء والطین * * رباعي *

* آنرا که بدادند بدادند و بدادند *
* و آنرا که ندادند ندادند و ندادند *
* و آنرا که بخواندند بخواندند و بخواندند *
* و آنرا که نخواندند نخواندند و نخواندند *

مقدمهٔ هفدهم خوشي و خرمي خلائق عهد سلطان فیروزشاه

نقل است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکهنوتي مشغول بعمارت بودند - عمارت کوشک شهر فیروزآباد با جهد تمام میشد و[۳] هم درین میان حضرت فیروزشاه سلطان عمارت کوشک جندواري[۴] با تکلفات بسیار نیز کرده - چون لشکر بعد از دو و نیم سال بازگشته بود هریک تني بسوي وطني رفته - حضرت شاه فیروز در عهد دولت خویش از تاثیر هوس بیش درین سه چیز مشغول گشته - یکي در کارشکار باختن و بجانب بهائم سباعے گذاشتن کاهي شکره را بسوي طیور هوائي پرانیدن و گاهي مرکب را بسوي بهائم صحرائي

(۲ ن) کقوله تعالی • (۳ ن) و هم درمیان فیروزآباد عمارت کوشک با تکلفات بسیار آغاز کرده چون لشکر اه * (۴ ن) مهندواري *

دوانیدن - هوس هذا حضرت شهریار مدام و علی الدوام داشت
خصال دوم استمالت مملکت چون سلاطین اهل مکنت از آثار
انوار جبلت - این همه از تاثیر کرم حضرت جلت است - خصال
سیوم هوس برای برآوردن عمارت ازبسیاری کثرت مهارت - انشاء الله
تعالی و بعون (۲) الله بیان این خصال مثلثه مشرح در محل هریکی
مفصل نبشته آید - این زمان ازتوفیق حضرت رحمان ازاحوال نهتهیان (۳)
آغاز میباید کرد - زیراچه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز
بعد ازجلوس نیک نفوس خود این سه چهار مهم متواتر کرده
دوکرت بلکهنوتی رفته - و یک مهم جاجنگر و یک مهم نهته
المقصود از آثار استمالت بسیار و کوشش پوشش درین کار بی شمار
هرسال مملکت میافزود - هرسال ازسال دیگر بعنایت الله اکبر
آبادانی میشد - و از برکت همت (۴) حضرت فیروزشاه خلائق را
خوشی و خرمی فراوان روی مینمود - چنانچه زمرهٔ علما و فرقهٔ
مشائخ و صلحای بلاد و ممالک را حضرت فیروزشاه بتوفیق آله (۵) مبلغ
سی و شش لک تنکه تعین کرده بود - و ازجهت وظائف برای
طویل طوائف زمین اکهل موازنهٔ صد لک تنکه (۶) بفقرا و مساکین بینوا
داده - تا اهل بدل فراغ در باغ دین پروری برای طلب نعمتهای
اخروی بحضرت حق مشغول باشند - همچنین زمرهٔ خانان و ملوک

(۲ ن) بعون آله * (۳ ن) دیگر * (۴ن) همت نهمت حضرت * (۵ن)
بتوفیق الله تعالی * (۶ ن) بیگهه *

و معارف را فرحت فراوان وبهجت بے پایان و اهل تجارت را هرسال[2] نفع زیادت تر و اهل بازار را هرسال سود از مایه بیشتر و اهل اجرت را هرسال از سال دیگر اجرت بهتر حاصل میشد - همچنین بحکمت رب العالمین صاحبان فقر اضطراري را هرسال فقر ایشان بغنا بدل[3] میگشت - چنانچه هریک فقیر از طائفهٔ صغیر و[4] کبیر جوهر گوهر بے غمي مي‌سفت - و اهل زراعت را هرسال وفا بکمال حال مي‌افزود هریک مزارع مفرح الحال و فارغ البال میبود - کار مزارعان بجائي رسید و بمرتبهٔ انجامید که اگر یک مشت تخمي در زمین مي‌ریختند - یکي را به هفتاد و هفصد و زیادت ازان بیشمار وفا برمیبرداشتند[5] - و اهل کفر از طائفهٔ ذمیان و امانیان زیر سایهٔ چتر فیروزشاهي از رعیت[6] پادشاهي برفاهیت میگذرانیدند - و اهل دارحرب را هرسال نهب و تاراج میکردند - و هر محلي که از دارحرب نهب شدي ازانچه بود زیادت تر آبادان شدي از بسیاري استمالت حضرت شهریاري - و همچنین ابو البنات سادات و قضات و فقرا و معارف بنات خردسال را از برکت قدم سلطان فیروز هم در خردسالگي تزویج میکردند - و بشوهران میدادند از غایت بسیاري اسباب که ابوین[7] ایشان را حاصل میشد - و هرکه حاصل نداشت براي کار خیر دختران از خزانه مي‌یافت - همچنین پسران صغیر مسلمانان

(۲ ن) حال * (۳ ن) مبدل * (۴ ن) تا * (۵ ن) میداشتند *
(۶ ن) رعب (۷ ن) ابواب *

بخاطر فراغ در باغ مکنت در تعلم علوم دینی برای فائدهٔ دنیاوی
مشغول میبودند - و عالمان و ادیبان و خطاطان تعلیم میکردند
و وجه از خزانه مییافتند - و درین کار از تاثیر فراغ بسیار کوشش
بیش نمودند - و اهل سودا (۲) با کر و فر از برکت قدم سلطان فیروز افسر
سه‌گان سال و چهارگان سال در سفر دور در مملکتهای مشهور برای
تجارت میرفتند - منافع بسیار حاصل میکردند - در دارالملک دهلی
از آثار اسرار کرم ازلی این چنین بےغمی و تنعمی بخرمی حاصل
میشد - بلکه از خاطر نیک سلطان فیروز در چهار رکن عالم جمله
تاجداران جهان و جهانداران دوران را همین حال بود - آری زهی عهد
دولت فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله چه عهد بود - این چنین برکت
و نعمت (۳) در عهد غیری بود یا نبود - از سلطان فیروز چنین برکت
و نعمت و امن درین مملکت جمال نمود الا ما شاء الله - درین محل
این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف را حکایتی متضمن در آینی از
حکایت سلاطین پیشین و امامان دین یقین در دل میگذرد (۴) نوشته آید
در خیرالمجالس بندگی شیخ نصیرالدین محمود طالب حضرت
رب العالمین علیه الرحمة و الغفران نوشته - که در ایام سالفه و قرون ماضیه
در مملکتی پادشاهی بود حلیم و کریم خوب اعتقاد و نیک زندگانی
درو همه (۵) آیتهای جهانبانی معاینه میشد - چنانچه از برکت عقیدهٔ او

(۲ ن) اهل سوداگر * (۳ ن) نعمت بی نقمت * (۴ ن) میکرد *
(۵ ن) هم *

تمام مملکت او آسوده بودند - در مقامات فرحت جولانگري میذمودند روزي از روزها آن پادشاه مستثني در شکارگاه رفته بود - اتفاقا دنبال شکاري مرکب دوانیده تیر بران شکاري رسانید - از فوج و لشکر خود جدا افتاد - تنها متحیر ایستاد - پاي در راه نهاد - همدرین میان بتقدیر سبحان درموضعي رسید - چنانچه متصل آن موضع یک باغي بے انباغي دید - پادشاه بر کرانهٔ آن باغ زیر درختان سایه دار زماني آرامید - ناگاه بحکمت الله عورتے زالے خراشیده حالي نقصان جمالي از کمالي ازدرون باغ بیرون آمد - آن پادشاه پرسید اي عورت این باغ کیست - و درین باغ میوه از جنس چیست - زال چون رستم زال زبان بدین مقال کشاد - و گفت که این باغ با این تمام راغ از آن من است - آن پادشاه را گرسنگي گرفته بود بران عورت فرمود که اي عورت چیزي موجود (۲) داري - اگرداري زود بیاري - آن عورت گفت که ازجنس طعام چیزي موجود نیست - اگر بگوئیي چند خوشهٔ انگور بر سبیل مشهور از درون باغ بیارم - پادشاه اجازت داد - زال رخ بسوي باغ نهاد - و آن عورت نمیدانند که این پادشاه این مملکت است - معهذا عورت درون باغ رفت و چند خوشهٔ انگور شکست - پیش پادشاه داشت - چون آن پادشاه انگور تناول کرد بغایت شیرین بود - آن پادشاه را بغایت (۳) خوش آمد - این کلام برآورد - و رخ بران عورت آورد که محصول این باغ چند است - عورت گفت چند تنکهٔ معدود

(۲ ن) موجود داري زود بیاري * (۳ ن) نهایت *

است - در دل آن پادشاه گذشت که تفحص کارهاي بلاد و ممالک میباید ساخت - زیراچه کارگذاران مملکت و عاملان درگاه سلطنت در جمع (۲) اموال بیت المال تقصیر میکنند - وگرنه اینچنین باغي بي انباغي با میوهٔ بسیار و انگور شیرین بیشمار چند تنکهٔ معدود محصول باشد - اگر کارکنان (۳) بکوشش دل و جان درین کار به تفحص (۴) باشند اینچنین مالها فروگذاشت نشود - باز آن پادشاه صاحب راز بران عورت گفت که چند خوشهٔ انگور دیگر هم بیار - آن عورت چند خوشهٔ انگور دیگر نیز آورد - و پیش پادشاه نهاد - بمجرد آنکه پادشاه انگور کرت دوم را در دهن انداخت این بغایت ترش بود آن پادشاه بران عورت گفت مگر انگور کرت دوم از مقام انگور کرت اولین نیاوردهٔ - عورت (۵) گفت که انگور کرت دوم هم از محل کرت اولین است - پادشاه چون این افواه ازان زال شنید بگوش آن زال رسانید که کرت اولین شیرین بود و آخرین ترش موجب چیست - آن زال در درایت و فراست بکمال حال بود - علي الفور چون هور بازنمود که اي مرد چنین دانم که تا غایت روز پادشاه این مملکت را بر خلائق این سلطنت دل نیک بود - از برکت خاطر نیکت او در جمله چیزها برکت میافزود - و شیرین مي نمود - مگر همین زمان بتقدیر سبحان دل پادشاه از رعیت این مملکت برگشت - و خطرهٔ قبیح بصریح

(۲ ن) جمیع * (۳ ن) کارگذاران * (۴ ن) متفحص (۵ ن) عورت تکرار تقریر کرد و این لفظ از زبان برآورد که انگور کرت دوم الخ *

در دل او گذشت - تا بار گران بر فرق این ضعیفان نهد - از آثار اندیشهٔ خاطر این شهریار بے برکتي در مملکت ظاهر شد - از شومت آن انگور(۲) شیرین بر فرق این زمین ترش گشته - بعده عورت مسطور(۳) بران پادشاه گفت که خداي تعالی خیر گرداند - چون پادشاه این تختگاه خطرهٔ قبیح در دل گذرانیده مبادا که بعمل مقرون گرداند - عجب نبود که بچندین(۴) روز این مملکت زیر و زبر شود - خلائق این کشور هفت ره رود - چون آن پادشاه چنین افواه ازان زال شنید بر تن خویش از آثار اسرار خوف بیش چو برگ بید بلرزید - و در دل اندیشید تا از قاعدهٔ روش خود ذرهٔ تجاوز نکنم - چنانچه امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران گفته(۵) * مثنوي *

چشم رعـایت ز رعیت مگیر * تا بودت ملک عمـــارت پذیر
چون تو شدي سایهٔ یزدان پاک * سایه نشان باش برین مشت خاک

حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که برکت و افزوني در نعمت میان(۶) بلاد ممالک از آثار اسرار خوش اعتقادي سلاطین طالبان دین است - همچنین چون حضرت فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت رب العالمین اعتقاد صادق با حق تعالی داشت و براي منفعت مسلمانان کوشش بیش مي گماشت هراینه مدت چهل سال کمال که طول(۷) ملک او بود تمام خلائق در مقام خوشي و خرمي آسود - از دلهاي

(۲ ن) انگور شیرین من ترش گشته * (۳ ن) مذکور بمستور * (۴ ن) سر چند روز * (۵ ن) گوید * (۶ ن) میان کل بلاد * (۷ ن) طور *

خواص و عوام اندیشهٔ حزنها برخاسته - چون حضرت فیروزشاه رخت ازین جهان برداشته و در مملکت دهلي دور دیگران رسیده بتقدیر الهي و حکمت (۲) نامتناهي خلائق دهلي هفت‌ره شده - جمله عالم زیر و زبر گشته - بلکه در آخرکار و انتهاي گفتار جمیع خلائق صغار و کبار به نهب مغل پیوسته - چنانچه بیان آن حال و شرح (۳) آن مقال این مورخ دیرینه سال در ذکر خرابي دهلي بشرح (۴) باز نمود *

* بیت *

دولت جاوید نبرده (۵) کسي * نام نکو دولت جاوید هست

مقدمهٔ هژدهم بیان فتح قلعهٔ نگرکوت

نقل (٦) است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکهنوتي اتفاق سواري شکار سمت دولت‌آباد کرد - و بدان جانب رخ آورد - راویان محقق و شارحان مدقق برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف روایت کرده و برین نوع بازنموده که حضرت شاه فیروز مستعد شده تمام حشم و کل خدم دهیازدهها یافته - سلطان فیروز با دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و با مراتب و حشم (۷) جانب دولت‌آباد روان شد - بکوچ متواتر تا بهیانه رسید - در حد بهیانه قدرے آرامید - سبب مصلحت ملکي بالهام ملکي عنان مراجعت سمت دهلي گردانید - چون

(۲ ن) حکمت حضرت نامتناهي * (۳ ن) شروح * (۴ ن) مشرح بازدید * (۵ ن) نبردست‌کس * (٦ ن) منقول است * (۷ ن) مهم *

حضرت شاه با جیش هواخواه در دهلي آمد از دهلي سمت قلعهٔ
نگرکوت رخ آورد - بسمت حربیان زمیندار ناچیز نه گرهي برآورد
حضرت شاه با جیوش دولت خواه نزدیک نگرکوت رسید - قلعهٔ
نگرکوت را بغایت محکم و مستحکم دید - و راي نگرکوت بالاي
قلعه خزید - جیوش منصور تمام ولایت راي مقهور را نهب و تاراج
گردانید - و بت جوالامکهي (۲) که معبد کافران است میان راه نگرکوت
بود - درین محل راویان (۳) گفته که بت مذکور میان حجرهٔ مستور
است که آنرا طائفه هندوان مي‌پرستند - آنکه بعضی اهل کفر گویند
(چون سلطان فیروز دران مقام آن بت جوالامکهي رسید مخصوص (۴)
براي دیدن او رفت و یک چتر زرین بر سر او داشت) این دروغ است
زیراکه این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف از زبان خدمت والد
بزرگوار خود شنید - و دران وقت همراهي (۵) رکاب رایات اعلی بودند
فرمودند که اهل کفر چنین الفاظ بر ذات احسن صفات سلطان
فیروزشاه ابوالبرکات افترا کرده - سلطان فیروزشاه پادشاهي (۶) دیندار
و دین پناهي خدا ترس بود - مدت چهل سال کمال بمتابعت
شریعت و طریقت اتباع نموده - ازو این چنین چیزها چه نوع در
وجود آید - خدمت والد فرمود دران هنگام که آن شهنشاه با عظام
دران مقام رسید و آن بت را دید جمیع رایان و رانگان و زمینداران

(۲ ن) جالا مکهي * (۳ ن) راویان اکمل * (۴ ن) مخصوص کرده *
(۵ ن) برابر * (۶ ن) پادشاه دین پناهے خدا ترسي بود *

که همراه رکاب بودند همه را پیش خود طلبید - و این لفظ از زبان[2] خود کشید - که ای احمقان و عقل گم‌کردگان پرستیدن این سنگ چه کشاید - و التجا بدیشان چه غرض برآرد[3] - روش[4] متابعت شریعت زیبا نماید - که صاحب مخالف شرع در دوزخ درآید - سلطان فیروزشاه از خوف حضرت الله بت مذکور را در معرض استخفاف آورد طائفهٔ هندوان از آثار کفر بے پایان که در سینهای ایشان پنهان است از سبب رجحان دین باطل خویش و روش بد کیش از تاثیر کوردلی بیش اینچنین افتراها بر ذات با برکات سلطان فیروز بر میبندند و بعضی از اهل کفار از غایت کفر بسیار و نهایت انکار بیشمار گویند که سلطان محمد شاه بن تغلق شاه نیز یک چتر[5] بر سر آن بت نهاده بود - این معنی نیز دروغ است - اهل اسلام را واجب است که این چنین گفتارها هیچ وجوه[6] استوار ندارند - سلطان فیروزشاه و سلطان محمد شاه هر دو تاجداران برگزیدهٔ حضرت پروردگار از اهل سنت و جماعت بودند - بلکه در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش هر کجا که بتخانه بود شکسته و پست گردانیده - از ایشان این چنین چیزها چگونه آید - آن خاکساران طائفهٔ کافران بدروغ افترا کرده - المقصود چون سلطان فیروز طالب رضای حضرت ودود فرود قلعهٔ نگرکوت رسید و آن مقام را بغایت مستحکم دید و رای نگرکوت

(۲ ن) برابر * (۳ ن) برآید * (۴ ن) روش کردن بمتابعت *
(۵ ن) چهتر * (۶ ن) وجهی *

بالاي قلعه در مقامات قلب خزيد جيوش سلطاني و جيش جهانباني بعنايت رباني قلعه را گرد كرده فرود آمده - تو بر تو بلكه بدور ده توگرد گرفته فرودآمده - از هردو جانب منجنيق داشته از طرفين سنگ عراده خاسته - چنانچه سنگهاي جانبين از پلهٔ منجنيق طرفين بيكديگر در هوا دهكه ميخوردند - و قطره قطره ميشدند - مدت شش ماه جيوش فيروزشاه قلعه را گردگرفته بودند گردان جانبين وكندآوران طرفين با يكديگر قوت ميغمودند - ابواب مِري بے مَري كشودند - بكرم حضرت آله و عنايت الله بعد از شش ماه فيروزشاه را جمال فتح در آئينه كمال نمود - راے مقهور مذكور از بالاي قلعه فرود آمده - چه نوع بود افسانهٔ فرود آمدن راي - يكروز سلطان فيروزشاه صاحب نصرت و بهروز براے ديدن (۲) دور قلعه و براي قلع كفار آن مرحله سوار شده - و راي (۳) بالاي قلعه بود - اتفاقا سلطان فيروزشاه را در عين گشتن و نظر در دور قلعه فرمودن ناگاه نظر (۴) بران راي اهل‌پناه افتاد - راي بالاي قلعه چون‌مطيعان حضرت و بندگان دولت بپا ايستاده - راي انگشت بعجز كشاد - بسوي حضرت سلطان فيروزشاه مشعلهٔ گيتي افروز خدمت كرد - دست بست ايستاده شد - درين محل چون شهنشاه اكمل ديد كه راي مقهور چون بندگان مجبور سر باطاعت درآورد سلطان فيروزشاه دست خود را در بغل خود

(۲ ن) ديدن دور قلعه بود • (۳ ن) و راى بالاي اا • (۴ ن) نظر شاه •

درآورد - و دستارچه از بغل کشید - و جانب راي بمرحمت دید و اشارت کرد اعني بیا - مهتگان راي جمله یکجا شدند - و بران راي بازنمودند - که سلطان فیروزشاه درمیان تاجداران هفت کشور در وصف و صفات بیور است - هیچ شهریاري . در هیچ دیارے با عظمت و مکنت این پادشاه . نیست - چون این چنین جهاندارے پرکارے دل‌داري بدل کاري میدهد و مخصوص کرده خود میطلبد بر او بے توقف و تامل میباید رفت - از همه غمها میباید رست - راي مذکور از همه کثرت غرور از سر خود دور گردانید - از بالاي قلعه چون بندگان مطیع فرود آمده در پاي سلطان فیروزشاه گیتي آراي افتاد زبان(۲) پهن از عذر کشاد - حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه دست بر پشت راي نهاده جامهاي زردوزي و زربفت داده و یک چتر عطا کرده همان زمان چون آئین جهانداران بازگردانید راي مذکور از پیش جهاندار مشهور اسپان تیز(۳) پاي و ترکیان بیش بهاے یافته - بدرهاے مال بحکم(۴) شهریار خوش خصال خازنان بیت المال بر کتف راي داشته - راي مذکور از پیش تخت با فرحت و بهجت بازگشته - بعنایت حضرت علام آن مقام فتح شد * • مثنوي *

هرجا که درخت هست بنگر * چون وقت رسید زان(۵) ثمر بر
وقت است برنده تیغ هشدار * در یاب تو وقت را نگهدار

(۲ ن) زبان هزار عذر کشاده * (۳ ن) دریائي * (۴ ن) بحکم فرمان شهریار * (۵ ن) میدهد بر *

تا وقت رسد همي دواند * چون وقت رسد همي بخواند

بيوقت چو ميوه را بكاري * زان كاشته هيچ بر نداري

الغرض اين همه اوقات و اشكال (۲) حادثات پيش از مهم تهته بود و بعد از مهم تهته حضرت شاه فيروز از مهمها بازماند - مصلحت ملكي درين ديد - پاي مبارک از سواري مهمها كشيد - معهذا چون سلطان فيروزشاه خواست تا از نگركوت بازگردد راي از قلعه خدمتي فراوان و اسبابهاي بيش بهاي بے پايان فرستاد - حضرت شاه عنان مراجعت سمت دارالملک دهلي گردانيده - اين بود شرح (۳) مقدمات هژده از قسم دوم كه در كتابت آمد - اين زمان هم از قسم سيوم در قلم آورده شود *

قسم سيوم شرح احوال مهم تهته و برابر خود آوردن جام و بانهبنه و وضع طاس گهڑيال

هژده مقدمه

مقدمهٔ اول اتفاق كردن سلطان با خانجهان براي مهم تهته

نقل است سلطان فيروز بعد از آمدن از مهم لكهنوتي و جاجنگر

(۲ ن) آشكار * (۳ ن) شرح هژده مقدمهٔ قسم دويم كهٔ دركتابت آمد اين زمان در قلم آورده شود از قسم سيوم اخبار مهم تهٔته نامدار درين قسم نيز هژده مقدمه است و من كتبه رضي الله عنه *

البته سواري شكار چون شهرياران كامگار در حوالي دهلي كردي دست قوت چون اهل فتوت بسوي حربيان برآوردي(۲) - مدت چهار سال كامل برآمد كه از مهم لكهنوتي در شهر دهلي آمد درين مدت اگرچه استمالت رعيت ميكرد اما زمان زمان ذكر تهتهيان برين(۳) سلطان ميرفت - هر بار كه ذكر تهته افتادي دست بر محاسن مبارك فرود آوردي و فرمودي - افسوس صد هزار افسوس كه اين يک آرزوي در دل خدايگان مغفور ماند ؛ اعني محمد شاه بن تغلق شاه كه تهته فتح نشد - ازين دلائل مقابل مقربان درگاه و اميران(۴) بارگاه را معلوم ميشد كه البته ميل دل شاه و انديشهٔ حضرت شهنشاه براي سواري شكار سمت تهته نامدار است - روزي از روزها حضرت شاه بےنظير با خانجهان وزير پرندبير در(۵) محل خلوت چون شاهان اهل مكنت بمشورت نشسته اسرار نهاني در صحن صحرا كشته و گفته كه طائفهٔ تهتهيان چه كسانند - و در وجه معرض اند(۶) - كه حضرت خدايگان مغفور در حدود تهته نزول فرمايد و در زمين ايشان درآيد(۷) - و ايشان مكابره كنند(۸) - و روي ازان حضرت بگردانند(۹) - بران بسنده نه طغي حرامخوار را بر خود جاي دهند چون خدايگان مغفور را عمر آخر شده بود در عين زحمت رخ

(۲ ن) ميآوردي * (۳ ن) بر زبان سلطان * (۴ ن) مشيران * (۵ ن) در محل خلوت انقطاع از جلوس چون سلاطين اهل مكنت * (۶ ن) فرمودند * (۷ ن) درآمدند * (۸ ن) كردند * (۹ ن) بگردانندند *

بجانب من آوردي و فرمودي - دريغ و هزار دريغ اگر حضرت آله كرم كند اين زحمت من بصحت بدل گردد تهتهيان را زير امر درآرم - و اگر بتقدير الله تعالى قلم آسود و حكم او ابواب فوت كشود همين يک آرزو در دل ما ماند - درين محل سلطان فيروزشاه بر خانجهان بديندسان گفته گوهر اسرار پيش وزير سفته كه بتقدير الله تعالى سلطان مرحوم مغفور بجوار رحمت حضرت غفور آسوده و اين آرزو در دل ايشان مانده - چون حضرت آله ما را بجاي ايشان نشانده انتقام ايشان كشيدن شايد يا نه - درين محل دستور مسطور در تأمل افتاده - و در درياي قلب خويش چون دستوران نيک انديش ابواب فكر كشاده بعد زماني برموزات كلمات احسن پرداخته و گفته كه اين انديشه نيكو انديشه است - و احسن فكري - درين سودا دو سود مستثنى ميشوند - يكي آنكه در وصاياي بزرگان و نصائح خويشاوندان كوشيده ميشود - رسمي است در جهان و قانوني است ميان عالم و عالميان كه فرزندان و برادران براي انتقام بزرگان خويش حريص باشند - و باهتمام تمام كوشند (۲) - و اين آئين ميان سلاطين بغايت مستحسن است - نفع دوم آنست كه قانوني است مر تاجداران را و روشي است مر جهانداران را كه هرسال با قوت كمال براي قلعه كشائي بكوشش بيش كوشند - چنانچه مناسب اين حال شيخ سعدي عليه الرحمة و الغفران گفته *

* قطعه *

(۲ ن) وبراى انتقام باهتمام تمام كوشند *

نیم نانی گر خورد مرد خدای * بذل درویشان کند نیمی دگر
هفت اقلیم ار بگیرد (۲) پادشاه * همچنان در بند اقلیمی دگر

معهذا دستور مستثنی پیش شهنشاه اهل صفا بازنمود - برین وجوه این اندیشه (که در دل مبارک از آثار الهام حق تبارک و تعالی گذشته) بغایت احسن (۳) است - کما قال النبي صلی الله علیه وسلم العبد یدبر والله یقدر * * مصرع *

* پادشاهان کینه کش باشند و جباري کنند *

(۴) القصه حضرت شاه بر دستور هواخواه فرمود تا استعداد سواري شکار براي روان شدن سمت تهته نامدار موجود گرداند - دستور مذکور دنبال استعداد شده عرض حشم حاضر و غائب بحزم آغاز کرده از طائفهٔ سوار جرار و پیادگان شمشیر گذار از زمرهٔ وجهدار و غیر وجهدار عرض کرده - درمیان خلق آوازه افتاد که سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله رخ بجانب تهته خواهد نهاد - سبحان الله سلطان فیروزشاه چند مهم بعد (۵) از جلوس خود متواتر کرده - چون جملهٔ خلائق سلطنت در مملکت بخوشي و خرمي بمقامات (۶) بیغمي و تنعمي مشغول بودند هر یکي بانشراح باطن و فرحت ظاهر در لشکر میرفتند - المقصود چون استعداد موجود گشت حشم غیر وجهي چهارگان دهیازده یافت وهریکي از طائفهٔ وجهدار از غایت آسودگي بسیار و یسار بیشمار

(۲ ن) ملک اقلیمي بگیرد * (۳ ن) مستحسن * (۴ ن) في القصه *
(۵ ن) در جلوس * (۶ ن) بنعمات *

با اسپ و اسلحه حاضر گشت - حضرت شاه فیروز بآئین[۲] تاجداري و قانون شهرياري و روش جهانداري سمت تهته سواري فرمود - هر يکي از زمرهٔ خانان درگاه و ملوک بارگاه با تجملات خويش از تاثير دستگاه بيش و با دولت اهل کيش برابر رکاب روان شده * * بيت *

نشست از بر بارهٔ ره نورد * برآراست لشکر برسم نبرد

مقدمهٔ دوم روان شدن سلطان فيروز سمت تهته

نقل است چون حضرت[۳] سلطان فيروز خواست که بطالع ميمون و اختر مبارک و همايون سمت تهته سواري کند اول زيارت بزرگان دين و طالبان حضرت رب‌العالمين (که در جوار شهر دهلي آسوده اند) باعتقاد تمام چون خسروان‌عظام کرد[۴] - بعده[۵] زيارت سلاطين‌ماضيه انار الله برهانهم بجا آورد[۶] - و جميع مشائخ و سلاطين را بحضرت ذوالجلال شفيع آورد[۷] - و اين‌سنت سنيه و خصال مرضيهٔ سلطان فيروزشاه را بود (هربار[۸] که خواستے از شهر دهلي جائي سواري کند اگرچه يکماه يا دو ماه سواري بودي عاقبت جميع مشائخ ديندار و سلاطين نامدار را زيارت کردي - و از هر يکي استمداد[۹] خواستي - خود را در پناه ايشان انداختي - عظمت و بزرگي پيش خويش درميان نديدي) و اين صفت اوليا ست - کما قال النبي عليه الصلوة و السلام

(۲ ن) با ارادت تاجداران و آئين وقانون شهرياران * (۳ ن) حضرت شاه خواست * (۴ ن) کردي * (۵ ن) و زيارت * (۶ ن) آوردي * (۷ ن) آوردي * (۸ ن) و هربار * (۹ ن) استعداد *

و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور *

* مصرع *

* گوشه نشیني دو سه را پاس دار *

* بیت *

گر نیک آیم مرا از ایشان گیرند (۲) * ور بد باشم مرا بدیشان بخشند (۳)

سبحان الله تا آنکه سلطان فیروزشاه مدت چهل سال در پایهٔ سلیماني باوج کامراني بود این رسم پسندیده و شیوهٔ گزیدهٔ او تا آخر (۴) عهد او مستقیم ماند (که بغیر زیارت بزرگان و گشتن در مزار پاکان در سمت هیچ طرفي سواري نکردے) چون سلطان فیروزشاه در مزار بزرگي رسیدي باعتقاد تمام بسوي قبر او دویدي - بتواضع تمام تواضع کردي - و کله بر زمین آوردي - بارها درین کارها (۵) این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بچشم خود دیده - چون سلطان فیروز در مقبرهٔ شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز درمیآمد درمحل پایان نزدیک سرگور (۶) امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران ایستاده میشد - و سر سرور خود را بتواضع تمام براي رضاي حضرت علام نزدیک زمین میبرد - بعده دو سه محل دیگر نیزسر بر زمین مي نهاد - چون معتقدان اخلاص میکشاد چون نزدیک قبر شیخ میرسید بتواضع تمام براي رضاي علام (۷) نزدیک قبر نیزسر بر زمین میآورد - بعده متصل تربت خدمت شیخ مي نشست

(۲ ن) گیرید * (۳ ن) بخشید * (۴ ن) آخر دور عهد او * (۵ ن) کردارها *
(۶ ن) سر آن گور امیرخسرو ترک الله علیه آه * (۷ ن) سبحان *

و با راحت و فرحت تمام چنانچه در شرع آمده است خواندنیهاي بسیار خواندي - بعده پیشتر میشد غلاف قبر خدمت شیخ میگرفت اسرار و حاجات خود میگفت - چون از زیارت فارغ میشد زمانے مینشست - و بروح جمیع خفتگان آن مقام باهتمام تمام فاتحه میخواند چون از زیارت فارغ میشد براي هریک مقبره کرّههاي مال براندازهٔ هریک که تعین بود خازنان بیت المال بعد کمال آن کرّههاے مال براي فقرا و مساکین بینوا میآوردند - و بنظر(۲) حضرت فیروزشاه تسلیم متولیان هریک مقبره میکردند - بآن هم حضرت شهریار اعظم براي دلاساي یکان نفر امراي کبار از جملهٔ ملوک نامدار برابر متولیان خوش گفتار از پیش تخت تعین میفرمودند(۳) - تا مستحق محروم نماند - کرات و مرات خدمت(۴) والد و خدمت اودر این مؤرخ نیز در بعضے مقبره تعین مي‌شدند - معهذا حضرت فیروزشاه(۵) زیارت مشائخ و سلاطین اهل صفا بدین طریق کردے و بازگشتے - سبحان الله این همه عطاي رباني و بخشش درگاه سبحاني است - وگرنه از آدمي زاد جثهٔ از خاک و باد کے این حسنها(۶) آید که برچنین آئینها(۷) گراید - هریکي از زمرهٔ انسان و فرقهٔ مؤمنان از جهت خود درین کوشند - که ما نیکي کنیم و عمل نیک بجا آریم که آن احسن

(۲ ن) بنظر رحمت حضرت * (۳ ن) میشد * (۴ ن) خدمت والد این مؤرخ و اودر مورخ نیز * (۵ ن) شهنشاه * (۶ ن) اینچنین ها آید * (۷ ن) آیتها *

است - اما عمل نیک همون[2] کند که الله تبارک و تعالی او را توفیق دهد و هدایت بخشد -

* رباعي *

* یک شهر پر از حدیث آن روي نکوست *
* دلهاي همه جهانیان بردهٔ او ست *
* ما مي‌کوشیم و دیگران مي‌کوشند *
* تا بخت کرا بود کرا دارد[3] دوست *

المقصود سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت الله با لشکر جرار و گردان کارزار و کندآوران نامدار و یلان جهانگرد و مبارزان گیتي نورد[4] و پیادگان چالاک مانند سیارگان افلاک گیوان افسر و نیوان بیمر با پیلان کوه پیکر سمت تهته رخ آورده - و طائفهٔ[5] بندگان خاص بیقیاس که دران ایام جمع شده بودند شرح آن در قسم چهارم داده آید - الغرض خدمت والد بزرگوار و اودر این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف دران ایام و بدان هنگام در محل دیوان وزارت میان اصحاب با مهارت خدمت میکردند معهذا برابر رکاب حضرت فیروزشاه نود هزار سوار و چهار صد و هشتاد پیل چون جوش نیل روان شده - و خان اعظم تاتارخان دران ایام

(۲ ن) همو کند کسی را که الله تعالی توفیق دهد اه * (۳ ن) ودود * (۴ ن) نبرد * (۵ ن) و طائفهٔ بندگان یکی از واجبان دردل افتاده بود انشاءالله تعالی و بعون الله بیان جمع کردن بندگان در قسم چهارم شرح داده آید - در دیگر - و بمطلوب پادشاه براي جمع کردن بندگان در قسم چهارم شرح داده اید *

ازین جهان نقل کرده بود - و خان‌جهان وزیر باسم نیابت غیبت در شهر دهلي مانده بود - و در فراش‌خانهٔ حضرت فیروزشاه چنانچه آئین خسروان و قانون سروران است دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و نوبت سنجري بر آئین مهتري برابر روان کرده - و مراتب مهم صد و هشتاد نشانه از هریک جنس - چنانچه تفصیل آن در قسم اول مشرح آمده است - و هشتاد و چهار طبل دمامهٔ شتري و اسپي و خري (۲) و بمثل این هریک کارخانه را اسباب روان کرده - چنانچه مناسب آن خواجهٔ نظامي فرماید علیه الرحمة * ابیات *

جهان در جهان لشکر آراسته * زبوق و دهل بانگ (۳) برخاسته
سپاهے که گرباز جوید بسے * نه بیند بیکجاي چندان کسے

الغرض (۴) چون حضرت شاه پاي در رکاب نهاد و عنان سمند دولت سمت تهته (۵) کشاد نیت کرد تامیان قصبهٔ اجودهن شده زیارت بندگي شیخ‌الاسلام شیخ فریدالدین قدس الله سره العزیز بکنم - بعده پیشتر روان شوم - حضرت شاه با جیش دولتخواه بکوچ متواتر روان گشت - چون شاه جهاندار بعنایت حضرت پروردگار در حد قصبهٔ اجودهن رسید براي سعادت زیارت خدمت شیخ چون معتقدان کوشیده - بعد (۶) زیارت پیشتر روان شد - آن زمان که در حدود بهکر و سیوستان رسید فرمان از پیش خسرو جهان شد - تا بحر آن ولایت بتمام برابر رکاب شهریار عظام روان

(۲ ن) چیزے * (۳ ن) شور * (۴ ن) في‌العرض * (۵ ن) به تهته *
(۶ ن) بعده پیشتر شده *

کنند - پنج هزار گروه هریک هزار عهدهٔ یکان ملوک کبار شده پنج هزار کشتي از هرجنس دران ولایت جمع شد - یک هزار کشتي بعهدهٔ خدمت والد و اودر این مؤرخ شده (۲) - القصه حضرت شاه فیروز فرمود که این تمام بحر میان لب آب سند (۳) روان دارند - و خود حضرت فیروزشاه در پناه آله با لشکر هم کرانه گرفته مقابل بحر شده میرفت - چنانچه در (۴) چندگاه در حدود تهته رسید - خواجهٔ نظامي فرماید * * ابیات *

چو تیرش گذر بر دلیران کند * نشانه ز پهلوي شیران کند
بهرجا که نیرويشه پي فشرد * ورا بود فیروزي و دستبرد

مقدمهٔ سوم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته

نقل است دران ایام بحکمت حضرت علام (۵) آباداني تهته در دو محل بود - یک محل کرانهٔ لب آب سنده جانب دهلي - دوم محل گذار لب آب سنده - جانب تهتهیان بسیار و بیشمار مرد انبوه هریکي با شکوه بلکه هریک تن چو انجمن بود با گراني کوه - جمله مرد جنگي - چنانچه از احوال قوت و جلادت ایشان میان جهان و جهانیان معلوم و روشن است - دران ایام جام برادر راي (۶) آنر و با نهبنه برادرزادهٔ او ضابط تهته بودند - انواع رعنائي در میدان خود نمائي میننمودند (۷) و با حضرت فیروزشاه ابواب (۸) مردي بي‌مردمي میکشودند - جمیعت بسیار جمع کردند - چون ولایت ایشان بسیار و بیشمار است التفات

(۲ ن) گردید * (۳ ن) سنده کرده * (۴ ن) سر * (۵ ن) آله * (۶ ن) راي تهته و برادرزادهٔ او ضابط اند * (۷ ن) مي‌پیمودند * (۸ ن) ابواب مبارزت میکشودند *

از ایشان نکرده دست قوت برآورده از آثار بسیاري قوت و زور جمعیت هم در آباداني سنده که قرین[2] لب آب سنده است مانده تخم قتال در زمین عداوت کاشته براي درآویز چون جیش پرویز کوشش بیش گماشته - معهذا درین هر دو محل آباداني حصارهاي گلین برآورده المقصود جام و بانهبنهٔ خود کام بجنگ پیش آمده - حضرت فیروزشاه نیز چو خسروان اهل تمییز در حدود تهته نزول فرموده - هر روز نمودار جنگ چون افواج پشنگ بمثل پلنگ از جانبین میشد - بتقدیر حضرت آله[3] در لشکر فیروزشاه هر روز غله گران شدن گرفت - و وباي اسپان از گفتار گذشت - از جهت وبا این چنین بلا افتاده که خلائق لشکر از کهتر تا مهتر ابواب نا امیدي کشاده - از جملهٔ نود هزار سوار که برابر رکاب آن جهاندار بود اگر ربع لشکر را اسپ زنده مانده باشد بسیار بود - از جهت گراني غله حیراني تمام پیش آمده - بهاے غله از دو تنکه و سه تنکه منې زیادت شدن گرفت - چون تهتهیان دیده که در لشکر سلطان فیروزشاه غله گران گشته و وباي اسپان از گفتار گذشته و خلق لشکر نا امید گشته جوهر گوهر نا امیدي سفته جام[4] و بانهبنهٔ خودکام میان خویش از آثار اسرار غرور بیش اتفاق کرده تا[5] با لشکر فیروزشاه جنگ و درآویز چون پرویز کنند - و میان خویش از تاثیر غرور بیش الفاظ ابوالفضول آغاز کردند * * ابیات *

(۲ ن) وزین بر - دیگر - درین * (۳ ن) و وبا بر اسپان * (۴ ن) درین محل جام * (۵ ن) که با لشکر فیروزشاه جنگ دهنده درآویز *

گر ایدون که آید فریدون بمن (۲) * گرفتار گردد همیدون بمن
سنانم چنان اژدها را خورد * که طوفان آتش گیا را خورد

مقدمهٔ چهارم درآویز لشکر سلطان فیروز با تهتهیان

نقل است جام و بانهبنهٔ خود کام با جمعیت تمام مستعد شده با سوار بسیار و پیادهٔ بے شمار از میان حصار بیرون آمدند و مقابل لشکر فیروزشاه نمودار گردیدند (۳) - بال قتال با همال با یکدیگر برآوردند - چون حضرت شاه فیروز شنید که جام و بانهبنه لشکر براي جنگ کشید درین محل حضرت فیروزشاه اکمل لشکر خود را عرض (۴) کرد - موازنهٔ لشکر دید - چه بیند که چهارم حصه هم سوار نیست و از غایت قحط هیچ کسے را قوت و قرار نیست - با آن هم حضرت فیروزشاه اهل نعمت همت کرد - افواج منصور چون سلاطین مشهور آراست - و براي قتال بپا خاست - جیوش مشهور و جیش منصور را سه فوج کرده - میمنه و میسره و قلب - و بتمام پیل درین سه فوج قسمت کرده داده در میدان جلادت بشجاعت ایستاده - حضرت فیروزشاه چون جهانداران اهل گاه اسلحهٔ مرتّبه پوشیده براي جنگ چون نهنگ کوشیده چوب بر دست گرفته درین سه فوج خرامش (۵) میکرد - و جیش خویش را دلداري بدلکاري میداد - هر یکي را بمواعید خوب منتظر (۶) میگردانید * * بیت *

(۲ ن) بیاید * (۳ ن) کردند * (۴ ن) التماس عرض - در دیگر بقیاس عرض * (۵ ن)فرمایش * (۶ ن) مستظهر - منتظم *

* مرا دل ده از من دلیـــري به بین *
* که (۲) روباه خود خوان و شیـــري به بین *

معهذا حضرت شهنشاه (۳) اهل صفا پیش هر فوجي که میگذشت و کلمات امیدواري میگفت هریکي زبان بدعاي سلطان میکشاد - و سر بر زمین مي‌نهاد - و حضرت فیروزشاه اگر چه بر قانون تاجداران کبار و آئین شهریاران نامدار التفات از جمعیت تهتهیان بیشمار نمیکرد ظاهرًا اما در باطن از سبب ضعف لشکر چون جهانداران افسر تشویش میکرد و افسوس میخورد - زمان زمان دست حاجات بمناجات بسوي قبله برمي‌آورد - التجا بحضرت حق میکرد - و جمعیت تهتهیان موازنهٔ بیست هزار سوار جرار هریکي (۴) در زور و دلاوري کنداور روزگار و موازنهٔ چهار لک پیادهٔ نامدار با این جمعیت فراوان و قوت بے پایان طائفهٔ تهتهیان درآویز کردن نمي‌توانستند - از هر دو طرف گردان نامدار و کنداوران بیشمار به تیرکاري مشغول گشتند - بفرمان کن فیکون پدید آرندهٔ حکمهاے مکنون مقابل افواج لشکر فیروزشاه بتقدیر آله باد سخت برخاست - چنانچه هر یکي دست از جنگ بازداشت این چنین باد بود که خلائق لشکر را امکان چشم کشادن نبود - با اینهمه حال و آثار این مقال پهلوانان جانبین و گردان طرفین بیکدیگر بدرآویز مشغول بودند * * فرد *

بکبک دري چون درآید عقاب * چگونه جهد بر زمین آفتاب

(۲ ن) بروباه * (۳ ن) با * (۴ ن) هریکي دلاور و کنداور *

المقصود اگر چه جیوش حضرت فیروزشاه چون دوستان هوا خواه همت میکردند با آن هم از سبب قحط و وباي اسپان بے زور گشته بودند - هر بار که افواج لشکر منصور چون امواج بحور حمله میکردند و جمله یکجا شده دست مردي مي‌نمودند جمعیت تهتهیان با آن قوت بے پایان درون حصار مي‌خزیدند - حضرت شاه چون تاجداران گیتي پناه ایستاده نظام (۲) افواج خویش میدید و از زبان مبارک خود این لفظ میکشید - زهي لشکر با همت و خهي افواج با جرأت (۳) با آنکه از تاثیر اینچنین محنت ضعیف شده بودند البته (۴) کمر همت مي‌بستند - دلیروار چون غازیان نامدار و مبارزان کامگار بر روي حریف خاکسار تیغ دو دستي میزدند القصه چون این چنین احوال جانبین گذشت تهتهیان را عنان طاقت از دست رفت - جام با جمعیت خود کام از مقام درآویز بازگشت - حضرت فیروزشاه بعنایت اله در مقام خود آرام گرفت بهمه حال فتح تهته دست نداد - چون حضرت فیروزشاه با جیش هواخواه در محل خویش فرودآمد با اعوان درگاه و انصار بارگاه در محل مشورت نشسته راز دل خویش پیش ایشان گفته - تا حالیا این زمان ازین مکان بازگردم - و رخ سوي گجرات آرم - و کوشش براي استعداد (۵) حشم گمارم - اگر حیات باقي باشد

(۲ ن) نظارهٔ * (۳ ن) نهمت * (۴ ن) البتهٔ همت را کار مي بستند *
(۵ ن) استملاء *

و کرم آله ساقي[۲] باشد سال دیگر بیایم - تا از پردهٔ غیب چه میزاید *

* بیت *

کسی کو مصلحت اندیش باشد * بصف زیرکان او پیش باشد

مقدمهٔ پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تهته و برگشتن[۳] بسمت گجرات

نقل است چون شب درآمد و از جنگ بازگشتند و لشکر در مقام خود فرودآمدند حضرت فیروزشاه مقربان درگاه و دوستداران[۴] بارگاه را بتجدید پیش خویش طلبید - و از اندیشهٔ خود بر ایشان گفته و جوهر معاني بالهام سبحاني سفته - که تقدیر حضرت رحماني و تاثیر ادوار آسماني برین رفته که درین کرت تهته فتح نشود - وجیوش[۵] بلا و جیش عنا بسوی لشکر ما دود - الله تعالی بقدرت اعلی همه اسباب آن پیدا آورده - لشکر بغایت ضعیف شده - یکی تنگيِ غله و دوم بلاي وباي اسپان - لشکر بیچاره اگرچه از جسم[۶] خویش با ضعف بیش همت میکنند بدلائل عقلي و براهین فهمي معلوم و روشن میشود که باین ضعف تا کي همت خواهندکرد - میخواهم ازین محل بازگردم - و در گجرات بروم - و این لشکر شکسته[۷] را مرمت کنم - اگر

(۲ ن) شافي * (۳ ن) و بازگشتن بسمت گجرات اتفاق افتاد - در دیگر و اسرار آثار این انوار بر مقربان خود کشاد چون شب درآمد * (۴ ن) دوستان * (۵ ن) و جیوش وبا نیزعنان بسوي لشکر ما از قدرت الله تبارک و تعالی روآوردهٔ * (۶ ن) چمن * (۷ ن) کشته و شکسته را *

حیات باقیست و کرم حق تعالی دمادم ساقیست انشاءالله تعالی بعونه و کرمه در سال دیگر در[2] زمین کین باز آمده شود - حضرت فیروزشاه پیش مشیران هوا خواه و جلیسان درگاه و انیسان بارگاه تکرار تقریر کرده فرمود - بغیر آمدن کرت دوم درین مقام در دهلي رفتني[3] نه ام - چون مقربان درگاه و مشیران بارگاه این افواه از زبان شاه شنیدند هر همه سر بر زمین آوردند - بیک اتفاق بازنمودند و ابواب راز بکشودند - گفتند پسندیده اندیشه است که در ضمیر منیر حضرت شاه گذشته - و مستحسن اختیاري[4] ست که در دل پادشاه جاي داده - و این آئین قدیم ازان شهریاران کبار و قانون مستقیم ازان جهانداران گیتي مدار است چون محلے في الحال فتح نشود و البته لشکر را ضعف عارضي پیش آید جهانداران دوربین و شهریاران اهل یقین از[5] آثار اسرار مصلحت ملک و دین ازان[6] مقام باهتمام تمام چند روزے احتراز کنند[7] - و آن[8] مهم را از خاطر مبارک خویش فراموش نگردانند[9] - اگر حضرت سلیماني و مکنت سلطنت جهانباني بعنایت رباني چند روز ازین مقام عنان سمند عزت بگردانند و مراجعت بسوي گجرات کنند که آن نیز اقلیم حضرت شاهي ست خلق را غله بمراد رسد - و پیادهٔ مانده بر اسپ سوار شود - خلائق[10]

(۲ ن) درین زمین باز الخ * (۳ ن) رفتن ندارم * (۴ ن) اخباري است *

(۵ ن) واقف اسرار * (۶ ن) ازین * (۷ ن) کردند * (۸ ن) این *

(۹ ن) نگردانیده اند * (۱۰ ن) خلق *

بتمام تازه گردد - باز کرت دوم میتوان آمدن - چون این چنین شود میان تهتهیان[۲] آوازه رود که حضرت شاه فیروز بازگشت - و بشهر خود رفت - تهتهیان بکوشش دل و جان امسال با دستگاه کمال دنبال زراعت شوند - غله در زمین بکارند - و درین کار کوشش بیش گمارند آن مقدار غله که موجود دارند در زمین ریزند - چون وقت آن برسد که غلهٔ ربیع داخل[۳] شود باز کرت دوم با لشکرهای انبوه و پیلان[۴] کیوان شکوه با هر یک گروه در آغاز ربیع درین حدود آمده شود - تمام غله‌هاي ایشان بردست اهل کیشان آید - خلق لشکر را فراخيِ سال روي نماید - از کرم آله اینست که تهته بردست آید - فی الحال چون مقربان حضرت و مشیران مملکت چنین داستان چون قانون پاستان دران بوستان مثل آئین دوستان بازنمودند حضرت شاه را رای هواخواهان درگاه و الفاظ دوستداران بارگاه بغایت پسندیده افتاد - دل مبارک از تاثیر کرم حق[۵] تبارک بنر بازگشتن نهاد - فرمان داد تا دمامهٔ کوچ کنند تا[۶] لشکر رخت وکالا گرد آرند - چون دمامهٔ کوچ شد یکایک درمیان لشکر شادیِ عام افتاد - هر یک وضیع و شریف صغیر و کبیر جوان و پیر رخت وکالا گرد آورده - همان زمان حضرت سلطان[۷] از نبردگاه کوچ کرده - و خان اعظم ظفرخان را که در تبع او

(۲ ن) سوي شهر * (۳ ن) دلمل * (۴ ن) و پیلان چون شکوه کیوان در دیگر - با شکوه کیوان * (۵ ن) آله تبارک و تعالی * (۶ ن) و رخت لشکر وکالا * (۷ ن) شاه *

رجالهٔ بنگاله بسیار و بیشمار بود مدار گذاشته خود بدولت و سعادت روان گشته - چون تهتهیان شنیده که حضرت فیروزشاه با تمام بنگاه عنان مراجعت سمت دهلي گردانید ایشان چیره شده دنبال لشکر گرفته اول روز حضرت شاه فیروز ده کروه منزل کرده - تهتهیان دنبال گرفته چون ظفرخان مدار بود میان تهتهیان و بنگالیان جنگ نیز (۲) شده - میان فریقین بحکمت رب المشرقین و رب المغربین گذشته آنچه گذشته آخرالامر ظفرخان بر ایشان از اقبال سلطان فائق آمده تهتهیان را رانده - از (۳) خوف ظفرخان تهتهیان بپای پس بازگشته - ظفرخان چند سر تهتهیان بریده پیش حضرت شاه گذرانیده - وقت بازگشت آن تمام بحر بر دست تهتهیان افتاده - حضرت شاه بعنایت آله با تمام بنگاه سمت گجرات رخ نهاد * * ابیات *

در ذوق و خوشي روند چون راه * آن راه شود بزود کوتاه

راهي که قدم زنند در غم (۴) * آن ره نشود برفتنش کم

مقدمهٔ ششم افتادن لشکر در کونچیرن

نقل است چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بازگشت غله که گران بود گرانتر گشت * هر روز نرخ غله گران میشد - و حالت وباي اسپان از گفتار گذشت - یک تنکه و دو تنکه غله بسیر (۵) رسیده بلکه غله نایافت بود - و خلائق از غایت گرسنگي و نهایت برهنگي

(۲ ن) تیره * (۳ ن) از اندازهٔ خوف * (۴ ن) باهم * (۵ ن) سیري *

در راه رفتن نمي توانستند - بکام و ناکام بهزار عجز تمام گام بر ميداشتند چون غله نيافتند گوشتهاي مردار و چرمهاي خام (۲) ميخوردند - و بعضي آدميان از بسياري گرسنگي چرم کهنه ميان آب مي جوشانيدند و ميخوردند - اين چنين قحط مهلک افتاد خلائق لشکر دل بر مردن نهاد - و جميع لشکر اسپان را بباد دادند - جملهٔ خانان و ملوک پياده مانده بپاي پياده در راه مي رفتند - هيچ مرکوبي درميان خلق لشکر نمانده - تقدير اله همه را در مقام بينوائي نشانده - بران بسند نه رهبران (که هم (۳) ازان مکان پيش کرده بودند و ايشان را براه بري ره ميذمودند) بر ايشان بغدر برآمدند - در (۴) مقامي بردند و در محلي انداختند که آن مقام را کونچي رن گويند - درون (۵) کونچي رن تمام زمين آب شور گرفته - افسانهٔ شورش او از گفتار گذشته - اگر آن آب را بر سر زبان بدارند از غايت شور زبان قطره قطره گردد - چون لشکر دران مقام افتاده متحير ايستاده - سلطان فيروزشاه بالهام حضرت اله يکے را ازان رهبران بدخواه گرفته گردن زد - ديگران از خوف جان براستي پيش آمده گفته که ما بر شما غدر کرديم - و در مقامي آورديم که هيچ يکے از شما جان سلامت نبرد اگر چه در هوا پرد - و يا چون باد دود (۶) - اين مقام را کونچي رن گويند - ازين محل دريا قريب ست

(۲ ن) خام ما دام - خام خون * (۳ ن) همه ازان مکان پيش رو راه بودند و ايشان را برهبري راه مينمودند * (۴ ن) راه در مقام بردند * (۵ ن) دران * (٦ ن) رود *

این شورش آب هم از تاثیر آن ست - درین مقام هلاکت جانست
چون رهبران این چنین سخنها گفتند تمام خلائق لشکر دست از
حیات شستند - جوهر گوهر نا امیدي سفتند - حضرت شاه فیروز
صاحب فتح و فیروز دران روز فرمان فرمود که آبهاي شیرین براے
خود و براے توابع خود برگیرند - و ازین آب شور گذارا شوند - و آن
آب شور بےپایان شورش (۲) درو فراوان - جمیع خلائق حیران و طیران متفکر
و پریشان - تا آنجا که نظر آدمي افتد جمله آب شور - خلق بیچاره
بهزار اضطراري و صد هزار دشواري آبهاي شیرین برگرفته درمیان
آب شور درآمده - و آن آب شور در شور این چنین بود اگر آوند
آب شیرین بدان آب شور رسیدی از سبب آن آب شور آب شیرین
شور گشتي - و اگر آوند آب شیرین در زمین نمناک آبشور میداشتند
هم البته آب شیرین شور شدي - و هیچ کسے بر سر زبان داشتن
نتوانستي - المقصود چون خلق لشکر بحیله و چاره ازان آب گذشت
و پیشتر رفت در زمین صحرا افتاد (که دران صحرا هیچ جانوري
بیضهٔ ننهاده - و هیچ پرندهٔ بال نکشاده - دران صحرا هیچ درختي
و هیچ گیاهي در هیچ گاهي نروئیده - بلکه اگر خسي (۳) براي خلال
طلبند نیابند - این چنین صحراي پر وحشت و بیداي پردهشت
که از هیبت (۴) آن غول دران بیابان بانگ نمیکرد و از وحشت آن باد
دران میدان نمي وزید) از آثار بسیاري قحط و بےشماري ضعف

(۲ ن) در شورش فراوان * (۳ ن) کلشه ـ کهکشه * (۴ ن) نهیب *

و از نهایت پیادگي و غایت بیچارگي خلق لشکر بجان آمدند (۲) هر یک تني از زبان خود مي‌کشاد و میگفت * مصرع *

* بر آستان خواري جان دادنیست مارا *

* بیت *

چون بخت کله ز سر ستاند * نعلین بپاي هم نماند

بنمود جهانش بي‌وفائي * دادست کواکبش عنائي (۳)

القصه ناگاه در عین روا رو بنگاه پدر (۴) بیچاره زیر درختي مي‌نشیند و پسر بیچاره بر سر او ایستاده مي‌بیند - بصد هزار زاري چون باران میگرید - پدر میگوید اي پسر من باري درین بیابان جان میدهم - و رخ بسوي آن جهان مي‌نهم (۵) - تو باري برو - شاید بود سلامت درخانه رسي - و خبري از حال موت این پدر غریب بر ایشان برساني - همچنین برادر غمگین مر برادر غمگین خویش را نشسته میگذاشت - ودوست مر دوست را و آشنا مرآشنا را - تا کار این بار بجائے رسید (۶) و کردار این اضطرار بمرتبهٔ کشید (۷) که آواز غریو از هر چهار جانب برخاست - همه لشکر دل از حیات برداشت - هر یک تن که دران انجمن بود رخت نفیس و کالاي لطیف همدران بیابان گذاشت - معهذا حضرت فیروزشاه دران مقامات (۸) این همه واقعات میدید انگشت حیرت بدندان فکرت میگزید - دل بر کرم خداي عز

(۲ ن) ره میداد * (۳ ن) دغائي * (۴ ن) پدر پیر بیچاره * (۵ ن) نهادم * (۶ ن) کشید * (۷ ن) رسید * (۸ ن) مقام *

و جل بسته میرفت - زمان زمان مناجات میکرد - و در هر لحظه و لمحه از سبب شکستگي لشکر دل سلطان فیروز مي شکست و آب از دیده چنانچه سیلاب ازجهان تا جهان گرفت روان میشد عزیزي مناسب حال گفته * * بیت *

هر جا که در آفاق بلائي بودست * گوئي(۲) که همه نصیب ما کرد فلک

آري عجب کاري و بوالعجب اسراي - بران خلائق غمگین و جماعت مسکین چهار بلا بیکجا منزل گشته - یکي بلاي قحط دوم بلاي پیادگي سیوم بلاي صحراي جانگداز چهارم بلاي فرقت احباب - این همه از تاثیر تقدیر حضرت وهاب بود - تا کار این کردار بجائي افتاد که مدت شش ماه اخبار فیروزشاه دردهلي کسي نداد هریک وضیع و شریف کلمات پریشان از زبان کشاد - در شهر دهلي بتقدیر(۳) ازلي آوازه افتاد که فیروزشاه با جیوش هواخواه غائب شده و در شهر دهلي خانجهان وزیر پر تدبیر در روش ملکي بےنظیر قابض و ضابط بود - انواع رعب خویش بفراست و کیاست بیش میان جهانیان مینمود - از هیبت او هیچ کسي با قوت بسي ابواب مخالفت نکشود - اما در تمام بلاد(۴) مشهور بود - در هر خانه و بهر یک آستانه ماتم افتاد - خلائق دهلي متحیر ایستاده - زیراچه الاغي(۵) درین مدت از لشکر نیامده - و مکتوب کسي نرسیده - جمله خلائق

(۲ ن) گویا * (۳ ن) از تعدیر * (۴ ن) بلاد ممالک شور مشهور *
(۵ ن) هیچ الاغي *

بیک زبان این لفظ از زبان کشیده که سلطان فیروزشاه با لشکر غائب شده - اینچنین واقعهٔ لاطائل (۲) جانب تهته رو داد (۳) * مثنوي *

آغاز سخن بنام یزدان * کو حال بخلق کرد گردان
گه وصل دهد گهي جدائي * گه شاه کند گهي گدائي
گه شاد بکرده گاه غمگین * گه داده نسیج و گاه پشمین
گه درد بداده گاه درمان * گه جمع بکرده گه پریشان

في الحاصل چون خانجهان بدید که کار مملکت بدین پایه کشید در دل خود گذرانید - که کار این گفتار و آثار این کردار بمرتبهٔ دیگر کشید - خانجهان بتمام رختهاي سلطان که درون کوشک بود در خانهٔ خود برده در قسم بیداري و هوشیاري هزار تاکید کرده براي آن تا نباید کسي از تاثیر قوت بسي بیک نفسي حرکت کند - خان مذکور چون دستوران مشهور هر روز در حوالي (۴) دهلي سواري کردي - و رعب خود بخلائق نمودي - چون دستور مشهور دید که هر روز شور بیشتر و زیاده‌تر (۵) است خانجهان به تعبیه فرمان از زبان سلطان پرداخته و دران فرمان اخبار سلامتيِ ذات سلطان و خلائق آن مکان باز دیده میان عامهٔ خلائق شهر خواندند - و مدت بیست و یکروز طبلهاي شادیانهٔ نهگانه زدند - هر یک آشنا و بیگانه در مقام فرحت نشستند در اقامت این تعبیه البته شور خلق فرونشست - هر کسي دنبال

(۲ ن) لاقابل * (۳ ن) زادة * (۴ ن) ازان دهلي * (۵ ن) زیادت برخاست *

کسب خود گرفت - آري اگر اینچنین وزراي عاقل و بلغاي کامل در مملکت نباشند تاجداران کبار و شهریاران نامدار اینقدر دور(٢) نتوانند رفت - اقلیمها چگونه توانند گرفت - فکیف که حضرت فیروزشاه را بحکمت آله طرف تهته این چنین واقعهٔ حائل زاده - مدت شش ماه با جیوش هواخواه در کونچي‌زن افتاد - زهے وزیر حلال خوار ترس کار نیکي کار(٣) دوستدار حضرت شهریار که از آثار اسرار عقل بیشمار اینچنین مملکت نامدار برقرار داشته - و با آن قوت و جلالت(٤) و نیکمردي و نیکنامي و نیک خلقي و نیک خوئي (که خانجهان(٥) بر خلق داشت و خلائق مملکت را بانواع مراحم آراست در گلزار امید هر یک امیدوار اشجار نعمت کاشت با اینهمه احوال و شرح این مقال) ذرهٔ میل در دل آن دستور هواخواه و راي زن دولتخواه بطمع میوهٔ مملکت نگذشت(٦) - اینچنین وزیر حلال خوار ملک دار و معمار دلدار نباشد مگر خانجهان مقبول وزیر سلطان فیروزشاه - و یا ارسطاطالیس وزیر حضرت سلطان سکندر ذوالقرنین بود - چون سلطان سکندر کرت اول از مشرق بازگشت در مغرب(٧) رفت - دنبال هر تاجداري که رفت تا آن تاجدار بآرزوي(٨) صد هزار حلقهٔ بندگي در گوش و غاشیهٔ چاکري بر دوش نکشید نگشت(٩) - معهذا سلطان سکندر مستثنی مدت صد سال

(٢ ن) دورتر * (٣ ن) کردار * (٤ ن) جلادت * (٥ ن) جهان جهان * (٦ ن) نگذاشت * (٧ ن) در مغرب رفت در درگاه سلاطین هریک کاه را بجاروب امر رفت دنبال * (٨ ن) با زودي * (٩ ن) نگذاشت نگذاشت *

همدرین خیال گشته * وزیري همچو ارسطو(۲) در مرکز خود گذاشته که مملکت او را برقرار داشته - چون بعد صد سال سلطان سکندر خوش خصال بسوي مملکت خود بازگشت چنانچه ملک به تسلیم ارسطو کرده(۳) بود اضعاف آن یافت - سلطان فیروزشاه چون سمت تهته رفت محنت و مشقت دامن دولت او گرفت - جوهر مشکلات سفت مدت شش ماه اخبار فیروزشاه با جیوش نیکخواه(۴) کسي نگفت وزیري بےنظیري پرتدبیري همچو خانجهان را در شهر دهلي گذاشته بود - چون بعد از دو و نیم سال خسرو خوش خصال از مهم لکهنوتي و جاجنگر آمده چنانچه مملکت دهلي را معمور و آبادان در فرحت و راحت گذاشته بود اضعاف آن یافته - بلکه ازآنچه بود زیاده‌تر دید - زهي وزیر حلال خوار و زهي پادشاه نیکوکار - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران فرمود * * بیت *

وزیري چنین شهریاري چنان * جهان چون نگیرد قراري چنان

مقدمهٔ هفتم زاري کردن خلق در کونچي‌رن و تأسف کردن سلطان فیروز

نقل ست چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بمشقت بسیار و محنت بیشمار شدائد الیم و مکائد عظیم غربت بیحد و کربت بیعد دران صحراي جانگداز و وادیهاي(۵) دور و دراز از منزل

(۲ ن) ارسطاطالیس * (۳ ن) داده بود * (۴ ن) هوا خواه *

(۵ ن) بیدا هاي *

بمنزلي ميرفت مهرهٔ انديشه مي‌سفت - احوال مشقت و اهوال محنت ازگفتار گذشت - خلائق[۲] لشکر در مقامات نا اميدي نشست از سبب درماندگي لشکر و واماندگي حشم مضطر که حضرت[۳] شهنشاه خوش اختر ميديد آب در چشم ميگردانيد - و خطرات افسوس در دل ميگذرانيد - و هر يک منزلي و مرحلي چندين هزار انسان و اسپان جان ميدادند - و سر دران بيابان مي‌نهادند - بعضي راويان محقق خبر داده که يکروز سلطان فيروز از فرودگاه[۴] کوچ کرده بود - بکام و ناکام راه آن مقام مي‌پيمود - هم در اثناي رفتن راه سلطان فيروزشاه ناگاه بلندي را ديد - سمت آن بلندي عنان سمند دولت گردانيد و بالاي آن بلندي يکدرخت سبز بلند تنه‌دار بود - فرود آن درخت مردي پيري ضعيفي کوري بےزوري فقيري حقيري کهنهٔ سال‌خوردهٔ نشسته بود - سلطان فيروزشاه بالاي آن بلندي برآمد - جامداران[۵] حضرت و نقباي مملکت خواستند تا آن شخص را از زير درخت دور کنند - آن پير بيچاره (که بيچارهٔ مانده بود[۶]) از غايت سستي و از نهايت ضعف جبلي (که در آدمي خلقي ست) ايستاده شدن نتوانست - حضرت شاه جامداران را منع کرده تا پير مذکور را مزاحمت ندهند - حضرت فيروزشاه همدران جايگاه زير آن درخت برسر همان پير ايستاده شده - آن پير روي بسوي شاه کرد و گفت - که اي

(۲ ن) خلائق بنا اميدي نشست * (۳ ن) چون حضرت * (۴ ن) بنگاه *
(۵ ن) جانداران * (۶ ن) است *

خداي‌ترس[۲] ازحضرت خدا بترس - چندين‌خلائق بےموجب تلف کردي - باري اين لشکر را در محلي مي‌انداختي که از ايشان کارے وکردارے در وجود ميآمد - و در دار دنياوي نام نيک ماندے و در دار آخرت نعمتهاي جنت بر دست آمدے - درين محل سلطان فيروز گفت که اي پير چيزي آرزوي داري - پير گفت فاقهاي بسيار برآمده است گرسنه ام - حضرت شاه فرمود دو تنکۀ زر پيش پير بيارند - چون آن پير آن دو تنکۀ زر ديد بخنديد - رخ جانب سلطان کرد و هميان از کمر خود کشيده ده تنکۀ زر بسلطان نمود - و گفت که اي پادشاه چيزي از جنس خوردني ميخواهم - درين محل سلطان فيروز گفت بالله العلي العظيم امروز بر ما از جنس خوردني چيزي موجود نبود[۳] - يک سير کهچري براي فتح‌خان از خانه بشيرا يعني عماد الملک آورده - حضرت شاه اين سخن گفت و در راه روان شد - و همدران لحظه در دل خود قرار داد که اگر مهم تهته از کرم حضرت آله فتح شود بعد ازين براي مهمات رخ نيارم - المقصود سلطان فيروز برگزيدۀ حضرت آله دران صحراي جانگداز و واديهاي[۴] دور و دراز[۵] از چند منزل متواتر رفت - کار تنگچه بےاندازه از گفتار گذشت - تمام لشکر در مقام تلفي نشست - بغير آب خلائق لشکر دل بکلي انداخته - هر يک تن که دران انجمن بود در زمين قلوب

(۲ ن) نا ترس * (۳ ن) نيست و نبود * (۴ ن) بيداهاي *
(۵ ن) از سر چند *

خود تخم نا امیدي کاشته دل از جهان برداشته - بدان سبب که بغیر آب آدمي زاد در زمان واحد جان بدهد - معهذا چون در محل بےآبي رسیدند خلائق بالیقین دانستند که درین مکان هر همه بیک زمان جان خواهیم داد - سلطان فیروزشاه نیز چون سلاطین(۲) اهل تمییز دل از حیات برگرفت - و در مقام تامل چون متاملان نشست - زمان زمان دست حاجات بسوي قبلهٔ مناجات برمیگرفت جوهر دعا مي‌سفت و میگفت - آلهي دستگیر درماندگان توئي چارهٔ بیچارگان توئي - ما را و این جمیع(۳) لشکر ما را ازین عالم تیه(۴) بیرون آر - آري بوالعجب اسراري - چنانچه مهتر موسی علی نبینا و علیه السلام را عالم(۵) تیه پیش آمد که آن قصّها در تفاسیر مشهور مذکور ست و در هر یک نسخه مسطور سلطان فیروز را نیز با لشکر هم در اختیار چنین مهم اهم این چنین غم پیش آمده که از سبب بےآبي بکلي دل انداخته امید حیات برداشته - هریک تني خود را میان رفتگان پنداشته(۶) - الغرض حضرت شاه بالهام آلهٰ شبي از شبها در محل خلوت تنها سر سرور خود را بسجده نهاد - الفاظ مناجات بحضرت بےحجاب کشاده در مقام تضرع و زاري افتاده در عین مناجات سلطان فیروز گفت - آلهي از برکت قدم کسي که در لشکر ست و با آن اهل ولایت همسرست از برکت(۷) قدم او و عظمت خاک

(۲ ن) سلطان * (۳ ن) همه * (۴ ن) بیخبر * (۵ ن) بیخبر *
(۶ ن) میدانست * (۷ ن) از برکت او و قدم او *

قدم او باران رحمت فرست - و ازین عالم تیه سلامت بیرون آر - همان زمان بفیض رحمان و عنایت حضرت سبحان درآسمان ابر خاست هرچهار جانب غلغله خاست - تا پلک برپلک زنند باران رحمت بارید (۳) که هر چهار جانب جویهاي آب روان شد - تمام لشکر آب خوردند و آبها برگرفتند - گوهر خرمي سفتند - از جهت آب بیغم گشتند و همدران روز از تاثیر کرم آله و عنایت الله از برکت دعاي فیروزشاه راه بیرون آمدن نیز پیدا شد - سبحان الله سبحان الله سبحان الله این همه کرم خدایتعالی بود که در حق بندگان (۴) خویش دستگیري کرد در تذکرة الاولیاء در ذکر خواجهٔ ذوالنون مصري اهل صفا خدمت خواجهٔ فریدالدین عطار رحمة الله علیهم اجمعین نوشته که وقتي در مصر امساک باران بود - خلق مصر بر خواجهٔ ذوالنون آمدند - تا خدمت خواجه دعاي باران کند - خدمت خواجه بالاي منبر برآمده و گفته آلهي اگر قدم کسي از آثار انوار ریاضت بسي درین شهرست باران رحمت بفرست - همان زمان بعنایت حضرت سبحان باران رحمت بارید - همچنین آن شهریار طالب دین چون مشائخ (۵) اهل یقین بمجرد آنکه بحضرت قاضي الحاجات مناجات کرد از کرم الله في الحال باران باریده خلائق را سیراب گردانیده - چنانچه عزیزے

(۲) (۲ن) بیخبر * (۳ن) باران رحمت بارید تمام حوضها و تلهاي آن جانب را مالامال گردانید چندان باران بارید که هرچهار جانب الخ * (۴ن) خود * (۵ ن) شیخ *

آن شربت درین مثنوي چشانیده * * بیت *

مردان خدا خدا نباشند * لیکن ز خدا جدا نبا شند

القصه چون سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی ازان صحرا بیرون آمد سجدهٔ شکر گزارد - و زبان بحمد کشاد - فرمان در دهلي بر خانجهان فرستاد - از حال سلامتي خود و جمیع لشکر آگاهي داد - چون فرمان شاه در دهلي رسید دستور مشهور چون تشنگان بسوي قاصد دوید در شهر دهلي بعنایت ازلي شادي رسید - طلبهاي شادیانهٔ نهگانه زدند - دو باره طبل نواختند - در هر خانه و در هر آستانه فرحت فراوان و بهجت بےپایان روي داد - هر یک و ضیع و شریف ابواب مسرت کشود - در بلاد ممالک شور عام میان خواص و عوام بود چنانچه خواجهٔ نظامي مؤرخ تواریخ (۲) شاهان علیه الرحمة و الغفران میفرماید * * بیت *

چه پنداشتي کار بازیست این * همه نکتهٔ کار سازیست این

بدینگـــونه کار خدائي بود * خصومت خدا آزمائي بود

مقدمهٔ هشتم رسیدن سلطان فیروز شاه در گجرات

نقل ست سلطان (۳) فیروزشاه بکرم اله و عنایت الله ازان صحرا بیرون آمده بکوچ متواتر با تمام خلائق لشکر در گجرات رسید - خلق لشکر دران مقام آرامید - دران ایام ملک الشرق نظام الملک نیکنام یعني امیر (۴) حسین بن امیر میران مستوفي ممالک علیه الرحمة

(۲ ن) تاریخ * (۳) چون سلطان * (۴ن) امیر خبیر بن امیر میران *

و الغفران ولایت گجرات داشت - در عمارت و استقامت و استمالت اقطاع کوشش بیش میگماشت - درین محل[2] سلطان فیروزشاه چون سلاطین اهل‌گاه با اوج جاه برملك نظام الملك نصرت خواه گرم[3] مزاجي کرده کلمات عنیف از زبان خویش برآورده - و آن گرم مزاجي را سبب چه بود - سلطان فرمود اگر تو از گجرات بدفعات غلها میفرستادي و غم لشکر ما میخوردي خلق لشکر تلف نشدے - نظام الملک از گجرات معذول شد - و اقطاع ازو کشید - الحاصل سلطان فیروزشاه در گجرات مانده حشم را تازه گردانیده غیر وجهي را ششگان دهیازده دهانیده - طائفهٔ غیر وجهي از مرحمت سلطان در زمان سوار شدند درین محل ملک عادالملک (که ستون مملکت دارالملک دهلي بود) از حالت مقالت وجهداران بحضرت خسروجهان بازنمود - و ابواب راز بازکشود - و گفت که طائفهٔ غیر وجهي از مراحم شاهي و عواطف شهنشاهي سوار شدند - و طائفهٔ وجهدار از تاثیر اضطرار بیشمار پیاده مانده هریکي ازایشان با خاطر پریشان آیت نا امیدي خوانده - زیراچه دیهای ایشان در جوار دهلي و ایشان را عسرت[4] کلي - و این طائفهٔ و جهدار هشتاد بهشتاد درین ملک رسیده - وجه ایشان از دهلي که میآرد - بدین‌سبب احوال این مسکینان و مقال این بینوایان بدشواري کشیده - درین‌محل سلطان فیروزشاه فرمود - میدانم طائفهٔ وجهدار از تاثیر اضطرار و انکسار بیشمار پیاده مانده - و اما[5] درین مهم موافقت

(۲ ن) مجلس (۳ن) تفتي برفتي * (۴ ن) عبرت * (۵ن) و با ما *

کرده - و دیههاي ایشان ازینجا دور دست (۲) است - بدین سبب خاطرهاي ایشان بغایت پریشان - و آنکه مشتي غله حاصل میشود در حق فرزندان ایشان خرچ میشود (۳) - حالت مقالت بیچارگي این بیچارگان بدشواري رسیده - سلطان فیروزشاه بالهام الله فرمود - تا طائفهٔ وجهدار را از خزانه چون آئین خسروان قرض دهند - معهذا برحکم فرمان شاه بر اندازهٔ هریک تنی که در هریک انجمني بود قرض داده - بعضي را پانصد تنکه و بعضي را هفتصد تنکه. و بعضي را هزار تنکه - وجهدار از مراحم شهریار قرض یافته ایشان نیز (۴) تازه شده و سوار (۵) گشته - درین محل شهریار جهاندار فرموده تا بجانب خانجهان فرمان نویسند - تا دیههاي وجهداران را بهیچ اسمي و رسمي مزاحمت ندهند - بر عمال (۶) درگاه و کار گذاران بارگاه تاکید کنند که ایشان را نرنجانند تا آنکه آمدن اینجانب شود - و فرزندان وجهداران بخاطر فراغ در مقام سکونت خویش بیغم باشند - سبحان الله سلطان فیروزشاه از کرم الله تمام مال گجرات موازنهٔ دو کرور محصول در استعداد کارخانها و اداي حشم صرف کرده - براي آن تا بازکرت دوم در تهته رود احسن آنست چون سلطان فیروزشاه خواست سمت تهته روان شود و بدان سمت دهلیز نصب کند بر خانجهان فرمان فرستاد - و دران فرمان بدین سخنان (۷) آگاهي داد - که ما را (۸) از گجرات اتفاق افتاد با جیوش بر و بحر

(۲ ن) اند * (۳ ن) میرود * (۴ ن) تر و تازه * (۵ ن) استوار *
(۶ ن) عماد * (۷ ن) سخنها * (۸ ن) که اگر از گجرات آ۵ *

رخ سمت تهتّه خواهم نهاد - و سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را
در فرمانها و توقیعات برادرم کرده نویسانیدی - دران فرمان نیز
نویسانیده که برادرم خانجهان بداند که[2] استعداد فراوان و اسباب
بي پایان سمت تهتّه بسرعت[3] روان کند * * بیت *

* سرکشي میکن که سلطانان کله داري کنند *
* پادشاهان کینه کش باشند و جباري کنند *

مقدمهٔ نهم فرستادن خانجهان استعداد بر سلطان فیروزشاه در گجرات

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله خواست سمت
تهتّه سواري کند فرمان بر خانجهان فرستاد - دران فرمان اسبابها
طلبید - چون فرمان استعداد در دهلي رسید خانجهان چون دستور
شاه فغفور براي استعداد کوشش بیش نمود - بر عمّال[4] درگاه و کارگزاران
بارگاه پادشاه اشارت فرمود - تا اسباب هریک کارخانه از مال خزانه از
تاثیر جد وجهد بطانه موجود گردانند - معهذا استعداد هریک کارخانه
آغاز شده - اسباب هریک کارخانه از هریک جنس چندان موجود شد
که در تحریر و تقریر نگنجد - و در میزان هیچ عاقلي نسنجد - مبلغ
هفت لک تنکه را همین یک جنس اسلحهٔ مرتّب کردند - اینچنین[5]

(۲ ن) باید که استعداد * (۳ ن) بسرعت روان تقصیر نکند * (۴ ن)
عماد * (۵ ن) هم همچنین *

رخت هریک کارخانه بیقیاس مرتّب شده - هر رختے در روزے مرتب شدے - خانجهان دوم روز روان کردے - روزینه رخت روان میشدے - چندان رخت در لشکر رسید که براي بارکش دشواري کشید المقصود خانجهان عرضه داشت بر شاه فرستاد - مضمون آنکه چون حضرت شهریار قصد تهتّه کرده و براي مصلحتي از جهت خلق لشکر مراجعت فرمود و دریفوقت بر رسم پادشاهان باز رخ آورد و اهتمام فرمود بر حکم حدیث نبوي کما قال النبي علیه الصلوة و السلام مَنْ طلب شیئًا و جدَّ وَجَدَ امید از حضرت آلهٔ آنست که فتح تهتّه دست دهد - چون دبیر عرضه داشت پیش تخت خواند فرمان شد که در کان وزیر پرتدبیر گوهر فراست و جوهر کیاست بیش بها است - قیمت آن مبصران دانند *

* بیت *

مصلحت ملک براي درست * هرچه صوابست همان باید گفت

الحاصل (۲) فیروزشاه کامل در مرتبهٔ کمال (۳) دین شامل بطالع سعد و میمون و اختر مبارک و هایون بعنایت حضرت بیچون و بیچگون (۴) جانب تهتّه سواري فرمود (۵) - سراپردهٔ خاص سمت تهتّه نصب کردند لشکر بتمام تر و تازه در خوشي و خرمي بي‌اندازه تمام حشم و جمیع خدم برابر (۶) رکاب شهریار عرب و عجم سوار گشته بر ذات با برکات شاه دعا گفته *

* رباعي *

(۲ ن) في الحاصل * (۳ ن) کمالات شامل * (۴ ن) بیچونه و بیچگونه *

(۵ ن) کرد * (۶ ن) براي *

یارب این سایهٔ یزداني را * بگذار بدین جهان جهانباني را
اندر کنف عاطفت خویش بدار * این حامي بیضهٔ مسلماني(۲) را

همدرین میان بتقدیر حضرت سبحان عرضه داشت بهرام‌خان داماد حسن‌کانکو(۳) از دولت‌آباد بر سلطان فیروزشاه رسید - بهرام مذکور التجا بدین درگاه آورد - و دران ایام بهرام مذکور قابض‌مملکت دولت‌آباد بود میان پسر حسن‌کانکو و بهرام‌خان مخالفت روي نمود - بدان سبب بهرام‌خان التجا بدرگاه شهریار جهان آورد - خان مذکور چند سطور جوهر اخلاص و گوهر اختصاص بیقیاس سفته و بازنموده که اگر شاه جهاندار و مکنت شهریار بدولت و سعادت باین جانب یعني بطرف دولت‌آباد بیایند و این مملکت را بقدم مبارك خود مشرف گردانند در مملکت خویش اعني دولت‌آباد بسلطنت بنشینند چون عرضه داشت بهرام‌خان پیش شهریار جهان رسید دبیر خاص چون دبیران اهل اختصاص پیش تخت گذرانید - شهریار جهان بر فرستادگان بهرام‌خان(۴) جواب فرمود - و گنجینهٔ پنهان آشکارا(۵) کشاد - تا آنکه من فتح تهتّه نکنم و کرت دوم در تهتّه نروم و تهتّه باهتمام تمام زیر و زبر نکنم بهیچ طرفي عنان سمند دولت نگردانم - و یک زمان قرار ندارم - انشاء الله و بعون(۶) الله تهتّه دست آید کرم اکرم الاکرمین رخ نماید سمت دولت‌آباد آمده شود - مهم تهتّه

(۲ ن) سلیماني * (۳ ن) حسن‌خان * (۴ن) سپهر امتحان * (۵ن) بآشکارا (۶ ن) و بعون الله از کرم اکرم الاکرمین فتح تهتّه روي نماید *

سلطان فیروزشاه را اینچنین آهم بود که دولت‌آباد را ترک داده سمت تهته روان شده - و اقطاع گجرات حوالهٔ ظفرخان گردانید - اول میخواست که ملک نائب باربک را اقطاع گجرات بدهد - جامه و مراتب موجود کرده بودند - چون سلطان فیروز هیچ کار بغیر فال مصحف مجید نکردي فال مصحف بنام نائب باربک رخصت نداد - و بنام ظفرخان رخصت داد - ظفرخان یکایک پیش تخت طلب شد - جامه یافت - و اقطاع گجرات با عرصهٔ تمام یافت سبحان الله اینچنین اعتقاد - در کارها التجا بحضرت حق که فیروزشاه کرد دیگران را بود یا نبود - زیراچه این اختیار مشائخ و سلاطین با برکات است که در جمیع کارها التجا بحضرت شاه قرآني کنند - و اجازت از طومار سبع‌المثاني طلبند - الغرض بعد از دادن اقطاع بظفرخان خسرو جهان با لشکر فراون سوي تهته بکوچ متواتر روان شد * * بیت *

کوس عزیمت ز در شهریار * لرزه در افگنده(۲) بروئین حصار

مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز جانب تهته از گجرات

نقل است چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت الله کرت دوم سمت تهته روان شد اشجار مراحم در گلزار امیدواران

(۲ ن) درافتاده *

کاشت - چنانچه جمیع خلائق بی‌علائق شکر فراوان گفته - و البته چون کرت اول خلق لشکر محنت بسیار و مشقت بیشمار دیده بیشتر خلق با اسباب بسیار سوی خانهاي خود بازگشته - چون این گفتار بسمع جهاندار رسید فرمان شد برین اشخاص چه باید کرد مقربان درگاه و مشیران بارگاه عرضه داشتند که در منزلگاهها چوکیها میباید‌نشاند - تا خلق را رفتن ندهند - و هرکه برود او را تدارک کنند سلطان فیروزشاه صاحب عزت و جاه بر اعوان درگاه و انصار بارگاه فرمود بیچاره خلق لشکر کرت اول براي (۲) ما چندان محنت و مشقت دیده گراني غله کشیده جان ایشان به بیني رسیده ضرورت درین کرت از بسیاري فکرت و حیرت بازمیگردند (۳) - و رسمي ست قدیم که در لشکرکشیها بعضي اشخاص چاکر صفت مي‌آیند - و بعضي متعلق کسي اند - و بعضي سبب مصلحتي در لشکر میروند - چون چوکیها نشینند و تاکید شود هرآئینه آنانکه چاکرند ایشان از رفتن بازمانند و آنانکه غیر چاکرند چون بخواهند که بازگردند از خوف چوکیها و تاکیدها رفتن نتوانند - گویا که ایشان را بسته ما داشته باشیم - پس بدین سبب بر بعضي خلق مسکین و غمگین ظلم رود - اگر حضرت الله تعالی بقدرت اعلی ما را فتح تهته روزي کرده‌است از رفتن ایشان چه کشاید - و اگر عیاذاً بالله منها قلم براي فتح تهته در ازل نرفته است از داشتن ایشان کدام کار برآید - درین محل شهنشاه اکمل فرمود

(۲ ن) برابر ما * (۳ ن) بازمینمودند *

فرمان بر خانجهان بنویسند - و دران فرمان چند سطري درج کنند اشخاص که ازین جایگاه در شهر میروند بتاکید تفحص و تجسس کنند آنانکه چاکرند و از حضرت ما مال ستدند و در شهر رفتند اینچنین اشخاص را بدست آرند - و بر ایشان تدارک معنوي کنند نه خسروي تا انتباه دیگران شود - آري بوالعجب اسراری : در قسم ملکي و رسم جهانداري تدارک خسروي از جان بیجان کردن است و یا در زمین دیگران جدا کردن - و یا مصادره کنند - وتدارک معنوي آنست که ایشان را در مقام استخفاف سنگ ملامت زنند - سبحان الله زهي افعال(۲) پسندیده و خصال گزیده که فیروزشاه داشت این همه سنت سنیهٔ حضرت پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است - حضرت پیغامبر ما علیه الصلوة و السلام در جنگی بیرون آمده بودند - و بعضے یاران پیغامبر سبب مصلحتے در خانه مانده بودند - چون دو سه روز گذشت پیغامبر علیه الصلوة و السلام با لشکر دور تر رفتند - و درمیان راه بتقدیر اله اهل نجده انچنان حائل گشته که آن یاران بحضرت پیغامبر علیه الصلوة و السلام پیوستن نتوانستند - ضرورةً هم در خانه ماندند - و دران مهم یاران پیغامبر علیه الصلوة و السلام مشقت بسیار و محنت بیشمار دیدند - چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ازان مهم بازگشتند و در مدینهٔ سکینه(۳) رسیدند یاران چون شرمساران بعذر پیش آمدند - و از حال احوال اضطرار خود بازنمودند - شَغَلَتْنا اموالنا

(۲ ن) خصال پسندیده و افعال گزیده * (۳ ن) میمنه *

و اهلونا یا نبي الله علیک الصلوة والسلام - مارا مال ما و اهل
و عیال ما پایگیر گشت - بدین سبب در رکاب دولت و سعادت پیوستن
نتوانستیم - حضرت پیغامبر علیه الصلوة والسلام عذر ایشان نه پسندید
رخ مبارک از ایشان گردانید - ایشان را تدارک معنوي فرمود - دستارهاي
ایشان از سر ایشان فرود آوردند - ایشان را در ستونهاي مسجد بستند
چنانچه معلمان مر کودکان صغیر را ادب کنند ادب کردند - معهذا آن
یاران آنچه در ملک خود داشتند بنظر پیغامبر صلی الله علیه و سلم
آوردند - و تقریر کردند - یا نبي الله علیک الصلوة و السلام چون از
شومت این مال احوال ما برین مقال کشید حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم از ما رنجید هریکي ازما اینچنین محنت دید
آنچه (۲) از متاع دنیاوي داشتیم ازان تجرید (۳) شدیم - التماس میکنیم که
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم این مال از ما بستانند - و بنظر
خویش قبول فرمایند - و این مال بدرویشان عطا گردانند - و از ما
خشنود گردند (۴) - و ازسر ما بازآیند - با آنکه آن یاران اینچنین کردند
و در عالم تجرید و تفرید سر نهادند با این (۵) هم حضرت مصطفی (۶) صلی
الله علیه وسلم با ایشان بازآورد نکردند - آن یاران شکسته خاطر گشته
چون مغمومان و محزونان بدر دوست نشستند - حضرت الله تبارک
و تعالی بقدرت اعلی بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمان فرستاد

(۲ ن) رنج از متاع * (۳ ن) مجبور * (۴ ن) شوند * (۵ ن)
با این همه (۶ ن) پیغامبر *

و برین نوع آگاهي داد - کقوله تبارک وتعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم - چون نزول این آیت در شان آن یاران رسید پیغامبر صلی الله علیه و سلم عذر ایشان قبول کرد - و آن مال بدرویشان داد - چون حضرت رب العالمین سلطان فیروزشاه را همه افعال احسن و خصال مستحسن الهام کرد از وي همه کارهاي لطیف و کردارهاي شریف در وجود میآمد - المقصود چون بر خانجهان فرمان سلطان فیروزشاه رسید دستور مذکور چون دستوران شاه فغفور براي تفحص این کار و تجسس این اخبار درنشست - هرکه از لشکر بازمیگشت سرهنگ دیوان بر قانون مجرمان اورا میگرفت - در دیوان از حال او میگفت - و اگر آن شخص چاکر بودے بر او تدارک معنوي شدي چنانچه بعض معارف را همین قدر تدارک کرده که یکان و دوکان روز از سبب مزاج پادشاه میان بازار بدیدن خلائق صغار و کبار در کنده کشیده - بعده رها کرده - هم بدین تدارک اکتفا کرده - فاما نان و دیه و وجه ایشانرا ذرۀ مضرت نرسانیده - این (۲) چه بود - این (۳) از خوب اعتقادي و احسن صفاتي شاه بود که رخ نمود - و اگر نه اینچنین‌ها در قهر ملکي هیچ کسے با قوت و جلادت روا ندارد و نداشته است *

* بیت *

عفو را پیش ساز در عالم * عفو بهتر ز گوهر کانيست
آنکه بر منهج تکبر رفت * تا ابد در غم و پشیمانيست

(۲ ن) این همه چه بود * (۳ ن) این همه از *

* قطعه *

زینهار ای رفیق خوش زنهار * در جهان طنز(۲) و کبر نگزینی
چشم خودبینی از(۳) توان بردوز * کافت نعمت است خود بینی

مقدمهٔ یازدهم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته و فراخیٔ سال مر لشکر(۴) را

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله بکوچ متواتر سمت تهته میرفت هریک منازل و مراحل میگذشت هم در آغاز روان شدن خدمت شیخ الاسلام شیخ صدرالدین نبیسهٔ خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیهم اجمعین برابر بود بازنمود - اگر فرمان جهاندار و طغرای شهریار شود این دعاگوی درگاه و دولت خواه بارگاه التماسے دارد پیش تخت شاهنشاه سلیمان جاه بازنماید - فرمان شد میباید گفت - جوهر گوهر معانی بالهام حضرت ربانی میباید سفت - خدمت شیخ الاسلام گفت چون کرت اول خداوند عالم بدولت و سعادت از شهر دهلی جانب تهته روان شده درمیان اجودهن زیارت بندگی شیخ الاسلام فرید الحق والدین کنان در زمین تهته درآمده - و مشائخ شهر ملتان را پهلو مال گذاشته - زیارت بندگی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیه نکرده - و تا غایت ایام میان این دو خانوادهٔ اهل اکرام هیچ کس با درایت بسی

(۲ ن) ظن * (۳ ن) ارتوانی دوز * (۴ ن) مراهل لشکر را *

بیک نفسي فوقي پیدا نیاورده - درین کرت شهنشاه اهل مکنت نذر کنند چون تهته فتح شود خداوند عالم میان ملتان شده زیارت مشائخ ملتان کنان حضرت شاه جهان بسلامت و سعادت در شهر دهلي نزول فرمایند - چون کلام شیخ الاسلام بگوش شهریار عظام رسید سلطان فیروزشاه باعتقاد تمام جواب با صواب داد - و این لفظ از زبان کشاد - که این تعلق در خاطر من نیز هست - و کرات و مرات در دل میگذشت انشاء الله تبارک و تعالی تا درین باب خواست الله تعالی چیست کما قال النبي صلی الله علیه و سلم و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور در صحیحین مسطور است *

* بیت *

مرا زنده پندار چون خویشتن
من آیم بجان گر تو آئي به تن

الحاصل(۲) درین کرت بحر اندک بود - چون سلطان در زمین تهتهیان نزول فرمود تهتهیان از تعلق آمدن سلطان در مقام خود بیغم بودند در زراعت(۳) مشغول شده در مواضع و خطط و قصبات و قریات خود زراعت میکردند - و اول کرت که سلطان فیروز از(۴) تهته بي غرض سمت گجرات بازگشت تهتهیان این سخن را ورود حجت ساخته بودند و میگفتند (برکت شیخ تهبا اِک موا اِک تها) اعني از آثار تقدیر رباني سلطان محمد تغلق درپي ما جان داد - و سلطان فیروز

(۲ ن) فی الحاصل * (۳ ن) در جفت و زراعت * (۴ ن) در *

از پي ما گريخت - الغرض چون آوازهٔ سلطان فيروز در تهته رسيد هريک از طائفهٔ سندهي شنيده كه شاه هندي با افواج عساكر بسوي ما دويد - و سلطان فيروزشاه بكرم الله درين كرت از غايت مسرت مستعد شده و قصد كرده از گجرات روان شده بود - بكوچ متواتر در زمين تهته درآمد - تهتهيان از هيبت سلطان فيروز بغايت و بے نهايت ترسيده آباداني كه بر لب آب سنده بود خراب كرده گذار(۲) از لب آب سنده برده درميان(۳) حصار گلين ساكن شده - چون سلطان فيروزشاه با جيوش هواخواه در محل آبادانيهاي ايشان رسيد بمعاينه ديد كه تمام خلائق ايشان غلهٔ ربيع كاشته براي زراعت كوشش(۴) بيش گماشته غلهٔ زراعت ايشان دلمل شده - و تهتهيان گذاراي(۵) لب آب سنده رفته - هنديان در كرانهٔ لب آب سنده نزول كرده كنگهره با خندق مرتب گردانيده خلق لشكر در نعمتها افتاده ابواب راحت كشاده - اما البته نرخ غله موازنهٔ هشت جيتل و ده جيتل پنج سيري بود - بدان سبب كه هنوز غلهٔ نو بمراد نرسيده بود - چون غلهٔ نو رسيد بكرم الله تعالى ارزان شده - المقصود بحكمت حضرت ودود هر چهار جانب خلائق لشكر با كرّ و فرّ دران زمين ميگشتند - غلهاي ديهاي تهتهيان مي‌دروندند(۶) - و ديهاي كرانهٔ لب آب سنده بے عدد بود كه شمار آن از گفتار بيرون بود - و خلق بعضے ديها كه گذارا شدن نتوانستند

(۲ ن) گذاراي لب آب * (۳ ن) در حصار گلي * (۴ ن) كوشش ايشان زائل شده * (۵ ن) از گذار لب آب * (۶ ن) ميدريدند *

بر دست خلائق لشکر گرفتار گشتند - چون آثار این گفتار و اسرار این کردار بگوش شهریار رسید نقیب درگاه و چاؤش بارگاه بحکم فرمان شاه درمیان لشکر ندا گردانید - که این مشتي خلائق از اهل اسلام اند برده کردن و غل در کردن انداختن نیامده است - هر آنکس که ایشان را بگیرد باید که در وثاق خود ندارد(۲) - هرکه اینچنین کند او(۳) گناهکار باشد - چون این چنین فرمان شد که ایشانرا در دیوان بیارند تسلیم کنند موازنهٔ چهار هزار سندهي در دیوان جمع شد فرمان شد که ایشان را در مقام بهتر نگاه دارند - و سه‌گان(۴) سیر غله پس نفري علوفه از دیوان عالی وزارت دام عالیاً بدهنند - و درانوقت منگه پنج تنکه مني بود - و چهار تنکه مني جرت بود - ایشان را غلهٔ منگه بر جکم فرمان میدادند - چیزي که سلطان فیروز در حق این گرفتاران کرد کسي نکند - زهي حلیم و کریم فیروزشاه * * بیت *

* خاک درش بر سر شاهان سزاست *

* خاک(۵) بران سر که نه اینش هواست *

مقدمهٔ دوازدهم گذارا شدن ملک عمادالملک و ظفرخان از لب آب سنده و جنگ دادن با طائفهٔ سندیان

نقل است که چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز(۶) در کرانهٔ

(۲ ن) ندارند * (۳ ن) آن * (۴ ن) یکان * (۵ ن) خاک دران هرکه نه اینش هوا ست * (٦ ن) فیروز *

لب آب سنده فرود آمد و طائفهٔ تهتهیان با جمعیت بے پایان گذاراي لب آب سنده بودند گذار شده رعنائیها میکردند سلطان فیروز را اتفاق افتاد که بعضي لشکر را براي قتال و پایمال(۲) گذاراي لب آب سنده میباید فرستاد - بعد(۳) تامل بسیار و اندیشهٔ بیشمار جهاندار شهریار خواست تا ملک عمادالملک و ظفرخان را از لب(۴) آب سنده گذارا کند - و طائفهٔ سندهیان با قوت فراوان و جلادت بے پایان گذاراي لب آب سنده تا هفتاد کروه بحر سوار و مرد جرار حائل بودند - در قسم هوشیاري و بیداري کوشش مي نمودند گذارا شدن ممکن نبود - بعد از مشورت بسیار و اندیشهٔ بیشمار اصل سخن برین قرار یافت - تا ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان بپاي بازگردند - و بسوي شهر دهلي روند - و بحر(۵) نیز برابر خویش بازگردانند - صد و بیست کروه زمین کرانهٔ لب آب سنده گرفته بروند - فرود بهکر گذاراي لب آب سنده شوند - چون گذارا روند صد و بیست کروه مسافت زمین قطع کنند - در زمین تهتهیان درآیند با ایشان قتال کنند - زهي دلاوري شهنشاه - المقصود همچنان کردند ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان و افواج(۶) بےپایان صد و بیست کروه بازگشته فرود بهکر گذارا شده در زمین تهتهیان درآمده تهتهیان نیز با جمعیت انبوه سوار و پیادهٔ با شکوه از درون حصار بیرون

(۲ ن) پیلمال * (۳ ن) بعد تامل و فکر و اندیشهٔ بیشمار * (۴ ن) گذارا لب آب سنده کند * (۵ ن) و اسیر نیز * (۶ ن) و جرار بے پایان *

آمدند - میان هر دو طرف جنگ سخت شده که در تحریر نگنجد
و سلطان فیروز درین بر بود اگرچه حصار تهته میفمود - از بسیاري عرض
لب آب سنده دوم طرف نظر نمي‌افتاد - چون کرانهٔ دوم دیده نمیشد
از حال درآویز مبارزان و قتال غازیان که با تهتهیان میشد اینجانب
چه خبر - مگر همین قدر بود که گرد مراکب غازیان میفمود - سلطان
فیروزشاه منتظر دو چشم بسوي آسمان کشاده در انتظار لشکر گذار
ایستاده - تا حضرت اله چه چیز (۲) پیدا خواهد آورد - المقصود چون شب
درآمد و شاه سیارگان بر آسمان برآمد سلطان فیروزشاه از الهام اله
یک نفر ملک هواخواه دریک زورق سوار کرده گذاراي لب آب سنده
فرستاد - و آن ملک درگاه را بر راه کرد که اي فلان بر بشیرا
بگوي تا بازگردد - و رخ بدین جانب آرد - براي جنگ دست
برنیارد - زیراچه مشتي مسلمانان جانبین و بیگناهان طرفین تلف
میشوند - باید که همدران راهي که رفته بودند همدران راهي بازگردند
چون آن امیر گذارا رفته و این کلام بر عماد الملک و ظفرخان
رسانیده ایشان با تمام لشکر بازگشتند - چنانچه صد و بیست کروه
از گذارا در تهته رفته بودند همچنان صد و بیست کروه بازگشتند
فرود بهکر تنزین بر شدند - بحضرت شهنشاه پیوستند - چون عماد الملک
و ظفرخان بر سلطان آمدند درین محل آن جهاندار اکمل فرمان
فرمود - که عماد الملک این مشتي تهتهیان از ما کجا روند - اگرچه

(۲ ن) خبر *

در سوراخ مور چون مار خزند - سپاه لشکر سلطان بعنایت ربانی[۲] همدرین مقام خواهد ماند[۳] - و درین زمین شهری بزرگ آبادان کنیم تا حکم[۴] الله تعالی چیست * بیت *

شب نه بینی که تیرتر گردد * یکزمانی که روز خواهد شد

مقدمهٔ سیزدهم آمدن عمادالملک در دهلی برای طلب حشم

نقل است چون سلطان فیروزشاه را چند روز در کرانهٔ لب آب سنده گذشت هرکسی در کار و مصالح خود مشغول گشت سلطان فیروزشاه با مشیران درگاه در محل خلوت بمشورت نشست آخرالامر همبرین اتفاق قرار گرفت - تا عمادالملک را در دهلی روان کنند - و آن مقدار لشکر که در دارالملک دهلی است از حشم شهر و اقطاعات و پرگنات در تهته بیارد - چند[۵] روز شاه فیروز عمادالملک را وداع کرده - بوقت وداع فرمان شد که بشیرا نخواهم که تو بر خانجهان برای گرد کردن[۶] حشم امر کنی - خانجهان آنچنان وزیریست که در فرمایش اینجانب یک لحظه و لمحه اهمال و اغفال بخود راه ندهد - تو همین خدمت کنی که خود را بنمائی - تو برای مصلحتی فرستاده شدهٔ - وگرنه خانجهان بمجرد رسیدن فرمان تمام[۷] حشم و جمیع

(۲ ن) سبحان * (۳ ن) خواهد شد * (۴ ن) حکم ربانی * (۵ ن) سز چند روز * (۶ ن) روان حشم * (۷ ن) با تمام *

خدم اینجانب روان کند - المقصود چون عمادالملک از تهته سوي دهلي روان شد منزل بمنزل سرچندگاه در حدود شهر دهلي رسید خانجهان شنید که عمادالملک مي‌آید تا(۲) حشم روان گرداند - درین محل دستور(۳) اکمل استقبال عمادالملک کرد - بمجرد آنکه نظر خانجهان بر عمادالملک افتاد عمادالملک از مرکب عزت پاي بزمین(۴) نهاد خانجهان نیز از اسپ خود فرود آمد - چتر خود را از سر خویش(۵) علیحده داشته - چون هردو یکجا شدند(۶) اول عمادالملک دست خود را بسوي پاي خانجهان برده - و خانجهان نیز چون دستوران اهل تمیز بتواضع تمام بشتاب گام باهتمام دست خود را بسوي پاي عمادالملک برده - بعده هر دو کنار گرفتند - و بر(۷) اسپان سوار شدند - خانجهان از چتر دور شده برابر عمادالملک حکایت کنان میرفتند - خانجهان عمادالملک را درون درسراي سلطان آورده هر دو یکجا نشسته خانجهان جامهاي پاکیزهٔ زردوزي و زربفت از هر جنس نادوخته پیش عمادالملک آورده - *عمادالملک بازگشته در خانهٔ خود فرود آمده - بعده خانجهان یک لک تنکه بوجه علوفه براي عمادالملک فرستاده - الحاصل(۸) دستور کامل خرد خطها براي طلب لشکرها در کل اقطاعات بلاد ممالک فرستاد - چنانچه حشم بداؤن و قنوج و سندیله و اوده و جونپور و بهار و ترهت و مهوبه و ایرج(۹) و چندیري و دهار

(۲ن) تا حشم در لشکر * (۳ن) دستور الملک * (۴ن) بر زمین * (۵ن) خود * (۶ن) شده * (۷ن و در * (۸ن) في الحاصل * (۹ن) ابرجهبه *

و حشم حضرت از میان دواب و غیر دواب و سامانه و دیپالپور و ملتان و لاهور و اقطاعات دیگر این تمام لشکرهاي قاهره خانجهان در زمان جمع گردانیده - خانجهان هر روز براي این کار مدام در مسند مي‌نشست - و هرروز عمادالملک آمدي در پهلوي خانجهان نشستي - میان خانجهان و عمادالملک کلام محبّانه و آثار اسرار بطانه رفتي - بعد چندگاه دستور هواخواه لشکرهاے قاهره حاضر گردانید و برابر عمادالملک روان کرد - عمادالملک نیز چون معتمدان (۲) اهل تمیز بتمام حشم و جمیع خدم بتعجیل تمام بشتاب گام و به منزلهاي مدام بحضرت شاه نیکنام در تهتّه پیوسته از حال (۳) و افعال خانجهان پیش سلطان بسیار و بیشمار گفت - که دستور چون دستوران فغفور همه گوهر احسن و جوهر مستحسن سفت - سلطان فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه بشنیدن اوصاف دستور هواخواه و رسیدن لشکرهاي عالم‌پناه بغایت خوش گشته در مقامات خرمي به بیغمي نشسته - و آن تمام حشم و خدم پیش تخت اعلی گذشته از پیش شهنشاه هریکي جامها یافته - معهذا چون تهتّیان بیوفا شنیدند (۴) (که لشکر سلطان‌فیروز صاحب فتح و بهروز هر روز از دهلي جوق جوق میرسند - و در هرلحظه دلهاي سندهیان مي‌افتد - و اهل تهتّه این هم شنیدند که سلطان فیروزشاه بحمایت حضرت (۵) الله میخواهد که تا سپاه هم درین زمین کند) دلهاي

(۲ ن) مقبلان اهل‌تمیزان * (۳ ن) از حال واقعات * (۴ ن) شنیده *

(۵ ن) حضرت سبحان *

ایشان بکلي افتاده - هریکي از ایشان رخ بسمتي دیگر نهادن[۲] گرفت - و خلائق لشکر فیروزشاه را از کرم الله درین کرت از تاثیر[۳] رحمت الّه فراخيِ نعمت بے نقمت بيِ‌اندازه بود - و کسانیکه از لشکر سلطان بازگشته بودند (از شنیدن اخبار فراخيِ نعمت در لشکر) سخت پشیمان و پریشان شده میگفتند - کاشکے نمي‌آمدیم - القصه درمیان تهته قحط مهلک افتاد - هریک تني از ایشان رخ بسمتي نهاد چنانچه کرت اول درمیان لشکر سلطان فیروز تنکچه شده بود باز[۴] سبب گرانيِ غله حیرانيِ رخ مینمود همچنان کرت دوم درمیان تهتهیان از جهت گرانيِ غله حیرانيِ تمام پیش‌آمده - و آن سبب چه بود اندران ایام که شهنشاه نیکنام کرت اول از زمین تهته بازگشت هریکي از تهتهیان در مقام قدیم و مسکن مستقیم خود آرام گرفت تهتهیان بیخوف و هراس شده آن غله که موجود داشتند آن تمام غله براي تخم در گشت زار خود ریختند - چون وقت درو غله رسید سلطان فیروزشاه از گجرات بسوي تهتهیان دوید - غلهٔ ایشان[۵] بتمام زراعت قابض گشت - خلائق لشکر از جهت غله بیغم نشست - درمیان تهتهیان بدین سبب غله گران شد - و قحط[۶] افتاد که تهتهیان در معرض تلف افتادند - چنانچه درمیان ایشان یک تنکه و دو تنکه سیري غله

(۲ ن) نهادند * (۳ن) تاثیر کرم الّه و رحمت الله * (۴ ن) از سبب * (۵ ن) غلهٔ ایشان گرفت و بتمام زراعت قابض گشت * (۶ن) قحط افتاد اینچنین غله گران شد که تهتهیان در معرض آلا *

رسید - هر روز خلق ایشان کشتي سوار از اضطرار کرسنگي در لشکر شهنشاه از خرد و بزرگ میآمدند - تهتّه روي بخرابي آورد - جام و بانهبنه اندیشه کرد درین مقام(۲) صواب آنست که با درگاه با جاه فیروزشاه باید پیوست - از جمله غمها باید رست - در مقام بیغمي باید نشست(۳) - چنانچه خدمت شیخ سعدي شیرازي علیه الرحمة و الغفران فرماید * * رباعي *

آمد گه آنکه بوي گلزار * منسوخ کند گلاب عطار
خواب از سرخفتکان بدربرد * بیداري بلبلان اشجار

بعده جام و بانهبنه بعد از اندیشهٔ بسیار و مشورت بیشمار اصلاح اختیار کردند - و انفار(۴) پرکار و اشخاص هوشیار بخدمت قطب العالم سیدالسادات مفخر آل طٰهٰ و یٰسن سید جلال الحق و الشرع و الدین حسین بخاري قدس الله سره العزیز در اُچّه فرستادند - و از حال احوال(۵) خویش بازنمودند - تا خدمت سید السادات از اُچه بیایند - ما را در پاے سلطان فیروز اندازند - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة والغفران میفرماید * * مثنوي *

نشاید زدن تیغ بر آفتاب * نه البرز را کرد باید خراب
نه اقبال را شاید انداختن * نه با مقبلان دشمني ساختن
میاویز در مقبل نیکبخت * که افگندن مقبلان هست سخت

(۲ ن) مقال * (۳ ن) باید نشست ستایش کردن گذشت چنانچه خدمت آه (۴ ن) نفران * (۵ ن) احوال *

مزن سنگ بر آبگینه نخست * که چون بشکند دیر گردد درست

مقدمۀ چهاردهم آغاز اصلاح[۲] با تهتهیان

نقل است چون تهتهیان را اتفاق برین آسود که تا اسرار انوار بر خدمت سید جلال‌الدین باید کشود جام و بانهبنه میان خود اندیشه کردند - و یک نفر مخصوص در اُچه فرستادند - و احوال خود بازنمودند - خدمت سید السادات سید جلال‌الدین طالب دین مخصوص کرده در لشکر سلطان فیروز آمد - چون خدمت سید در لشکر رسیدند تمام خلق لشکر براي پایبوس سید بدل و جان کوشیدند- و هر که از طائفۀ اهل در سراي پایبوش خدمت سید کردي[۳] خدمت سید میفرمودند بابا انشاء الله تعالی و بعنایت آله میان چند روز اصلاح خواهد شد - خدمت سید چون نزدیکتر رسید سلطان فیروز چون معتقدان براے ملاقات خدمت سید از دل و جان کوشید - چون دوستان استقبال نمود - باعزاز تمام و اکرام مستدام درون لشکر آورد - دران هنگام که سلطان فیروزشاه و خدمت سید جلال‌الدین اهل اکرام میان خود مصافحه کردند بمجرد خدمت سید جلال‌الدین ابوالبرکات فرمود - که عورتے صالحه و پارسا درون تهته بود - از برکت[۴] دعاي او[۵] تهته فتح نمیشد - هرچند که این دعاگوي درگاه مناجات بحضرت آله میکرد و دست حاجات بسوي قبلۀ مناجات بحضرت

(۲ ن) صلح * (۳ ن) کردند * (۴ ن) برکات * (۵ ن) آن *

بي جهات برمي‌آورد آن پاک دامن حائل مي‌شد - امروز سه روز باشد که آن عورت از جهان خرامیده در مقامات جنت آرامیده - امید است که تهتّه بدست آید - چون تهتهیان شنیدند که خدمت[۲] سید جلال الدین در لشکر نزول فرمودند پیغامها متواتر بخدمت سید میفرستادند[۳] - و کیفیت دشواري خویش بازنمودند خدمت سید نیز آنچه مطلوب ایشان بود با سلطان استقامت داد آنچه ایشان از غایت خاطر پریشان خود بازنمودند[۴] سلطان فیروزشاه اضعاف آن از راه مرحمت آرزاني فرمود *

* بیت *

چو خصمان گرفتار خواري شدند * همه درمیان[۵] زینهاري شدند

الغرض چون تمام مطلوب بانهبنه و جام خدمت سید طالب رضاء حضرت علام با سلطان فیروزشاه استقامت داده[۶] بانهبنه با جام رخ بمشورت نهاد (که بر سلطان فیروز رسانیده اند که این تمام شور از بانهبنه بود درین کار ستیهش[۷] بیشمار او مینمود - اگر اول من بروم پایبوس آنحضرت کنم بعده تو بیائي تا در اقامت این فعل درین زمین پدید آید روشنائي) جام را نیز کلام بانهبنهٔ نیکنام بغایت پسندیده افتاد - بانهبنه را براي رفتن پایبوس اول اجازت داد - روزدیگر بانهبنه بحضرت سلطان فیروزشاه آمد *

(۲ ن) حضرت * (۳ ن) میفرستند * (۴ ن) بازنموده * (۵ ن) حبش * (۶ ن) دادند * (۷ ن) ستاهش *

مقدمهٔ پانزدهم آمدن بانهبنه و جام بدرگاه فیروزشاه (۲)

نقل است آن (۳) روز که بانهبنه بدرگاه فیروزشاه پیوست اتفاقا دران روز سلطان فیروزشاه در شکار سوار شده بود - هم در شکارگاه بعنایت پروردگار بر شهریار اخبار آوردند که بانهبنه مي آيد - دران ساعت سلطانِ فیروز براي گرفتن گرگ مشغول بود - و انواع کوشش مینمود چون آثار این اخبار و تاثیر این گفتار بگوش آن شهریار رسید از اندک و بسیار که مزاج آن جهاندار بود ذرهٔ تغیر در بشرهٔ مبارک پدید نیامد - زیراچه البته درآدمي زاده خلقت بشریت باقي (۴) ست دنبال کسي که چندین مشقت دیده باشند از شنیدن آمدن او البته انشراح باطن حاصل مي‌آيد (۵) - و اثر آن ظاهر میگردد و مینماید - اما زهے تاجدار پرکار آن جهاندار بود که بشنیدن اخبار آمدن بانهبنه از حال خود ذرهٔ تجاوز نکردهٔ - آنکه موسسان اساس بلاغت و مهندسان هندسهٔ فراست بکنایت کیاست گفته (چیزي که در کار ملکي و آئین جهانداري سلطان فیروزشاه بداند در دل غیري خطرهٔ ازان نگذرد) این سخن راست است - المقصود بانهبنه هم در محل شکار رسید - دران وقت سلطان فیروز از کشتن آن گرگ فارغ شده بود

(۲ ن) بر سلطان فیروزشاه * (۳ ن) آن روز که سلطان فیروز در شکار سوار شده بودند بعنایت پروردگار بر شهریار آه * (۴ ن) یافته است * (۵ ن) میشود *

زیر سایهٔ چتر شاهي و دیهیم پادشاهي جولانگري مینمود و بیکدست چوب زرین چتر گرفته بود - همدران حالت بانهبنه پگه در گلوي خود کرده و تیغ در گردن خود بسته چون مجرمان و گناهگاران با هزاران اضطرار رسید - چون[2] بندگان مطیع در پاي شهریار گیتي مدار افتاد - رکاب سعادت را بوسه داد - و گفت العفو عند القدرة - چنانچه مناسب این‌حال خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران مي‌فرماید * * ابیات *

باصل از جهان پادشاهي تراست * که فرمان و فرّ الّهي تراست
ترا ایزد از بهـــر عدل آفرید * ستـــم ناید از شاه عادل پدید
بدرگاه تو سر نهـــم بر زمین * نه من جمله کشور خدایان کین
درین داوري هیچ پیغاره نیست * ز مهمان پرستي مرا چاره نیست

معهذا چون بانهبنه در پاي سلطان‌فیروز افتاد و رکاب سعادت را بوسه داد دران وقت سلطان بمرحمت دست بر پشت او نهاد - و این لفظ از زبان مبارک کشاد - بانهبنه چرا از ما[3] چندین مي‌ترسیدي ما کسي را مضرت نمیرسانیم - خاصه بر تو - خاطر جمع دار اندیشه مکن - چنانچه بودي اضعاف آن خواهي شد *

* رباعي *

* باز آي کنون ازانچه بودي افزون باشي *
* ور تا بکنـــون نبودي اکنـــون باشي *

(۲ ن) چون بندگان مطیع دوید در پاي آه * (۳ ن) من *

* اکنون[۲] که بوقت جنگ بودي تو چنان *
* بنگر که بوقت آشنـــي چون باشي *

القصه درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان فرمود که بانهبنه را یک سر اسپ تازئ بارگیر بدهند - حضرت شاه را با بانهبنه همین قدر کلام بود - باز سلطان بشکارگاه مشغول شد - موازنهٔ یکپاس بعد از آمدن بانهبنه شکار[۳] باخت - همدران روز متصل بانهبنه جام نیز رسید - جام براي پایبوس شهنشاه عظام بسرعت تمام دوید - جام نیز چون عاقلان با تمیز براي پایبوس هم در محل شکار رفت - چون حجاب بارگاه و عهده داران درگاه جهاندار جام را براي پایبوس تختگاه گیتي مدار بردند جام مذکور دران وقت چون امانیان مشهور پگ بسته در پاي سلطان فیروز افتاده - زیراچه پگ در گلو کردن و تیغ در گردن بستن مر طائفهٔ مجرمان را بوقت آمدن بدرگاه سلاطین هم در اول کرت است - چون کرت اول بانهبنه پگ در گلو کرده و تیغ در گردن بسته در پاي سلطان فیروز افتاده بود بعد ازان[۴] چون جام پایبوس حضرت شاه نیکنام کرد پگ بسته ماند - فی الحاصل چون جام بآرزوي تمام پایبوس شهریار عظام کرد شهنشاه بر[۵] سمند عزت سوار بود - در مقام مسرت جولانگري مینمود - دست مبارک خود بر پشت جام فرود آورد - وکلام بلیغت تمام برآورد - جام زبان بعجز کشاد - و آنچه

(۲ ن) اکنون که بوقت جنگ جاني و جهان * (۳ ن) بشکار تاخت *
(۴ ن) ازو * (۵ ن) در *

بي‌فرماني كرده بود يک يک بدرگاه عالم پناه بازنمود - درين محل جام اين مصرع خود خواند - و آن اينست * * مصرع *

* شاه بخشنده توئي بندهٔ شرمنده منم *

حضرت فيروزشاه نيز جام را بسيار نواخت - بدل و جان با حالت (۲) او پرداخت - جام نيز يک اسپ تازي بارگير (۳) يافت - سلطان اين مصرع خواند * * مصرع *

* از من نسزد بدي و خود بد نكنم *

معهذا چون شهنشاه از شكارگاه (۴) بازگشت و به (۵) بنگاه آمد جام و بانهبنه را جامهاي زردوزي با علمهاي بهروزي (۶) داد - جامه بالا آورد نمونه يافتند - و نفران ديگر كه برابر ايشان بودند هريكي (۷) را باندازهٔ او جامه دادند - چنانچه مناسب اين خواجهٔ نظامي عليه الرحمة و الغفران ميفرمايد * * ابيات *

بهر مرز و بومي كه من تاختم * ز بيگانه آن خانه پرداختم
كسے كو مرا نيک خواهي نمود * ز من هيچ بدخواهي او را نبود
چو دادم كسے را بخود زينهار * نگشتم بران گفته زنهار خوار
زبانم چو بر عهد شد رهنمون * نبردم سر از حد فرمان برون
سيه تا سپيدي گرفتم به تيغ * بدادم بخواهندگان بي دريغ

(۲ ن) آن * (۳ ن) پاكيزه * (۴ ن) ازانجا * (۵ ن) و در * (۶ ن) با علمبازوهاي بهروزي - در ديگر - با علمهاي علمبازوهاي بهروزي * (۷ ن) هريكي براندازهٔ خود جامه يافته *

في الجمله سلطان فيروزشاه بالهام آله فرموده تا جام و بانهبنه را بگويند كه[٢] اتباع و خيلخانهٔ خود را برابر من سمت دهلي روان كنند ايشان نيز چون مزاج شهريار برين كار ديدند اتباع و خيلخانهٔ خود را از گذارا آورانيدند[٣] - برابر ركاب روان كردند * * بيت *

* هم تهته بدست آمد و هم كار فراهم شد *

* المنة لله كه اين هم شد و آن هم شد *

مقدمهٔ شازدهم بازگشت سلطان فيروز سمت دهلي

نقل است چون جام و بانهبنه بكوشش تمام بحضرت شهنشاه عظام پيوسته تعلق ايشان بكلي رفته - در لشكر حضرت فيروزشاه شادي عام - ظاهر گشته - هرجانب خلائق بي علائق در لشكر در مقام خرمي نشسته - حضرت فيروزشاه خواسته تا از زمين تهته بسوي مركز خود بازگردد و مراجعت كند - پسر جام و تماچي برادر بانهبنه را ولايت تهته داده - و ايشان را مراتب داده - ايشان مبلغ چهار لک تنكه نقد بوجه خدمتي ادا كرده - و هرسال چندگان لک تنكه نقد و اسباب و اسپان قبول كرده - حضرت شاه فيروز با لشكر مظفر و منصور با جام و بانهبنه و خيل خانهٔ ايشان بتمام بسوي دهلي بازگشت - درين محل آن شاه اكمل فرمان داد[٤] تا جام و بانهبنه را پيش دهليز خاص فرود آرند - و فراشينهٔ سفيد از

(٢ ن) تا * (٣ ن) بردند * (٤ ن) فرمود *

فراشخانهٔ خاص بدهند - و ملک سیف الدین خوجو را فرمان شد
تا ایشان را در سراي ادب بیاموزند - اما بر طریق نگاهباني بر آئین
سلطاني - المقصود جام و بانهبنه اتباع خود را از گدارا با خیلخانهٔ
تمام در لشکر آوردند - و در بحر سوار کردند - سلطان فیروز بجانب
دهلي با فتح و بهروزي بازگشت - و ملک سیف الدین خوجو
شب و روز بر راه کردهٔ شاه ملازم ایشان مي‌بود - در محافظت ایشان
جهد مینمود - روزي آوازه خاست که کشتيِ (۲) اتباع و فرزندان بانهبنه
غرق شد - بانهبنه شتاب با هیبت تمام سمت لب آب دوید - ملک
سیف الدین خوجو در دل خود گذرانید مگر بانهبنه حرکت مي‌کند
بدین بهانه میخواهد باز در مقام خود رود - ملک سیف الدین خوجو
بغایت در فکر افتاد - پسر خود را بر سلطان فرستاد - و برین منوال
عرضه داشت کرد - که آوازهٔ چنان خاسته در کشتي که اتباع و فرزندان
بانهبنه بودند آن کشتي در لب آب سنده غرق شد - بدین تشویش
بانهبنه شتاب طرف لب آب میرود - درین محل گمان چیز دیگر میشود
اگر ما را فرمان شهریار باشد بانهبنه را منع کرده شود - چون پسر ملک
سیف الدین خوجو آثار این چنین اخبار بگوش آن جهاندار رسانید
حضرت شاه تامل خطرات در دل گذرانید - فرمان شد برو بر پدر خود
بگو - اگر بانهبنه براي تحقیق کردن اخبار تا کرانهٔ لب آب سنده میرود
تو هم برابر شده باش - و اگر به بیني بانهبنه حرکت کرده در کشتي

(۲ ن) در کشتي فرزندان بانهبنه غرق شدند *

سوار میشود و میخواهد که در مقام خود برود باید که بانهبنه را مانع نشوي - همین قدر بگوئي (اي بانهبنه اگر مردي و جلادت داري برو) و تو بازگردي - من دانم و بانهبنه * * مثنوي *

وگر نه پس آنچنـــان آشتي * ره خشمنـــاگي چه برداشتـــي
دران دوستي جستن[۲] اول چه بود * درین[۳] دشمني کردن آخر چه سود
نداني که من با چنین دستگاه * که بر چرخ انجم کشیدم سپاه
نباشم چنـــآن عاجز و روز کور * که برگردم ازجنگ بیدست زور

الحاصل[۴] تا مادام که پسر ملک سیف الدین خوجو بر پدر خود برسد و فرمان شاه برساند پیش ازان بربانهبنه اخبار آورده بودند که دران کشتي که فرزندان او بودند غرق نشده سلامت است - بانهبنه هم ازان محل[۵] بسوي لشکر بازگشت - حاصل از ایراد این نکات آنست که سلطان فیروز زهي[۶] تاجدار مستظهر بود که چون ملک سیف الدین خوجو آنچنان نکتهٔ بانهبنه بر دست پسر خود بحضرت شاه عرضه داشت شهریار جهاندار ذرهٔ خطره در خاطر مبارک نگذرانید - و اندیشهٔ نکرد سلطان فیروزشاه پادشاهے بود اهل تجربه و پخته - و جهانداري جهان گشته و جهان دیده - وگرنه غیري این تحمل نکند * * بیت *

بتعلیم و دانش تنومند بود * بدانش پژوهي برومند بود

القصه سلطان فیروز بکوچ متواتر سمت شهر دار الملک دهلي بعنایت

(۲ ن) بستن * (۳ ن) ازین * (۴ ن) في الحاصل * (۵ ن) خجل *
(۶ ن) شاهي تاجدار بود که خود ملک سیف الدین خوجوا *

ازلي مراجعت کرد - و خلائق لشکر بعد از دو و نیم سال کامل بسوي خانهاي خویش با خوشي و خرمي بیش بازگشتند - بعنایت الله پس چندگاه[2] مقابل ملتان نزول کرد - مخصوص کرده در ملتان رفت زیارت مشائخ ملتان علیهم الرحمة و الغفران بدل و جان بجا آورد در باب خلائق ملتان احسان[3] فراوان برآورد - و فتحنامهٔ تهتّه در دهلي بر خانجهان فرستاد - چون فتحنامه در دهلي رسید دستور مشهور که منتظر آن سطور بود بسوي آن فرمان بسر دوید - و در ملاء عام خواند در شهر دهلي بیست و یکروز طبلهاي شادیانهٔ نهکانه زدند - فرمایش قبّها شد - این بیت در فتح نامه بود * * بیت *

* ما میرسیم و ازپي چیزی که رفتــه شد *

* آن هم بمــا رسید و برابر همیرسد *

خانجهان با استعداد فراوان و خدمتي بي پایان تا حد دیبالپور استقبال نمود *

مقدمهٔ هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال تا حد شهر مشهور دیبالپور

نقل است چون خانجهان مستعد شده راه دیبالپور پیش گرفت چون بحضرت شهنشاه پیوست شکر فراوان گفت - خدمتهاي بسیار و پیشکشهاي بیشمار پیش[4] حضرت جهاندار گذرانید - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) سر چندگاه * (۳ ن) احسان فراوان و لسان بی پایان * (۴ ن) بحضرت جهاندار *

از هریک محنت و مشقت تهته و راه گجرات که خلق لشکر آن شاه دیده بود پیش دستور مشهور بازنمود - دربن محل دستور اکمل ابواب راز کشود - و هریک شدائد و مکائد که خلق لشکر را رسیده بود و بر نامرادیِ آب و باریدن آب باران رحمت از غیب بر سر تشنگان بارید چون عنایت بی‌غایت حضرت الله تبارک و تعالی در باب شهریار جهاندار است براحت بدل شد - و این چنین مقامی مخالفی (که از عهد سلطان معزالدین محمد سام باز تا غایت تا جداری از تاجداران دهلی را دست نداده چنانچه لشکر قاهرهٔ سلطان علاءالدین با آن دستگاه سلاطین روم و چین در مقام تهته دوید از غایت جایگاه قلب و زمین منقلب ستدن نتوانستند - و حضرت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه با آن لشکرهای قاهره و استعداد ظاهره سالها در حدود تهته عمر بسر برده بتقدیر الله تبارک و تعالی گوهر فتح دست نداده) حضرت شهریار و مکنت جهاندار را خدایتعالی بقدرت اعلی و بکرم عمیم و عنایت مستقیم خود این چنین مقام مخالف بغیر تیغ دست داده - و این (۲) اندک نیست *   * بیت *

بادی (۳) تو همه وقت شاد و خرم * بد خواه نکون فتاده در غم

القصه (۴) سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت (۵) آله با لشکر منصور بسعادت و سلامت (۶) از شهر دیبالپور روان شده در شهر دار الملک دهلی رسید

(۲ ن) و این نه اندک است * (۳ ن) بادت همه وقت شاد و خرم *

(۴ ن) المقصود * (۵ ن) حضرت ودود * (۶ ن) در *

تمام خلق شهر با بیرقهاي لطیف و اسبابهاي شریف چون اصحاب ظریف استقبال کردند - در دهلي قبها بستند - بانواع آراستند درمیان خلائق جهان شادئ عام شد - و خلق از اطراف و اکناف جهان براي تماشا مي‌آمدند - و لطافت میگرفتند - در زیر هر قبه الوان نعمت بیشمار انبار(۲) کرده بودند از جنس طعام و شراب و تنبول و میوه از هر جنس تر و خشک - هرکه براي تماشا مي‌آمد الوان نعمت مي‌خورد - هیچکسے را منعے نبود - جمله عالم در مقامات خرمي و درجات بیغمي آسود - در خانه جشنها آغاز شد - زیراچه خلائق مسکین بعد از دیدن محنتهاي فراوان و مشقتهاي بے پایان در خانهاي خود آمده - و با عزیزان و دوستان خود ملاقات کرده سبحان الله هر که ازان مهم سلامت در خانه آمد در خانهاي ایشان شادي - و هر که دران مشقتها و محنتها سر در کونجیرن نهاده و جان بحضرت جاندہ داده در خانهاي ایشان ماتم - در بعضي خانها سرود - ودر بعضے خانها گریه و زاري - چون حضرت فیروزشاه این افواه از خلائق شنید آب از چشم گردانید - و بر دستور فرمود(۳) که بیچاره خلق بعضے از ایشان سرگردان سر دران کونجیرن نهادند - و اسباب و املاک بباد دادند - امروز در خانهاي ایشان گریه و زاري ست - اگر در تهته رفته نمیشد به میبود - این خلائق را این روز ره نمي‌نمود - بر خانجهان فرمان خسرو جهان شد - هرکه با ما در مهم تهته بود و دران

(۲ ن) ایثار * (۳ ن) میفرمود *

کونجي‌رن آسود آنچه آن شخص استقامت داشت بر ابقاي او مقرر
و مستقیم دارند - ایشان را بچیزي نرنجانند - کرت دیگر کیفیت ایشان
پیش(۲) من گذرانیدن حاجت نیست - و هرآنکس(۳) که باما مخالفت
کرد و در گجرات دهیازده ستد و ما را گذاشت و در شهر آمد
نان و دیه ایشان نیز مقرر و مستقیم دارند - نخواهم هیچکسي را
از کسے و خسي کسي(۴) برنجاند - این که گفتم شمهٔ از مهم تهته بود *

* ابیات *

در تهته چو شاه رخ نهاده * شاهانش دویده پا فتاده
آورده همه برابر خویش * گنجینه بدادیش زحد بیش

معهذا جام و بانهبنهٔ نیکنام با تمام خیلخانهٔ خویش از تاثیر رعب
سلطنت بیش از آثار انوار ازلیي در شهر دهلي رسیدند - فرمان شد
تا خیلخانهٔ ایشان را متصل سرای ملکه(۵) مقام دهند - تا ایشان
بخاطر جمع دران جایگاه ساکن شوند - چون خیلخانهٔ ایشان دران محل
جاي یافتند دران مقام با فرحت تمام آبادان شدند - و آن محل را
سراي تهته نام داشتند - و حضرت فیروزشاه مبلغ دو لک تنکه براي
جام و دو لک تنکه براي بانهبنه نقد از خزانهٔ موفوره در وجه انعام
سالینه تعین کرده - و جز این هرروز جامها و اسباب(۶) و نعمتهاي فراوان
چندان مي‌یافتند که تهته را بکلي فراموش کردند(۷) - و بوقت بارجا

(۲ ن) بمن * (۳ ن) هرآنکه * (۴ ن) بکسے نرنجانند * (۵ ن)
ملک * (۶ ن) اسپان * (۷ ن) کرده *

چون سلطان فیروز در تخت نشستي جام و بانهبنه طرف بازوي راست در جامخانهٔ دوم فرود صدر صدور جهان بر حکم فرمان شاه مي نشستند انشاء الله و بعون الله بیان نشستن ایشان پیش خسرو جهان در وقت بار در مقدمهٔ بیان بارجاي نبشته آید - و از حال و احوال هر یک خانان و ملوک درگاه که دران محل بحکم فرمان شهنشاه بمرتبه مي نشستند مشرح(۲) شرح داده شود - معهذا چون ازین سخن چند سال گذشت و تماچي برادر بانهبنه در تهته برگشت حضرت شهنشاه جام را براي دفع شر او در تهته فرستاد - جام در تهته رسید و تماچي را سمت شهر روان گردانید(۳) - و بانهبنه هم در دهلي ماند و پیش سلطان فیروزشاه خدمت میکرد - چون سلطان تغلق شاه بپادشاهي نشست بانهبنه را چتر سپید(۴) داد - و در تهته روان کرد بانهبنه در اثناي راه جان بحق سپرد * * ابیات *

هستند سه کس ستیزه کاران * عورات و صغار و تاجداران
تا سر نبـــرند زود انکار(۵) * آرام بود بهـــرسه دشوار

مقدمهٔ هژدهم وضع طاس گهرِیاله بعد از آمدن مهم تهته

نقل است هر وضعي که سلطان فیروزشاه بالهام الله در عهد دولت خویش بفراست و کیاست در مملکت دارالملک دهلي

(۲ ن) مشروح * (۳ ن) کرد * (۴ ن) بلند * (۵ ن) آنکار *

وضع کردهٔ اعجوبهٔ زمانه بود - یکي ازان(۲) نوادرات این بود که آن را طاس گهڑیاله گویند - هیچ پادشاهي صاحب دستگاهي مالک(۳) تختگاهي را میسر نیامد - زیراکه هروضعي که پادشاهي درجهان پدید آورده البته بعد مرور ایام و کرور اعوام آن چیز از جهان(۴) رفته - مگر از مهتر آدم صلوات الله و سلامه علیه تا نوبت(۵) دولت سلطان انبیا شهنشاه اصفیا رهنمای اولیا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از جملهٔ سلاطین که در(۶) زمین بتقدیر حضرت رب العالمین جولانگري نمودند شش یادگار از شش(۷) پادشاه عالم پناه درین جهان فاني بحکمت رباني باقي مانده - چنانچه خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران بیان فرمود *

* بیت *

چو برگشت(۸) کرد از جهان روزگار * ز شش پادشه ماند شش یادگار
کلاه از کیومرث آفاق(۹) گیــر * ز جمشید تیغ از فریدون سریر
ز کیخسرو آن جام گیتي(۱۰) نمــاے * که احکام انجم دران یافت جاى
فروزندهٔ آئینــهٔ گوهري * نمــودار تاریخ اسکنــدري
همــان خاتم لعل بر دوختــه * بمهــر سلیماني افروختــه

المقصود از سلطان فیروزشاه نیز وضع طاس گهڑیاله از حد خراسان تا

(۲ ن) از * (۳ ن) مالک * (۴ ن) از جهان رفته و حبط گشته - و در دیگر - از جهان رفته ونسیه گشته * (۵ ن) نبوت * (۶ ن) درین * (۷ ن) از شش تاجدار نامدار * (۸ ن) برگشته شد * (۹ ن) شد تخت گیر * (۱۰ ن) انجم *

بنگاله این یادگار باقي ماند - اما آن شش چیز که ازان شش تاجدار باقي ماند در هرشش چیز (۲) ایشان را یکان چیز مطلوب بود - و بیشتري ازان وضع مقصود دنیاوي مینمود - چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله وضع طاس گهریاله کرد و در وضع کردن آن جد و جهد بسیار نمود اگرچه ظاهرًا مطلوب دنیاوي میخیزد چون در زیر معني نظر کنند مقصود آخرت نیز بر دست مي آید - چنانچه این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف که مورخ تواریخ سلاطین شریف است درین تواریخ بر سبیل اختصار هفت منافع دیني در قلم آورده

منفعت اول آنست چون طاس گهریاله بنوازند آواز آن در گوش جهانیان برسانند عالم و عالمیان از رفتن روز و گذشتن شب معلوم کنند - اهل غفلت جبلت را از انصرام شدن عمر عزیز خود یاد آرند زمان زمان هزار افسوس بکنند - در طلب آخرت میل کنند *

* بیت *

* هر ساعتي که بر در شه طاس میزنند *

* نقصان ز عمر میشود آن یاد میدهند *

منفعت دوم آنست چو هوا تاریک شود در سمت آسمان بتقدیر حضرت سبحان غبارے پدید آید مسکین مصلیان را وقت ظهر و عصر معلوم نشود - بدلائل عقلي و ادراک فهمي نماز ظهر بوقت عصر ادا کنند - و نماز عصر بوقت غروب ادا کنند - درین مسئله

(۲ ن) درین شش چیز *

میان علماے دین و مشائخ اهل یقین اختلافات بی‌نهایات است هریکي باجتهاد خویش از آثار انوار کثرت درک بیش قولي مخالف قولي میگویند - چون این چنین حرکات (۲) میان مصلیان با برکات پدید آید و بدیشان معلولي رخ نماید بمجرد آنکه آواز طاس گهڑیاله بگوش (۳) ایشان برسد جمله عالم را معلوم شود که این‌قدر روز گذشته است و این‌قدر مانده - وقت ظهر درآمده و یا گذشته - هیچ شبه در اوقات ظهر و عصر نماند - منفعت سیوم آنست چون صاحبان نماز تهجد براي اداي نماز تهجد برخیزند و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتند - و نماز تهجد برپیغامبرما صلي‌الله علیه وسلم فرض بود - کما قال الله تعالی فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا - و سنت است بر امت پیغامبر علیه الصلوة و السلام - اگر (۴) مومني تهجد اختیار کند (و وقت تهجد آنست که چون شب از نیمه چیزي زیادت گذشته باشد) چون صاحب نماز تهجد براي تهجد برخیزد و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتد - چون آواز طاس گهڑیاله در گوش او برسد شبه از دل او برخیزد - منفعت چهارم آنست که براي شناختن سایهٔ اصلي مر مصلیان را حاجت کلي‌ست - و درین مسئله میان علما اختلاف جبلي‌ست - بلکه (۵) علما گویند که دانشمند کامل حال کسي‌ست که او چهارده علم خوانده باشد و علم نجوم داخل این چهارده علوم است - و شروع کردن در علم نجوم

(۲ ن) اوقات * (۳ن) در گوش * (۴ن) نقلست اگر آه * (۵ن) ملک علما *

حضرت مصطفی صلي الله عليه و سلم منع فرمود - و علما نيز منع
کرده - مگر همين قدر که احکام سايهٔ اصلي معلوم شود - و سايهٔ اصلي
در هر ماه شمسي گشتن ميآيد - زيراچه وقتي روز بزرگ ميشود
و شب خرد - وقتي شب بزرگ ميگردد و روز خرد - از يک و نيم
قدم تا ده و نيم قدم مدت دوازده ماه شب و روز زيادت و نقصان
ميشود - و اين تفاوت بجز عالم رباني ديگرے نميداند - چون وضع
طاس گهڑياله شد و دران طاس براي معرفت پاس قانون نهاده
و آئين پديد آورده چون پاس مرتب شود در طاس آخرين
باختيار حکماي باريک بين گجر[۲] زنند - اعني آن[۳] مقدار پاس[۴] که آن
روزست بعد اتمام پاس آن قدر طاس روزينه در هم نوازند - معلوم
شود که درين ماه آفتاب در فلان برج است - و سايهٔ اصلي درين
ماه در فلان برج است - چندين قدم است - درين ضابطه بنجوم
شروع کردن حاجت نيست - منفعت پنجم آنست که چون روزه دران
ماه مبارک رمضان عمت برکاته روزه بدارند وبوقت نماز شام بحکمت
حضرت علام هوا تاريک شود و اهل صوم گمان برين برند مگر آفتاب
غروب کرده و وقت نماز شام در آمده بدين گمان صائمان روزه افطار
کنند - بعده هوا صاف شود - و غبار از آسمان برود - آفتاب نمودار کند
آن طائفه روزهٔ ماه مبارك رمضان شکسته باشند - ميان علماي شريعت
و مشائخ طريقت در باب اين طائفه اختلاف افتاد - هريکي

(۲ ن) کجه - کنج * (۳ ن) اين * (۴ ن) طاس *

درین مسئله بانواع اجتهاد آگاهي داد - آن مسکینان روزه افطار کنندگان درین گفتگو افتادند - چون حضرت فیروزشاه وضع طاس گهڑیاله کرد بمجرد آنکه بوقت غروب آواز طاس گهڑیاله بگوش روزه داران رسد في الحال روزه افطار کنند - و ازین جملهٔ اختلاف علما بیرون آیند زهي منافع عظیم - منفعت ششم آنست چون اصحاب سحري (۲) براي خوردن طعام سحر برخیزند و بعد از خوردن طعام سحر ایشان را معلوم گردد که صبح دمیده است برین وجه در روزهٔ (۳) ایشان شبه افتد چون آواز طاس گهڑیاله بگوش ایشان رسد از قیاس بقیهٔ شب معلوم گردد - اگر شب باقي باشد طعام بخورند - و اگر صبح دمیده باشد بغیر خوردن طعام سحر روزه بدارند - منفعت هفتم آنست اگر کسي خواهد نماز عشا در ثلث شب بگذارد (و نماز خفتن بعد از ثلث شب گزاردن مستحب است) چون آن شخص برخیزد و گمان برد مگر از شب چیزي باقي نیست براي آداي نماز عشا در تردد افتد - چون آواز (۴) طاس گهڑیاله بشنود آن تردد از خاطر او برخیزد این هفت منافع بود که این مورخ درین تواریخ بازنمود - و اگر تمام منافع وضع طاس گهڑیاله بنویسد مطول گردد - الغرض ازان شش یادگار سلاطین پیشین یکان منفعت دنیاوي بود - از وضع طاس گهڑیاله هفت منفعت اخروي روي نمود - معهذا چون سلطان فیروزشاه

(۲ ن) سحر * (۳ ن) روزهٔ ایشان بشبه افتد * (۴ ن) آواز از طاس گهڑیاله *

از مهم تهته بازگشت در شهر دهلي آمد - در استمالت مملکت مشغول گشت - براي وضع طاس گهڑیاله در نشست - چند روز حضرت شاه فیروز و منجمان درگاه او را همدرین گذشت - چون آواز طاس در گوش خلائق افتاد هر یک تني که ازان انجمن براي تماشاي طاس گهڑیاله در شهر فیروزآباد آمده بودند هریکي ابواب حیرت کشاد - براي دیدن طاس گهڑیاله رخ نهاد - جملهٔ عالم از وضیع تا شریف جوان و پیر کبیر و صغیر براي نظاره آمدند - و آن طاس گهڑیاله بالاي دربار(۲) کوشک شهر فیروزآباد داشتند - خلائق براي نظاره میرفتند - تا کار(۳) منافع طاس گهڑیاله و عظمت او بجائي رسید و بمرتبهٔ کشید که درمیان سکههاي تاجداران و علامات(۴) جهانداران داخل آمد - و سکه چه باشد که بغیر پادشاه با جاه عالم پناه بر غیري اطلاق نتوان کرد - طاس گهڑیاله نیز دائم پیش دَربار دُربار سلاطین نیکوکار نوازند - این بود شرح طاس گهڑیاله - خواجه میفرماید *

* بیت *

بار مسیحا نکشد هر خري * محرم دولت نشود هر سري(۵)

قسم چهارم بازآمدن سلطان فیروزشاه از سوارئ مهمهاي بزرگ و مشغول شدن باستمالت مملکت هژده مقدمه

(۲ ن) در باب * (۳ ن) کاربار * (۴ ن) علامات داران جهانداران *

(۵ ن) کسي *

مقدمهٔ اول بازآمدن[2] حضرت فیروزشاه

از سواریٔ مهمها

نقل است سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله در شهر دهلي بود - در استمالت مملکت جهد بلیغ مي‌نمود - مانا که رسولان از معبر رسیدند - ایشان را برای[3] پایبوس درگاه شهنشاه بردند - رسولان مذکور بر طریقهٔ مستغیثان[4] مشهور زبان کشادند - بدان سبب که قربت[5] حسن کانکو در معبر پادشاه بود - چون سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه انار الله برهانهم ازین جهان بدان جهان پیوست و سلطان فیروزشاه در پادشاهي نشست فرمانهاي شهنشاه در معبر رفت - خلق معبر متفق گشت - جمیع خلائق در دولت‌آباد رفت - قربت‌حسن کانکو را پیش کردند - و در معبر آوردند - و بر سر خویش بپادشاهي اختیار کردند - سر از اطاعت سلطان‌فیروز کشیدند - و قربت‌حسن کانکو (که در معبر بپادشاهي نشسته بود) جمله افعال قبیح بصریح پیش گرفته راویان محقق برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته و گوهر اخبار بدین‌آثار سفته - چون آن قربت‌حسن کانکو در محل بارجا بار دادي در دست و پاي خود پیرایهٔ عورات پوشیدي - در گلوي و دست او همه پیرایهٔ عورات بودي - و او را با اماردان افعال قبیح

(۲ ن) بازماندن * (۳ ن) از براي * (۴ ن) مستغاثیان * (۵ ن) قریب حسن‌کانکو *

بصریح شدي - الله تبارک و تعالی جمیع مسلمان را از اقامت این
(۲)
فعل نگاهدارد - آمین آمین آمین - القصه چون قربت حسن کانکو
در شهر معبر این چنینها آغاز کرد خلق معبر ازو بغایت و بي نهایت
(۳)
تنگ آمدند - و ازو و از افعال او بستوه رسیدند - بکن مفسد که
در حوالي معبر میباشد با جمعیت انبوه و پیلان با شکوه در معبر
درآمد - و قربت حسن کانکو را زنده گرفته - بعد از گرفتن کشته شهر
(۴)
معبر خود گرفته - بتمام معبر که شهر مسلمانان بود خراب گردانیده
(۵) (۶)
بلکه عورات مسلمانان بر دست هندوان گرفتارشده - در شهر معبر بکن
اقامت کرده * * بیت *

خدا ترس را بر رعیت گمار * که معمار ملک است پرهیزگار

الغرض چون این آیندگان در خدمت سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز
آمدند چنین داستان بازنمودند - سلطان فیروزشاه بر ایشان گفت
که در اول حال و آغاز مقال از ذات شما صفات طغیان ظاهر گشت
چون خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه
انار الله برهانهم از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده فرمان طغراي ما
بجانب شما صادر شده - شما اطاعت فرمان ما نکرده در دولت آباد
رفته قربت حسن کانو را آورده در معبر نشانده - چون ازو افعال قبیح

(۲ ن) في القصه * (۳ ن) بمکن مفسد * (۴ ن) بتمام معبر که
مسلمانان بودند خراب گردانیده * (۵ ن) خراب شده و گرفتار گردیده *
(۶ ن) کفر اقامت شده *

صریح در وجود آمده قهر حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله بر شما نازل شده اهل کفر استیلا یافته هر همه را زیر و زبر گردانیده این زمان شما مضطر شده و بینوا گشته اینجانب آمده - پیش ازان این قدر اندیشه نکرده - درین وقت لشکر ما از غایت بسیاری مهمها و سواریهای متواتر ماندگی آورده است - چندگاه بکرم الله لشکر ما در شهر قرار گیرد ماندگی فرود آید - انشاء الله تعالی اگر حیات باقی ست و عنایت الله دمادم ساقی[۲] ست بار دیگر آن طرف رخ آورده شود - سبحان الله تعالی زهی شاه فیروز پادشاهے صاحب کیاست و فراست بود - چون دید که لشکر بغایت درمانده شده و چند مهم متواتر کرده اگر سمت معبر سواری شود تا چه نوع افتد *

* بیت *

* شهر و سپـــه را چون شوی نیک خواه *

* نیک تو خواهد همـــه شهر و سپـــاه *

معهذا سلطان فیروزشاه مستثنی رسوان معبر را بازگردانید - و گلدستهٔ معذرت بدست شان داد - و خود بدولت و سعادت دنبال استمالت مملکت در امورهای سلطنت مشغول گشت - بعد چندگاه حضرت فیروزشاه با دستور هواخواه در محل خلوت انوار آثار مملکت و اسرار سلطنت درمیان آورد - و این لفظ از زبان برآورد[۳] - و راز دل از بسیاری تفکر مشکل پیش او کشاد که ما را اتفاق سواری سوی دولت آباد

(۲ ن) باقی * (۳ ن) برآورده برراز آه *

در دل میگذرد - از سبب ضعف خلق اندیشه کرده میشود - و
پادشاهان براي گرفتن ممالک و در ضبط آوردن اقالیم بغایت
حریص باشند - جوهر و گوهر کوشش بحد تراشند - آن زمانه
زمانهٔ پیشین بود - درین دورها از تاثیر گردش طورهاي زمانه
دیگر پدید آمد - کما قال النبي علیه الصلوة و السلام کل یوم ابتر (۲)
یعني هر روز از روز دیگر در اشغال کوتاه است - درین محل دستور
بازنمود که حاصل از مملکت دو چیز است - یک چیز آنست که
پرورش رعیت و استمالت مملکت و غمخوارگي اسلامیان اهل سنت
و بیغم گردانیدن ذمیان بد ملت و در آمان داشتن امانیان سلطنت
و دوم چیز آنست قلع کفار و قمع اشرار و گرفتن ممالک بکوشش
بیشمار - بحمد الله که در عهد دولت شهریار و دور مکنت جهاندار
پرورش رعیت و استمالت مملکت و محافظت مسلمانان اهل برکت
در طور عظمت شاه اینچنین شده که هیچکس بتجسس بسي درآئین
تاجداران پیشین و قوانین شهریاران دور بین اینچنین نشان نداده
و قلع کفار از اقبال جهاندار بتوفیق عنایت حضرت غفار بسیار بسیار
شده - و لشکر دار الملک دهلي چنان تازه و قوت گرفته است که
سوار شدن شهریار حاجت نیست - چون در مقامي کفره روي بفساد
آرد بندهٔ از بندگان درگاه و معتمدي از معتمدان بارگاه نامزد (۳) شود
بیخ آن طائفه برکند - تا انتباه دیگران شود - اما براي گرفتن ملکها

(۲ ن) بتر البتر کوتاه (۳ ن) گردد *

و دست آوردن اقالیم در جوار مملکت دهلي بیشتري اقالیم اهل
اسلام است - و تیغ زدن با اهل اسلام یک فائدۀ حاصل آید - و دۀ زیان
روي نماید - آن دۀ زیان اینست - یکي آنکه هر قدمي که مردم
جانب قلعۀ مسلمانان میزنند و براي رنجانیدن ایشان میکوشد آن
تمام عقاب بر حکم فرمان حضرت وهاب در نامۀ اعمال این کس
مینویسند - دوم آنست اموال بیت المال براي آن جمع میکنند
تا قوت در اسلام زیادت گردد - نه آنکه بیت المال خرج کنند - و براي
قلع مسلمانان روند - سیوم آنست چندین هزار مسلمانان نیکوکار
بي موجب در محنت و مشقت میافتند - چهارم آنست عمر
عزیز و حیات لطیف در باطل میگذرد - و در دمي و قدمي گناه
مینویسند - پنجم آنست اگر آن مقام در دست آید و گوهر فتح
روي نماید چندین هزار عورات مستورات و مخدرات مسلمانان
فضیحت میگردند - ششم آنست اموال باطل و نامشروع در
بیت المال جمع میشود - هفتم آنکه سلاطین دیگر را مقاومت کردن
با اهل اسلام دستور میشود - هشتم آنکه چنین افعال میان شهریاران
خوش خصال پسندیده نبود - نهم آنکه براي مالایعني چندین
هزار در هزار خصمان حاصل میشوند - فرداي قیامت آمنا و صدقنا
جواب هر یک دادني ست - دهم آنکه در محشر قیامت از روي
حضرت سید الانبیا پیغامبر با صفا محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم شرمندگي آرد - کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم إنما المؤمنون اخوة - درين محل دستور مذکور مکرر کرده که بندهٔ درگاه و کمینهٔ این بارگاه این ده وجه بر سبیل ایجاز و اختصار بازنموده - اگر از گناه مضرت اهل اسلام گفته آید مدتي باید که آخر شود - و آن یک فائده چیست آنست که میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان آوازه براید که فلان پادشاه فلان اهل اسلام را بقهر و غلبه بدست آورده - و مشتي مسلمانان را که دران مملکت بودند زیر و زبر گردانیده - در اقامت این فعل عندالله هیچ نفعے نیست و مضرت بسیار و گناه بیشمار و خصمان بي کنار - و اهل کیاست عقل و درایت فضل از جهت خود نمائي میان خلق عند الله گناه بیشمار اختیار نکرده - چون خانجهان چنین داستان بر قانون راستان بیرون(۲) داد و آثار اسرار پیش حضرت شهریار صریح کشاد حضرت فیروزشاه را کلمات دستور موافق افتاد - بغایت پشیمان و پریشان گشت - و چشمها پر آب کرد - و فرمود که درین کلمات همه(۳) رموزات فوائد(۴) دوجهاني و قواعد اساس سلطاني است - بعد ازین جزم کرده شد که بعغایت علام بر اهل اسلام لشکر کشي نکنم - حاضران درگاه و ناظران بارگاه که پیش آن درگاه(۵) بودند سر بر زمین آوردند دعا کردند - درین محل سلطان فیروزشاه گفت آنکه(۶) مسلمان خواهد بود چگونه او را غم ایمان خود در دل نخواهد گذشت - و دنیا چیزے

(۲ ن) سپردن داد * (۳ ن) هم * (۴ ن) ازان * (۵ ن) آن ماه *
(۶ ن) آنچه مسلمانان خواهند بود که او را غم آه *

نیست - اگر با ایمان رفته شد زهے کار و خهي بازار و احسن کردار
دران روز سلطان فیروز خانجهان را بارانيي علم کتف کسوت خاص
که پوشیده بود پوشانید - زهے پادشاه(۲) نادرهٔ دوران و خهي(۳) وزیر
اعجوبهٔ جهان - المقصود آنکه حضرت شهنشاه بر گزیدهٔ حضرت(۴) الله
بدین سبب مدت چهل سال کامل در مملکت شامل ملک راند
و از زیان و مضرت اهل اسلام احتراز کرد - چنانچه خواجهٔ نظامي
نوشته * ابیات *

سکندر بتدبیر دانا وزیر * بکم روزگاري شد آفاق گیر
شه ما که بد خواه را کرد خرد * براي وزیر از جهان گوي برد

مقدمهٔ دوم اهتمام سلطان فیروزشاه براي جمع کردن بندگان

نقل است چون شاه فیروز را بتقدیر الله براي جمع کردن بندگان
هواخواه اهتمام بسیار و کوشش بیشمار در دل افتاد تا کار این بار و
آثار این گفتار بجائے کشید و بمرتبهٔ رسید که بر جملهٔ مقطعان اقطاعات
و کل عهده داران احسن صفات تاکید بر تاکید شده هر محلي که
نهب کنند باید که بندگان بچینند(۵) - آنچه لائق درگاه و شایستهٔ
بارگاه پادشاه باشند بحضرت ما برسانند - آري عجب کاري و

(۲ ن پادشاهي * (۳ ن) زهي * (۴ ن) حضرت ودود * (۵ ن)
بجستند *

بو العجب اسرارے - چون در کاري و نفاذ کرداري پادشاهان اهتمام فرمايند و کوشش نمايند معلوم است که چه شود - جمله مقطعان چون در حضرت خسرو جهان ميآمدند هر يکي بر اندازهٔ دستگاه خويش از آثار رغبت(۲) شهريار بندگان چيده و خوبصورت و اصيل را جامهاي پاکيزه پوشانيده روباکها کشيده بر سر ايشان کلاه و موزه‌هاي لعل در پاي و دستارچهٔ کشيده در کمر بسته خدمتي پيش تخت ميگذرانيدند - و رسمي بود سلطان فيروز را هر سال چون مقطعان از اقطاعات براي پايبوس حضرت شهنشاه شش جهات مي‌آمدند خدمتها از هر جنس بر اندازهٔ دستگاه خود مي‌آوردند(۳) - چنانچه از جنس اسپان تازي دريائي و ترکيان بيش بهائي و پيلان نامتناهي و جامهاي بانواع اجناس قيمتي و آوانيِ زر و نقره بے قياس و اسلحه(۴) و شتران و استران و جز آن هر يکي بر اندازهٔ اقطاع خويش از هر جنسے بعضے صدگان و بعضے پنجاه‌گان و بعضے و بيست‌گان و بعضے يازده‌گان مي‌آوردند و ميگذرانيدند - و بندگان نيز مي‌آوردند و فرمان حضرت(۵) شهريار و طغراي مکنت جهاندار برين جمله بود - آن مقدار خدمتي که مقطعان اقطاعات بيارند آن را قيمت کنانند بدل محصول اقطاع مجرا دهند - بلکه قاعدهٔ خدمتي بے‌قياس وضع سلطان فيروزشاه بود - در عهد سلاطين ماضيه اين رسم نبود - هر مقطعے

(۲ ن) رعب * (۳ ن) ميانزودند * (۴ ن) و شکره و اسلحه * (۵ ن) حضرت شهنشاة شهريار *

که از اقطاع آمدے آنچه میسر شدے پیش حضرت سلاطین ماضیه گذرانیدے - و آن خدمتي در محصول وضع نشدي - چون دور حضرت فیروزشاه رسید فرمان فرمود - که مقطعان را خرج و اخراجات بسیارست ایشان را خدمتي معاف دارند - و مزاحمت ندهند سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - هر مقطعي که از اقطاع بیاید و هر جنسي که دران اقطاع دست میدهد بسیار بسیار در حضرت بیارد - و بهاي آن از محصول مجرا ستاند - تاهردو طرف عزت حاصل آید - هم مقطع را حرمت باشد - وهم آن خدمتي درخور پادشاه میان خلائق پیش تخت بگذرد - تا چهل سال کمال این قاعده مستقیم ماند - الحاصل از تاثیر جهد آن شهریار هر مقطعي که بندگان بسیار خدمتي میگذرانید بران مقطع مراحم فراوان و عواطف بي پایان مبذول میفرمودند - و هر مقطعي که بندگان اندک گذرانیدے در باب او مرحمت بر موازنۀ آن شدي - چون مقطعان اقطاعات را بالیقین محقق گشت[۲] (که قصد حضرت شاه براي جمع کردن بندگان هواخواه بسیارست) جمله مقطعان اقطاعات را از همه[۳] کارها و کل کردارها این کار اهم پیش آمد - این کار را بر همه کارها مقدم داشتند در[۴] چند سال از تاثیر جهد خسرو خوش خصال بندگان پسندیده افعال چندان جمع شدند که در تحریر قلم و تقریر زبان در نگنجد چون حضرت شاه را معاینه شد که بندگان بسیار جمع شدند بعضے را

(۲ ن) گشته * (۳ ن) هم از کارها * (۴ ن) سر - که *

در شهر ملتان و بعضے را در شهر مشهور دیبالپور و بعضے را در شهر حصار فیروزه و بعضے را در سامانه و بعضے را در گجرات و همچنین در هر اقطاعي براي سکونت فرستاد - و هم دران اقطاعات استقامت ایشان هر یکي کرده - براي پروردن ایشان دست احسان برآورده و بعضے بندگان را هم در اقطاعات مذکور میان حشم نان پرداخت تعین کرده - و دیهها در وجه داده - و دیگر بندگان که در شهر بودند هر یکي را مشاهرهٔ کامل تعین کرده - بعضے را صد تنکه و بعضے را پنجاه تنکه و بعضے را چهل و بعضے را سي و بعضے بیست و پنج تنکه کمینه را بیست تنکه - و از ده تنکه کسي را کمتر نبود - و در ماهي یا شش‌گان ماهي یا چهارگان ماهي یا سه‌گان ماهي نقد بي قصور و نقصان از خزانهٔ موفوره مییافتند - بعضے در کلام الله و حفظ و بعضے در علوم دیني و بعضے در قسم تحریر مشغول شدند - و بعضے در خانهٔ کعبه بر حکم فرمان رفتند - و بعضے را تسلیم طوائف کردند ایشان حرفت صنعت آموختند - موازنهٔ دوازده (۲) هزار نفر بندگان کاسب هر جنس شدند - و چهل هزار بنده هر روز در نوبت سواري و خانه حاضر میبودند - جمله یک لک و هشتاد هزار بندهٔ آن شهریار در شهر و اقطاعات جمع شدند - حضرت شاه فیروز براي ایشان بسیار چیز میخواست - و براي آسودگي و سیري ایشان کوشش مینمود - چنانچه بیخ استقامت و دستگاه ایشان در قعر زمین رسید

(۲ ن) دو هزار *

شهریار این کار بر خود طریقهٔ واجبات پنداشت - تا کار این باز بجائے رسید (۲) و کردار این اسرار بمرتبهٔ کشید (۳) که عرضهٔ بندگان علاحده مجموعه دار علیحده خزانهٔ وجه بندگان علیحده دیوان بندگان علاحده چاؤش غوري و نائب چاؤش غوري دیوان علیحده - اعني اصحاب دیوان بندگان از اصحاب دیوان عالي وزارت بکلي علیحده بود - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت الله جانبي (۴) سواري کردي بندگان تیرانداز علیحده جُنگ بسته پیش شده میرفتند و بندگان تیغدار هزار (۵) هزار علیحده و بندگان آورد علیحده و طائفهٔ بندگان ماهلے بر پشت نر گاو میش سوار علیحده و بعضے بندگان هزاره اسپان تازي و ترکي‌سوار با خیل و تبار هزار اندر هزار عقب پادشاه شده میرفتند - اینچنین بندگان بي‌عدد جمع شدند - تا کار بحدي رسید که درجمیع کارخانهاي خاص (چنانچه آبدار وشرابدار و جامدار و مطبخي و عطردار و طشت دار و چتردار و شمعدار و پرده دار و جاندار و سلاحدار و شکره دار و یوزبان و سیه گوش دار و پیلبان و ستوربندان و خاصدار و دارو دار و سنگتراس و سقا و جز آن و براي (۶) خدمت محل درون و محل برون و علمخانه و در نوبت پاس و ترغاک و چوکي در سفر و حضر و بندگان قرآن خوان در کتابخانه و علمخانه و گهڑیال خانه و محرران در

(۲ ن) کشید * (۳ ن) رسید * (۴ ن) جائے * (۵ ن) هزار در هزار *
(۶ ن) و براي خدمت محل درون و محل دوم و محل سیوم و علمخانه *

دواوین و بعضے بندگان در دیوان عرض و دیوان وزارت میان نفیا و بعضے بندگان مقطعان و پرگنه‌داران و شحنگان محلها و جز آن) تعین شدند چنانچه هیچ مقامي از بندگان سلطان فیروزشاه خالي نبود - و هیچ شهریاري تاجداري در مملکت دهلي این مقدار بندگان جمع نکرده مگر بفرمان خداي تبارک و تعالی سلطان فیروز توفیق یافته - و سلطان علاءالدین مرحوم موازنهٔ پنجاه هزار بنده جمع کرده بود - و مشیر (۲) و بشیرش ایشان بودند - بعد دور علائي بحکمت کبریائي هیچ پادشاهے با جاهے صاحب دستگاهے در مرکز دارالملک دهلی براي جمع کردن بندگان غلو (۳) نکرده - مگر سلطان فیروز کرده - سبحان الله چون در ازل (۴) حضرت ذوالجلال و کریم متعال قلم برین رانده (که در شهر دارالملک دهلي بحکمت ازلي چند سال بعد از نقل فیروزشاه تقاتل و تفاني میان زمرهٔ مسلماني پدید آید - و آن فطرتها بواسطهٔ بندگان مذکور بخلائق جهان رخ نماید) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی سلطان فیروزشاه را برین آورد - تا در مدت چهل سال کمال بندگان را جمع گردانید (۵) - چون (۶) احکام الله تبارک و تعالی بنفاذ رسیدنیست سلطان فیروزشاه بتقدیر حضرت اله این کار را یکي از فرائض (۷) پیش گرفت - و براي جمع کردن بندگان بدل و جان در نشست - تا این کار این بار بدین پایه رسید و بدین مقام انجامید

(۲ ن) مبشر * (۳ ن) تعلق * (۴ ن) ازل آزال * (۵ ن) کردہ *
(٦ ن) چنین * (۷ ن) فرائضات *

چون بندگان مقطعان پیش میگذرانیدند بعضے بندگان بر حکم فرمان سلطان تسلیم بعضے امرا و ملوک میشدند - تا ایشان را ادب خدمت آموزند - امرا و ملوک آن بندگان را بر طریق فرزندان میپروردند و طعام و جامه و سر جامه شستن (۲) و هنر آموختن و مقام خوردن و خفتن و غمخوارگي ایشان بواجبي نگاه میداشتند - و هر سالي ایشان را پیش تخت میگذرانیدند - و ادب (۳) و خدمت و هنرهاي ایشان پیش تخت عرضه میداشتند - سلطان فیروزشاه در باب آن امرا و ملوک چندان مرحمت میفرمودند که در تحریر نیاید - حاصل ازین سطور آنست که اینچنین اهتمام بکوشش شهنشاه عظام را درین کار افتاد - آخر الامر کار بندگان مذکور بجائے کشید که بعد از سلطان فیروزشاه سرهاي جگرگوشگان او را بي‌دریغ بریدند - و پیش دربار آویختند - کما قال الله تبارک و تعالی و عسی ان تحبوا شیئا و هو شرلکم - انشاء الله تعالی در مقدمهٔ ذکر سلطان محمد فیروز (۴) ذکر ایشان نوشته آید * * بیت *

* حکمے که خدا کرد حقیقت شدنیست *
* از حکم خدا کیست که گردن تابد *

مقدمهٔ سیوم آمدن جامهٔ خلیفه خلد الله ملکه

نقل (۵) است چنانچه از حضرت خلیفه خلد الله ملکه جامه

(۲ ن) نشستن * (۳ ن) آداب خدمت * (۴ ن) ابن فیروز شاه * (۵ ن) نقل است جامه که برای محمد شاه بن تغلق شاه آمد آه *

براى سلطان محمد شاه بن تعلق شاه مي آمد همچنان براي سلطان فيروزشاه نيز حضرت خليفه جامه فرستاد - و براي سلطان محمد بن تغلق شاه جامه بالتماس او آمده بود - چنانچه بيان آن اين مورخ ضعيف شمش سراج عفيف در ذکر سلطان محمد بن تغلق شاه مشرح نبشته است - و براي سلطان فيروزشاه بکرم آله حضرت خليفهٔ با جاه (۲) بغير التماس فرستاد - بلکه حضرت خليفه چند نشانهٔ مراتب خويش نيز برابر داده - و هربار که جامهٔ خلافت از حضرت خليفه براي سلطان فيروزشاه آمدي سه دست جامه آمدي - يکي براي (۳) سلطان فيروز دوم براي شاهزاده فتح خان سيوم براي خانجهان - المقصود چون جامه از حضرت دارالخلافت ميآمد سلطان فيروزشاه استقبال مينمود - از شهر بيرون ميآمد - و خلعت خدمت حضرت خليفه را بتعظيم و تکريم تمام بر هردو دست ميگرفت - و برسر و چشم خود ميداشت - بعده بادب تمام در ملاي عام بحضور خواص (۴) و عوام بشرف خلعت خليفهٔ زمان ابن عمر بن رحمان و امام وارث ملک (۵) امامان ابوالفتح ابي بکر بن ابي الربيع سليمان خلدالله ملکه و خلافته و علي العالمين فضله و رافته مشرف گشت - و منشور فرمان طغراي همايون اعلى اعلاه الله شرقا و غربا و جنوبا و شمالا دائما قائما رافعا عاليا (که براي جميع امور امامت (۶)

(۲ ن) با جاه و نعم التماس فرستاد * (۳ ن) از براي * (۴ ن) خاص و عام * (۵ ن) امان * (۶ ن) امامت و خلافت و نيابت و سلطنت *

خلافت و نیابت سلطنت من کل الوجوه باذن مطلق از حضرت دار الخلافت صادر شده بود و بخطاب سید السلاطین مخاطب گردانیده بودند) آرندگان بدست سلطان فیروزشاه طاب الله ثراه دادند - سلطان آن منشور همایون را بسرعت تمام پیشتر شده بهر دو دست با ادب تمام و اعزاز و اکرام ستده بوسیده بر چشم راست و چشم چپ داشته تا دیرے بر تارک سر نهاده (۲) - و بشرف مطالعه آن مشرف شده - بعده بسوی دار الخلافت سر بر زمین آورده (۳) - و حجاب بارگاه بانگ برآورده بشرف سعادت ملاقات و مصافحه و کنار گرفتن آرندگان باهتمام تمام با هر یکی مشغول شده - و بر هر یکی پرسش فراوان کرده - بعده شاهزاده فتح‌خان را جامهٔ خلیفه پوشانیده - و خانجهان را جامهٔ خلیفه پوشانیده - بعده آرندگان جامه و فرمان منشور را برای هر یکی بر اندازهٔ هر یکی جامها بدست خود میپوشانیده - و جمیع خانان درگاه و امرا و ملوک بارگاه را جامه ها از جامدار خانهٔ خاص میپوشانید - دران روز بحضرت شاه فیروز جشن عام بحضور خلائق تمام میشد - سلطان فیروزشاه جامهٔ خلیفه را بدین تعظیم پوشیدی و آن جامه را برای تبرک و برکت درجامدار خانهٔ خاص میداشتند و آن نشانهای مراتب دولت را در علمخانهٔ خاص گرد می‌آوردند آرے عجب اسرارے - چون سلطان فیروزشاه بعنایت آله بدین حد نظر از خود بینی و خود ستائی برداشته نظر بر کرم حق

(۲ ن) داشته * (۳ ن) رو آورده *

داشته بود (یعني من چه مرتبهٔ آن دارم که جامه از حضرت خلیفه التماس کنم و این خصال انبیا و افعال اولیا است) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در دل خلیفه الهام کرد تا بغیر واسطهٔ التماس سلطان فیروزشاه از درگاه حضرت خلافت جامه رسید - سبحان الله آن زمان که پیغامبر ما محمد مصطفی با صفا صلی الله علیه و آله و سلم عمر مبارک ایشان بحد چهل سالگي رسید بعد از چهل سال کمال مدت شش ماه بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم حضرت الله تبارک و تعالی بکرم عمیم و احسان قدیم در خواب وحي میفرمود - و هربار ملک رویا ابواب بشارت با اشارت میکشود - درین محل پیغامبر فرمود - اگرچه شش ماه بخواب میدیدم و این اشارت با بشارت در خواب مي‌شنیدم که تو پیغامبري با آن هم خود را درین مرتبه نمیدانستم - هم ازینجاست و درین مسئله اقاویل علما ست که خواب چهل و ششم جزو ست از اجزاء (۲) نبوت - زیراچه پیغامبر را بعد از چهل سال کمال شش ماه وحي در خواب بود - برین وجوه (۳) چهل و شش جزو باشد - معهذا بعده بعد از شش ماه وحي در بیداري آمد - که آن قصص در تفاسیر مسطور ست - و در همه کتابها مذکور - چون حضرت مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اینچنین نظر از خود بیني برگرفته

(۲ ن) از پیغامبري * (۳ ن) برین وجوه چهلي و ششمي چهل وشش جزو باشد *

بود حضرت الله تبارک و تعالی ابواب کرم کشود - و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را ختم انبیاي درگاه خود گردانید - چون سلطان فیروزشاه را حضرت آله بهمه چیز آراسته بود این خصال انبیا و افعال اولیا در ذات با برکات احسن صفات او عطا فرمود - از غایت بزرگي نظر از خود بیني برگرفت - و بدرگاه با جاه اعلی بارگاه دارالخلافت گستاخي التماس جامه نکرد - و خود را چیزے ندانست - الله تبارک و تعالی او را جامه از غیب رسانید - و ختم سلاطین گردانید * * بیت *

* من(۲) کیم تا همه عالم بنهم پای طلب *
* زانکه در کویتو سرهاي سران پامالشد *

مقدمهٔ چهارم نشستن سلطان فیروز در محل بارجا

نقل است که سلطان فیروزشاه را محلهاي نشستن در بارجا سه محل بود - یک محل را محل صحن گلین گفتندي - و آن(۳) محل را محل داکه نیز میگفتندي یعني محل انگور - و محل دوم را محل چهچه چوبین گویند - و محل سیوم را محل بارعام گویند - و آن محل را صحن میانگي هم(۴) گویند - آرے عجب اسرارے در روش جهانداري و آئین شهرياري ست - محل بارجا صحن گلین محل

(۲ ن) من کیم در همه عالم تا نهم پاي طلب * (۳ ن) که آن محل را محل دکهه آه * (۴ ن) همه *

جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه و امرا و معارف با جاه و بعضي
اهل قلم با کلاه - هریکي بموجب تبلیغ در محل صحن گلین براي سلام
میرفتند(۲) - و محل چهچه چوبین محل اخص خواصان ست - و محل(۳)
سیوم یعني محل صحن میانگي محل بار عموم خلائق ست - و بیان
بارجاي محل صحن گلین این مورخ طالب دین در مقدمهٔ بازدیده
و بیان بارجاي محل صحن میانگي در مقدمهٔ شرح جشنهاي اعیاد
و شب برات و روز نو روز و ایام میزباني و ملاقات رسولان و جز آن
کتابت کرده شده - المقصود چون سلطان فیروزشاه طالب دین سکونت
شهر دهلي گذاشته بود در شهر فیروزآباد میماند - چون خواستي که
در محل بارجا بنشیند بعد از دو سه روز چون از طاعات و عبادات فارغ
میشد و قرآن میخواند (سبحان الله زهے مشغولي که فیروزشاه داشت
چند سوره از کلام الله هر روز خواندي - و در روز جمعه سورهٔ کهف
و در شب جمعه سورهٔ طٰهٰ بے ناغه خواندي - و هر روز(۴) نماز پنجگانه
با جمعیت و جماعت گزاردي - و چند سیپاره از کلام الله هر روز وظیفه
داشت - چون سلطان فیروزشاه قرآن خواندي و با آیات قرآن قران
شدي در عین خواندن هر جاکه اسم الله اعظم دیدي از غایت شوق
و نهایت ذوق بدست بوسیدي - و بر چشمها مالیدي - این فعل
بر خویش بر طریق واجبات لازم گرفته بود * * رباعي *

(۲ ن) میرفتندي • (۳ ن) و محل سیوم آنست یعني * (۴ ن) و پنج وقت نماز هرروز با جمعیت آه *

من نام ترا بر کف خود بنگارم * پس دیدهٔ بران نام نهم خون بارم
ازبسکه دو دیدهٔ در خیالت دارم * در هرچه نگه کنم توئي پندارم)

الحاصل[2] بحکم فرمان شهنشاه کامل بعد فراغ طاعات[3] و عبادات تخت دولت آراسته میکردند - اول حضرت شاه فیروز خود آمدي - و بر تخت سلطنت و اورنگ مملکت نشستي - بعدهٔ سراپردهٔداران خاص و عهدهٔداران سراپردهٔ میرفتند - و خدمت میکردند - پیشتر میشدند و مي‌پرسیدند - که براي گذاشتن سلام چه فرمان میشود - فرمان میشد خلق را در محل سلام بگذارند - سراپردهٔ[4] داران خاص اول حجاب[5] را میگذاشتند - چون حجاب خدمت کردند بعدهٔ بندگان تیغدار[6] چند نفر معدود با سپرهاي زرین و سیمین رها میشدند - بعدهٔ دیوان رسالت رها شدي - و اصحاب دیوان قضا برابر دیوان رسالت میرفتند بعد ازایشان دیوان عالي وزارت دام عالیاً رها شدي - و همیشه محل دیوان وزارت طرف راستاي تخت است - بعد از دیوان وزارت دیوان عرضه رها شدي - و کوتوالان برابر ایشان میرفتند - و محل دیوان عرض طرف بازوي چپ تخت است - جمله شاهزادگان و خواصان عقب تخت سلطان فیروزشاه ایستاده شدندي - و البته بعضے امرا و ملوک و صاحبان اقطاعات و کارکنان معاملات ایشان نیزبرطرف چپا بودندي هر یکي بر نسبت خود ایستادهٔ شدي - هیچکسے را از زمرهٔ معارفان[7]

(۲ ن) في الحاصل * (۳ ن) طاعت و عبادت * (۴ ن) پردهٔ داران *
(۵ ن) حجاب اهل مثاب * (۶ ن) بیمقدار * (۷ ن) معارف *

دران ایام بغیر کلاه بزرگ(۲) رها نمیکردندي - مگر همان چند نفر تیغدار و اشخاص که از پیش تخت جامهٔ زردوزي و بند سپید و کمر زر و کلاه باربکي و خلعت دیگر یافته بودند - چون آن اشخاص در دولتسراي خاص شاه مي‌آمدند هر روز آن کسوت پوشیده حاضر میشدند سبحان الله چه طور بود دور(۳) سلطان فیروزشاه که جمیع خانان و ملوک و امرا و معارف و اهل قلم همه کسوت نرمینه داشتند - و بهوس تمام در بر میکردند - دران ایام قباي جامه پوشیدن میان بزرگان عیب بود هر یکي از جامه عار کردي - القصه بالاي در یا نشیب هیچ کسے با وصلت بسے بغیر موزه و موي بند رها نمي‌شدي - گاه‌گاه بودي که در وقت بارجا شهنشاه مستثني بتماشاي پرانیدن شکره مشغول شدي و گاه گاهے بگردانیدن اسپان - اما آن طائفه که متصل تخت شاهي و نزدیک اورنگ شهنشاهي مي‌نشستند (چنانچه خانجهان وزیر ممالک(۴) متصل تخت راستا مي‌نشست - و امیرمعظم امیرلحمد اقبال بالا تر از خانجهان و یک زانو پستر از خانجهان(۵) مي‌نشست - و این مرتبه در قسم ملکي و آئین جهانداري نه بالاتر خانجهان گویند نه فرود تر - معهذا ملک نظام الملک امیر حسین امیر میران که نائب وزیر ممالک بود فرود خانجهان مي‌نشست) متصل تخت همین سه نفر پاي تخت مي‌نشستند - و طرف بازوي راستا عقب

(۲ ن) تبرک * (۳ ن) بدور سلطان فیروزشاه * (۴ ن) مملکت *
(۵ ن) خانجهان و زیر مملکت *

خانجهان بفاصله مقداري يک جامه‌خانه دو تو کرده فراز ميکردند
در صدر آن جامه‌خانه قاضي صدرجهان نشستے - و متصل او بانبهيله
مربع نشستي - و متصل او منگلي‌خان[۲] آغلي نشستے - و متصل
تخت شاهي طرف چپا خالي بودي - و يک جامه خانه دو تو
طرف بازوي چپا بفاصلهٔ مقداري فرازکردندي - در صدر آن
جامه‌خانه بازوي چپا ظفرخان بن ظفرخان نشستے - و متصل او
احمدخان[۳] و انيرتهو صاحب دو چتر - و متصل او اعظم‌خان خراساني
نشستے - و در عقب راي مدار[۴]ديو و راي سبير و راودت ادهرن بر
زمين مي‌نشستند - دران ايام اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف
بر[۵] اصحاب ديوان عالي وزارت بحکم فرمان حضرت جهاندار در محل
سلام ميرفت - الغرض چون خانجهان آمدي برابر او تمام اصحاب
ديوان وزارت بودي - هر[۶]همه با خانجهان هم در محل حجاب
سلام ميکردند - جمله اصحاب طرف راستا در محل خود ايستاده
ميشدند - پسران و برادران و برادرزادگان دستور مشهور که بودند
بالاتر از اصحاب ديوان ايستاده ميشدند - بفاصلهٔ[۷] دو آدمي فرق
بودي - معهذا دستوران مستثني پيش شدي - دوم کرت سر بر

(۲ ن) منگلي خان اغل * (۳ ن) احمد خان کاتهٔ ضابط * (۴ ن) بلارديو * (۵ ن) براي * (۶ ن) هرهمه با خانجهان بهم در محل خود ايستاده ميشدند پسران و برادران آه * (۷ ن) بمفاصلهٔ دو آدمي *

زمین آوردي - حضرت[2] سلطان بدست مبارک اشارت کردي یعني بنشین - باز دستور کرت سیوم سر بر زمین نهادي - و در محل خود نشستي - و ملک الشرق نظام الملک نائب وزیر ممالک دران حالت برابر وزیر بودي - و در عهود سلاطین ماضیهٔ شهر[3] دارالملک دهلي قاعده بود که نائب وزیر پیش تخت محل نشستن نداشت - چون در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیابت وزارت ملک نظام الملک یافت و او در محل مشورت ملکي در درگاه سلطان فیروزشاه آراسته بود و خواهر سلطان فیروزشاه نیز در نکاح او بود چون ملک نظام الملک مرتبهٔ نیابت وزارت داشت و الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی او را بانواع آراستگي آراسته بود شهنشاه فرمود تا چنین نائب وزیر فرود وزیر بنشیند - الغرض باز آمده شود بر سر سخن - بمجرد آنکه خانجهان سلام کردي و در محل خود نشستي سلطان فیروزشاه جانب راستا مقابل خانجهان رخ آوردي - و با او بحکایت[4] مشغول شدي - تا آن زمان که خانجهان پیش سلطان فیروز بودي رخ و کلام سلطان جانب خانجهان بودي - بوجود وزیر حکایت با غیري نبودي - اگر سلطان خواستي کسي را دران محل طلبد[5] بسوي خانجهان اشارت کردي - خانجهان آنکس را طلب کردي - و اگر سلطان بر کسے مزاج گرم کردي هم رخ جانب خانجهان بودي - در

(۲ ن) حضرت سلطان چون سلاطین اهل‌گاه بدست مبارک ● (۳ ن) در شهر ● (۴ ن) بحکایات ● (۵ ن) بطلبیدي ●

امور قلیل و کثیر سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله رخ جانب دستور هواخواه کردي - آري بوالعجب اسراري - آنچه تاجداران کامکار و شهریاران نامدار در قسم ملکي کرده‌بودند سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله همان آئین بجا آوردي - چنانچه قابوس‌حکیم در قابوس‌نامه نبشت که سلاطین را واجب است چون وزیر پیش ایشان باشد رخ کلام بسوي غیري نکنند - اگر بوجود وزیر پادشاه بےنظیر رخ کلام سوي غیري کند دران روز ربع مملکت آن پادشاه روي بنقصاني و ویراني آرد - بدان سبب که وزیر را با تمام مملکت محاسبه میباید کرد - اگرچه پسر پادشاه است یا برادر - برین وجوه جمله اصحاب مملکت و ارباب سلطنت دشمن وزیر اند - اگر پادشاه بوجود وزیر هواخواه رخ کلام با غیرے کند اهل اختصاص و اصحاب اخص خواص را گمان افتد - مگر پادشاه بر دستور هواخواه مزاج گردانید که رخ بسوي غیرے نمود (۲) - چون در دلهاي ایشان اینچنین گمان افتد در دلهاي ایشان عظمت وزیر نقصان شود - وزیر نیز دل زده گردد (۳) - و گمان برین برد مگر از ذات من صفات ناشایسته در وجود آمد که شه رخ بغیري آورد - بدین سبب تقصیر در محاسبه افتد - چون در حساب کردن اعمال عمال اهمال افتد اموال بیت‌المال در خزائن نرسد - هرآینه بنیاد مملکت و اساس سلطنت روي بخرابي آرد - قوام پادشاهي و نظام شهنشاهي از مال است - در دستورالوزراء نوشته است - بیچاره وزیر

(۲ ن) شد * (۳ ن) شود *

پرند بیر بے نظیر مالي که هر عمالي از تاثیر قیلي ز قالي در قعر زمین فرود برده اند دستور مشهور (۲) از آثار انوار معاملت مطور انگشت در چشمهاي ایشان مي اندازد و بیرون مي آرد - وزیران شهریاران دانند که فرقهٔ وزرا و زمرهٔ دستوران مستثنی چه طائفه اند * * بیت *

براي جهان دیدگان کار کن * که صید آزموده ست گرگ کهن

القصه چون سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ الله تبارک و تعالی تاجدارے صاحب تجربه بود (۳) میان بلغاي ملکي از همه فائق مي نمود - چون دستور پیش بودي رخ و کلام کام نا کام بغیري نیاوردي - و اگر کسے را پیش تخت براي پایبوس مي بردند سلطان فیروزشاه بالهام الله البته بیشتري از معارف مملکت از معرفت (۴) ابا و اجداد او را شناختي - و اینچنین ادراک از آثار انوار طبعیت حافظه (که حضرت الله در ذات با برکات فیروزشاه عطا گردانیده) بود - و اگر نه از آدمي زاد ضعیف نهاد (کما قال الله تبارک و تعالی خلق الانسان ضعیفا) اینچنین ادراک اکبر چگونه میسر آید - که چندین هزار در هزار آدمي را (که براي پایبوس مي آرند) از آبا و اجداد بشناسد - و با ایشان بتکلم (۵) هم بزبان ایشان درآید - و خلق نماید - و آن اشخاص را بخوشي و خرمي بازگرداند - و ایشان دعا کنند * * بیت *

چو شاه جهان از جهان برترست * جهان کان گوهر شد او گوهرست

(۲ ن) مشهور مستور * (۳ ن) بودي * (۴ ن) مفارقت . معارفت *
(۵ ن) متکلم *

فی الجمله انشاء الله تبارک و تعالی رموزی چند از قسم ملکی در آخرین این مقدمه شرح داده آید - سلطان فیروزشاه تا یکپاس روز در محل بارجا می‌نشست - بعده غیرمحل میشد - خانان درگاه و ملوک بارگاه بازمیگشتند - خانجهان بر آئین(۲) قدیم وزیران در مسند وزارت می‌نشست - محاسبهٔ اعمال عمال پیش میگرفت - هر یک اصحاب در وظائف خود مشغول میگشت - ایدون درین محل سوال وارد میشود - اگر کسی از جملهٔ ملوک بمتابعت اهل سلوک سوال کند چون به نشستی که طرف راستای تخت خانجهان و امیر احمد اقبال و ملک نظام‌الملک نشستی - و طرف چپا متصل تخت هیچ کسی را با قربت بسی مجال نبودی که متصل تخت طرف چپا به نشیند - و چپای سلاطین هرگز خالی نباشد - این بر چه چیز حمل توان کرد جواب گفته(۳) آید - اندران ایام که این مورخ ریزه‌چین مورخان خوشخرام در محل سلام پیش تخت میرفت چپا متصل تخت خالی میدید این مورخ از خدمت والد خود پرسید - ایشان فرمودند - که طرف چپا همیشه محل سر لشکر ست - چون سلطان فیروزشاه در آغاز جلوس خویش عهدهٔ سرلشکری بغلام خود بشیرا داد و او را عمادالملک خطاب کرد او را محل نشستن طرف چپا متصل تخت نبود - و در جلوس سلطان فیروزشاه اگرچه خانجهان وزیر بود طرف چپا متصل تخت نشستی - و طرف راستا متصل تخت خان اعظم تاتارخان

(۲ ن) قانون * (۳ ن) گفته اند *

نشستے - چون بعد از چندگاه (۲) بتقدیر الله تاتارخان ازینجهان خرامید بعده خانجهان بحکم فرمان طرف راستا بمحل خود نشست - طرف چپا خالي ماند - بعده اندران ایام خان اعظم ظفرخان از بنگاله بحضرت شاه آمد - چنانچه از حالت مقالت آمدن او این مورخ در قسم دوم مشرح نبشته - المقصود چون ظفرخان بحضرت سلطان آمده بعد از چندگاه حضرت شهنشاه ظفرخان را مسند داده - دران وقت فرمان شد ظفرخان طرف چپا متصل تخت نشیند - چون ظفرخان بعد چندگاه بدان جهان پیوسته (۳) بجاي او پسر او دریاخان شغل یافته - و ظفرخان خطاب او شد - کیفیت نشستن این ظفرخان پیش تخت بردند - فرمان شد که در بازوي چپا در صدر متصل تخت چنانچه ظفرخان مرحوم (۴) نشستے او نیز بنشیند - سبحان الله زهے عظمت و مکنت تختگاه دارالملک دهلي - و (۵) همچنین اگر کسے اعتراض کند که در محل بارجاي صحن گلین مذکور سیدورکانے و مولانا جلال‌الدین رومي و شیخ‌الاسلام کجا مي‌نشستند - جواب سیدورکانے فرود صدرجهان در بازوي راستا نشستے - و مولانا جلال‌الدین رومي متصل سیدورکانے نشستے - و شیخ وقت از وقتیکه براي ملاقات سلطان آمدي بعد یکپاس روز آمدي - و دران وقت سلطان

(۲ ن) بتقدیر الله تعالی * (۳ ن) بجاي او پسر او دریاخان را خطاب ظفرخان شده فرمان رفت که بازوي چپا در صدر آه * (۴ن) مي‌نشست *
(۵ ن) و چون همچنین *

فیروز از تخت خاسته بودے - و در محل چهجه بالاي نهالچه نشستے
چون شیخ الاسلام آمدي سلطان برخاستے استقبال نمودي - و دست
سوي پایهاي شیخ الاسلام آوردي - و شیخ الاسلام سلطان فیروزشاه را در
کنار گرفتے - و دعا کردي - بعده هردو(۲) نفر یکجا متصل مي نشستند
ثالث را آنجا مدخل نبود - حکایات بےنهایات میان خویش
میکردند - و طعام و میوه و شربت و تنبول مي‌خوردند - بعده
شیخ الاسلام میخاست سلطان فیروزشاه چندگام شیخ الاسلام را رسانیدي
و باز همچنان شیخ اسلام کنار گرفتے - و دعا کردے - و بازگشتے
اگر وقتے شیخ الاسلام را با پادشاه غرضي بودي هرگز بحضور نگفتے
مگر آنکه بر کاغذ نبشتي و در دستارچهٔ خود پیچیدي همانجا
گذاشتے - چون سلطان بعد رسانیدن شیخ الاسلام باز بالاي نهالچه
آمدي آن دستارچه با کاغذے یافتے - تمام کاغذ خواندي - و جواب
آن بر حسب مطلوب و مقصود خدمت شیخ الاسلام فرمان همان
زمان پیش خود مرتب کنانیدي - و بر دست ملکے دادے - و
فرمودے اي فلان این کاغذ زود بخدمت شیخ الاسلام برسان - چنانچه
شیخ الاسلام در خانه نرسیده باشند تو پیش از(۳) ایشان برس - آن
ملک همچنان کردي - و درانوقت در محل چهجه چنانچه قاضي
بغدادي و ملک مبارک کبیر و امثال ایشان پس پشت سلطان
ایستاده شدندي *

(۲ ن) هردو تن * (۳ ن) ازان برس *

مقدمهٔ پنجم بیان فرحت و بهجت ملوک آن (۲) روزگار

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیکنام بتمام خانان عظام و ملوک اهل اکرام و معارف اهل احتشام و زمرهٔ محرران خوش کلام و فرقهٔ ترکشبندان ثابت اقدام و جمله اشخاص خواص و عوام احرار (۳) و غلام همه را خوشي و خرمي و بيغمي بود - و جميع خلائق را زمان زمان فرحت و بهجت روي مينمود - تاثير آن عصر و آثار قدم سعادت سلطان فیروزشاه مبارک و میمون بود - چون (۴) سلطان فیروز صاحب فتح و فیروز و نصرت و بهروز سمتي سواري کردے ملوک آن زمان را چندان فرحت بودي گوئي در اقطاعي باسم فرماندهي میروند - زیراچه بکرم الله از اقبال آن شاه هر همه را استقامتهاي بسيار بسيار و انعامات بيشمار اقطاعات و پرگنات و قصبات و قریات و باغات وجز آن در وجه هر یکي معین بود - و همگنان را دران فرحت برکت بسیار و حاصلات بیشمار بود - کم کسي از معارف در سراي بودي که او فراشخانه نداشت - همه را فراشینه بر اندازهٔ یسار بودي - و البته کنیزکان صاحب جمال باهنگهاي کمال براي رفع ملال و لطافت وصال و پسندیدگي خصال و دفع (۵) خیال هر یکي برابر خویش مي‌بردند - و در هر منزلي بهر نزولي فراغت فراوان

(۲ ن) آن دور * (۳ ن) امراء * (۴ ن) چنانچه * (۵ ن) رفع *

و وسعت[۲] بے پایان و غلهاي[۳] ارزان - وهیچ خوف مظلم[۴] پادشاه و ذره ذره هراس حاضر و غائب نه - اگر در عهد دولت سلطان فیروزشاه چون آئین سلاطین اهل گاه اگر سبب مصلحتي حاضر و غائب شدي تا خلق از خانهاي خویش از تاثیر تشویش بیش بتعجیل ترین در رکاب سعادت پیوندند چند روز آوازهٔ حاضر و غائب میشد - و هرگز بانتها نرسید - البته در عهد فیروزشاه از برکت عقیدهٔ نیک آن پادشاه طائفهٔ ترکشبندان از سبب حاضر و غائب بے نان نشدند - المقصود در لشکر سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله[۵] در هر وثاقي و اوتاقي خوشي و خرمي بے اندازه بود - و بحدي[۶] فراخي بود که در هر خیمه مطربان سرود میگفتند - و صاحبان دستگاه الوان نعمت خرج مي‌کردند - خلائق را از غایت خوشي و خرميِ بازگشتن از لشکر خوش نیامدے - زیراچه در شهر در خانهاي همگنان آسودگي چنان بود که اصحاب لشکر را بهیچ وجه تعلق خانه در خطرهٔ ایشان نگذشتي - و در لشکر از آثار بسیاريِ دستگاه کثرت خوشي و خرمي تا کار لطافت و فراغت خلق بجائے کشید که چندین مسلمانان براي اندک مصلحت برابر رکاب رایات اعلی شده میگشتند - و از بسیاريِ فرحت و بهجت بازگشتن خوش نیامدے - و طوائف اهل بازار از بسیاريِ دستگاه اسباب و اموالِ ساکنان شهر دهلي با

(۱ ن) سعادت * (۳ ن) غلهاي ارزان و نعمتهاي بےپایان * (۴ ن) ظالم * (۵ ن) حضرت ودود * (۶ ن) تا بحدي *

انشراح ظاهر و مسرت باطن برابر رکاب بیرون میآمدند - بلکه رسمے ست قدیم و آئینی ست مستقیم میان طائفهٔ اهل حرفت البته در لشکر پادشاه کسے روان شدے که او را رئیس شهر اجازت فرمودي - برای (۲) روان شدن در لشکر بعضي طوائف اهل بازار بر رئیس شهر منت میکردند - و خدمتے میدادند - زهے طور نادر که دور حضرت سلطان فیروزشاه بود - چون شهنشاه شهریار برگزیدهٔ حضرت غفار (۳) از سواري شکار مراجعت کردے و عنان سمند عزت سوي شهر گردانیدے هر یک از زمرهٔ خانان درگاه و ملوک بارگاه سمت خانهاي خویش با فرحت بیش بازگشته میآمدند - و از خانها هر یک توشهٔ بسیار و میوهٔ (۴) بیشمار روان میکردند - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت الله با فتح و فیروزي و نصرت و بهروزي کرانهٔ لب آب جون مقابل کوشک نزول فرمودي چند روز پیش ازان بفرمایش خانجهان تمام کوشک شهر معظم فیروزآباد سپید گري میکردند - و بانواع نقشها منقش میگردانیدند - خانجهان دستور مشهور استعداد فراوان و اسباب خدمتي بے پایان فرمایش کردے - در هر چهار جانب شهر فرمایش بیرق شدي - پس هر پنجاه بیرق یک دهل و دو شهنا و یرغون بودي - موازنهٔ دوازده هزار بیرق از هر چهار جانب شهر جمع شدي - و آن تمام خلق پیس دربار (۵) درر بار

(۲ ن) براي برابر روان شدن لشکر * (۳ ن) حضرت الله * (۴ ن) میوهاي * (۵ ن) درگاه دربار *

شهریار نامدار کامگار عالم مدار نیک کردار خوش آثار با شمار حاضر میگردانیدند - چون شهنشاه مکنت در کرانهٔ لب آب جون نزول میفرمودند و این کلام باهتمام تمام چون خسروان اهل اکرام و سلاطین عظام از زبان مبارک خویش مي کشادند (تا از زمرهٔ خانان درگاه و ملوک بارگاه و امراي با جاه و معارفان(۲) با آگاه و امثال ایشان پیش رفتن ندهند - سبب آنکه تا یک جا در شهر درآمده شود) از غایت فرحت و نهایت بهجت آن شب خلائق را شب عید بودي - في الحاصل چون خسرو خاور رخ بباختر نهادي و خروس صبح حي علی الصلواة در دادي خانجهان با تمام شهرداران(۳) و با کل کارکنان و بیرقهاي بے پایان گذاراي لب آب جون رفتے - سلطان فیروزشاه را پایبوس کردي - بعده سلطان فیروزشاه با جاه بعنایت آله با خوشي و خرمي و انشراح و بیغمي بطالع سعد و میمون و بروز و اختر مبارک و همایون درون شهر فیروزآباد درآمدے - و خدمتيِ جمیع عهده داران شهر پیش تخت گذشتے - اول خدمتيِ خان اعظم همایون خانجهان پیش تخت میگذشتي - بعد ازان خدمتيِ ملک الشرق ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک گذشتے - بعد ازان خدمتیات جمهور خوانین و امرا و علما و فقها و سادات و مشائخ و معارف و مشاهیر و جمیع سکنه اهل چهار جانب شهر و اطراف و اکناف بلاد و ممالک (که دران وقت در شهر دارالملک دهلي

(۲ ن) و معارف آن بارگاه * (۳ن) شهردارات و با کل کارکنان وقارات *

بخدمت خان اعظم همایون خانجهان بسببي از اسباب ممالک (۲) حاضر میبودند) جمهور خلائق بر اندازهٔ دستگاه خویش خدمتیات پیش تخت اعلی میگذرانیدند - و گردان (۳) ترکشبند وجهداران مستعرف (که در خدمت بودند هر یکي در سمتي با فراغ دل و جمع خاطر از مهم بازگشته در دیهاي خود بر خیلخانهٔ خود که در دیهاي سکونت داشتند) ایشان در مقامات خویش (۴) بانشراح تمام و فلاح ایام میرفتند با نزدیکان و دوران خویش کیفیت حال نیک و بد هرچه بود بازمي نمودند - سبحان الله تبارک و تعالی هریک تني در عهد دولت آن شهنشاه آسوده حال و فارغ البال و مفرح الاحوال بود - الغرض (۵) اینچنین فرحت و بهجت خلائق شهر و بلاد دارالملک دهلي داشت و اینهمه آثار انوار رحمت رحماني بود که بکرم آله و رحمت الله فراخي نعمت و ارزاني چیزها بود - و سبب قلوب نیک آن جهاندار بود - تا کار این کردار بجائي رسید و بمرتبهٔ آرامید که از بسیاري آسودگي خلق بیچاره دختران مسکین را هم در خرد سالگي کدخدائي (۶) میکردند - زهي عهد با برکت و دور با عظمت و مکنت که طور سلطان فیروزشاه بود که از برکت قدم مبارک ذرهٔ بےبرکتي و ناخوشي دران عصر پدید نیامد - آري عجب اسراري - این کمالیت

(۲ ن) مبالیک * (۳ ن) و گرد آن مي گشتند وجهداران مستعرف که در آه * (۴ ن) خود * (۵ ن) سبحان الله اینچنین فرحت * (٦ ن) کار خیر *

براي آن دادند تا آخرالامر بعد از رفتن فيروزشاه بجوار رحمت الله شهر دهلي زير و زبر گردد - و آن كسان كه مانده اند(۲) مدام و علي الدوام آن عهد را ياد كنند و بگويند - عهد دولت شاه فيروز چنان يادگار ماند كه هرگز فراموش نشود * * رباعي *

* آن چه وقتم بود كان خوش عهد با ما يار بود *
* اين متـــاع درد را در كوي او بازار بود *
بارها بينـــم بخود و آن عهـــدها(۳) ياد آورم *
كاين(۴) همان مرغيست يا رب كاندران گلذار بود *

مقدمهٔ ششم در بيان فراخيءِ سال و ارزاني نعمت

نقل است در عهد دولت سلطان فيروزشاه بكرم حضرت الله ارزانيءِ نعمت(۵) و فراخيءِ سال بكمال حال بود - و اين ارزاني نه در بقعهٔ شهر مينمود - بلكه در تمام بلاد ممالك ارزاني پديد آمده بود - مدت چهل سال كمال در دور آن خسرو خوشخصال هيچ كسے روي قحط نديد - اينچنين سال فراخ شد كه خلق دهلي عهد سلطان علاءالدين مرحوم فراموش كردند - زيراچه فراخيءِ سال كه در عهد دولت علائي بود در عهد هيچ پادشاهي دين پناهے نبود - و سلطان علاءالدين براي

(۲ ن) بودند * (۳ ن) عيشها * (۴ ن) كاين همان مرغيست گويا *
(۵ ن) نعمت بي نقمت *

آرزانيِ نعمت چندان کوشش کرد که آن قصها در تواریخ مشهور مذکور است - مایه(۲) بسوداگران داد - اموال فراوان و زرهاي بے پایان پیش ایشان نهاد - ابواب مراحم پادشاهي بر ایشان کشاد - ایشان را مواجب معین(۳) کرد - دست احسان برآورد - آنگاه در عهد علائي بحکمت کبریائي آرزانيِ نعمت پدید آمد - و در عهدِ دولت فیروزشاه بعنایت الٰه از آثار انوار عقیدت آن پادشاه بغیر کوشش آن شهنشاه آرزانيِ غله بدوام بوده - و این عطاي(۴) رباني و تاثیر کرم(۵) سبحاني ست - تا کار آرزانيِ غله بجائے رسید که درون شهر دهلي هشت جیتل مني گندم وچهار جیتل مني نخود و جو - مسکین لشکري یک جیتل میدهد - و ده سیر دانه اسپ را میچراند - همچنین از تاثیر عقیدهٔ پاک آن شهریار طالب دین از هر حبوبے بهر(۶) یک جنسے آرزان - و از جنس قماش اسباب چنانچه جامه چه از جنس سپیدینه و چه از جنس نرمینه جمله چیزها آرزان - دران ایام شهنشاه عظام فرموده تا نرخ شیرینها از گذشتها چیزي فرودآرند - چون جمله آرزان شود نرخ شیریني کم کردن شاید - المقصود در مدت چهل سال کمال در دور آن خسرو خوشخصال از آثار کرم ذوالجلال آرزاني(۷) بکمال

(۲ ن) مال * (۳ ن) تعین * (۴ ن) عطاي آله * (۵ ن) کرم الله *
(۶ ن) بهریک جنسے آرزان و از جنس قماس چنانچه روغن ستور دو و نیم جیتل سیري و شکرتري سه و نیم جیتل سیري و از جنس قماش اسباب چنانچه جامه * (۷ ن) اینچنین آرزاني *

حال نمود - و اگر مبادا وقتی[2] گران شدے و یا چند روزي امساک باران پدید آمدے یک تنکه منی رسیدے - آنهم چند روز معدود از برکت قدم شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خلائق مملکت دهلي بعنایت ازلي مدت چهل سال روي قحط ندیده[3] - آري عجب اسراري - در عهد دولت فیروزشاهي بعنایت الهي چنان ارزاني نعمت بود - و همچنان آباداني بسیار روي نموده - که درمیان دوآب از کوه سکروده و کهرله تا کول یک دیه براي نام خراب نبود - و یک[4] بدست زمین نا کرده نماند - دران ایام پنجاه و دو پرگنه درمیان دوآب آبادان شد - و همچنین در غیر دوآب - و همبرین منوال در هر اقطاعي و شقي (چنانچه شق سامانه) میان یک کروه چهار دیه آبادان گشته در دیهاي خلائق بے علائق بیغم نشسته - در عهد دولت آن شهنشاه اینچنین مملکت آسایش کامل گرفته - سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت اله در استمالت باغات نیز هوس بکمال داشت - صحن چمن هریک باغ را بکوشش تمام آراست - از غایت استمالت یکهزار دویست موضع باغ در جوار شهر دهلي نهاده شد - آنچه که ملک و وقف مردمان بود سلطان فیروزشاه بغیر[5] تصحیح حجت بدان اشخاص مستقیم داشته - از غایت بسیاري استمالت بے نهایت که درباغات کرده در بنا کردهٔ سلطان علاءالدین سي پنی باغ نهال شد - در بند سالوره

(۲ ن) وقت وقتی * (۳ ن) ندیده بود * (۴ ن) و یک دست * (۵ ن) بعد تصحیح حجت *

هشتاد پني باغ بنا کردند - در چیتور چهل و چهار پني - درهر باغي انگور از هرجنس سپید و سیاه خرمائي و چیتوري و ارغواني و سیري و آلو و خایه غلامان هفت جنس انگور شده بود - و یک جیتل سیري فروخته شدے - و همچنین در هر یک باغ میو باجناس مختلف محصول باغات در عهد دولت آن خسرو جهات یک لک و هشتاد هزار تنکهٔ حصهٔ دیوان[۲] خارج حصهٔ املاک باغبانان - و محصول میان دوآب دران ایام هشتاد لک تنکه بود - همچنین از بسیاري استمالت آن طالب دین شش کرور و هشتاد و پنج لک تنکه محصول بلاد ممالک دار الملک دهلي بود - اگرچه شاه فیروز در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش باندک مملکت دار الملک اختصار کرده با آن هم محصول بلاد ممالک که آن مقدار بود آن تمام حاصلات را به نسبت هر یکي قسمت کرده - خانان را براندازهٔ خاني - و زمرهٔ امرا و ملوک را بر اندازهٔ کامراني - و معارف را بر اندازهٔ راحت جاني - و خشم را دیههاي در وجه بر اندازهٔ تن آساني - و غیر وجهي را اداي مال از خزائن سلطاني - و باقي مایحتاج را اطلاق بحکم فرمان حضرت سلیماني - چون اطلاق وجه داران در اقطاعات رفتے از هر یک اقطاع وجه یار نصف کامل بر دست آمدے - دران ایام چندین کسان اطلاقات یاران براضي جانبین خرید میکردند - و ثلث مرتب در شهر میدادند - ایشان را در اقطاعات نصف مسلم رسیدي

(۲ ن) دیواني *

و آن خریداران اطلاقات وجه اطلاقات از اقطاعات در سواد(۲) میانداختند
ازان نیز ایشان را نفعے کامل میشد - چندین کسان در عهد دولت
آن خسرو جهان از سبب خرید وجه یاران غني شدند ‌ و ایشان را
روزگار ساخت - المقصود سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جملهٔ
محصول بلاد ممالک بر جمیع خلائق قسمت کرده - بلکه پرگنات
و اقطاعات قسمت شده(۳) - چنانچه خانجهان وزیر ممالک خارج وجه
سپاه و یاران و فرزندان مبلغ سیزده لک تنکه داشت - و بدل آن
چندین اقطاعات و پرگنات یافت - همچنین آن طالب دین هر یکي
را بر اندازهٔ(۴) ارزش بعضے را هشت لک تنکه و بعضے را شش لک تنکه
و بعضے را چهار لک معین(۵) فرموده - چون سلطان فیروزشاه بالهام
حضرت آله اینچنین کرد جملهٔ خانان و ملوک که دران عصر بودند
غني گشتند - هر یک تن که دران انجمن بود مالهاي فراوان و
زرهاي بے پایان و جواهر کثیر و الماس پارهاي بے نظیر جمع کردند
آري عجب کاري - آنروز که ملک شاهین شحنه (که نائب امیر
مجلس خاص آن درگاه بود) نقل کرد متروکهٔ او را تفحص کردند
مبلغ پنجاه لک تنکه نقد از خانهٔ او بیرون آمد خارج اسبابهاي دیگر
و نفائسات برتر و جواهر افزون تر - و از بسیاريِ متروکهٔ مال ملک
عمادالملک بشیر سلطاني معلوم و مبرهن همکنان(۶) است - انشاء الله

(۲ ن) سودا موداي * (۳ ن) شدند * (۴ ن) براندازهٔ آن ارزش *
(۵ ن) تعین * (۶ ن) همه اصحاب *

تعالی شرح مال عماد الملک در قسم پنجم این تواریخ مشرح شرح
داده آید - معهذا هرآئینه چون سلطان فیروزشاه در دور عظمت
و طور مکنت خویش اینچنین کرد و دست احسان برآورد جمله عالم
دوستدار گشت - هریک وضیع و شریف کمر هواخواهي درمیان (۲)
بست * (۳) * ابیات *

فریدون فرخ فرشته نبود * ز عود و ز عنبر سرشته نبود
ز داد و دهش یافت آن نیکوئي * تو داد و دهش کن فریدون توئي

مقدمهٔ هفتم شرح احوال حشم

نقل است در عهد دولت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز
هشتاد هزار سوار بود خارج بندگان (۴) - و این جمله سوار جرار و
پهلوانان نامدار تا سال تمام به عرض میگذشتند - و البته بیشتر
احوال اسپ کم بها هم در دیوان گذشتي - و اصلاح نیز میدادند
و اکثر وقت اینچنین اخبار در گوش آن جهاندار رسیدي شنیده
نا شنیده کردي - چون سال سپري شدي و بیشتر یاران را اسپ
نا گذشته ماندي از حال آن کارکنان دیوان عرض کیفیت پیش تخت
بردندي - که سال منصرم شد - و چندین اسپ نا گذشته ماند
درین محل آن شهنشاه اکمل فرمود که روز جمعه الغک نمي نشینند
عرض جمعات سال تمام الغک بنشینند - چون آن نیز منصرم شدي

(۲ ن) دوستداران * (۳ ن) دربسته * (۴ ن) هشتاد هزار سوار بود *
بعضي نود هزار سوار بود خارج بندگان *

و البته اسپان بعضے یاران نا گذشته ماندند چون این کیفیت نیز بازنمودند که عوض جمعات الغک نشستند با آن هم چندین اسپ نا گذشته ماند برای گذشتن باقی اسپان چه فرمان میشود فرمان میشد که دو ماه مهلت دهند - چون آنهم منصرم شدی و از حالت آن مقالت پیش تخت بازمینمودند - که مدت دو ماه دیگر مهلت شده بود آن نیز منصرم شد - و چندین اشخاص اسپان نگذرانیدند - دران ایام ملک رضی اهل اکرام (که یکی از اولیای عظام بود) نیابت عارضی ممالک داشت - و کار حشم درگاه را بواجبی میآراست - دران وقت[۲] پیش تخت جهاندار بازمینمود - که آن اشخاص که اسپان در دیوان نگذرانیدند[۳] بیشتری یاران خیلها برای آوردن وجه اطلاقات در اقطاعات فرستاده شده اند - صاحبان خیلها چون ازان مصلحت فارغ شوند بعده در شهر درآیند - و هم در اثنای آن سال سپری شود[۴] - حالت دشواری این بیچارگان در مقامات دشواریست - این طائفه ضایع میماند[۵] - ازین اشخاص که عرضه نگذشته بیشتری همین طائفهٔ مصالحی اند - درین محل شهنشاه اکمل بشنیدن این اخبار و تاثیر این اسرار خوشدل شدی و فرمودی - چون یکی در مصالح فرستادهٔ سرگروه خود رود و در غیبت او سال منصرم شود و او عرض نگذارد و اسپ او نا گذشته بماند اگر او را رد کنند حالت او دشوار شود - در خانهٔ او

(۲ ن) دران محل * (۳ ن) نگذرانید * (۴ ن) میشد . میشود *
(۵ ن) میمانند *

ماتم افتد - بعده شاه فیروز فرمان فرمود که از صاحبان خیلها موکل (۲) بستانند - هریاري که در مصلحتي رفته است آن یار هم در دیوان اقطاع عرض (۳) بگذارد و اسپ بدهد یا همدران محل بگذارد - تا این تعلق ازپیش یاران مسکین برود - سبحان الله سلطان فیروزشاه اینچنین (۴) شفقت و مهرباني در حق عامهٔ خلائق داشت هیچ پدري و برادري اینچنین نتواند کرد - البته چون مزاج این (۵) شهنشاه برین بود مدت چهل سال هیچ کسے در دیوان عرضه نا گذشته نماند - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران فرماید * * ابیات *

شاه که ترتیب ولایت کند * حکم رعیت برعایت کنـــد

تا همه سر بر خط فرمان نهند * دوستیش در دل و در جان نهند

آري عجب اسراري که در عهد دولت آن شهنشاه و طور مکنت آن پادشاه سال منصرم شده بود - همین یکروز از سال مانده بود که دفاتر دیوان عرض ببندند - یکنفر بنده از بندگان درگاه و مختصے از مختصان بارگاه را اسپ در دیوان عرض نا گذشته مانده بود - اتفاقا دران روز آن بنده در محل درون نوبتي بود - آن بنده بدل خراب و جگر کباب با هزار اضطراب نشسته اندوه میکرد - و آه نا امیدي از سینه میکشاد - و از حال خود با یار دوم میگفت - چنانچه آثار آن گفتار و انوار آن کردار بگوش جهاندار رسید - شهریار هر دو را پیش

(۲ ن) موکد * (۳ ن) عرض نگذرد و جدید همدران محل نگذرانند این تعلق آه * (۴ ن) همچنین * (۵ ن) آن شهنشاه بدین *

خود طلبید - و از مقالت ایشان استفسار گردانید - ایشان حال مقال خویش مخفي داشته - چون شهنشاه براي تحقیق آن کوشش گماشته و از تاثیر شفقت مکرر کرده پرسیده که میان شما چه کلام بود آن بنده که اسپ او نا گذشته بود اسرار دل خود بازنمود - که فردا دفترهاي دیوان عرضه خواهند بست - و من بنده اسپ نگذرانیده‌ام میان ما بندگان این کلمات بود * درین محل شهنشاه اکمل فرمود اي فلان برو با نویسندگان دیوان در ساز - آن بنده گفت که اندوه من همین ست که قدرت اخراجات ندارم - بدان سبب در مقامات اضطراب (۲) مانده ام - فرمان شد براي اخراجات چه باید تا خاطر تو بیاساید - آن بنده بازنمود اگر یک تنکه زر باشد اسپ اصلاح شود حضرت فیروزشاه از ملک (۳) تنکه دار یک تنکه آن بنده را دهانید و او را ازین اندوه رهانید - چون آن بنده آن تنکهٔ زر یافت بسوي دیوان عرض شتافت - و آن تنکهٔ زر پیش نویسندگان نهاد و اسپ اصلاح داد - چون بازآمد شهریار فرمود که اي فلان غرض تو حاصل شد - آن بنده سر بر زمین نهاده بازنمود که از مرحمت (۴) خداوند عالم کار من بنده باتمام رسید - درین محل شهنشاه بر زبان گردانید گفت الحمد لله - حاصل از نکات مذکور درین سطور آنست که اینچنین در قسم ملکي که تواند کرد - کقوله علیه الصلوة

(۲ ن) اضطرار * (۳ ن) از ملک نیکخواه خریطه دار یک تنکه زر آن بنده را دهانید * (۴ ن) مرحمت عام خداوند کار من باتمام رسید *

و السلام التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله *

* بیت *

بر سر هرکس چو ترا دست هست * دست مکش از سر هر زیر دست

مقدمهٔ هشتم بردن پسر[۲] عمادالملک کیفیت یاران پیش سلطان فیروزشاه و جواب با صواب یافتن

نقل است وقتی[۳] ملک اسحاق عمادالملک پیش شاه فیروز رفت و کیفیتی گفت - که اگر فرمان شود چون بعضی اشخاص از طائفهٔ یاران حشم پیر و معمر شده اند و در سواری آمدن نمیتوانند بجاے ایشان جوانان با قوت را استقامت دهند - و دران ایام ملک عمادالملک پیر شده بود - ملک اسحاق پسر او بجاي پدر کار دیوان عرض میکرد - چون ملک اسحاق اینچنین کلمات پیش شهنشاه با برکات بازنمود سلطان فیروز فرمود - اي اسحاق نیکو کیفیتي ست که پیش ما آوردهٔ هرآئینه چون یکے پیر شود او را دور کنند - و بجاے او ابناے او را و یا غیرے را استقامت دهند - بهر دو حال آن پیران کهن سال را خواري بکمال روي نماید - همین پدر تو بشیرا پیر شده است - باري اول همین پدر خود را از شغل و استقامت دور کن[۴]

(۲ ن) کیفیت یاران پیر ملک اسحاق عمادالملک پیش آمد * (۳ ن) وقتیکه * (۴ ن) معزول کن *

انگاه من پیران مملکت خود را دور کنم - ازین فرمان ملک اسحاق ابکم ماند - سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله فرمان فرمود - اگر پیران بیچاره را که مدام بیچاره مانده اند دور کنم و بجاي ایشان ابناے ایشان و یا غیرے را نصب کنم(۲) آن پیران مسکین ضائع مانند - در وقت پیران سالي بکمال حال خواري پیش آید - بهمه حال بآن پیران سال تغیرے نکنند - و آنکه بابناے ایشان کنند این زمان آن زمانه است که فرزندان عاق میخیزند - یکی آنکه از سبب پیري دلهاي پیران بغایت ویران است - چون استقامت ایشان بکشند و ابناے یشان را کنند و آن پسران عاقي ورزند بیچاره پیران را خوار گردانند دلهاي پیران شکسته گردد - اما برو فرمان برسان تا بجاے پیران معمر هر کرا پسر باشد درسواریها بجاے پدر بیاید برطریق و کیل - و هرکرا پسر نباشد داماد بیاید - و هرکرا داماد نباشد غلام را بفرستد - تا همه پیران بیچاره در خانه بمانند و آسوده شوند - و همه جوانان با قوت برابر رکاب بیایند(۳) * * ابیات *

رسمیست که مالکان تحریر * آزاد کنند بندۂ پیر
اي بار خداي گیتي آراے * بر بندۂ پیر خود ببخشاے

فرمان شد اي اسحاق اینچنین کیفیتها نیارید - حضرت الله تبارک و تعالي بقدرت اعلی از سبب پیري رزق از بندگان خود بازنمیگیرد من که مخلوقم از سبب پیري چگونه ایشان را از استقامت

(۲ ن) کنند * (۳ ن) باشند *

محروم گردانم - چنانچه شيخ سعدي عيله الرحمة و الغفران فرمايد *

* قطعه *

* چه جرم ديد خداوند سابق الانعام *
* كه بنده در نظر خويش خوار ميدارد *
* خداي راست مسلم بزرگواري(۲) و لطف *
* كه جرم بيند و نان بر قرار ميدارد *

(۳) القصه هر قولي و فعلي كه از ذات ملك(۴) صفات سلطان فيروزشاه شهنشاه شش جهات در امور ملكي و قضاياي مالي صادرشده اينچنين بود - هريكي آثار و اسرار گفتار و كردار شاه جهاندار لائق كتابت تواريخ آمده - آري عجب اسراري - هرچند كه اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف ميخواهد تا ذكر سلطان فيروزشاه بآخر رساند از بسياري افعال احسن و خصال مستحسن بآخر نميرسد * * بيت *

گر در تن من زبان شود هرموئي * يك وصف تو از هزار نتوان كرد

معهذا چون ملك اسحاق اين چنين كلمات از زبان خسرو ابوالبركات شنيد و اينچنين فرمان در دواوين رسانيد جميع خلائق دست بدعا برداشتند * * ابيات *

* الهي(۵) تا جهان را آب و رنگيست *
* فلك را دور و گيتي را درنگيست *

(۲ ن) بزرگي و الطاف * (۳ ن) سبحان الله هر قولي * (۴ ن) ملكي صفات * (۵ ن) خدايا *

* جهان را خاص این صاحب قران کن *
* فلک را یار این گیتي ستان کن *

مقدمهٔ نهم شرح آوردن منارهاي سنگین

نقل است چون سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله (۲) از سواري سمت تهته در شهر دهلي آمد بیشتر اوقات چون شهریاران شش جهات در حریم شهر دهلي سواري کردي - دستبردے (۳) بحربیان نمودي - در حریم دهلي بحکمت ازلي دو منارهٔ سنگین بود - یکي مناره درحد موضع تویره شق سالوره و خضرآباد دامن کوه - و مناره دوم درحوالي قصبه میرتهه - و این منارها از وقت پنڈوان (۴) درین مقامات داشته بودند هیچ پادشاهے صاحب دستگاهے عالم پناهے که در تختگاه پادشاهي در دارالملك دهلي نشست هیچ یکي را این چیز میسر نیامد - مگر (۵) سلطان فیروزشاه را این دست داد - درین (۶) باب ابواب کوشش کشاد بمشقت بسیار و کوشش بیشمار بقصد فراوان و کوشش بي پایان این منارها را آورد - یکي را درون کوشک فیروزآباد متصل مسجد جمعه داشت - و آنرا منارهٔ زرین نام نهاد - و دوم را در کوشک شکار بکوشش بیشمار و حکمتهاے بسیار داشته - المقصود راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر معاني

(۲ ن) حضرت الله تعالی * (۳ ن) دستبردي بجزئیات * (۴ ن) هندوان باز درین آة * (۵ ن) ملک سلطان * (۶ ن) درین فوبت دست کوشش کشاد *

سفته - که این منارهای سنگین چوبدستي ازان بهیم ملعون بود که در قد و قامت بغایت بلند مینمود - و زور بسیار داشت - بدان سبب بسوي پهلوانان افسر براي قتال کوشش بکمال میگماشت در تواریخ اهل کفر آمده است - که بهیم ملعون از آثار اسرار قدرت (۲) پروردگار روزي هزار من طعام خوردے - و در ایام او هیچ کسے با قوت بسي با او بس نمیآمد - بلکه در زور و دلاوري بحدي بود - که اگر پیل را در نیزه دوختي و بیرون انداختي آن پیل از مشرق در مغرب افتادي - دران ایام طرف هند تمام اهل کفر ساکن بودند - میان خویش از آثار قوت بیش ابواب قتال میکشودند - و این بهیم ملعون را پنج برادر بودند - و بهیم ملعون از همه برادر خرد تر بود - و بیشتر اوقات مویشي برادران بد حرکات چرانیدي - و این دو منارهٔ سنگین بر روي این زمین بجاي چوبدستي بدست خود گرفتي و مویشي را بدین چوب سنگین بازگردانیدے - و دران ایام بحکمت حضرت علام قد و قامت مویشي هم بر اندازهٔ خلق (۳) آن ایام بود المقصود بیشتر اوقات سکونت (۴) ایشان در زمین دهلي بود - (۵) چون بهیم ملعون ازینجهان رفت و بعالم دیگر پیوست این دو مناره درین دو مقام یادگار خود گذاشت - کفار آن زمانه چون معتقدان

(۲ن) قدرت بیچون و بیچگون هزار من طعام هر روز خوردے * (۳ ن) خلقت * (۴ ن) مقامات سکونت * (۵ ن) هم ازینجا ست چون بهیم ملعون بدوزخ پیوست مهرهٔ عذاب صفت این دو مناره *

یگانه جمع شدند - و میان خود متفق گشتند(۲) - برای یمن این هر دو منارہ را در هر دو مقام باهتمام تمام داشتند - گویند(۳) قد آدمیان زمانهٔ پیشین از تاثیر حکمت حضرت رب العالمین دراز بود چنانچه از حالت مقالات قدهای ایشان اهل تفاسیر در کل تفاسیر بے نظیر هریک مفسرے مشرح بازنمود - المخصوص(۴) این عنایت بیغایت و کرم بے نهایت در حق پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم شده که قد امت پیغامبر صلی الله علیه و سلم خرد افتاده(۵) - حضرت(۶) رب العالمین بر خاتم مرسلین هفت منت نهاد و هفت بشارت داد - ازانجمله یکی آنست ای(۷) محمد صلی الله علیه و سلم میدانی که امت ترا برای چه آخر همه امتان آوردم تا ایشان میان گور دیری نمانند - دیگر(۸) امت ترا قوت بسیار ندادم برای آن تا ایشان بقوت خود غره نشوند - و بیفرمانی حضرت من نکنند - دیگر(۹) امت ترا قد کوتاه دادم برای آن تا ایشان بطعام و جامه بسیار محتاج نگردند - و برای حاصل کردن آن از حضرت من دور نه افتند - آلهی بکرم عمیم و لطف قدیم خود ما را مسلمان آفریدی - مسلمان دار و مسلمان بر - و میان زمرهٔ مسلمانان حشر ما کن

(۲ ن) گشته برای تلف این هردو الخ * (۳ ن) سبحان الله قد آدمیان * (۴ ن) مخصوص این * (۵ ن) افتاده است * (۶ ن) حضرت الله تبارک و تعالی بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم هفت منت نهاد * (۷ ن) یا * (۸ ن) یا محمد امت ترا برای * (۹ ن) یا محمد امت ترا قدکوتاه *

از برکت این آیت - توفني مسلما و الحقني بالصالحين *

* قطعه *

پنجه کشاد ست عقاب اجل * چند چو طاوس خرامان روي
عالم (۲) دنیا شده گیر اي حسام * جهد دران کن که مسلمان (۳) روي

الحاصل بهیم ملعون این دو منارهٔ سنگین بدستکاري خویش از تاثیر قوت بیش راست کرده بود - چون سلطان فیروزشاه در مقامات هر دو مناره رسید این هر دو را یکي از عجائبات دید - بالهام (۴) الله تبارک و تعالی در دل مبارک گذرانید - که این منارهها را ازین مقام براي نام باهتمام تمام در شهر دهلي باید رسانید - شهریار جهاندار بمشقت بسیار و قصد بیشمار این منارها را آورد - و در شهر فیروزآباد و کوشک شکار داشت - و کوشش بیش گماشت - افسانهٔ فرود (۵) آوردن آن منارهٔ زرین از مقامي که دران بود - چون سلطان فیروزشاه سمت سالوره و خضرآباد سواري کرد و دست قوت شکار (۶) بشکاري برآورد (و حضرآباد از شهر دهلي نود کروه است) جانب کوه پایه در موضع نویره منارهٔ سنگین دید - در خاطر مبارک گذرانید - اگر این منارهٔ عجیب را در شهر دهلي برند حالیا چنین یادگار بر روي روزگار درمیان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان باقي ماند - بعد از فکر بسیار و اندیشهٔ

(۲ ن) عالم و عابد شده گیر اي حسام * (۳ ن) شوي * (۴ ن) بالهام حق تبارک در دل * (۵ ن) فرود آوردن منارهٔ زرین در مقامي که بود چون سلطان فیروزشاه * (۶ ن) بسوي شکار شکاري *

بیشمار برای فرود آوردن آن منارهٔ نامدار فرمایش کرده - آن مقدار قصبات و قریات که در حوالیِ مناره بودند از میان دوآب و غیرِ دوآب هر همه را جمع آورده - و خلائق لشکر از طائفهٔ احرار و بندگان حلال خوار از قسم سوار و پیادگان جرار گرد آمدند - اسبابهای گونا گون و ادواتها از گفتار بیرون گرد کرده - و برای بستن نوالها محلوج درخت سینبل آورد - و ازان محلوج نوالها بسته در تکیه‌گاه (۲) مناره برای آن داشته که چون مناره بوقت کافتن بنیاد خم خورد و در زمین افتد چون منارهٔ سنگین است نباید که از غایت زور بشکند - المقصود چون بیخ مناره کافتند منارهٔ مذکور خم خورده بران نوالهای متکا افتاد - بعده آهسته آهسته یکان یکان نواله از زیر مناره بیرون آوردند - چنانچه بعد چند روز از کرم الله و اقبال شاه منارهٔ مذکور هموار در زمین غلطید چون در بیخ مناره تفحص کردند یک سنگ بزرگ چهار گوشه فرود مناره بجای کهنبی بود آنرا نیز بیرون آوردند - و منارهٔ مذکور بالای آن کهنبی بود - المقصود مناره را با پرکالهای نیِ نیزه و با پوست خام از سر تا پایان پیچیدند - تا آفت بدو نرسد - بعده گردون مرتب کردند با چهل (۳) و دو پایه - و در هر پایه طنابها بستند - و چندین هزار آدمی

(۲ ن) در تکیه گاه منارهٔ داشته بیخ مناره از بنیاد کافته و نوالهای محلوج در تکیه گاه منارهٔ برای آن داشت که چون الخ * (۳ ن) با چهل و دوپایه که در عرف آنرا الرهسه گویند گویند منارهٔ مذکور بمشقت بسیار و محنت بے شمار بالای آن گردون داشتند *

بیکبارگي زور میکردند - آخر بمشقت بسیار و محنت بیشمار بالاي آن گردون داشتند - و در هریک پایهٔ گردون یکان طناب ریشمان موازنهٔ دهکان منی بستند - و در هریک طنابے دویستکان نفر گرفتند - و بدل و جان زور کردند - اینچنین در هر چهل و دو پایه طنابها بستند و چندین هزار آدمي بیکبارگي زور میکردند - بعده آن گردون با آن مناره روان شد - چون لب آب جون از دیهٔ توپره نزدیک است سلطان فیروزشاه خود برابر شده آن مناره را در کرانهٔ لب آب جون آورده - و تمام بحر در لب آب جون جمع گردانیده - و در جون کشتیهاي بزرگ و وسیع میباشد - چنانچه در بعضي کشتي پنجهزار من غله میگنجد و در بعضي کشتي هفت هزار من - و آنکه خرد است دران دو هزار من غله میگنجند - اینچنین کشتیها جمع آورده - بعده مناره را بحکمت در کشتیها انداخته درمیان لب آب جون کرده در شهر فیروزآباد آورده بحکمت بسیار و طلسمات بیشمار درون کوشک فیروزآباد برد - و عمارت براي ایستاده کردن مناره آغاز(۲) شد - دران ایام این مورخ خوشه چین خوان مورخان نیک نام بحد دوازده سالگي رسیده بود - المقصود چون مناره درون دربار فیروزآباد در رسانیده و متصل مسجد جامع عمارت آغاز کرده آن عمارت بصنعت کاریگران اهل مهارت و بصارت از سنگ گهرسنگ(۳) با چونه ریخته برآورده - و

(۲ ن) آغاز شده افسانهٔ ایستاده کردن منارهٔ زرین میان کوشک فیروزآباد آغاز شد دران ایام این مورخ * (۳ ن) کهرمل *

بهر پوشش که بر میآورند سلطان فیروزشاه بالهام آله حکمتے کرده بود که دران حکمت آن منارہ را بالا میبردند - بعده عمارت پوشش دیگر آغاز میکردند - چون منارۀ مذکور در هر پوشش مشهور بالا رفت بعده براي ایستاده کردن منارہ حکمتے دیگر کردند - چون خواستند که منارہ ایستاده کنند طنابهاي ریسماني موازنۀ دهکان منبي آوردند - و فرود هرشش پوشش چرخهاي چوبینه داشتند - یک سرِ طناب در سر آن منارہ بستند - و دوم سر طناب با چرخ قید کردند - در هر چرخي چندین هزار بندہ سختي میکشیدند - و یکبارگي زور میکردند و چرخها را در گردش مي‌آوردند - چون قوت بسیار شدي و خلائق زور نمودي البته نیم گز منارہ بالا آمدي - چون منارہ نیم گز بالا برآمدي در پهلوهاي منارہ بجاي تکیه‌گاهاي او چوبهاي بزرگ و نوالهاي محلوج درخت سینبل میداشتند - تا باز منارہ بر عمارت نه افتد - همبرین طریق میان چند روز که هر روز زور و قوت میشد بعد[۲] چندگاه از آثار و اسرار کرم غفار و ستار بر حسب مطلوب و مقصود شاه فیروز مسعود منارہ هموار و راست ایستاده شد - و در گرداگرد منارہ از پایان منارہ تا سر آن چوبهاي بزرگ بیشمار و بیقیاس داشتند برقانون تکیه‌گاه طریقۀ کالبد قبۀ چوبین - و آن چوبها باهن پیچي کرده تا منارہ بهیچ[۳] جانبے خم نخورد - اینچنین منارۀ زرین هموار ایستاده کرده بودند چنانچه تیر باشد هموار

(۲ ن) مر چند گاه * (۳ ن) جائے *

و راست - ذرهٔ میل خم نه - و آن سنگ چهار گوشي بوقت ایستاده کردن منارہ داشته - في الجمله چون منارہ ایستاده شد بالاي منارہ هم در(۲) دور سر آن منارہ چند دور از سنگ سیاہ و سپید وصل کرده - و بالاي آن سنگ سیاہ و سپید قبهٔ مسین با ملمع زر داشته که آنرا بهندوي گلس گویند - و ارتفاع منارہ سي و دو گز است - هشت گز درون عمارت است - وبیست و چهار گز بالاي عمارت است - معلوم نشد که در زمین موضع نویره(۳) ایستاده کرده بود - و کدام کس داشته بود - چند سطور مشهور بخط هندوي در پایان منارہ نقره کرده بودند - سلطان فیروزشاہ بسیار زنار داران و سیوڑگان طلبید - هیچ کسے خواندن نتوانست - بعضے گفتند که بعضے مردم کافر آن هندوي خواندند - دران نبشته بودند - که این منارہ را ازین مقام هیچکسے با قوت بسے نتواند جنبانید - نه از سلاطین اهل اسلام و نه از رایان خود کام - مگر در زمان آخرین پادشاهي صاحب دستگاهي پیدا آید که او را سلطان فیروز نام باشد او قصد نماید - و این منارہ ازین محل بیرون آرد(۴) - چون اینهمه توفیق بعنایت الله تبارک و تعالی است هر چیز که سلطان فیروز اندیشید الله تبارک و تعالی بدامن مراد او رسانید - چنانچه نیکبختي نبشت *

* رباعي *

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد * مقبول تو جز مقبل جاوید نشد

(۲ ن) از * (۳ ن) توبرہ * (۴ ن) آورد *

لطفت[۲] بکدام ذرۀ پیوسته دمی * کان ذرۀ به از هزار خورشید[۳] نشد

افسانۀ منارۀ دوم که درون کوشک شکار داشته اند - منارۀ مذکور درمیان دوآب حوالی قصبۀ میرتهه بود - منارۀ کوشک شکار از منارۀ زرین چیزي خرد است - منارۀ مذکور نیز آن شهریار مشهور هم بدین حکمتهاي گوناگون و مشقتهاي روز افزون آوردۀ درون کوشک شکار بالاي کوه داشته - المقصود سلطان فیروزشاه برگزیدۀ حضرت ودود منارۀ دوم را بالاي کوشک شکار ایستادۀ گردانیدۀ - و دران روز از مراحم شاه فیروز جشن عام براي خواص و عوام[۴] بود - جملۀ عالم در مقامات بیغمي جولانگري مینمود - خمهاي شربت بے عدّ و بے حدّ در کوشک شکار پر کردۀ - هریک اشخاص از زمرۀ آیندۀ و فرقۀ روندۀ آزان خمها شربت میخوردند - هرکه براي تماشا دیدن آمدي شربت خوردي - بعدۀ بازگشتي - هیچکسے را از کسے و خصے منعے[۵] نبود چون منارۀ ایستادۀ شد و کوشک مرتب گشت شهرے بزرگ دران مقام آبادان شد - جملۀ خانان درگاۀ و ملوک بارگاۀ آن پادشاۀ هریکي براي خویش خانهاي با تکلف برآوردند - آري عجب کارے چه[۶] بود که سلطان فیروزشاه دنبال این منارهاي سنگین چندین محنت و مشقت دیدۀ[۷] بقصد فراوان و کوشش بےپایان درین مقامها نهاد

(۲ ن) عونت بکدام ذرۀ پیوسته گهي * (۳ ن) ناهید * (۴ ن) خاص وعام * (۵ ن) ممانعتي * (۶ ن) که برچه بود که سلطان الخ * (۷ ن) کشید

تا[2] بعد از من درین جهان یادگار ماند - و کسے بروح من فاتحه خواند *

* بیت *

آنچه درو هست چو بیند کسے * یاد کند از من مسکین بسے

معهذا هریک تاجدار مستثنیٰ البته در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش چیزي[3] یادگار چون جهانداران بلند تبار در جهان گذاشته اند - چنانچه سلطان شمس الدین التمش منارهٔ بزرگ درون مسجد جمعهٔ دهلي[4] برآورده - که از حالت و مقالت آن معلوم و روشن است - هریک جهاندار بر اندازهٔ خود بسیار چیزي یادگار گذاشته این دو منارهٔ عجیب که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آورد یکے از عجائبات دوران ست - بلکه اندران ایام که امیر تیمور صاحب قران اهل عظام از خراسان در مملکت هندوستان بسلطنت درآمد خلائق دهلي را بحکم تقدیر ازلي بحضرت دوست رسانید چند روز در شهر دهلي مانده یادگار هریک تاجدار باهتمام تمام و بقصد چند گام دیده چون عنان سمند عظمت جانب این دو مناره گردانیده همان زمان بر زبان مبارک گذرانیده[5] که درین جهان بحکمت حضرت رحمان[6] زمرهٔ سلاطین و خسروان باریک بین یادگارے از هرکردارے گذاشته اند - و البته آن یادگار بعد مرور ایام رفته ناپدید شده نام آن بر زبان کسي نرفته - چنانچه امیر خسرو میفرماید *

(۲ ن) که * (۳ ن) چیزي چیزي * (۴ ن) دهلي قدیم * (۵ ن) آورده * (۶ ن) حضرت سبحان *

* بیت *

بسا تاجور کامد و باز خفت * که نامش ندانند چون کس نگفت

معهذا امیر تیمور درین محل گفته - که این دو منارهٔ سنگین که سلطان فیروزشاه طالب دین را میسر آمد هر دو[2] تا قیامت باقیست امیر مذکور بمشهور گفته و گوهر عجیب سفته - که من چندین ملکها کشته ام و ممالکها گرفته ام درهیچ مقام بحکمت حضرت علام اینچنین یادگار با تکلفات بسیار ندیده‌ام - آري این جمله چیزها از احوال این منارها از ابتداي حال تا انتهاي مقال حضرت خسرو خوش خصال در پایان منارهاي مذکور حفر[3] کنانیده - چون یک دور دو دور بگذرد بعضي آدمیان درین جهان بیایند و این منارها به بینند بگویند که این فعل اندازهٔ آدمي نیست * * مصرع *

* ما را بدل نیک همه نیک درآید *

مقدمهٔ دهم در بیان شکارهاي فیروزشاهي

نقلست سلطان فیروزشاه که همیشه با فتح و بهروز بود در قسم ملکي ابواب اسرار[4] میکشود - چون از سبب ملکي از سواري مهمها عنان سمند دولت باز پیچید بعده در دل گذرانید - که در سواري سلاطین و امامان دین آرام خلائق روي زمین است - و سلاطین بغیر مصلحت ملکي که آن رکن اصلي‌ست سواري کردن مصلحت

(۲ ن) که هردو * (۳ ن) نقره کنانیده * (۴ ن) اسرار چون بناء میکشود *

ندیده - و سمت مفسدان گریز پای سواري کردن منغ فرموده از شفاعت (۲) جاه - ضرورةً آئین باختن شکار و در ضمن آن تاختن سوي حربیان خونخوار وضع کرده - و سلطان فیروزشاه هوس باختن شکار از ایام صغار بسیار داشت (۳) - هرآئینه فعل شکار در دور آن جهاندار یکي از ارکان ملکي قرار (۴) یافته و بسیار باخته - المقصود بارها درین کردارها سلطان محمد بن سلطان تغلق شاه گفتي - ملک نائب امیر حاجب مردي دانا و در کفایت مستثنی است - اما افسوس که هوس باختن شکار بسیار دارد - بسوي شکار بیکار کوشش بیش گمارد (۵) - و دنبال کنجشک ملک بباد دهد - القصه (۶) سلطان محمد چندین پند دادي اما نمیدانست (۷) که الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی فیروزشاه را ختم تاجداران دارالملک دهلي خواهد گردانید - و چندین کسان را از زمرهٔ مسلمانان نفع از شکار او خواهد شد - زیراچه چون سلطان فیروزشاه در مقام شکارگاه شکار کردي و قصد براي پره (۸) کردن بسیار نمودي چون پره کردي بغایت خوش گشتي - دران محل هرچه کسے التماس خود باز نمودي البته (۹) بعز اجابت مقرون شدي المقصود چون شهریار برگزیدهٔ حضرت غفار را در کار شکار اهتمام افتاد

(۲ ن) شناخت * (۳ ن) بازداشته * (۴ ن) قرار یافت و بسیار باخت مصرع * یکی خوب دستي دگر راستي خود را - المقصود الخ * (۵ ن) مي‌گمارند * (۶ ن) سبحان‌الله سلطان * (۷ ن) نمیگذاشت * (۸ ن) پرده * (۹ ن) الغرض *

در عهد دولت خود شکارها بانواع باخت - و درین کار کوشش بیش گماشت - در هر قسمي شکار بیشمار کرده - در(۲) هر یک قسم جانوران درنده پیدا آورده - از یک جنس یوز و پلنگ چندان جمع کرد که در عدد نیاید - و از جنس سیاه‌گوش چندانکه در تحریر نگنجد - و از جنس سگ چندانکه از قیاس گذشته - بلکه سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله در عهد خود چندان شیر شکاري حاصل کرده بود و از قسم باز و بحري و ترمتي و شاهین و سیمتن و مانند آن چندان موجود شد که در وهم و فهم انسان نتواند آورد - و این تمام جانوران درنده و گیرنده تسلیم بندگان بودند - دنبال هریک جانور دوگان و سگان نفر بنده براي غمخوارگي بودند - و این تمام نگاهبانان جانوران درنده اسپ سوار میرفتند - چون سلطان فیروزشاه در سواري شکار بیرون‌آمدے مراتب شکار چهل و پنج نشانه برابر(۳) رکاب رفتي - و از قسم فراشخانه یک دهلیز و یک بارگاه و یک خوابگاه و یک گنبذ سفید بزرگ که آن نیز وضع خاص آن شهریار نیکوکار بود برابر رکاب روان میگردید(۴) - چون سلطان فیروزشاه در راه رفتي پیشتر از مراتب شده فوج کشیده جمیع خانان و ملوک برابر(۵) آن فوج و شاهزادگان تمام برابر فوج آن جهاندار نیکنام(۶) میرفتند - و دو نیزهٔ پر طاؤس که آن مخصوص وضع سلطان تغلق بود در میمنه و میسرهٔ

(۲ ن) از هر * (۳ ن) در رکاب * (۴ ن) میکردند * (۵ ن) براي *
(۶ ن) نامدار *

فوج خاصهٔ شهنشاه رفتی - و فرود آن دو نیزه جانب میمنه همه چار پایگان درنده میرفتند - و در میسره همه پرندگان گیرنده - و سلطان فیروزشاه اسپان(۲) بسیار و بیشمار داشت - آن تمام اسپان(۳) در پنج پایگاه می‌بستند که آنرا پنج محل میگویند - انشاء الله تعالی و بعونه بیان هر یک(۴) پایگاه در ذکرِ کارخانهای آن شهنشاه شرح داده آید معهذا از جملهٔ(۵) این پنج پایگاه یک پایگاه شکره خانه بود - و یکهزار و دویست اسپ فرود شکره میرفت - دران ایام ملک دیلان .امیر شکار بود - و ملک خضر بهرام نائب امیر شکار بود - بازیدهان(۶) و فوجداران آن شکره خانه علیحده بودند - هریک از اصحاب شکره خانه امرای کبار بود - در پروش شکره هر یکی جد مینمود چون سلطان فیروزشاه را درین قسم هوس بسیار بود درین باب جد کشاد - تا باقی عمر همدرین مشغولی گذشت - درین کار بکوشش بیشمار درست کردن پرها در لشکر در هنگام شکار باختن بیشتر بود - آری عجب اسراری - چون سلطان فیروزشاه در شکارگاه پره کردی اینچنین پره شدی که از زمرهٔ سلاطین پیشین کمتر کسے کرده است - اگر پادشاهے صاحب دستگاهی گاه از گاهے از جملهٔ سلاطین پیشین را هوس پره شدی در زمان واحد پره میکردند - بعده همان زمان پره می‌شکستند - و سلطان فیروزشاه هفتگان روز و هشتگان

(۲ ن) اسباب * (۳ ن) اسباب * (۴ ن) هریك پایگاه فیروزشاه شرح داده‌آید * (۵ ن) ازانجمله پنج پایگاه * (۶ ن) باریداران *

روز دور پره مستقیم میداشت - و هر روز درون دور پره شکار میباخت *

* بیت *

بر صید چو کرد شه سواري * بر نام نماند (۲) یک شکاري

الحاصل چون آن شهریار کامل درین کار شکار پرهاي انواع جنس کرده این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بیان هر یک پره علیحده نبشت - تا پندے باشد مر خردمندان را - افسانۀ پرۀ گورخر و گورخر در زمین جنگل میباشد - و اینچنین مقام بحکمت حضرت علام میان دیبالپور و سرستي است - دران زمین بیشتري بي آبي ست میان چند کروه هر جانب خرابه - و اگر صد گز زمین بکاوند بعده روي آب به بینند - و اگر مسافري و یا راه گذري در هواي تابستان راه غلط کند از غایت بے آبي و نهایت اضطراري جان بجانده دهد زیراچه آب بغیر منزل جائے دیگر نیست - و خصال گورخر ست که در مقام بے آبي باشد - در محلي آرام گیرد که در حریم آن بقعه و نواح آن رقعه هشتاد کروه آب نبود - و خرابه باشد - و قانونے است که چون (۳) گورخران تشنه میشوند هشتاد کروه زمین قطع کنند - و در محل آب روند - و آب بخورند - و باز در مقام آرام بیایند - و شکار گورخر کرده نشود مگر در هواي تا بستان - زیراچه در تابستان گورخران یکجا مقام میگیرند - و در هواي زمستان و برشکال البته متفرق میشوند

(۲ ن) هرچند چو دور شه سواري * (۳ ن) که گور وان ار جائي که مي نشینند هشتاد کرده *

المقصود چون شهنشاه طالب رضاي حضرت ودود خواست تا شکار گورخر کند بنگاه را میان خطهٔ سرستي و ابوهر داشت - و خود بدولت و سعادت براي شکار گورخر کوشش گماشت - سلطان فیروزشاه از بنگاه سوار شد - درین محل آن شهریار اکمل فرمان فرمود تا سوار اسپ جید بیاید - و سوار اسپ ضعیف هم در بنگاه بماند - دیگر جهاندار فرمان فرمود - تا خلائق لشکر که برابر شهریار افسر خواهند بود باید که باهتمام تمام آبهاي سه روزه ذخیره برگیرند هم براے خویش و هم براے مراکب خود - چنانچه اکثر خانان و ملوک آب بر(۲) شتران برگرفتند و بعضے در گردن کهاران و پشت ستوران آب ذخیره برداشتند سلطان فیروزشاه بوقت نماز عصر از بنگاه سمت شکارگاه کوچ کرده و بدانجانب رخ آورده بسرعت تمام و بشتاب گام روان شده تمام شب رانده - چون روز شده تا وقت نماز ظهر در مقام آرام گورخر رسیده دران مقام پره کشیده میان پانزده کروه دور پره شده - بعده آهسته آهسته از غایت جنبیدن دور پره میان چهار کروه داشت گورخر بسیار و بے شمار درون پره درآمد - دران شب همانجا فرود آمد چون روز شده در روز دوم شهنشاه شکار گورخر باخته سمند عزت بسوي ایشان تاخته - از بامداد تا شبانگاه شاه شکار گورخر کرده بوقت نماز شام پره گورخر شکسته شهنشاه جانب بنگاه بازگشته - هم بدان طریق با اصحاب فریق خود تمام(۳) شب رانده - و دو پاس روز نیز

(۲ ن) در ۰ (۳ ن) تمامت ۰

رانده و دو پاس روز[2] سیوم روز رانده در بنگاه رسیده - حاصل ازین آنست که آن شهریار بعنایت کردگار[3] هفتاد کروه رفته شکار گورخر باخته باز در بنگاه پیوست * * ابیات *

تیرے که ز شست خویش بکشاد * زو شیر بمرد و گرگ افتاد
هرسو که بصید رخش رانده * بر نام شکار یک نمانده

افسانهٔ پرهٔ شکار شکاري از آهو و گور و نیل‌گاو و جز آن - آرے اینچنین شکارے بیشتري در حوالي بداؤن و آنواله[4] میباشد - زیراچه این اجناس بےقیاس جانور در محلي باشد که دران محل هم[5] خرابه بود و هم دران محل آب و کاه باشد - اینچنین خرابه در مملکت دهلي بحکمت ازلي دران ایام در هیچ مقام نبود - بدان سبب که سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله پادشاهي با جاهي صاحب دستگاهي بود بمعماري مملکت و رعیت پروري سلطنت بسیار کوشش داشت و کوشش برین گماشت تا اینچنین خرابه درحوالي بداؤن مدام خراب باشد مخصوص براي شکار شکاري - و اگرنه دران مقام نیز[6] آباداني شدے از غایت توجه[7] آن جهاندار پرگار - الحاصل هر سال آن خسرو خوش‌خصال از شهر[8] فیروزآباد بسوي شکار سواري کردي - و مخصوص کرده دران خرابه رفتي - شکار بیشمار باختے - البته این مورخ ضعیف

(۲ ن) و دو پاس روز در بنگاه رسید * (۳ ن) پروردگار * (۴ ن) انواله * (۵ ن) همه * (۶ ن) بس * (۷ ن) استمالت * (۸ ن) سمت *

شمس‌سراج عفیف برابر بودی (۲) - چون سلطان فیروزشاه بکوچ متواتر بآرزوی تمام بشتاب گام دران صحرا میرسید و میخواست که پرهٔ شکار کند پیش ازان یک روز بر حکم فرمان شاه فیروز فرمایش میکردند - و خلائق لشکر را دران شب بطویله فرود می‌آوردند دران شب دهل پاس نمیزدند - و درین (۳) مقام نمی‌نواختند - سلطان فیروزشاه دران روز از فرودگاه کوچ میکرد - و تمام لشکر از سوار و پیاده و بندگان چرار برابر میبودند - و بنگاه نیز برابر شاه میشد - و دران روز خود بدولت و سعادت بالای بلندی استاده میشد - و فرود آن بلندی سواران لشکر در پره رها می‌شدند - و دو نشانهٔ شکار بحکم فرمان جهاندار می‌آوردند - یک نشانه را در طرف راستا می‌فرستادند و نشانهٔ دوم را طرف چپا - یک جانب ملک نائب باربک ایستاده سواران را در پره رها میکرد (۴) - و در پره می‌گذاشت - و جانب دوم ملک عماد الملک دنبال آن نشانهای شکار - هر یک سوار بدم ریز می‌رفت - هر یک خیل علیحده علیحده میگذشت - چون یاران خیل در پره می‌رفتند اول نیزه آن خیل رها میکردند - بعده دنبال آن نیزه تمام سواران خیل‌دار می‌رفتند - بعضے اشخاص از تاثیر حسد بیقیاس که در جسد آدمی تعبیه است درین محل پیش آن شهریار اکمل می‌گفتند - که مر شمار عرض لشکر همین‌ست

(۲ ن) بدائرهٔ * (۳ ن) روز شده بهیر مقام نمی نواختند * (۴ ن) میگذاشت *

زیراچه سوار هریک خیلدار بدم ریز میرود - آن شهریار را گفتار ایشان بر مزاج نیفتادي - ازان(۲) گفتار اعراض کردي - الغرض چون هر دو نشانه موازنهٔ دهگان کروه رفتند سوار دم ریز برابر(۳) نشانهاي مذکور میرفتند(۴) - چون سوار بتمام رها شدے(۵) بعده طائفهٔ بندگان خاص در پره رها مي‌شدندي - و میان بندگان نیز در هریک صده یکان بیرق بودي - ایشان(۶) نیز بتمام مي‌رفتند - بعده اسپان پایگاه شکره خانه مي‌گذاشتند(۷) - و خلق کار خانها نیز در پره رها شدندے - بعده پیلان در پره رها میشدندے - و اگر دور پره بزرگ بودي پیش از پیلان سواران بنگاه رها مي‌شدند - بعده پیلان - القصه چون این هردو نشانه در مقام میعاد یکجا میشدند دران محل آتش میافروختند تا دود برآید - و معلوم شود که پره پیوست - و آن مقدار سوار که بدم ریز مي‌گذشت مقابل یکدیگر عنانهاي خود مي‌گردانیدند تازي سواران درون پره مي‌آمدند - فرمان از زبان خسرو جهان مي‌رسانیدند - تا سواران مذکور آهسته آهسته(۸) در دائرهٔ حلقهٔ پره درآیند - و فرمان دیگر مي‌رسانیدند - تا نباید که هیچ طرفے شکارے بیرون آید - معهذا چون سواران در مي‌آمدند فرمان از زبان

(۲ن) ازین * (۳ ن) براي * (۴ن) میفرستادند * (۵ ن) رهانیدي * (۶ ن) ایشان نیز در پره صده رها شدندي چون بندگان نیز بتمام میرفتند پایگاه و شکره خانه * (۷ ن) بعده سران در پره رها میشدند * (۸ ن) آهسته آهسته پیلمال کنان در دائره *

خسرو جهان می‌رسانیدند - (٢) تا سواران مذکور آهسته آهسته پیلمال کنان در دائرهٔ حلقهٔ پره درآیند - و فرمان دیگر میرسانیدند تا نباید که هیچ طرفے شکارے بیرون آید - هرچند که دور پره گرد میشد سوار پره از یک تو دو تو می‌شدند - و از دو تو سه تو می‌کشتند اینچنین شدی که سواران حلقهٔ پره مقابل یکدیگر دیده شدندے ازان روز دور پره میان سه چهار کروه میداشتند - چون روز با خرمی رسید دران وقت فرمان میشد - هر آنکس که در محلی در حلقهٔ پره ایستاده است آن شخص همدران محل فرود آید - و در ایام پرها محل و غیر محل نبودے - هر که در محلے ایستاده است همانجا فرود میآمد - و همچنین سرایچهٔ خیلداران باتصال یکدیگر برمیآوردند تا اینچنین شدی که در جمله دور پره یک دور سرایچه بودی - زیراچه سرایچهٔ این خیلدار با سرایچهٔ آن خیلدار اتصال یافتی - و سرایچهٔ آن خیلدار با سرایچهٔ خیلدار دیگر - بدین طریق دور پره که میان چهار پنج کروه بودی گرد پره یک دور سرایچه می نمودی و پیش دور سرایچها کنگهره می‌بستند - درگردا گرد پره یک دور کنگهره بودی - و عقب سرایچها بنگاه خیلداران فرود میآمدند - و اهل بازار نیز متصل خیلهای خویش فرود میآمدند - چون برین طریق دور پره استحکام یافتی (٣) درون پره تفحص می‌کردند - اگر شیری

(٢ ن) تا آهسته آهسته در دور پره گرد میآمدند هرچند که دور پره الخ * (٣ ن) دران *

و یا ببری و یا گرگی بودی فیروزشاه اول آن را زدے - بعدہ دنبال شکار شکاری شدے - و در ایام پرہ دهلیز برنیامدے - بارگاہ و خوابگاه (۲) و گنبذ سفید برآمدے - و بر هریک خیلداران فرمان شهریار بود - که با یاران خویش در النکهای خود هشیار باشند - آمدن ایشان در سرای حاجت نیست - تمام خیلداران با یاران در النکهای خود ترکشها پیش کردہ هوشیار و بیدار میبودند - یک دور پرہ از ترکشها بود چون دور پرہ با اینچنین (۳) محکمی استحکام یافت و شکاران از هر یک جنس دورن پرہ محبوس گشت چنانچه از هزارها گذشت معهذا سلطان فیروزشاه هر روز ازپرہ سواری کردی - و موازنۀ پانصد و ششصد سوار از زمرۀ شاهزادگان و خانان و ملوک برابر سوار (۴) میشدند - سلطان فیروزشاه درون پرہ درآمدی و شکار باختی - دنبال شکار خود تیر انداختی - و پیش النک هر خیلداری که شکار زدی همه بدان خیلدار انعام شدی (۵) - بدین طریق موازنۀ هفت هشت روز شاهفیروز شکار باختی - سمند عزت دنبال شکار تاختی - چون خواستی که پرہ بشکنند و شکار باقی ماندہ را بگیرند بر حکم فرمان شهنشاه روی زمین یک تیر آتشین درمیان پرہ میگذاشتند - و دهلها با شهناها مینواختند - جمیع خلائق در می‌آمدند - شکارے که درون پرہ ماندہ بود غارت میکردند - هریک از طائفۀ کهار و کوانی که در

(۲ ن) خوابگاه لعل * (۳ ن) بدین محکمی * (۴ ن) سواری کردندی * (۵ ن) دادی *

لشکر سلطاني بود براي گرفتن شکاران قصد مينمود - هر يک تني
هر يک صيدي را بکوشش(۲) گرفته مي‌آورد - در ايام پره چندان
گوشت شکاران شدے که از غايت بسياري گندگي برآمدي - و
بعضے اشخاص ازطائفه زيره با گوشت شکار قديد کرده تا شهر دهلي
مي‌آوردند - و اگر سلطان فيروزشاه شکار گاوميشان جنگلي کردي
و ايشان بسيار بودندي بر حکم فرمان براي ايشان نيز پره شدي
اما هم زمان واحد پرۀ گاوميشان شدي - چون شهريار شکار باختي
همان زمان پره مي‌شکستندي - زيراچه(۳) گاوميشان از تاثير قوت
بي‌پايان درون پره دير نمانند - المقصود سلطان فيروزشاه برگزيدۀ
حضرت آله هرسالے در هرسواري اينچنين سه چهار پره کردے
انگاه فيروزشاه با بنگاه سمت شهردهلي بازگشتي - آري عجب کاري
اين همه نمودارها و کتابتها در تواريخ براي عبرت ست مر
خردمندان را *

* رباعي *

آرند يکي و ديگري بربايند * بر هيچکس اين راز همي‌نکشايند
مارا زقضا جزاين همين ننمايند * پيمانه توئي باز بتو پيمايند

افسانۀ شکار شير و ماهي - حضرت فيروزشاه صاحب دستگاه گاه و بيگاه
از هر يک جنس شکار ميباخت - و بکوشش تمام و قصد مدام علي
الدوام مرکب عزت بسوي شکار مي‌تاخت - همه وقت(۴) خود را

(۲ ن) گوش گرفته * (۳ ن) ما هوا المقصود * (۴ ن) همه وقت
بپرانيدن *

به پرانیدن شکره و گرفتن صید مشغول (۲) داشت - چون آن شهریار در محلي نشستي پیش او شکره را باولي میداند - و اگر سوار در راه رفتي هم شکره بسوي صید پرانیدي - و اگر از جنس چهارپایان پیش او چیزي خاستي یوز و یا سیه‌گوش بجانب آن رها کردندي بلکه دوازده هزار نفر بندگان باهلي در رکاب رایات اعلی میرفتند و طائفهٔ باهلي کسانے بودند که دامهاي آهوان بالاي پشت ستوران بار کرده برابر میرفتند - چون آهوان در محلي مقام گیر میشدند آن دامداران دران مقام دام فراز میکردند - آهو دران دام افتادی - و بعضے بندگان باهلي بر نرگاومیشان سوار مانند گردان جرار و کند آوران نامدار و پیکان زوپین از آهن و پولاد بر دست ایشان - چون در جنگلي و یا کیلي شیر حصاري شدے بندگان طائفهٔ باهلي از جزوي و کلي نرگاومیشان را یکجا مي‌کردند - و خود بر پشت ایشان ایستاده میشدند - نرگاومیشان بدیدن شیر شاخهاي یکدیگر متصل یکدیگر میکردند - و همه همچنان نزغه کرده بر شیر در مي‌آمدند - و آن بندگان باهلي از بالا به ژوپین میدوختند - البته شیر کشته شدے و گاه گاه بودي که سلطان فیروزشاه فرمودي تا دامهاي بزرگ بالاي شیر اندازند - و هر چهار جانب آن دام پیلان قید کرده پیلمال کنان بالاي دام شده مي‌آمدند - آن شیر را زیر دام میگرفتند - و گاه گاه بودي که حضرت فیروزشاه فرمودي تا پیلان را بر شیر ژیان درآرند

(۲ ن) مشغولي *

چون پیلان بر شیر زور میآوردند شیر بر پیل حمله آوردي - دران حالت شهنشاه با جلادت بر شیر خود تیر زدي - تا بجائے رسید و مرتبۀ این کردار بمحلي رسید که چند شیر از جنس قلاویز پیش دربار حضرت جهاندار مي‌بستند نیمۀ در راستاي دربار و نیمۀ در چپا *

* رباعي *

از گرگ و گوزن و گور نخچیر * جز شیر نزد بدیگري تیر
در کشتن شیر کم شود سیر * نگذاشته در جهانش یک شیر

و همچنین اگر در تلي و دهندي ماهي بودي شهنشاه فرمودي که آن دامهاي گران که بالاي مادة پیلان بار کرده میبردند آن دامها دران تلي و دهند اندازند - بر حکم فرمان شاه آن دامها را میآنداختند - و بتمام ماهي میگرفتند - آري سلطان فیروزشاه مقبول درگاه حضرت آله این چنین شکارها باختي که از سلاطین پیشین کم کسي باخت مگر فیروزشاه درین کار کوشش بیش گماشت - و همچنین شهنشاه دیـن دو دیک دولۀ آهنین بزرگ راست کنانیده بود - اینچنین بزرگ که در هریک دهگان (۲) گرگ پخته شدي - شکاري دیگر معلوم است که چند پخته شود - و دو دیکدان آهنین با دهگان پایه براي این دو دیکدوله مرتب کنانیده - آن هر دو دیکدوله با هر دو دیکدان صد و بیست نفر کهار در سواریهاي جهاندار برابر رکاب میبردند - چون

(۲ ن) دهگان گرگ پخته شدي دریک دیک دوله ده گرگے پخته گردد شکاري دیگر الخ *

بمنزلي[2] نزولي شدي و گوشت از شکار شکاري بسيار جمع شدي دران ديکدوله مي پختند - و بخلق[3] الله ميدادند - و چندان[4] پخته ميشد که بيشتر خلق خوردي - همچنين آن شهريار روي زمين در عهد دولت خويش بفراست و کياست بيش هروضعي که کرد هريک چيز اعجوبهٔ روزگار بود - آري بوالعجب اسراري که ايشان همه رفتند - و آنچه درين جهان کردند با خود بردند - از ايشان نامي بيش نماند - اين همه نمودارها و شرح کردارها عبرت خردمندانست * * ابيات *

اين رسم جهان بيوفائيست * مغرور شدن بدو خطائيست

هر کس که بزاد او بميرد * جاويد جهان کسي نگيرد

مقدمهٔ يازدهم در عمارتهاي گوناگون که سلطان فيروز شاه کرده

نقل است شاه فيروز با نصرت و بهروز را براي آوردن عمارتهاي جد بسيار و جهد بيشمار بود - درين کار بکوشش هزار[5] قصد نمود هريک پادشاهي دين‌پناهي صاحب دستگاهي که بر تخت مملکت و اورنگ سلطنت دارالملک دهلي نشست و ملکهاي ديگر بقهر و غلبه گرفت براي عمارت اين قدر کوشش نکرد - هوس فراوان و کوشش بي پايان درين کار سلطان فيروز داشت - بانواع ثمونه در[6] کار عمارت از

(۲ ن) در منزلي * (۳ ن) بخلق خدا * (۴ ن) چندان طاهري *
(۵ ن) هزار بار * (۶ ن) درگاه عمارت *

تاثیر کثرت رغبت آراست - از قسم شهرها و حصارها و کوشکها[2] و بندرها و مساجدها و مقابرها بسیار و بیشمار بنا فرمود - چنانچه شهر حصارفیروزه و فتح‌آباد که از حالت و مقالت آن این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف در مقدمات سابق مشرح شرح داد - و همچنین شهر فیروزآباد و فیروزآباد هارني کهیره و تغلق[3] پور کاسنه و تعلق پور ملوک مکوت و شهر جونپور و جز آن - در هر محلے و مقامے براي قرار و آرام حصارها محکم و مستحکم برآورده - و باستحکام بسیار مستحکم گردانیده - و از قسم کوشکهاي با تکلف چنانچه کوشک فیروزآباد و کوشک نزول و کوشک مهندواري و کوشک شهر حصارفیروزه و کوشک فتح‌آباد و کوشک جونپور و کوشک شکار و کوشک بند فتح‌خان و کوشک سالوره و مقامات دیگر - و از قسم بندها چنانچه بند فتح‌خان و بند مالجه (که دران مقام پادشاه نیک نام آب زمزم انداخته بود) و بند مهپالپور و بند شکرخان و بند سالوره و بند سهپنه و بند وزیرآباد و مانند آن اینچنین بندهاي محکم در هر محلے[4] مستحکم کنانیده - و خانقاها و رباطها براي صادر و وارد بنا کرده - و چنین روایت کرده اند راویان شریف بروایات لطیف که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله در شهر دهلي و فیروزآباد صد و بیست خانقاه براي آسایش بندگان اله برآورده بدین نیت که چون

(۲ ن) و کوشک و بندها * (۳ ن) و تغلق پور سپدم و تغلق پور کلسه و تغلق پور و هولکوت و شهر جونبور * (۴ ن) در هر محلے بندانیده *

مسافران از اطراف و اکناف جهان درین مکان بیایند در هر خانقاه کسان سه روز مهمان شوند - در صد و بیست خانقاه سه صد و شصت روز سال تمام مهمان باشند - زهے نیت نیک فیروزشاه - و در هر خانقاه سلطان فیروزشاه متولیان سنّي و عهده داران سنّي تعین کرده - و خرج خانقاها نقد از خزانه دهانیده - الغرض در هر محلي و مقامي که عمارت کرده همه از ریخته برآورده - و از جنس چوبینه براي نام هم نے مگر همین تختهاي در - و دران ایام ملک غازي شحنه میر عمارت بود - درکار عمارت جد بلیغ مینمود - چوب زر از جهاندار افسر داشت - و عبدالحق عرف جاهر سوندهار گرز زرین داشت شهنشاه در هر یک طائفهٔ کاریگران عمارت شحنگان چالاک تعین فرموده - چنانچه طائفهٔ سنگتراش و چوب تراش و آهنگر و درودگر و آره کش و چونه پز و راج و امثال آن در هر قومي یکان شحنه نصب شده - این چنین عمارت خانه که در عهد دولت آن شهنشاه عظمت گرفت در عهد هیچ پادشاهے صاحب دستگاهي نبود - زیراچه در عمارتخانه لکهوک خرج مي‌آمد - بلکه اموال بي‌پایان غارت میشد چنانچه شیخ سعدي علیه الرحمة و الغفران فرموده * * ابیات *

هرکه آمد عمارتے نو ساخت * رفت منزل بدیگري پرداخت
و آن دیگر پخت همچنین هوسے (۲) * وین عمارت بسر نبرد کسے

افسانهٔ روشن گردانیدن سلطان فیروزشاه مقابر سلاطین طالبان دین و

(۲ ن) همچنان *

منور کردن حظائر مشائخ اهل یقین براي رضاي حضرت رب العالمین

معهذا سلطان فیروزشاه مقابر سلاطین ماضیه انارالله برهانهم را از سر مرمت کنانیده و تازه گردانیده - زیراچه زمرهٔ تاجداران و فرقهٔ شهریاران را از غایت عظمت و نهایت مکنت از حال سلاطین ماضیه کجا یاد مي آید - تا تفحص و تجسس مقابر ایشان شود - بدین سبب بیشتر مقابر سلاطین پیشین خراب و پست شده[۲] بود - اصحاب و ارباب آن مقامات انواع اضطرار رخ مینمودند - و البته رسمے ست در قسم ملکي و آئیني ست در روش جهانداري هر یک شاه که در عهد خود بر تختگاه نشست چیزے املاک از قسم قریات براے اصحاب و ارباب با برکات باسم ملک احیائي احیا کنند - و حاصلات آن قریات داخل مقابر خویش گردانند براے اصحاب و ارباب - تا بعد از کوچ رحلت ایشان در مقابر و مدارس اینها خیر[۳] جارے باشد - و آن جمله دیهها خراب گشته و برباد شده اصحاب و ارباب آن مقامات محروم مانده - هریکي از تاثیر عسرت بسے آیت نا امیدي خوانده بدین سبب جملهٔ حظائر تاریک گشته - سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و بالهام الله در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش ازین کار اهتمام بسیار کرده و کوشش بیشمار برده مقابر جمیع سلاطین مرمت کنانیده از سر تازه‌تر گردانیده - و آن مقدار قریات که پیش ازین داخل هر یک مقبره بود و بسي خرابي روي مینمود

(۲ ن) گشته بود • (۳ ن) چیزے •

هر یک رعیت مستهلک شده بود آن تمام دیهها را آبادان کنانیده اصحاب و ارباب آن مقابر که متفرق شده بودند بلکه هر یکی سر در جهان گرفته میرفتند سلطان فیروزشاه بالهام اله هر همه را جمع کنانیده مقابر سلاطین و امامان دین تازه و معمور گردانیده - و همچنین آن شهریار روم و چین فیروزشاه طالب حضرت رب العالمین حظائر مشائخ طریقت و علماي شریعت قدس الله اسرارهم را نیز از سر مرمت کنانیده - بلکه در حظائر سلاطین و مشائخ دین تختهاي[۲] چوب صندلین در گنبذ ایشان داشته هریک مقبره را از سر آراسته - آري بوالعجب اسرارئي - در عهد دولت فیروزشاه و دور مکنت آن شهنشاه هم نفع بزندگان عام و هم نفع بمردگان مقابر عظام رسیده * * بیت *

نیکي کن چون ترا دسترس است * کین عالم یادگار بسیار کس است

اما این بنگر که هیچ وقتي و یا هیچ ساعتي کار عمارت از آثار اسرار مهارت بیکار نکنانیده - چون در محلي عمارت آغاز شدي اول دیوان وزارت برآورد مایحتاج تیار ساختي - و مال بتمام از خزانهٔ شهریار عظام تسلیم کارکنان و عهده داران عمارت میشد - بعده عمارت آغاز میکردند بدین نوع مدت چهل سال در عهد دولت فیروزشاه عمارتهاي گوناگون از هر جنس مرتب میشد[۳] * * بیت *

چو دولت هر کرا داده بخود راه * نبشته[۴] بر سرش نصر من الله

(۲ ن) تختهاي درهاي گنبذ ایشان از چوب صندل داشته * (۳ ن) شده * (۴ ن) نبشته آیت نصر من الله *

مقدمهٔ دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه طائفهٔ بیکاران را

نقل است هر بار که آن شهریار جهاندار از سواري شکار در شهر دهلي آمدي بر ملک نیک آمدي - کوتوال ممالک که او کوتوالي با مهابت و جلادت بود درمیان خلائق شهر عدل و انصاف مینمود مدام بلکه علي الدوام در قسم وظائف کوتوالي ابواب هوشیاري و بیداري میکشود - فرمان(۲) فیروزشاه بر کوتوال مذکور شد هر کجا که بیکاري پرکاري بر هنجاري در شهر ست اینچنین طائفه را پیش تختگاه آرد - کوتوال مذکور مشهور هر یک محله‌دار شهر را پیش خود طلبیدے - و از احوال هر یک استفسار کردے - آن مقدار بیکاران از جنس معارف که در شهر میبودند از غایت عسرت و نهایت حیرت روي خود بکس نمي‌نمودند - اینچنین معارفان و بزرگ زادگان را محله داران پیش کوتوال مي‌آوردند - ملک نیکنام کوتوال آسامي ایشان با کیفیت(۳) و ماهیت مینویسانید - و ایشان را در محل صالح پیش تخت بردي - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله البته هر یکے را بمعرفت بزرگان آن شخص شناختے - و بکارے و مصلحتے مشغول گردانیدي - سبحان الله زهے صافي ذهن سلطان فیروزشاه داشت هرکرا که پیش او میبردند اگرچه وقتي ندیده بود و ندانسته از

(۲ ن) فرمان فیروزشاه شدي هر کجا * (۳ ن) کنیت و مهابت *

نشاني بزرگان او را شناختي - المقصود چون بيكاران را پيش سلطان
ميبردند هر يكي را بكاري و كرداري مشغول گردانيدے - و اگر
يكے از اهل قلم بودي او را داخل كارخانه ميكرد - و اگر كاركن معني
بودی تسليم خانجهان شدي - و اگر يكے التماس كردی كه بندة
تسليم فلان امرا شود سلطان فيروزشاه بحضور خود بدان امرا سپارش
كردي - و اگر شخصے بازنمودي كه بندة را تسليم فلان امرا كنند
كه او صاحب اقطاع است فرمان بجانب آن اقطاع دار صادر شدي
آن شخص دران اقطاع رفتي - البته كمتر كسي بودي كه بيكار
ماندي - و هركجا كه ازين زمرهٔ بيكاران تسليم كسي ميكردند دران
محلها استقامت ايشان نيكو ميشدي - سبحان الله چندين كسان را
بدين سبب روزگار ساخت - و بجائے رسيدند - بارها درين كردارها
سلطان فيروزشاه فرمودي كه مردمان كاركن معني چون بيكار ميشوند
بادهاي (۲) اندوه بسيار ميخورند - از غايت خمار فقر سر برآوردن
نميتوانند - هرروز چون نوروز پيش دربار مي‌نشينند - ميان خويش
از نهايت تنگچهٔ بيش در تجسس و تفحص ميباشند - كه امروز كدام
كس از شغل معزول شد - و بر كدام كس سلطان فيروزشاه تفتي كرد
امروز كرا بند كردند - و كدام شخص را جدا گردانيدند - بيكاران بيچاره از
بيچارگي (۳) بدين انتظار بوقت فرض بامدادان از خانه بيرون مي آيند
تا اگر كسے از سبب جنايت بسي معزول گردد و ديگری دران شغل

(۲ ن) بارها * (۳ ن) ازين چارهٔ بدين انتظار *

نصب شود ما که بیکاریم بر کسے درآمد کنیم - چون این مسکینان فقیران بے نوایان از سبب بیچارگي و بیکاري چندین تعلق و قلق دارند بدین تمنا آه (۲) نا امیدي از دل برمیدارند - درین محل سلطان فیروزشاه فرمودي این تعلق مالایعني از پیش دل بیکاران دور گردانیدم - هر کجا که بیکاري پرکاري بود در محل تسلیم میشدي آري احسن کرداري زهے نیتهاي خالص که فیروزشاه داشت - هر نیتي که کرد همه نیک بود - هر قولي و فعلي که اندیشید تمام براي طلب آخرت بود - کما قال النبي صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات - چنانچه مناسب این حال حضرت خواجهٔ نظامي مورخ تواریخ شاهان علیه الرحمة و الغفران میفرماید *

* ابیات *

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او * رهائي بچنگ آور از چنگ او

درختیست شش پهلو و چار بیخ * تذي چند را کرده در چار میخ

یکایک ورقهاي ما زین درخت * بزیر اوفتد چون وزد باد سخت

مقیمي نه بیني درین جاي کس * تماشا کنان هر یکے یک نفس

درو هر دم از نو بري میرسد * یکي میرود دیگري میرسد

جهان کام و نا کام خواهي سپرد * بخود مایگي پي چه باید فشرد

درین چار سو هیچ هنگام نیست * که کیسه بر مرد خود کام نیست

بدام جهان هستي از وام او * بده وام او رستني از دام او

(۲ ن) آه از نا امیدي *

مقدمهٔ سیزدهم شرح اسباب کارخانهای فیروزشاهي

نقل است سلطان فیروزشاه صاحب نصرت و بهروز[2] مانند تاجداران مشعلهٔ گیتي افروز سي و شش کارخانه داشت - براي جمع کردن اسباب کارخانها کوشش بیش گماشت - هریک کارخانه بانواع متاع و اجناس نفیس آراست - در هریک کارخانه چندان اسباب جمع شده که نتوان شمرد - جمیع اسباب از جنس زرینه و سیمینه[3] یا مرصع و یا مکلل بود - هرسال در هر یک کارخانه خرچ بسیار آمدی - چنانچه از جملهٔ سي و شش کارخانه بعضے کارخانه راتبي بود و بعضے غیر راتبي - آنکه راتبي بودند (چنانچه پیلخانه[4] و پایگاه و مطبخ و شرابخانه و شمع خانه و شترخانه[5] و سگخانه و ابدارخانه و مانند آن) این چند کارخانهاي راتبي در هرروز در عهد دولت شاه فیروز درین کارخانهاي راتبي خرج بسیار آمدي خرج کارخانهاي راتبي در هر ماهے یک لک و شست هزار تنکه راتب این کارخانها بود خارج رخت آن کارخانهاي مذکور و خارج مشاهرهٔ حاشیه و اصحاب دیگر - مبلغ یک لک و شست هزار تنکهٔ

(۲ ن) فیروز * (۳ ن) پشمینه * (۴ ن) خیلخانه * (۵ ن) و نفر یعني شتران و شکر و ابدار خانه و طشتدار خانه و مانند آن این کارخانها راتبي بود هر روز در عهد دولت ها *

سیمین خرج راتب بود - و خرج کارخانهاي غیر راتبي چنانچه
جامدارخانه و علمخانه و فراشخانه و رکابخانه و مانند آن درین
کارخانها هرسال فرمایش اسبابها شدی - در هر سالے اسبابهاي نو
راست کردندي - در جامدارخانه هرسال در ایام زمستان شش لک
تنکه را فرمایش زمستاني شدی خارج فرمایش بهاري و
تابستاني - در علمخانه(۲) هرسال هشتاد هزار تنکه را فرمایش براي
اسباب مراتب شدي خارج سرمائي(۳) حاشیه و وجه اصحاب علمخانه
و در فراشخانه موازنهٔ دو لک تنکه را فرمایش فراشینه شدي - در
عهد دولت آن شاه و مکنت آن شهنشاه اینچنین فرمایشها میکردند
و هریک کارخانه عهدهٔ خانان کبار و ملوک نامدار بود - چنانچه
جامدارخانه عهدهٔ ملک علي و ملک اسمعیل بود - که ایشان
عهده داري مرجانداري میمنه نیز داشتند - و پیلخانها در عهدهٔ ملک
شاهین(۴) سلطاني و شکره خانه عهدهٔ ملک خضر بهرام و علمخانه و پایگاه
خاص و رکابخانه عهدهٔ ملک محمد حاجي و زرادخانه و سلاحخانه
عهدهٔ ملک مبارک کبیر سلاحدارخاص و وکیل در بود - طشتدارخانه
عهدهٔ ملک بلال‌خان و جواهرخانه عهدهٔ سلطان الشرق اعني
خواجهٔ جهان سرور سلطاني بود - اینچنین خانان معظم و ملوک اعظم
عهده داران کارخانها بودند - و از زمرهٔ اهل تصرف هر یک کارخانها را
متصرفان شاه جهان از پیش خویش تعین کرده بود - چنانچه ملک

(۲ن) حمخانه * (۳ن) سه ماهي * (۴ن) ساهن سلطاني و سک خانه *

کمال الدین تورتیخان (۲) تصرف جاندارخانه داشت که صاحب بند سپید بود - همچنین در هریک کارخانه همه امرا و معارف تصرف داشتند دران ایام تصرف علمخانه و رکابخانه و پیلخانهٔ میسره از پیش تخت عهدهٔ پدر و اودر این مورخ بود - و از جهت ایشان درین کارخانها این مورخ کار کردي - معهذا بارها درین کردارها سلطان فیروزشاه فرمودي که درمملکت دنیاوي همین دو گوهر لطیف با دو جوهر شریف است یک گوهر قسم اقطاعات و پرگنات و معاملات - و گوهر دوم قسم کارخانها - چنانچه لکهوکه محصول اقطاعات ست همچنان لکهوکه در کارخانها جمع میشود - برین وجوه تصرف یک کارخانهٔ من کمتر از تصرف شهر ملتان نیست - در سي و شش کارخانه متصرف از پیش خویش تعین کرده بود - و خواجه ابوالحسن تصرف مجموع کارخانها داشت - آنچه فرمایش میشد اول بر خواجه ابوالحسن فرمان رسیدی - او بر هریک متصرفان کارخانها فرمایش کردي و در زمان واحد باتمام رسانیدي - و دران ایام دیوان مجموع کارخانها علیحده بودي - محاسبات کارخانها دران دیوان شدي - اگرچه در دیوان وزارت نیز متصرفان کارخانها حساب کرده میدادند - چنانچه اصحاب دیوان محاسبهٔ اقطاعات میکردند همچنان حساب کرد کارخانها نیز شدے - و در هر کارخانه حاشیه (۳) بیعدد بود - چنانچه فراشخانه و پیلخانه و علمخانه و پایگاه درین کارخانها حاشیه بسیار بود - و

(۲ ن) توریت خان * (۳ ن) محاسبه *

سرماهي متواتر مي يافتند - اما پايگاه سلطان فيروزشاه در پنج محل مي بستند - پايگاه بزرگ در سهروان و سلطان پور و پايگاه دوم در قبله سيم (۲) درون دربار شهريار مي بستند - و آن را پايگاه محل خاص ميگفتند - محل چهارم پايگاه شكرخانهٔ خاص - و محل پنجم پايگاه (۳) بارگيرداران بندگان خاص - و خارج اين پنج پايگاه چندين هزار اسپ در حوالي دهلي ميچريد كه آنرا سه پنج ميگفتند - و كار خانهاي نفر اعني شتر عليحده بود - عهده داري اين كارخانه ملك دلشاد داشت كه دران ايام او را دلشاد شحنه نفر ميگفتند - دلشاد مذكور را سلطان ابوبكر شاه در دور پادشاهي خود خطاب صفدرخان كرده بود - و چتر لعل داده بود - و در كارخانهٔ نفر شتران بسيار - بيشتر (۴) آن شتران در ديهاي ميچريدند حوالي شق و بالهن - و آن قريات همه در وجه ساربانان گرفته بودند - چيزي شتر در شهر ميبود - چون هنگام سواري شهرياري شدي جمله شتر درشهر مي‌آوردند - هر سال شتران زيادت ميشدند - زيراچه چنانچه جميع مقطعان اقطاعات هر سال خدمتيات از هرجنس و صنف ميگذرانيدند شتران نيز ميآوردند - سبحان الله زهے ايام با بركت و نعمت كه دور ملك فيروزشاه بود - البته محاسبهٔ هيچ كارخانه درمدت چهل سال بر اسلوب محاسبان نشد - چون محاسبان مملكت معاينه كرده بودند كه سلطان

(۲ ن) سيوم * (۳ ن) پايگاه بار كه دران بندگان خاص * (۴ ن) بيشتران شتر *

فیروزشاه بالهام حضرت اله بر جمیع خلائق در[2] لطف و احسان کشاده گلدستهٔ بسیار[3] بدست ایشان داده از گناه کبیرهٔ خلائق مملکت بوفور سلطنت بازآمده - چون کارکنان درگاه و محاسبان اعمال عمال شهنشاه اینچنین معاینه کرده هرآینه ایشان نیز با خلق سهولت گرفتند - که

* بیت * الناس علی دین ملوکهم *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

* هرچه که سلطــان بکنــد آن کنـــد *

معهذا در عهد دولت آن شهنشاه اگر محاسبهٔ اقطاعي شدي بمجرد آنکه مقطع اقطاع از اقطاع خویش در حضرت آمدي و پایبوس شاه کردي آن مقطع را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - موازنهٔ حساب کرد او میدیدند - و پیش تخت فیروزشاه میبردند و میگذرانیدند - باقي بیرون میآوردند - بعد از سوال و جواب فی الحال مقطع را روان میکردند - و چون سال انصرام شدي محرران کارخانها را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - از ایشان مجملات ميستدند - و باقي از قسم نقد و جنس بیرون میآوردند - بهمه حال[4] درین مدت چهل سال محاسبات بر اسلوب محاسبان نشده - و این نیست که سلطان فیروز ازینها بے علم بود - بلکه نیکو میدانست - دیده[5] چشم مي بست بهمه حال از جهت محاسبهٔ اعمال عمال دیده نا دیده میکرد

(۲ ن) از لطف در احسان * (۳ن) انبار * (۴ن) از ایشان همه حال *
(۵ ن) دیده پسندیده *

آري زهے خوشي و خرمي كه عمال(۲) آن دور داشتند - اميد ميدارم چون سلطان فيروزشاه بالهام حضرت آله با اهل عمال درگاه اينچنين معامله ورزيده طرف(۳) گناه صغائر و كبائر ايشان نديده حضرت الله تبارك و تعالى كريم و رحيم ست بقدرت اعلى در وقت سوال و جواب عمل مملكت و كردارهاي امور سلطنت او را بكرم بخشيده باشد - زيراچه چنانچه زمرهٔ تاجداران و فرقهٔ شهرياران در دار دنيا سرقوم خلائق آمدند همچنان بحكمت حضرت سبحان با پادشاه حساب كرد آخرت بسيار و بيشمار ست - چون حضرت مهتر يوسف عليه السلام ازين جهان بدان جهان پيوست و از سراي فاني در گلذار جاوداني(۴) رفت (و البته مدفن اكثر انبيا صلوات الله عليهم اجمعين درون بيت المقدس است) چون جنازه مهتر يوسف عليه السلام در بيت المقدس بردند خواستند درون ببرند و دفن كنند از درون بيت المقدس آواز برآمد - كه يوسف عليه السلام را بيرون بيت المقدس در خاك سپارند(۵) - كه او پادشاه مصر بود - اگرچه با خلائق انواع عدل نمود - با او(۶) محاسبه بسيار ست - همچنان كردند كه مهتر يوسف عليه السلام را بيرون بيت المقدس داشتند - بيشتر انبياي اهل صفا درون بيت المقدس آسوده اند - مگر حضرت مهتر يوسف عليه السلام را پيش در بيت المقدس داشته - معلوم است

(۲ ن) عمدار * (۳ ن) طرف گناه صغار و كبار بر ايشان نديد * (۴ ن) باقي * (۵ ن) سازند * (٦ ن) اما *

که مهتر یوسف علیه السلام چگونه پادشاهے بود - هفت سال که قحط کمال در شهر مصر روي نمود و خلائق آن مکان بتقدیر حضرت سبحان ابواب اضطرار کشود و هیچ تنے بر بستر راحت براحت نیاسود درین مدت مهتر یوسف علیه السلام طعام سیر نخوردے (۲) - وقتے (۳) بسوي لقمه دست تمنا نبردے - گفتند اي یوسف علیه السلام خرمنهاي غله بر دست داري - سبب (۴) چه در مقام اضطراري - طعام سیر چرا نمیخوري - مهتر یوسف علیه السلام جواب چون اهل مثاب دادي و ابواب اسرار باز کشادي و فرمودي - اگر سیر خورم گرسنگان را فراموش گردانم - دلهاي ایشان برنجانم - معهذا اگرچه مهتر یوسف پیغامبر علیه السلام صاحب صفا در وفا کامل بود این چنینها در دل خود میگذرانید با این همه حال در حدیث پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است - که مهتر یوسف علیه السلام بعد از رفتن جمیع انبیا در جنت شش ماه در بهشت رود - بسبب آنکه در مقام حساب ایستاده باشد - چون از کرم حضرت آله سلطان فیروزشاه در دار دنیا حساب آخرت اینچنین دید همچون برگ بید لرزید - با (۵) بندگان خداي تبارک و تعالی آساني گزید (۶) * * بیت *

* از گناه خویش سوزاني همي ترسي (۷) ولیک *

* با کریمي کار داري غم مخور مردانه باش *

(۲ ن) نخوردند * (۳ ن) وقت لقمه دست تمنا نبردند * (۴ ن) بچه سبب (۵ ن) تا با بندگان * (۶ ن) گرداند * (۷ ن) همي پرسي *

مقدمهٔ چهاردهم شرح بیان احوال سکهٔ مهر ششگانی

نقل است سلطان (٢) فیروزشاه در طور عظمت و دور مکنت خویش چون سلاطین اهل کیش سکه هاي مهر بچندین (٣) نوع پدید آورد چنانچه تنکهٔ زر و تنکهٔ نقره و سکهٔ چهل و هشتگاني و مهر بیست و پنجگاني و بیست و چهارگاني و دوازده‌گاني و ده گاني و هشتگاني و ششگاني و مهر یک جیتل - چون فیروزشاه بچندین اجناس بیقاس مهر وضع گردانیده بعده در دل مبارک بالهام حضرت حق تعالی و تبارک گذرانیده - که اگر بیچاره فقیران از اهل بازار چیزے خرید کنند و از جملهٔ مال او نیم جیتل و یا دانگي باقي ماند آن دوکاندار دانگ خرده ندارد - و اگر این راه گذرے آن باقي بر او بگذارد ضائع رود - اگر ازان دوکاندار طلب کند چون این مهر نیست از کجا دهد - تا از باقي او رهد - برین وجوه میان بائع و مشتري مقالت این (٤) حالت بتطویل کشد - سلطان فیروزشاه فرمان فرمود که مهر نیم جیتل که آن را اده گویند و مهر دانگ جیتل که آنرا بیگه خوانند (٥) وضع کنند - تا غرض فقرا و مساکین حاصل شود - المقصود در جلوس سلطان فیروزشاه دار الضرب مهر شش گاني عهدهٔ کجرشاه بود

(٢ ن) چون سلطان * (٣ ن) بچندین انواع بے قیاس مهر وضع گردانید *
(٤ ن) آن * (٥ ن) گویند *

عهده دار مذکور درین عمل مشهور کوشش بیش میذمود - چند[۲] لکهه تنگه را مهر شش‌گانيِ در عهد دولت سلطاني بعهده داريِ کجرشاه مهر زده بودند - ما نا که دو نفر گویندگان چالاک پیش تخت شاهي و اورنگ کژ کلاهي برآئین قانون پادشاهي گویندگي کردند - و برین جمله بازنمودند - که در مهر شش‌گاني عمال حضرت جهانباني یک حبهٔ نقره نقصان انداخته اند - اگر امتحان کنند راستيِ حال و صدق این مقال في‌الحال پیش تخت معلوم شود - و بران کارکنان و عهده داران رود آنچه رود - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آن کیفیت را تسلیم دستور مشهور بمستور کرده - دران ایام خانجهان مقبول نیکنام در حیات بود - نقل خانجهان مقبول در سنه ۷۷۲ اثنین و سبعین و سبعمایة رو نمود[۳] - الحاصل درین محل وزیر کامل الفاظ اکمل بازنمود - و ابواب اسرار ملکي کشود - که مهر سلاطین درمیان ممالک رويِ زمین بدخترک بکر ماند - اگر مبادا دخترک بکر براست و یا بدروغ در محلے متهم گردد و بدنام شود بعده آن دخترک را با وجود جمال و کمال بسي کسي نخواهد - همچنین اگر مهر سلاطین طالبان دین معاذ الله براست یا بدروغ کسي از آثار[۴] گفتار طمع بسي سبب نقصان مهر کیفیت دهد گوئي في الحال مهر پادشاهي بدنام میشود - در اقالیم جهان و ممالک دوران آوازهٔ قبیح بصریح میرود - بدین صورت مهر بد نام میشود - هیچ کسے بر دست

(۲ ن) چندانکه * (۳ ن) بود * (۴ ن) ازآزار آثار گفتار *

نمیگیرد - بشنیدن این کلام شهریار عظام فرمود - که براي تحقیق این گفتار و تصدیق این کردار کدام راه پیش شاه گیرند - دستور مشهور رموز مستور از غور کنوز بیرون داده ابواب اسرار ملکي کشاده - که در اهمال انداختن این کار محض غلط و امتحان کردن عین خطا - درین محل شهنشاه اکمل فرمود که رموز این راز بازمیباید کرد - تا رشتهٔ شبه ما از پیش عقل برخیزد - دستور مذکور الفاظ مستور بشهریار مشهور گفت - و جوهر گوهر معاني ملکي سفت - که گویندگان را بقید بند(۲) میباید کرد - و براي(۳) احتیاط این کار و تحقیق این کردار در محل خلوت میباید بست - بعده در امتحان این کار درباید نشست - في الحاصل آن گویندگان را که دو نفر بودند هر دو را بند کردند - و در بندیخانهٔ دیوان وزارت داشتند - میعاد احتیاط بر روز دوم انداختند - چون خانجهان بازگشت حضرت شاه در خلوت رفت - دستور مذکور بمستور طلب کجرشاه کرد - چون او حاضر آمد خانجهان آغاز کرد - الفاظ اسرار از زبان برآورد - که عاقبت کار از زمرهٔ عمال کم کردار طمع اموال در دل بسیار باشد بدین سبب مهرهٔ بےعاقبتي تراشد - و قانون است در جهان که

(۲ ن) بقید مقید مي باید * (۳ ن) و براي احتیاط این کار درباید نشست في الحال آن گویندگان را بتحقیق این کردار در محل خلوت چون اصحاب خلوت میباید بست بعده در امتحان این کار باید پیوست چنانچه آن گویندگان را که دو نفر بودند آه *

همیشه فرقهٔ کارکنان در افراط (۲) بے نهایت کوشند - و این نیست که این کار از ذات تو آمده باشد - برو از کارکنان خود تحقیق بکن - اگر همچنین باشد که آن گوینده مي‌تراشد من تدبیري سازم که درین میدان شطرنج بازي با فرزي (۳) بند بازم - تا راستيِ مهر شش‌گاني بکرم رباني درمیان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان ظاهر گردد معهذا چون کجرشاه اهل خطا از پیش دستور مستثني بازگشت بر کارکنان خود رفت - براي راستيِ این‌کردار در نشست - بعد از گفت و شنود نهفت از زمرهٔ کارکنان تحقیق گشت - که یک حبهٔ نقره در مهر شش‌گاني نقصان است - کجرشاه پیش دستور شهنشاه راستيِ حال و صدق مقال بازگفت - درین محل دستور مسطور مهرهٔ سرّ سفت - و گفت که در محل خلوتگاه براي احتیاط این‌افواه طائفهٔ زرکران را خواهند آورد - برو با ایشان یار شو - کجرشاه چون این‌افواه (۴) از زبان دستور درگاه شنید که وزیر پرتدبیر مستظهر گردانید سمت زرگران دوید - چون ایشان را دید آنچه از زبان دستور شنید بگوش ایشان رسانید - که شما را درین‌کار چیزے در دل مي‌باید گذرانید تا راستيِ حال از آثار درستيِ مقال ظاهر گردد - ایشان بر کجرشاه گفتند - و گوهر صدق بصدق سفتند - که دران محل بحضرت شهنشاه اکمل ما را برهنه کرده این فوطه و یک تو جامه خواهند بندانید

(۲ ن) توفیرات بے نہایات * (۳ ن) ما ازین بند * (۴ ن) این چنین *

وبراي امتحان خواهند برد - اگر بنوعي[۲] چند حبهٔ نقره دران محل
برما برسد ما درون بوته توانيم انداخت - کجرشاه با انگشت فروشان
نيز بازگشت - آثار اسرار پيش ايشان گفت - ايشان درين کار سعي
نموده يک انگشت از ميان خالي کنانيده و چند حبهٔ نقره درميان
آن انداخت - و دهن انگشت با موم مهر کرده - چون روز دوم شده
حضرت شاه با دستور درگاه در محل خلوت نشسته - دران محل حضرت
شهريار اکمل بالاي پلنگ نشسته - و خانجهان دستور بر جامه خانه
آرام گرفته کجرشاه را با گويندگان آورده - و زرگران را برهنه گردانيده
فوطه در ته ايشان بندانيده - و انگشت فروش انگشتان آورده پيش
زرگران انبار کرده - زرگران مذکور چند ششگاني بر حکم فرمان برآورده
مشهور معهود در بوته انداختند - بالاي آتش در نشاندند - آتش
ميدميدند - و حضرت فيروزشاه با وزير هواخواه در محل خلوت[۳]
در حکايت مشغول گشت - ميان شاه و وزير اکثر اسرار ملکي ميرفت
طائفهٔ زرگران درعين دميدن آتش آن چند حبهٔ نقره که درون انگشت
بود با نير گرفتند - و سبک ميان بوته انداختند - چون بوته از آتش
فرود آوردند و سرد کردند پيش تخت وزن کردند - چنانچه برآورد
قديم بود مهر ششگاني هم بدان براستي آسود - صدق مقال جمال
نمود - گويندگان دروغگويان شدند - سلطان فيروزشاه کجرشاه را جامه
داد - و ابواب مرحمت[۴] و عاطفت کشاد - درين محل وزير اکمل

(۲ ن) اکنون * (۳ ن) خلوتگاه * (۴ ن) مرحمت بعاطفت *

باز نمود - چون مهر حضرت شهریار و سکهٔ مکنت خسرو گیتي مدار . از آثار گفتار این گویندگان کامگار در امتحان راست بیرون آمد[۲] حضرت شاه فرمان دهند - تا کجرشاه را بر پشت پیل سوار کنند تا جهانیان بدانند که مهر شش‌گانی حضرت جهاني سره است - و درو هیچ نقصاني نیست - و کدورتي نه - همچنان کردند که کجرشاه را بر حکم فرمان شاه بر پیل سوار کرده درمیان شهر گردانیدند - و آن گویندگان دروغي شده - حضرت شاه ایشان را در محلي بر سبیل جلا روان کرده - اما بعد از چندگاه دستور هواخواه کجرشاه را از کار معزول کنانیده - اما به بهانهٔ دگر - آري اگر همچنین[۳] وزاري عاقل نباشند کار ملکي[۴] و کردار جهانداري بدشواري کشد - هریک خواص و عوام[۵] کلمات احسن صفات از زبان کشاد * * بیت *

وزیري چنین شهریاري چنان * جهان چون نگیرد قراري چنان

مقدمهٔ پانزدهم در بیان بناي دیوان خیرات و شفا خانهٔ با برکات

نقل است حضرت شاه ابوالبرکات بمتابعت سلاطین شش‌جهات دیوان خیرات براي تزویج بنات بنا کرده - اعني آن مسلمانان غمگین و مومنان مسکین که نقیرانند و دختران دارند و آن دختران بحد بلوغ

(۲ ن) آمده است * (۳ ن) این چنین * (۴ ن) ملکا * (۵ ن) عظام *

رسیده اند و پدران ایشان اسباب کار خیر ندارند بدین سبب دائم
دلهاي ایشان پریشان - بلکه در اوقات متبرکات دلهاي ایشان خراب (۲)
و مدام در مقام اضطراب و در دریاي التهاب غرقاب - این بیچارگان را
نه در شب خواب نه در روز قرار - زهے عجز و خهي اضطرار - درین محل
حضرت جهاندار چون جهانداران والا تبار و شهریاران کامگار فرمان فرمود
هر آنکس که دخترے دارد بالغه باید که آن شخص در دیوان خیرات
اخبار رساند - و شرح احوال خویش (۳) و بیان درد دل پر ریش
پیش عهده داران دیوان خیرات بازنماید - و از جمله عهده داران
خیرات یکي سید امیر میران بود - که دران ایام بفعل امانت و
دیانت مي نمود - همچنین اصحاب دیگر - المقصود شهنشاه مقبول
حضرت ودود فرمود که تا عهده داران دیوان خیرات از حالت مقالت
اصحاب ابوالبنات تحقیق کنند - بدلائل عقلي و براهین نقلي
حاوي شوند - بر اندازهٔ حال هر کسے (۴) وجه تعین کنند - جنس اول
پنجاه تنکه جنس دوم سی تنکه جنس سیوم بیست و پنج تنکهٔ
نقره بسبب (۵) کار خیر دختران بدهند - الغرض چون اینچنین چیز
اقامت گشت هر یک عهده داران خیرات براي اقامت این کار
درنشست - مسلمانان فقیر و عورات بیوهٔ حقیر از اشخاص صغیر و
کبیر از هر چهار سوي مملکت در شهر بازآمدند - و اسامئ دختران

(۲ ن) بیخواب * (۳ ن) احوال اموال خویش * (۴ ن) هریک *
(۵ ن) بسبب کار خیر دهند بجهت دختران *

در دیوان نویسانیدند - و مالهاي کثیر براي خرید اسبابهاي بي[۲]نظیر برداشتند - از مراحم شاه و عواطف شهنشاه چندین هزار دختر خوش اختررا کارخیر شده - بدین سبب چندین کسان را روزگار ساخته - کما قال النبي علیه الصلوة و السلام ابوالبنات مرزوق یعني پدر دختران البته درین جهان مرزوق باشند - آري عجب کاري و بوالعجب اسرارے - عجب قومي اند دختران چنانچه حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی از حالت مقالت دختران در فرقان[۳] بر سرور محبان فرمود - کما قال الله تعالی المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر - یعني اي محمد صلی الله علیه وسلم مال و پسران این هر دو چیز درین جهان زینت دنیا اند و باقي چیست - عمل صالح که بهتر ست - و اتفاق مفسرین برین ست که آن عمل صالح چیست - احسان در حق دختران - و این نیز در حدیث ست - که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - احسان کنید در حق دختران اگرچه پرکالۀ خرما باشد - و این نیز در حدیث ست هرکه در کار خیر دختر کسے از آثار یگانگي بسي بیک نفسي پیش سمدهیان در روز کار خیر کوزۀ آب در[۴] دست کرده ایستاده شود الله تبارک و تعالی او را ثواب جزیل روزي کند - زیراچه طائفۀ دختران بغایت ضعیف و دائم شکسته خاطر اند - و محکوم غیرے - و اگر دختر آسوده مادر و پدر او

(۲ ن) لا نظیر * (۳ ن) تنزیل فرقان * (۴ ن) بر *

بخواب بیغمي غنوده - و اگر مبادا دختر در خانهٔ شوهر در عذاب لاجرم مادر و پدر او مدام در غرقاب التهاب - سبحان الله با این همه احوال در اقوال پیغامبر صلی الله علیه وسلم است - که اگر مرا دامادي از علي به بودي چه خوب بودي - یاران پرسیدند یا نبي الله از علي بهتر کیست - پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - بهتر از علي گورست - چنانچه خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران فرماید * * بیت *

* چه خوش گفت جمشید باراي زن *
* که یا خانه یا گور به جاي زن *

همچنین عزیزي فرماید * * ابیات *

دختر دوختر[۲] چو نام دارد * شرمنده پدر مدام دارد
گر نیک زن ست برده اسباب * ور بد باشد بکرد بے آب
نا زاده نکو بخانه دختر * چون زاد بلا بمرد بهتر
ور زنده بماند در جهان او * در خانهٔ خصم خویش نیکو
در خانهٔ هر که دختري زاد * جز گور دگر مباد داماد
با آنکه ببود نیک اختر * نا زاده نیکوترست دختر
زن ناقص عقل آفریدند * بر نام زنان ورق دریدند

القصة بطولها و عز[۳] قبولها چنانچه سلطان فیروزشاه بالهام حضرت الله تبارک و تعالی و عونه دیوان خیرات براي تسکین ابو البنات

(۲ ن) دختر در خطرة * (۳ ن) عن *

بناکرد همچنان دارالشفا براي هريک بيگانه و آشنا شهري و غريب نزديک و دور جوان و پير اهل دولت و فقير بنا گردانيد - افسانه بناي شفاخانه که آن را صحت‌خانه نيز گويند - کما قال الله تبارک و تعالی ليس علی الاعمی حرج ولا علی المريض حرج *

* بيت *

ز درويش ختن تا منعم روم * کس از درياي فضلش نيست محروم

حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در بنياد نهاد جسد آدمي زاده هژده[2] هزار علت نهاد - و اسرار عنا و آثار بلا در تن آدمي پديد آورد - ازين جمله شش هزار علت آنست که اطباي حاذق و حکماي صادق نه نام آن علتها بدانند و نه نام دارو - و شش هزار علت آنست که اطبا نام آن علتها بدانند - اما براي دفع علت دارو ندانند - برين وجوه حضرت قادر کريم و خصمي ليل و نهار مستقيم خصمي علل را بخصمي مخلوقات اهل زمين بمخاصمت گماشته - و تخم اين بلا و عنا در زمين گلستان ابدان[3] آدميين بيد قدرت و کمال حکمت کاشته - چون افواج و امواج علل[4] حصار تن و کنگرهٔ بدن را محصّر گرداند مريض مسکين با دل اندوهگين و سينهٔ غمگين چون مجذوبان[5] غمگين دروازهٔ راه اکل و مشرب شرب را بسته دارد شايد[6] طبيب عقل درآويز کردن پرهيز فرمايد - مريض مسکين با وجود

(٢ ن) دوازده هزار علت نهاد * (٣ ن) بدن آدمي * (۴ ن) علت *

(٥ ن) محزونان * (٦ ن) نشايد *

يقين ميان دو بلا درآيد - يكي علت بيماري - دوم كثرت فقر و اضطراري
آثار اين دو زخم بر دل مريض بيچاره هموارة تاري (۲) - لا جرم مريض
مسكين در ايام مرض كه فلوسي وجه معاش و پشيزي براي انتعاش
بدست او نماندة از غايت بے قوتي و ضعف جبلتي جانب كوي
نا اميدي راندة - و آيت نامرادي خواندة - موكلات قضاي زمانه براي
قوت عيال خانه بر سبيل عادت زمانه زمان زمان زبان ملامت كشادة
مريض بيچارة از آثار بيچارگي بسيار دل بر مردن نهادة - از غايت
اضطراب و ديدة در انسكاب مريض در قلب درياي علت افتادة - آثار
ارادت رباني و اسرار حكمت حضرت سبحاني اكثر ابواب بلاي پر عنا
بر چشمهاي ظاهري و باطني مريض كشادة - مريض مسكين با دل غمگين
ميان بلا هاي گونا گون و علتهاي روز افزون كه در صحت در تكاپو بود در
ايام مرض از تك فرو ماندة دردل گذرانيدة - كه ازين جلبت (۳) اليم
و هلاكت عظيم جان درونم كے برود كارم مگر يكسو شود - المقصود چون بار
اين دو اندوة مانند كوة با شكوة يكے علت زحمت دوم كثرت اضطرار قوت
صحت بر تن بيمار بناچار زور آوردة حضرت سرور عالميان و شفيع
مجرمان براي معالجت بيماران و تداوي مريضان فرمودة (۴) - كما قال
النبي صلى الله عليه و آله و سلم العلم علمان علم الابدان و علم الاديان
صدق يا رسول الله صلى الله و سلم * * بيت *

(۲ ن) كاري * (۳ ن) رحلت در ديگر هلة * (۴ ن) تاكيد بر تاكيد
فرمودة قال النبي صلي الله عليه و سلم *

* هر درد را که بینـــي درمان و چارهٔ هست (۲) *

* درمان درد سعـــدي با دوست سازواري *

لاجرم همیشه تاجداران تفقد حال بیماران باهتمام تمام و کوشش دوام مدام کرده - هر یکي در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش بر دل پرریش (۳) نوش ایثار مبذول داشته تفقد مهجوري و مجبوري (۴) بکمال کوشش در ذمهٔ شفقت خود پنداشته این (۵) افعال سنیه و خصال مرضیه را بسر برده - هر یک شهریار در ادوار و اطوار عهد خود صحت خانه از تاثیر شفقت بطانه برآورده - ابواب کرم و اسباب نعم برآشنا و بیگانه کشاده - شربت خوشگوار بر کف معلولان نهاده - معجونهاي مختار از داروخانهٔ اختیار بمغمومان داده - در کلمات بقراط و علامات سقرات است که مدام سلاطین خوش نام تربیت بیماران و تفقد مریضان کرده - شاه جمشید با عظمت خورشید سوال این مقال بدین منوال از وزراي خوش خصال خود کرده - که سلاطین را در آئین جهانداري و قانون شهریاري از گفتار و کردار کدام آثار بهتر ست - باجماع (۶) گفتند - و جوهر گوهر این شبه شبیه متفق سفتند - که دور گردانیدن خار بناچار از صدر بیمار که همیشه بیچارهٔ بیمار در علت مرض گرفتار ست - در اقامت این فعل ثواب بسیار است - از شجرهٔ مراد ثمرهٔ بیشمار ست - در اقامت عمل این امل

(۲ ن) گشت * (۳ ن) بر درویش کوشش بسیار * (۴ ن) مخموري *

(۵ ن) این افعال مفید و خصال مرحیر * (۶ ن) تا جماعه *

کوشش تاجداران بسیارست - چنانچه مناسب این قول امیر(۲) خسرو فرمودہ * * بیت *

در عمل خیر توقف مکن * چون بکني هیچ تاسف مکن

الغرض سلطان فیروزشاہ با عون عنایت حضرت اله تفقد بیماران و تربیت زمرۂ گرفتاران از سر شفقت بطانه مبذول داشته کارخانۂ شفاخانه و آستانۂ صحت خانه از آثار تربیت خسروانه براي آشنا و بیگانه بنا فرمودہ بر معلولان ضعیف و مغمومان نحیف در دولت سعادت کشودہ طبیبان حاذق و حکیمان صادق بعهدہ داري(۳) آن داشته تخم امید در کشت زار بیمار بے تیمار کاشته - ادویه(۴) و وجه اطبا تعین فرمودہ - و برین جمله بازنمودہ - چون مریض مسکین از تاثیر مهجوري ونامت و مخموري سقامت بر ایشان پریشان دل آید و از احوال مقال خویش و اقوال درد دل پرریش بدیشان بازنماید باید که طبیبان دانا و حکیمان توانا نبض مریض بگیرند - و دلیل او را بدلائل عقلي و رموز فهمي به بینند - بر حسب مزاج بیمار علاج از سر تیمار کنند بران علل مختلف تداوي متفق سازند - معجونها علی(۵) التساوي ایثار نمایند - تا مزاج بیمار به تیمار معتدل ایشان در اعتدال آید وقت صحت تن و سلامتي بدن درآید * * بیت *

نیست سر آغاز تر از آدمي * نیک سرانجام تر از مردمي

(۲ ن) امیر خسرو ترک الله طالب دین علیه الرحمة و الغفران فرمود *

(۳ن) قرار داشته * (۴ ن) مال ادویه * (۵ن) علل المساوي پرزارند *

معهذا چون سلطان فیروزشاه بچندین قید بمؤکلان تاکید بتاکید کرده آستانهٔ شفاخانه و صحت‌خانه براي عامهٔ مریضان بنا فرمود اطباي حاذق و حکماي صادق و خدماي مصدق و جراحان و کحالان دران مقام تعین[2] گردانیده - و ادویه و اطعمه و اشربه براي مریضان از خزانه مقرر کرده - باب[3] کرم عام به‌شفقت تمام بر خلائق خاص و عام کشاده - چاؤش درگاه ندا[4] هل من سائل درداده - لاجرم بیماران گرفتار و معلولان بے تیمار برخاستند - و لنگان و افتان و خیزان هر گامے ده جا افتادند - و بهر قدمي صد جا نشستند - چون یکي بدستش یا دست‌کش غیرے به‌پیش آستانهٔ شفاخانه شتافتند به‌مجرد منظوري نظر و دیدن اصحاب شفاخانه را بے‌صبر بیماران و بیچاره چون اهل‌اضطرار دست سوال بانگشت مقال برداشتند - خادمان مملکت که نصب گردانیدهٔ شهنشاه بودند بتاب شتاب بسوي[5] اهل تپ و تاب شتافتند تخم بشارت صحت در صحن چمن گلزار امید حیات ایشان کاشته باعزاز عام و مرحباي تمام با بشارت سلامتي و سلام علی الدوام چون اصحاب یکانه جانب آستانهٔ شفاخانه اشارت به‌بشارت داده - کقوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین * * بیت *

* چون تو شدي سایهٔ یزدان پاک *

* سایه نشان باش برین مشت خاک *

(٢ ن) نصب گردانیده * (٣ ن) دربار کرم * (٤ ن) ندا به سائل درداده * (٥ ن) بسوي اهل شتاب بتاب شتافتند *

معهذا اطبای حاذق و حکمای صادق که زیر قبهٔ آستانهٔ کارخانهٔ
شفاخانه تکیه زده بانتظار بیماری منتظر نشسته بمجرد آنکه بیماری
مخمورے و مریضے مهجوری بر ایشان رفته و از حالت مقالت زحمت
خود شرح داده طبیبان مذکور و حکیمان مشهور بمعالجت معلولان و
تربیت مخموران مشغول شدند - جنس حواس خمسهٔ خود را بر بیمار
بے تیمار مبذول کردند - چهار طبع مریض را بتاثیر سه هوا بدو ادلهٔ
عقلی و نقلی در روز (۲) واحد دریافتند - و بر حسب مزاج بسوی
علاج شتافتند - از غایت اشفاق و مهربانی بلکه از مهرجانی داروی
تلخ از داروخانهٔ شفاخانه چون گلاب در کام بیمار بکام و ناکام چکانیدند
و معجونهای تداوی حیات ترکیب یافته بآب حیات در حلق بیمار
بے تیمار چون جلاب چشانیدند - بمجرد معالجت مریض بیچاره از
علت مرض خلاص یافته چون شیر ژیان سوی آهوی (۳) جهان دوان دوان
روان شده - آرے آن مریض افتاده ایستادی - و ایستاده را بنیادی
بسوی تدبیرها از شادی بخت کشادی - عمل امل را پیش نهادی
در نعمت بدست دولت کشادی - گوش را بگوش گوشه گوشی چشم
را بچشمک زدنی بکوشے زبان را زمان زمان تمنا بهر نوشی و نفس را
آرزوی بهر توشی بخت را در عالم اقبال جوشی بخروشی - چون
مریض از درد الیم و محنت عظیم رهائی یافت دستش بسوی
کبریائی شتافت - و پای مریض در میدان روائی بچوگان صحت

(۲ ن) میان زمان واحد * (۳ ن) آهوی جان دوان و روان شده *

گوي غفلت باخت - زبان با ترجمه بيان لسان در عالم شكر ني شكر شتافت - تا غايت بيمار بے تيمار را قصد صلوات بتاثير كثرت بليات و نكبات با تيمم بود - بمجرد صحت تن شفاي بدن براي لطافت نظافت بشارت اشارت بسوي وضو كرد - مريض مذكور بعد از اتمام طهارات بدوگانهٔ تحيات (۲) مشغول گشت - بعد از فراغ نماز و اتمام نياز (۳) بدعاي مزيد دولت دارين حضرت فيروزشاه طالب كونين مشغول گشت - مناسب اين حال و موافق اين مقال حضرت پيغمبر ما محمد رسول الله صلى الله عليه و سلم از غايت صفا ازان حال بدين منوال فرمود - كما قال النبي صلى الله عليه و سلم ادخال السرور في قلوب المومنين صدقة *

* بيت *

دور بتو خاتم دوران نبشت * باد بخاك تو سليمان نبشت

آري عجب اسراري - در ديوان خيرات و شفاخانهٔ بابركات شهنشاه شش جهات از آثار شفقت بطانه براي آشنا و بيگانه ديهباي معمور و مزروع داخل كرده - تا حاصلات آن قريات در ديوان خيرات و شفاخانه خرج شود - چنانچه حضرت جهاندار اين چنين خيرات اقامت كرده همچنان براي اهل علم و حفاظ و علما ادرارها تعين كرده (۴) و ايشان را وجهها داده - راويان شريف بروايت لطيف برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف گفته - كه مبلغ سي و شش لك تنكه (۵)

(۲ ن) حيات * (۳ ن) راز * (۴ ن) فرمودة (۵ ن) تنكه ايمه بداد ممالک بوجه ادرار تعين داشتند *

از بلاد ممالک بوجه ادرار تعین داشتند - بلکه چهار هزار و دویست نفر که مدام دل ریش (۲) بودند از دیوان استحقاق مشاهره میبردند - و عهده‌دار مستحقان در عهد دولت آن شاه جهان علیحده بود - از صدقهٔ سلطان فیروزشاه بکرم الله (۳) هر همه را بخوشي و خرمي گذشت هرچند که این ضعیف میخواهد که ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند از غایت بے نهایت الطاف و اشفاق که آن شهریار را با خلق افتاد بآخر نمیرسد - چنانچه مناسب این حال امیر خسرو (۴) علیه الرحمة میفرماید * * بیت *

* یافتـــي از کشت ازل خوشـــهٔ *
* راست کن از بهر خدا (۵) توشـــهٔ *
* گرچه جهانداري و شاهیت هست *
* سوي خدا بین و مشو خود پرست *
* در حق او گشت بخود داشتـــي *
* دیر خصومت شو و زود آشتـــي *

مقدمهٔ شازدهم شرح جشنها

نقل است حضرت شهنشاه سلطان فیروزشاه بر قوانین آئین سلاطین اهل گاه در مواسمات روز اعیاد و شب برات و روز نوروز جشنهاي عام کردي - درین کارکوشش چون خسروان اهل تبار نمودے

(۲ ن) با دل ریش * (۳ ن) بکرم الله تبارک و تعالی (۴ ن) امیر خسرو ترک الله * (۵ ن) ابد *

چون روز عید نزدیک رسیدي پیش ازان ساختگي جشن شدي - و در شب عید حضرت فیروزشاه بسیار شب بیدار بودي - بلکه بارها درین کردارها حضرت شاه رخ بسوي ملک نائب باربک آوردي و فرمودي - ابراهیم تو چیزي نهٔ - اگر تو درین کار شروع کني من چندین خون نخورم - و اگرنه در عهد خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن تغلق شاه انار الله برهانهم چون شب عید شدي سلطان محمد بر من همین قدر گفتي که نائب امیر حاجب فردا عید ست - بمجرد آنکه از زبان سلطان محمد این مقدار لفظ بیرون آمدي من همان زمان تمام استعداد جشن روز عید موجود میکنانیدم تو آنچنان نهٔ که اسبابهاي جشن مرتب توانی کنانید(۲) - من بدین سبب تمام شب براي استعداد روز عید نشسته میباشم - المقصود شهنشاه مسعود برگزیدهٔ حضرت ودود معبود خود اهتمام میکرد افسانهٔ جشن روز عید - چون روز عید میشد در هر هفت(۳) صحن کوشک شهر معظم فیروزآباد برگ درختان نغزک که آنرا در عرف پتي گویند در تمامت صحنها فراز میکردند - و در محلهاي(۴) شیب که آنرا صحن میانکي گویند بر حکم فرمان شاه بارگاه جهان پناه نصب میگردانیدند(۵) که آن محل را محل بارجاي بارعام نیز گویند - و دران محل پادشاه اکمل یک کوشک براي عام فرمایش کرده بود - چون حضرت جهاندار خواستي که بار عام بر خلائق خواص و عوام دهد دران محل نشستي - و

(۲ن) کرد * (۳ن) هشت * (۴ن) محل پا شیب * (۵ن) میکردند *

در هردو بغلک آن کوشک دو پا شیمب از چوب مي‌بستند - و نهالها
از هر جنس میداشتند - بعضي نهال از ابریشم و بعضي از نرمینه
و بعضي از جنس کمان زر و نقره و بعضے نهالها از جامهٔ (۲) سپید و بعضے
از موم و بعضے از گل و بعضے از اصل نهال بے عدد و بے شمار دران
محل میداشتند - و تمام دیوارهاي صحن میانکي جامهٔ نرمینه
میگرفتند - و جامهخانهاي لشکري (۳) در تمام صحن بارجا فراز میکردند
و از جنس میوهٔ تر و خشک دران میزدند - چون چاشت میشد
حضرتِ فیروزشاه مي‌آمد - در محل کوشک مي‌نشست - ملک
نائب باربک بیرون مي‌آمد - اول بندگان تیغدار رها میشدند - بعده
بیست و یک چتر در میمنه و میسره میگذاشتند - ده چتر راستاي
سلطان و ده چتر درچپا - و یک چتر بر سر سلطان میداشتند - و تمام
چتر بانواع رنگها بودي - بعضے چتر لعل و بعضے سبز و بعضے برنگ
گل لعل . و بعضے دو رنگ و بعضے کنج و بعضے نسیج و بعضے سیاه و
بعضے سپید و بعضے مشمع برنگ لعل که آنرا میکهد (۴) نیز میگویند (۵)
و در برشکال (۶) پادشاه برسر میداشت (۷) - چون چترهای مذکور در
محلهاي خود ایستادند بعده (۸) نشانهاي مراتب درون میبردند - و

(۲ن) از جامهٔ رنگین ازجامهٔ سپید * (۳ن) لنگري * (۴ن) مهلهک * (۵ن) میگفتند * (۶ ن) هواي بشکال * (۷ ن) میگذاشت * (۸ ن) بعده نشانهاي مکساني و کلني و مکلل پیش تخت میبردند و نشانهٔ پیاده دران روز دران محل بردن فرمان نبود و نشانهٔ مکساني موازنهٔ صد و شصت و پانصد و هفتاد بودے *

در جشنهاي ايام اعياد تمام نشانهاي مكساني مكلف و مكلل پيش تخت مي‌بردند - و نشانهٔ رساله دران روز دران محل بردن فرمان نبود - و نشانهاي مكساني موازنهٔ صد و شست يا صد و هفتاد بودي - و بغايت زيبا نمودي - المقصود اصحاب علمخانه برابر مراتب در محل درون ميرفتند - بعده اسپان پايگاه خاص با زينهاي مغرق محل درون ميبردند - بعده بعضے پيلان اراسته بكمال(۲) لباس با تختگاه زرين و زينهاي نقرگين و جلهاي دو رنگين در محل درون ميرفتند - و پيش تخت فلک رفعت دام رفعتها سر بر زمين مي‌آوردند - و سلام ميكردند - و بزبان خود دعا ميكردند - و در ميمنه و ميسره در محلهاي خود ايستاده ميشدند - بعده اصحاب شكره‌خانه با اكثر شكره‌داران درون ميرفتند - بعده طائفهٔ مطربان و اهل طرب را ميبردند - تمام مطربان جامه هاي معصفر در بر و دستارهاي لعل بر سر - و طائفهٔ(۳) اهل طرب با پيرايهاي مرصع و مكلل و لباسهاي بيش بها هريک نفر چهل‌گان هزار تنكه را پيرايه پوشيده - هر يكي نا دوشيده - چنانچه مناسب اين(۴) حال عزيزے بازديده * * بيت *

همه نار پستان ببالا چو تير * ز پستان هريک شكر خورده شير

مناسب اين حال و لائق اين مقال عزيزي ديگر نيز فرمايد *

* ابيات *

(۲ن) كمال فهم تو لباس * (۳ن) و با كسوتهاي بيش بها هر يک چهارگان هزار تنكه * (۴ن) اين خصال عزيزي حال بازيده *

در سرو قدش دو نار پیدا * در سرو که دید بار پیدا

سر تیز دو نار بود چون تیر * نوشیده ز هر دو نیشکر شیر

القصه چون این‌چنین محل مرتب گشت طائفهٔ قوال ساز برگرفتند اهل‌طرب برقص مشغول شدند - بعده تمام خلق از زمرهٔ خانان کبار و ملوک نامدار و معارف پرکار و علماي کامکار و مشائخ[۲] روزگار در محل سلام رها میشدند - بعده تمام خلق میرفت - و اصحاب دیوان رفیع رسالت دام رفیعا با طائفهٔ خویش و اصحاب دیوان قضاي ممالک دام تعظیمهم و اصحاب دیوان مذکور و اصحاب دیوان عالي وزارت دام عالیا برابر دستور با مهارت و اصحاب دیوان عرض ممالک دام حماهم هر یکي در مقام خویش نشسته و ایستاده - معهذا چون روز بقیاس یک پاس کم و بیش برآمدي حضرت فیروزشاه در نماز عید سوار شدي - و این‌جملهٔ خانان و ملوک و تمام اهل سلوک از مجلس جشن بیرون آمدندي - و سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله بمتابعت تاجداران صاحب کلاه گاه‌گاهي در پیل سوار شدي - و گاه‌گاهي بر اسپ - و با دو چتر بیرون آمدي - یک چتر بر سر سلطان - دوم چتر بر سر تغلق شاه میبود - و تغلق شاه با چتر مقداري پیش شده میرفتي - و باقي چیزها[۳] همه در محل جشن میداشتند - سلطان[۴] فیروزشاه برگزیدهٔ درگاه حضرت اله نماز عید در سواد کوشک نزول

(۲ ن) مشائخ روزگار و ابناي سبیل بے شمار - در دیگرے - و ابناء مقبل بے شمار * (۳ ن) چترها * (۴ ن) سلطان فیروز بالهام حضرت اله *

میگذارد - و چون از نماز فارغ می‌شد در(٢) کوشک همایون بازگشته در بارجا می‌نشست - دران وقت خدمتیات میگذشت - اگر در هوای زمستان عید شدی سلطان فیروزشاه مخصوص زمستانی همه در روز عید پوشیدے - و اگرنه در روز عید بعضی خانان و ملوک جامه مییافتند - معهذا چون(٣) بانگ پاس آمدی غیر محل شدی ترتیب آرایش جشن بازگشتی - تمام طائفهٔ قوال و اهل طرب دران روز انعام مییافتند *   * ابیات *

در(٤) داد صدا بعیش و شادی * زد طبل برسم کیقبادی

شاهانه بکرد میـــزبانی * شد شهر همه بشادمانی

افسانهٔ باختن بازیهای شب برات - چون ماه شعبان در میآمد از پیش تخت ملک رفعت فرمایش بازیهای شب برات میشد - در پانزدهم شب ماه شعبان خسروجهان درون کوشک فیروزآباد هوائیهای گلریز عنبر بیز میباخت - درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش میگماشت - چون شب برات نزدیک رسیدے شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بازیهای بسیار موجود میگردانیدند - و در کوشک نزول فیروزآباد برای رها کردن بازی شب برات چهار النک تعین میشد یک النک خاص - دوم از آن ملک نائب باربک - النک سیوم از

(٢ ن) سمت کوشک همایون باز میگشت باز در بارجا می‌نشست * (٣ن) چون شاه آمدی غیر محل شدی ترتیب آرایش جشن بازگشتی تمام طائفهٔ قوال و اهل‌طرب از نذر انعام می‌یافتند * (٤ن) در داد صلا بعیش کاری *

آن ملک علي - چهارم از آن ملک يعقوب پسر ملک محمد حاجي
درين هر چهار النگ سي (٢) گان خروار طبل و دمامه تعين مي‌شد
و درکوشک نزول درين هرسه شب چندان مشعل و چراغ ميداشتند
که تمام ميدان گرد بر گرد کوشک نزول طريقهٔ روز روشن نمودي - و
هرچهار النگ کشتيها ميبستند - دران کشتيها مشعلها برميداشتند
و درين هر سه شب در هر چهار النگ طبل مينواختند - بازيهاے
گوناگون ميگذاشتند (٣) - و فرود کوشک نزول درين هر چهار النگ دهل
و بهير و شهنا مينواختند - خلائق از اطراف و اکناف دارالملک
دهلي و خلق شهر دهلي مخصوص کرده درين شبها در فيروزآباد از
عوام و خواص مسلم و هنود (۴) صغير و کبير حاضر (٥) شده تماشا ميديدند
القصه تا سه شب اينچنين بازيهاي بوالعجب ميگذاشتند - و حضرت
شاه فيروز صاحب فتح و بهروز (٦) درين شبها خود کمتر آمدي مگر بنادر
گاه گاه - و از زمرهٔ شاهزادگان و فرقهٔ خانان و ملوک هر همه درکوشک
نزول حاضر ميشدند - اصحاب (٧) پيلخانه پيل گلين راست ميکردند
و اصحاب نفر شتر گلين - اين تمام چيزها در شب برات پيش حضرت
خسرو شش‌جهات مي‌آوردند - و شهنشاه بتوفيق آله هر يکي را

(٢ ن) سي گاو * (٣ ن) ميداشتند * (۴ ن) جهود * (٥ ن) حاضر ميشدند وتماشا * (٦ ن) فيروز با نصرت و بهروز * (٧ ن) اصحاب پيلخانه پيل گلين راست ميکردند و اصحاب پايگاه حضرت شهنشاه ماديان و اصحاب نفر الخ *

انعام دهانیدے و بازگردانیدے - مقصود ازین چیست - در عهد دولت آن شهنشاه بکرم الله بهر بهانه خلائق را فرحت و بهجت بود - زهے دور با سعادت و مکنت بود * * بیت

* نه چندان آرزومندم که وصفش در بیان آید *
* اگر صد نامه بنویسم حکایت بیش ازان آید *

مقدمهٔ هفدهم در بیان احوال طلب کردن مطربان بعداز نماز جمعه بحضرت سلطان فیروز

نقل است چون روز جمعه میشد بعد از نماز جمعه حضرت شاه میفرمود (٢) - که طائفهٔ مطربان هر چهار شهر و طائفهٔ پهلوانان این هر چهار مقام و طائفهٔ ادوتیان را هر روز جمعه بعد اداي نماز درون در سراے حاضر آرند - چون حضرت شاه فیروز از نماز جمعه بازگشتے در محل چهچهٔ چوبین بار دادے - این هر سه طائفه موازنهٔ دو سه هزار آدمي را جمع میکردند - ایشان را بحضرت سلطان فیروزشاه میبردند - حضرت سلطان (٣) یکزمان با طائفهٔ مطربان و شنیدن سرود ایشان مشغول میگشت - چون بعد از زمانے از ایشان فارغ میشد بعده طائفهٔ پهلوانان و گروه (٤) یلان چون یلان کشتي میگرفتند - چون بعد از زمانے از ایشان نیز فارغ میشد (٥) بشنیدن قصها و افسانهاے ادوتیان

(٢ ن) فرموده بود * (٣ن) سلیماني * (٤ ن) گروه ملازمان * (٥ ن) میگشت *

مشغول میشد - تا زمان نماز دیگر با این طائفه مشغول بودے(۲) - و با(۳) ایشان از جهت اطمینان خاطر ایشان با هر یک طائفه رعایت(۴) بےنهایت نمودي - دران(۵) محل شهنشاه اکمل اینچنین با ایشان غلو میکرد که البته دران محل هیچ کیفیتی نگذاشتي - و هیچکسے از تاثیر قربت بسي چیزي گفتن نتوانستي - القصه چون غیر محل شدي این جملهٔ طوائف انعام یافتي - ایشان هر همه آن قدر انعام از درگاه خسرو نیکنام مییافتند که هریکی را چندگان تنکه میرسید - تا کار و بار مطربان دهلي بجائے رسید که فرزندان خرد سال برابر خود کرده از شهر دهلي در شهر فیروزآباد میآمدند(۶) - بلکه هر کرا پسري چهار ساله یا پنج ساله بودي برابر خود کرده در فیروزآباد مي‌آوردند - زیراچه انعام که از پیش شهنشاه عظام مییافتند در هر نفري یک اندر قسمت میشد - وقتی کارکنان درگاه و عمال بارگاه خواستند تا میان این طائفه فرق پیدا کنند(۷) - آثار این اسرار در سمع جهاندار رسید بسوي کارکنان بنظر تیز دید - و این لفظ از زبان مبارک کشید - بیچارگان فقیران در مرض فقر حیران مدت هفت روز منتظر و امیدوار میباشند تا کي روز جمعه بیاید تا چیزي بیابیم - بدین امیدواري فرزندان خرد سال خود را پنج کروه از دهلي در فیروزآباد مي‌آرند - اگر میان ایشان فرق پیدا آرند(۸) حالت ایشان چگونه باشد - درین محل

(۲ ن) میگشت * (۳ ن) شروع بودے * (۴ ن) رغبت * (۵ ن) دران زمان * (۶ ن) میآوردند * (۷ ن) آرند * (۸ ن) میدارند *

حضرت شهنشاه اکمل فرمان فرمود که انعام در نفري یک اندر دهند فرق کردن حاجت نیست - سبحان الله حضرت فیروزشاه را هر کوشش که بود براے مناقع خلائق روي[2] مینمود- چنانچه امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران فرماید * * بیت *

نیت خیریست که امروز هست * وعدهٔ فرداش مکن کان خطاست

مقدمهٔ هژدهم در بیان نمونه هاي جدید

نقل است حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش نمونهاي مختلف وضع کرد یکي ازانها طاس گهڑیاله که بیان آن در قسم سیوم مشرح آمده است و دو دیگ دوله آهنین که شمهٔ[3] آن در مقدمهٔ شکار نبشته شده- و یک گنبذ سپید بزرگ با یک فریضه که آن مخصوص وضع فیروزشاهي بود - چون فراشان درگاه و کارکنان حضرت شهنشاه شش جهات فراشخانهٔ پادشاهي نصب میکردند دهلیز و بارگاه و خوابگاه برمیآوردند و دران وقت گنبذ سپید متصل بارگاه حضرت شاه برمي‌آوردند - و بیشتر اوقات حضرت فیروزشاه در محل گنبذ سپید میبود- دران مقام باهتمام تمام انواع رعنائي مینمود - همچنین حضرت فیروزشاه طالب دین دو عدد نشانهٔ اژدر پیل از یک من و دو لک آن نشانه از آهن[4] سي‌سیري وضع کرد- و دو اژدر پیل یکے براي میمنه و یکے براي میسره مرتب کردند - چون حضرت شاه فیروز در سواريِ شکار بیرون آمدي

(۲ ن) جد مینمود * (۳ن) که آن مشرح در مقدمه * (۴ن) آهنین *

هر دو نشانۀ اژدر بالاي پيل در ميمنه و ميسره ميرفتند - و دوگان نفر نشاندار درون صندوق پيل مي‌نشستند - و آن نشانها ميگرفتند با طنابها با صندوق پشت پيل مي بستند - چون حضرت شاه فيروز از دور نموداري كرد از مسافت دو سه كروه آن دو نشانها نموده(۲) ميشد - ايضا چنانچه حضرت فيروزشاه اين دو نشانه وضع كرد همچنين دو دهل بزرگ نيز وضع گردانيد - و آن دو دهل از دهلهاي قانوني يكي دست در طول و عرض بيش بود - و اين هردو دهل بالاي صندوق پيلان مي‌بستند - و ميان آن صندوق دو نفر دهولي را مي نشاندند - دنبال آن نشانهاي دهلها هم ميرفت - آري بو العجب اسراري - اين هردو نمونۀ جديد وضع حضرت فيروزشاهي بود - يكي آنكه دو نشانه اژدر پيل و دو دهل بزرگ و اسطرلاب نام نشانه متصل منارۀ زرين آويخته بودند - و اسطرلاب نصفي دائم پيش پادشاه بودي اين بود شرح قسم چهارم كه دركتابت آمده - ايدون آغاز كرده آيد و هميدون شرح داده آيد از مقامات(۳) قسم پنجم تا آخر عهد سلطان فيروزشاه كه بعد او جهاز مملكت بجنبش(۴) آمده - و بتقدير الله تبارك و تعالى در دهلي چها رفته *

* ابيات *

هر نفس از عمر غنيمت شمر * ياد كن از تاجوران ديگر

كاول شان چرخ ببالا كشيد * آخر شان خاک بخارا كشيد

قصۀ ضحاک وجم ايدون بخوان * نامۀ جمشيد و فريدون بخوان

(۲ ن) نمودار ميشد * (۳ ن) مقدمات * (۴ ن) بخش - بخشش *

قسم پنجم شرح محلوقئ سلطان فيروزشاه و بيان نقل شاهزادهٔ فتح خان و بيان عظمت بعضے خانان و ملوک و شرح آخر عهد او هژده مقدمه

مقدمهٔ اول در بيان محلوقئ سلطان فيروزشاه طاب ثراه

نقل است سلطان فيروزشاه بعنايت حضرت الّه ارادت بر خدمت شيخ الاسلام شيخ علاءالدين نبيسهٔ خدمت شيخ الاسلام شيخ فريد الدين اجودهني قدس الله سرهم العزيز داشت - آن قدر ايام كه حضرت شهنشاه عظام در ملک بود بمتابعت اوليا اتباع نمود - در آخر عمر محلوق نيز شد - همه وقت اعتقاد با مشائخ داشت - براي محبت ايشان سعي بيش ميگماشت - مدت چهل سال كمال باتباع شريعت تخت دولت آراست - هربار كه خواستے جائے سواري كند تمام مشائخ شهر دهلي را زيارت ميكرد - چنانچه بيان آن اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف در مقدمات بالا (۲) مشرح نبشته است *

* بيت *

(۲ ن) مقامات *

مرا زنده پندار چون خویشتن * من آیم بجان گر تو آئي به تن

المقصود سلطان فیروزشاه در (سنه ۷۷۶ ست و سبعین و سبعماية) سمت بهرایچ سواري کرده - چون در بهرایچ رسیده زیارت بندگي سپه سالار مسعود غازي رحمة الله علیه بجا آورده - و دران مقام چند مقام کرده - اتفاقا شبی از شبها خدمت سپه سالار مسعود خود را بسلطان فیروزشاه در خواب نمود - و بدیدن سلطان فیروز دست بر محاسن خود فرود آورد - یعنے این اشارت بدین آورده که ایام پیري غلبه آورده استعداد آخرت میباید کرد - خود را یاد میباید آورد چون[2] شهسوار خاور از مشرق رو برآورد سلطان فیروزشاه محلوق شد دران روز از غایت محبت شاه فیروز بیشتر خانان مملکت و ملوک سلطنت محلوق گشتند - آري عجب اسراري ست در قضیهٔ محبت و مودت - دران ایام که حضرت پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آخر محلوق شدند (دران هنگام که فرمان حضرت سبحان جل جلاله و عم نواله آمده کما قال[3] الله تبارک و تعالی محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون دران روز پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم محلوق گشت) جمیع اصحاب کرام رضوان الله علیهم اجمعین موي سر فرود آوردند از غایت محبت و نهایت مودت پیغامبر علیه الصلوة و السلام - سلطان فیروزشاه نیز چون مشائخ اهل تمیز در آخر عمر عزیز محلوق شده بیشترے خانان و اکثر ملوک موي سر

(۲ ن) شهسوار حور از مشرق خاور بر آورد * (۳ ن) قوله تعالی *

دور کردند - سبحان الله چون سلطان فیروزشاه در دار دنیا محبت اولیا بکمال رسانید الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی آثار اسرار انوار ولایت اولیا در جبین او آشکارا گردانید - همیشه روي سلطان فیروزشاه از انوار اولیا تابان بود - چون محلوق شد یک شیخي صاحب سجاده مینمود این همه چه بود از برکت محبت علما و مشائخ صلحا - کقوله علیه السلام لا یشقی جلیسهم * * رباعي *

بیواسطهٔ واسط اگر راه روي * ار راه یافتي بسوي چاه روي
ور پیرویش کني ز یمن قدمي * در یکدو زمان عالم شه راه روي

فی الحال حضرت شهنشاه کامل بعد از محلوق شدن و موي سر فرود آوردن آنچه در مملکت و روشهاے سلطنت نا مشروعات بود و خلق را مستنکر مینمود بتمام دور کنانید - تا آنجا که ذهن او رسید آنچه در محصولهاے بلاد ممالک نا مشروع دید جمله دور کنانید - و بر زمرهٔ عمال اعمال و فرقهٔ کارکنان اهل[۲] اغفال تاکید بر تاکید گردید - تا وجوهات ناجائز نستانند *

مقدمهٔ دوم دور کردن نا مشروعات[۳]

نقل[۴] است که سلطان فیروزشاه بعنایت آله و حمایت الله آنچه در بلاد ممالک نا مشروعات بود و بر خلاف شرع روي مي‌نمود بتمام از محصول بلاد مملکت دور کنانید - و آن مقدار روشها که در قسم

(۲ ن) اهل اعتقاد * (۳ ن) نا مشروعات حضرت شهریار شش جهات *
(۴ ن) نقل است آنچه نا مشروعات بر خلائق روی مي‌نمود بتمام *

ملکي وضع بود و آن روشها مخالف شرع مي‌نمود (۲) همه را منع گردانید - یکي ازان نقاشي مصور در محل خلوتگاه سلاطین - و آن آئین تاجداران برین است - که البته در مقام آرامگاه ایشان نگار خانهاي مصور راست کنند - تا سلاطین بوقت خلوت نظر بدان تصویر کنند - سلطان فیروزشاه از غایت خوف حضرت آله فرمان فرمود تا تصویر درین کارخانها نکنند - زیراکه مخالف شرع است - بجاي صورتگري نقش بانواع بوستان بر وفق (۳) دوستان نگارند براي تماشا و نا مشروع دیگر آن بود که در عهد سلاطین ماضیهٔ از روئین و مسین و زرین و نقرگین صورتگري بودي - و آن برخلاف شرع نمودي سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله آن جمله دور کنانید - و همچنین بیشتري سلاطین ماضیه اواني زرین و سیمگین استعمال (۴) مینمودند و طعام و آب هم بدان اوندها میخوردند - سلطان فیروزشاه از بسیاري خوف حضرت (۵) آله استعمال در آوندهاي سنگین و گلین کرده - و همچنین در علمها و نشانهاي (۶) مراتب همیشه صورت تصویر میکردند سلطان فیروزشاه آن جمله چیزها دور کنانیده - آرے چون همیشه زمرهٔ علما و فرقهٔ صلحا پهلوي آن حضرت علیا میبودند آنچه ایشان از محصول بلاد ممالک نا مشروع مینمودند سلطان فیروزشاه آن چنان

(۲ ن) روي مي‌نمود * (۳ ن) مقدار - مقتداي * (۴ ن) استعداد * (۵ ن) حضرت الله تبارک و تعالی استعداد در آه * (۶ ن) نشانهاي مراتب و درسو نشانهاي مراتب *

محصول ستدن ندادے - و منع کردے - و ازجمع نقصان کنانیدے
وقتے پیش تخت فیروزشاهي علماي درگاه شهنشاهي از آثار خوف
حضرت الهي جل جلاله و عم نواله چند چیز از قسم نا مشروعات
پیش حضرت شهنشاه شش‌جهات بازنمودند که در عهد سلاطین ماضیه
وضع کرده بودند - یکے ازانها (۲) از حال دانگانه گفتند - و دانگانه چه بود
آن مقدار قماش که در سراے عدل زکوة شود ازقسم نصاب و غیرنصاب
بعد از فارغ شدن و ستدن مال زکوة آن تمام اقماش در خزینه (۳) مي‌آوردند
و از سر وزن میکردند - و در تنکه یکدانک میستدند - ازین چنین وجه
مبلغي مال جمع میشد - اما در خزینهٔ دانگانه اهل تجارت از آشنا و
بیگانه حیران میشدند - زیراچه براي ستدن آن دانک و احتیاط کردن
کارکنان بر طائفهٔ تاجران سختي میکردند - و اکثر احوال در اهمال
مي انداختند - بدین سبب اهل تجارت در اضطرار میبودند - مدتے
در خزینهٔ دانگانه میماندند - دیگر در شهر دهلي مستغل نا مشروع
بود - و مستغل چه باشد کرا زمین خانها و دوکانها - و این آئین
برمصداق فرمان سلاطین ماضیه بود - مبلغ یک لک و پنجاه هزار تنکه
جمع میشد که آنرا کرا زمین گفتندي - دیگر نا مشروع وجه جزاري
بود برمصداق فرمان شهریاران ماضیه - و جزاري چه باشد - چون قصابے
مادهٔ گاوي ذبح کند در هر سرے دوازده جیتل بدهد - ازین وجه نیز
مبلغے مال در بیت المال میرسید - و همچنین فرمایش (۴) دوري میشد

(۲ ن) یکي ازان حال دانگانه بود * (۳ ن) ضربیه * (۴ ن) روزي *

و دوري آن بود که دران ایام سوداگران از طائفهٔ خواص و عوام غله و نمک و قند و شکر و قرنفل و قماش دیگر بکوشش تمام ستوران بارکرده در شهر مي آوردند - آن ستوران ایشان را کسان دیوان بزور میگرفتند و در دهلي قدیم میبردند - و در دهلي قدیم هفت حصار برآوردهٔ هفت تاجدار نامدار ست - و آن بتمام کهنه گشته است - و دران مقام از گردش[2] ایام خشتهاي بے پایان از حصارهاي مذکور افتاده و شکسته و دوري گشته - دران محل کسان دیوان طائفهٔ سوداگران را با ستوران بهم میبردند - و یک دفعه خشت دوري در ستوران بارکرده در شهر فیروزآباد براي کهور میرسانیدند - بدین طریق هر سوداگري که از اطراف و اکناف در دهلي میآمد او را نمیگذاشتند تا آنکه یک دفعه خشت از دهلي قدیم در شهر فیروزآباد نرسانیدي[3] چون این چنین تعدي آغاز شد طائفهٔ سوداگران از اطراف جهان در شهر دهلي آمدن بکلي احتراز کردند - بدین سبب در شهر دهلي غله و نمک گران شدن گرفت - از احوال این حال و شرح قیل این مقال بتمام و کمال پیش حضرت خسرو خوش خصال رسانیدند - و از هر یک چیز مشرح بازنمودند - بلکه پیش تخت حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بدین حد گفتند - که سوداگرے سه من پنبه آورده بود - عهده داران خزینهٔ[4] دانگانه آن شخص را درون خزینهٔ دانگانه بردند - و در اهمال انداختند - نه ازان سوداگر بیچاره

(٢ ن) از تاثیر گردش اعوام * (٣ ن) نمي‌رسانید * (٤ ن) ضریبه *

سه دانگ میستانند و نه او را میگذارند - چون[2] مدتے آن شخص دران حالت ماند دران سه من پنبه آتش زد و سوخت و برفت اعني عجز تجار بدین حد است - و از سبب دوري نیز چون بر طائفهٔ سوداگران تعدي شد هرآینه سوداگر در شهر آمدن ماند هرآئینه گراني غله و نمک و بعضے قماش دیگر پیش آمد - و همچنین مستغل یعني کرا زمین چون از طائفهٔ عورات بیوه و فقرا و مساکین بے نوا طلب شد و ایشان را درماندگي بقوت روز بود این طائفه را نیز عجز پیش آمد - القصة بطولها و عز قبولها چون اعوان درگاه و انصار بارگاه پیش تخت حضرت پادشاه چون دوستداران هوا خواه این آثار کردار و اسرار گفتار مشرح باز نمودند و ابواب راز باز کشودند سلطان[3] فیروزشاه بالهام حضرت آله این همه افواه ناصحان دولت خواه شنیده و بتمام از آغاز و انجام استماع نموده جمیع علما و مشائخ بلاد و ممالک و شهر را طلبیده فرمان فرموده - اگرچه بعضے چیزها در جمع محصول مملکت و حاصلات اموال سلطنت سلاطین پیشین سبب مصلحتے وضع کرده و یا درگوش ایشان از قباحت این چیزها نرسانیده این زمان این احتیاط در دور ما کردن شاید - تا جهانیان را جمال شود - و در آئینهٔ جمال کمال نماید - اگر از روي شرع ستدن این چیزها باشد بستانند - و اگر نه مانع شوند - و از

(۲ ن) چون مدتے آن شخص درون ضریبهٔ دانگانه محبوس ماند بعد آن شخص دران سه من * (۳ ن) سلطان فیروزشاه طاب ثراه بالهام آله *

جمع محصول دور کنند - الغرض جمله علماي با صفا و تمام مشائخ مستثني و صاحبان ديوان قضا بحضرت شاه طلب شده - و از ايشان استفتا طلبيده - جميع علما و مشائخ متفق اللفظ و المعني فتوي دادند - و از کتب معتبر روايات راجح بيرون آوردند - که ستدن اين وجوهات(۲) در علم شريعت يکي از نامشرعات است - چون علماي شريعت و مشائخ طريقت فتوي بحقيقت تحقيق داده درين محل(۳) حضرت شهنشاه اکمل فرمان فرمود تا اين جميع چيزها دور گردانند - و بالاي پيل پيش دربار جهاندار يک فصل با تفصيل خوانند - برحکم فرمان شاه قاضي نصرالله که قضاي لشکر شهنشاه داشت بالاي پيل‌سوار شده آن فصل بر دست گرفته از زبان حضرت شاه جهان در ندا خوانده - اگرچه سلاطين پيشين (که بر روي زمين بودند و در اشغال مملکت و افعال سلطنت ابواب هوشياري به بيداري ميفرمودند) از سبب مصلحتي اين چنين خراجها گرفتند و يا پيش ايشان دستور مشهور بمستور باز نه نمودند چون از روي شرع گرفتن اين چنين چيزها جائز نبود من در عهد دولت خويش از آثار خوف(۴) بيش اين جميع چيزها دور گردانيدم - آري عجب اسرارے در وقت خواندن آن ندا اين مورخ متابع مورخان اهل صفا دران روز دران محفل حاضر بود - و بدان خواندنيها ناظر بود - معهذا

(۲ ن) چون فحول علماي شريعت و جمهور مشائخ طريقت * (۳ ن) وجوهات * (۴ ن) از آثار خوف و انوار خشيت بيش اين *

براي استماع اين نداي مستثني كل خلائق بلاد ممالك از اعلی تا ادنی اشخاص بےقياس حاضر آمده - چندان آدمي بر روي زمين جمع شده كه از گفتار و شمار گذشته - چون قاضي نصرالله دران جايگاه در عين خواندن فصل در بيان الفاظ دانگانه رسيد الفاظ تكرار تقرير بر زبان گردانيد - و بگوش جهانيان رسانيد - دانگانه كه آن را دهنگانه گويند زهے روش فيروزشاهي در قسم پادشاهي كه حاصل محصول اين چيزها حضرت شهريار عظام بتمام از رقم بلاد ممالك دور گردانيده (۲) راويان صادق بروايت (۳) مصدق برين مورخ گفته و جوهر گوهر احسن سفته مبلغ سي لك تنكه از جمع بلاد ممالك دور گردانيده - و اين تمام چيزها كه دور شده (۴) در سنه ۷۷۷ سبع و سبعين و سبعماية بود چنانچه عزيزے مناسب اين حال باز نمود * * مثنوي *

در عدل چنان بكرد بنياد * كان شير بپاي ميش افتاد

مردم ز منار ذلق افتد * بهتر كه زبان خلق افتد

مقدمهٔ سيوم سوختن زناردار پيش دربار حضرت شهريار

نقل است در عهد دولت فيروزشاهي و دور مكنت حضرت پادشاهي آن شهنشاه برگزيدهٔ درگاه حضرت الهي جميع آثار اخبار ملكي بدرگاه او آگاهي بود - مخبري صادق بدان درگاه با جاه عالم پناه

(۲ ن) كذانيده * (۳ ن) بروايات * (۴ ن) شده بود *

سلطان فیروزشاه بازنمود که درون دهلی قدیم زناردارے بے هنجاري پیدا گشته که براي بت پرستي بآشکارا در نشسته - در خانهٔ آن بت پرست بت پرستي میشود - و تمام خلائق شهر از طائفهٔ مسلم و هنود (۲) براي پرستیدن بت در خانهٔ او میروند (۳) - و آن زناردار و کافر بد کردار یک مهرگي چوبین راست کرده - درون و بیرون آن صورت دیوان بانواع نقاشي منقش گردانیده - و اهل کفر در روز معین در خانهٔ آن زناردار جمع آمده اساس بت پرستي بنیاد نهاده - چنانچه هیچ عهده داري پرکارے ازین حال خبر ندارد - درین محل پیش حضرت شهنشاه اکمل بتکرار رسانیده که عورتے مسلمه را آن زناردار مرتده کرده - و در دین کفر درآورده - چون چندگاه حکایتهاي آن زناردار از آثار گفتار مخبران نیکوکار منتشر (۴) شده و اعوان درگاه و انصار بارگاه بحضرت شهنشا متواتر گفته فرمان از پیش خسروجهان شده تا آن زناردار را بآن مهرگي بهم در شهر فیروزآباد بیارند - چون آن زناردار باضطرار تمام در فیروزآباد آمد (۵) از حضرت فیروزشاه فرمان شد تا تمام علماي عظام و مشائخ اهل اکرام و مفتیان خوش کلام را در حضرت بطلبند - و از ایشان فتوي طلبند - و دران فتوی این تمام واقعه بیان کنند - چون علما و مشائخ صلحا و مفتیان اهل صفا حاضر شدند و بر ایشان از حال آن زناردار (۶) بازنمودند اهل علم فتوی داده

(۲ ن) یهود * (۳ ن) میرفتند * (۴ ن) مسموع * (۵ ن) آوردند *
(۶ ن) آن طوائف *

ابواب شریعت بحقیقت کشاده - که رخصت شرع بدین است تا
این زناردار و کافر بدکردار مسلمان شود - و اگر از ایمان آوردن
ابا آرد او را زنده بسوزند - المقصود بران زنازدار مردود هرچند ایمان
غرض کردند و راه راست نمودند قبول نکرد - و کلمات انکار از زبان
برآورده سر در اسلام نیاورد - الغرض آن زناردار را بحکم فرمان شهریار
و اشارت جهاندار پیش دربار آوردند - و هیزم انبار کردند - دست و
پاي آن زناردار محکم بستند - و درمیان آن همیه انداختند - و آن
مهرگي را بالاي انبار هیزم نهادند (۲) - و فرود انبار هیزم آتش زدند
این مورخ ضعیف شمس سراج عفف دران روز پیش دربار حضرت
شاه فیروز حاضر بود - و بدان حالت ناظر - بوقت نماز دیگر در مهرگي
آن زناردار از دو جانب آتش زده - یکجانب طرف سر آن زناردار و
دوم جانب طرف پایان او - چون هیزم خشک بود اول آتش بدان
زناردار از طرف پایان رسید - زناردار از آثار اضطرار آه از سینه کشید
همدران حالت و هم بدان مقالت آتش از جانب سر آن تیز دوید
زناردار (۳) مذکور در زمان واحد سوخته شد - زهے صلابت شریعت که
شهنشاه طالب اسرار طریقت ذرهٔ از شرع تجاوز نکرد * * بیت *

* هم بتان را سوخته هم بت پرستاران را بسوخت *
* هم بکشت آتش پرستان آتش شان هم بکشت *

(۲ ن) انداختند و انبار هیزم را آتش زدند * (۳ ن) درین محل زناردار بسیار نالید زناردار مذکور در زمان واحد سوخت *

مقدمهٔ چهارم ستدن جزیه از طائفهٔ زناداران

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله در مدت (۲) دور پادشاهي و مکنت طور شاهنشاهي خود در قسم جهانداري و امور شهرياري مدام علی الدوام بر حکم شرع محمدي و روش حضرت احمدي علیه الصلوة و السلام ملک راندي - همچنین هم بر روش این آئین از طائفهٔ زنارداران جزیه ستده - و در عهد سلاطین پیشین البته از طائفهٔ زنارداران جزیه نستده جزیهٔ ایشان معاف کرده بودند - هیچ وقتی این طائفه بکسے جزیه نداده - سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله جمیع علماي دیندار و مشائخ نامدار را بدرگاه خود جمع کنانیده و بگوش ایشان رسانیده - که این غلط عام افتاده که از طائفهٔ زناردار جزیه نستده - و سلاطین گذشته که درین کار کوشش بسیار نکرده از سبب آنکه کارکنان و غلامان آن زمانه چون هوا خواهان یگانه غفلت ورزیده بر ایشان آگاهي نداده - چون طائفهٔ زناردار کلید حجرهٔ کفر اند و کافران بر ایشان معتقد اند اول از ایشان جزیه بستانند و معاف ندارند - جمیع اصحاب شریعت و ارباب طریقت بحقیقت فتوي داده که از طائفهٔ زنارداران و برهمان جزیه بخواري بستانند و جزیه بر ایشان معاف ندارند - تمام زنارداران هر چهار شهر جمع شدند - و در کوشک شکار رفتند - و سلطان فیروزشاه در کوشک شکار

(۲ ن) از دولت دور پادشاهي *

بعمارت مشغول بود - ایشان بحضرت شهریار کامگار التماس کردند
که هیچ وقتي از آبا و اجداد در عهد دولت هیچ پادشاهي صاحب
دستگاهي طائفهٔ زنارداران جزیه نداده اند - ما چگونه دهیم - این
سیاه روئي کجا بریم - اکنون ما آمده‌ایم تا فرود کوشک شکار هیزم
جمع کنیم - و خود را زنده بسوزیم جزیه ندهیم - چون کلمات پرنقمات
ایشان بسمع خسروجهان رسید بسوي کیفیت گویندگان بنظر تیز
دید - و این لفظ (۲) از زبان مبارک کشید - فرمان فرمود بر ایشان
بدین سان بگویند تا خود را همین زمان بسوزند - و هلاک کنند
جزیهٔ (۳) شما هیچ کسے نتواند گذاشت - از خاطرهاي خود این خیال
دور مي‌باید کرد - زنارداران مذکور چند روز در کوشک شکار از تاثیر
اضطرار فاقه کردند - و خود را در معرض هلاکت آوردند - چون
ایشان را به تحقیق معلوم گشت که حضرت شاه از سر ما نخواهد
گذشت درین محل کل هندوان شهر جمع آمدند - و متفق
گشتند - و بر طائفهٔ زنارداران گفتند - که از سبب جزیه خود را
در هلاکت انداختن مصلحت نیست - جمیع هندوان جزیهٔ
زنارداران در ذمهٔ خویش قبول کردند - چون در دهلي جزیه
سه قسم بود جنس اول چهل تنکه جنس دوم بیست تنکه جنس
سیوم ده تنکه جمله زنارداران از حال عجز و دشواري خود پیش

(۲ ن) الفاظ * (۳ ن) جزیهٔ شما هیچ کسے نخواهند گذاشت درین کار چون
سلاطین پیشین نتوانند گذاشت از سر خود این خیال دور میباید کرد *

تخت باز نموده - که بمرحمت عام و الطاف تمام رقم جزیه در نفرے چیزے یک[۲] کم معین شود - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز فرمان فرمود که در نفري دهگان تنکهٔ پنجاه‌گاني بستانند - براي تحصیل زنارداران از پیش خسرو جهان عهده‌داران تعین شده *

* ابیات *

زانگونه بکرد عدل محکم * کز مرغ بماند بازپر کم
کافر ز مهابت شهنشاه * نگرفته گهي بملک شه راه

مقدمهٔ پنجم از احوال دو مرد دراز قد و یکمرد کوتاه بالا و دو عورت با ریش

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه بحکمت حضرت الله جل جلاله بعضے آدمیان نادر پیدا شدند - بعضے بقد دراز و بعضے بقد کوتاه و بعضے عورات باریش و بعضے حیوانات عجیب - بیان هر یکي علیحده نبشته شده - تا پندے باشد مر خوانندگان را - افسانهٔ آدمي بقد کوتاه - چون سلطان فیروزشاه از سواريِ مهم تهته بازگشت چنانچه بیان آن این مورخ در قسم سیوم مشرح نبشته است - معهذا چون حضرت شهریار نامدار از تهته سمت شهر دهلي مراجعت کرد یک آدمي از جنس مرد قد کوتاه آوردند - اینچنین قد او کوتاه بود که موازنه یک کز بالاي او مینمود - و درازيِ دستها و پایهاي او همه

(۲ ن) یك نفر *

بقیاس قد داشت - و سر او بقیاس سر آدمي بزرگ همین قد کوتاه را بود - و دست و پا هم بقیاس قد مینمود - چندگاه بحکم فرمان شاه در شهر دهلي و در شهر فیروزآباد داشته بودند - خلائق هر چهار شهر و اطراف و اکناف بلاد ممالک براي تماشا مي‌آمدند - تا این مورخ هم او را دیده بود - آري بوالعجب اسراري - چیست که در قدرت الله تبارک و تعالی نیست - افسانهٔ دو مرد بقد بزرگ و بغایت دراز - در عهد دولت حضرت شهریار و طور مکنت آن جهاندار از زمین جالپهار دو مرد بقد دراز آوردند - هر دو برنگ سیاه بودند - قدهاي هردو اینچنین دراز بود هرکه از آدمیان زمانهٔ ما قد دراز داشت آنکس تا کمرگاهای ایشان میرسید - این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف ایشان را دیده بود - ایشان هر دو را منسکه میگفتند - بر حکم فرمان سلطان ایشان هر دو را چندگاه در شهر داشتند - تا خلائق نظر[۲] بفکر کنند - و صنع آلهي و قدرت حضرت نامتناهي به‌بینند - معهذا چون ایشان در راه میرفتند گوئي مناره ایست که جنبیده میآید - افسانهٔ دو عورت[۳] باریش - در عهد حضرت فیروزشاه صاحب تختگاه با جاه دو عورت با ریش آوزدند - و آن هردو عورت بقد میانه بودند - و هر دو کافر میفمودند - هم پستان داشتند وهم ریش - و هر دو برنگ سیاه بودند - هر دو را ریشها گرده بود هر دو نفرشوهران داشتند - و هردو را از زمین هندوستان آورده بودند

(۲ ن) نظرت بفکرت * (۳ ن) دو عورت با ریش بقد میانه بودند *

این مورخ ایشان را دیده بود - و این علامات یکي از عجائبات است *

* ابیات *

نمي‌داني که از بهر چه تقدیر * ترا بر لوح هستي کرد تصویر
ز بهر آنکه در خدمت شتابي * بیک لحظه سر از خدمت نتابي

اکنون شرح داده آید از حیوانات عجیب - از قدرت حضرت الله جل جلاله گوسپندے[۲] با سه پا در عهد دولت سلطان فیروزشاه آوردند - این مورخ آن گوسپند را دیده بود - رنگ ابلق داشت - آن گوسپند را دو دست بود و یک پاي - و بجاي پاي دوم بقیاس پستان مادهٔ گاو یک پستان شکل دیده میشد - و آن گوسپند این چنین بود که با سه پا درین[۳] راه بمراد خود میتوانست رفت - علف و آب بمراد خود میخورد - چندگاه آن گوسپند پیش دربار شهنشاه بسته بودند - بلکه درمیان[۴] کوشک فیروزآباد میداشتند - تا خلائق به بینند - و تماشاي قدرت حق جلاله کنند - افسانهٔ زاغ سیاه با نول و پایهاي لعل - در عهد دولت سلطان فیروزشاه یک زاغي سیاه[۵] را آوردند - که تمام وجود او سیاه[۶] بود مگر نول و پایها لعل داشت این چنین زاغ اعجوبهٔ جهان و نادرهٔ دوران باشد - زیراچه زاغان زمانهٔ ما تمام سیاه اند بر طریقهٔ دودرنگ[۷] - و نولها و پایهاے ایشان نیز سیاه

(۲ن) گوسپندے باسه پا آوردند - این مورخ * (۳ن) در راهٔ خود میتوان رفت * (۴ن) درون * (۵ ن) سیاهے * (٦ ن) سیاه و کشن * (۷ ن) دو درنگ *

میباشد - اما آن زاغ با نول و پایهاي لعل بود - چندگاه آن زاغ را پیش دربار شهنشاه داشته بودند - این مورخ آن زاغ را دیده بود - افسانهٔ طوطيِ سپید با نول(۲) و پایهاي سیاه و شرح سر ماهيِ دریا - معهذا چون در عهد سلطان فیروزشاه طوطيِ سپید آوردند حضرت شاه فرمان فرمود تا این طوطي را در کوشک نزول بدارند - تا خلائق(۳) نظاره کنند وصنع(۴) آلهي به بینند - و عبرت گیرند - ایضا یک سر ماهيِ دریا آوردند و پیش دربار داشتند - آن سر ماهيِ بغایت بزرگ بود - در بزرگي بقیاس سر پیل بزرگ که با خرطوم باشد آن مقدار مینمود - آرے عجب اسرارے - از افسانهاي مار و داستانهاے ماهي در بزرگي و درازي هرچه گویند بیشتر باشد - آن سر ماهيِ نیز چندگاه پیش دربار بود - افسانهٔ گاو با پنج پاي - در عهد دولت آن شاه جهان و شهنشاه زمین و زمان فیروزشاه سلطان(۵) انار الله برهانه یک گاوي را آوردند که آن گاو(۶) پنج پا داشت - این مورخ او را دیده بود - آن گاو برنگ سپید بود - چهار پا بر قانون چهار پایان داشت - و پاي پنجم از گردن او بیرون آمده بود - و آن پاے پنجم که از گردن بیرون آمده بود تا شانه آویزان بود - اما آن گاو هیچ حرکتي بدان پاے پنجم

(۲ن) نوک * (۳ن) و خلائق * (۴ن) وضع * (۵ن) السلطان * (۶ن) آن گاو پنج پا داشت وپاي پنجمي ازگردن او بیرون آمده بود - و آن پاي پنجم که از گردن او بیرون آمده بود هیأت آن با طریقهٔ هیأت دستهاي گاران مینمود از گردن که بیرون آمده بود تا شانه آویزان بود *

کردن نمي توانست - آن پاي طريقهٔ انگشت ششم که بر دست آدمي باشد همچنان مي نمود - چندگاه پيش دربار بسته بودند *

* مثنوي *

ششم انگشت بهر رنج باشد * نه ازوي زيب بحر(۲) رنج باشد

افسانهٔ گاو که سم او بطريقهٔ سم اسپ غير چاک بود - اين مورخ آنرا ديده بود - سمهاي دو دست او طريقهٔ سم اسپ - و سمهاے دو پاے او طريقهٔ سمهاے گاوان با چاک - و آن گاو برنگ سپيد مينمود آرے زهے عجائبات قدرت حضرت(۳) الله جل جلاله و عم نواله *

* بيت *

اگر پاي پيل ست و گر پر مور * بهر يک تو دادي ضعيفي و زور

ايدون و هميدون آغاز کرده شود بيان عظمت بعضي خانان درگاه و بعضي ملوکا بارگاه حضرت فيروزشاه بمتابعت مؤرخان تواريخ هريک پادشاه

مقدمهٔ ششم بيان عظمت خان اعظم تاتارخان

نقل ست خان اعظم و خاقان معظم صاحب السيف و القلم(۴) برگزيدهٔ حضرت سبحان جل جلاله و برکشيدهٔ خسرو جهان خان اعظم تاتارخان عليه الرحمة و الغفران - معلوم کسان و مفهوم جهانيان

(۲ ن) هزار رنج * (۳ ن) حضرت ذوالجلال * (۴ ن) والعلم *

بیاد که تاتارخان مرحوم از اصل ترک بود - راوي محقق بروایت مصدق بازنمود - که در ایام خالیه (۲) و قرون ماضیه پادشاهي با جاهے صاحب دستگاهي مالک تختگاهي از پادشاهان خراسان در عهد دولت سلطان غیاث الدین تغلق غازي در ولایت بے نهایت زمین ملتان و دیبالپور تاخت - و براي نهب و تاراج کوشش (۳) بیش گماشت - آن پادشاه زني صاحب جمال داشت که بے او یکزمان قرار نداشت - اتفاقا آن پادشاه آن زن را نیز برابر خویش از آثار اسرار انوار محبت بیش آورده بود - و آن زن بارداز بود - چون آن پادشاه در حدود ولایت ملتان و دیبالپور رسید بتقدیر (۴) الله تعالی آن زن بچه آورده - قضا را همدران شب سلطان تغلق بر لشکر آن پادشاه براي شبخون افتاد - و ابواب قتال چون (۵) قتّال کشاد - و درمیان لشکر هزیمت افتاد - هر یکي رخ بسمتے نهاد - در عین دویدن و پوئیدن و گریختن این بچه را در گهواره گذاشتند - و هر یکي (۶) روي بتقدیر نهادند - چون لشکر سلطان تغلق شاه درانجا رسید هر چهار جانب بطریقهٔ تجسس و تفحص (۷) دوید - خلق لشکر سلطان تغلق این بچه را در گهواره یافتند - پیش سلطان آوردند - چون سلطان تغلق این بچه را دید بغایت پسندید - و بجاي پسر پرورد - و تاتارملک نام کرد تاتارملک در عهد سلطان تغلق خرد سال بود - در عهد سلطان محمد

(۲ ن) سابقه * (۳ ن) گوش کوشش بیش * (۴ ن) بتقدیر الله تبارک و تعالی (۵ ن) چون قنطال * (٦ ن) هر همه * (۷ ن) دید *

بزرگ شد - در جلادت و شجاعت آیتی خاست - و در دلاوری و
کندآوری اعجوبهٔ دهر گشت - در عهد سلطان محمد در لشکرکشیها و
صفدریها نشانهٔ دهر شد - چنانچه از غایت قوت و نهایت فتوت مقامات
قلب گرفت - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف
بروایت لطیف گفته جوهر گوهر احسن سفته - که وقتی سلطان محمد
از تاتارملک به سببی دل گران کرد - از زبان خود الفاظ عنف
برآورد - تاتارملک را در محلي جدا گردانید (۲) - تاتارملک چون دران
مقام رفت چند بیتی از احوال خود براي سلطان محمد نبشت
ابیات مذکور درین سطور (۳) برین جمله است * غزل *

وه ندانم از کجا رنجیدهٔ * بے سبب از دوستان ببریدهٔ
بانگ نی (۴) خوش میزند جانان من * نالهٔ بیچارگان نشنیدهٔ
در تو باری هرگز این عادت نبود * از طریق خود مگر گردیدهٔ
گر گناهی کرده ام ما را ببخش * زانکه تو چندین گنه بخشیدهٔ
از تتار خسته بالله العظیم * نیست جرمي بے سبب رنجیدهٔ

المقصود چون سلطان محمد این ابیات پر از آیات بخواند کلام احسن بر
زبان راند - تاتارملک را ازان محل آورانید (۵) - و مراحم فراوان و عواطف
بے پایان در باب او مبذول گردانید - معهذا تاتارملک اهل صفا را
در عهد دولت حضرت فیروزشاه مستثنی تاتارخان خطاب شد

(۲ ن) کردند * (۳ ن) درین سطور برین جمله است ابیات این ست *
(۴ ن) بیخوش * (۵ ن) بیارند *

چتر قطیفه یاقوت - عظمت دیگر آنکه بالاي چتر تاتارخان بجاي هماي
زرین طاؤس[۲] زرین داشت - و این طاؤس زرین مخصوص بالاي چتر
سلاطین میباشد - زهے عظمت و مکنت تاتارخان - چون حضرت
فیروزشاه در محل صحن گلین بار دادي و در محل بارجا نشستے
جانب راستاي سلطان فیروز که آن دائم محل وزرا ست تاتارخان
مي نشست - و جانب چپاي سلطان فیروز خانجهان مقبول
مي نشت - اگر چه خانجهان وزیر بے نظیر بود در محل بارجا
متصل تخت آن شاه اهل صفا جانب راستا تاتارخان نشستے
چون بتقدیر الله تبارک و تعالی تاتارخان نیکنام در مرور ایام
بحضرت علام پیوست بعده خانجهان طرف راستا در محل وزرا
نشست - حضرت فیروزشاه را بر تاتارخان دولتخواه اعتماد کلي بود
در امور ملکي بیشتر احوال حضرت خسرو خوشخصال مشورت
با تاتارخان کردي - و البته حضرت فیروزشاه با اوج جاه بر راے
تاتارخان نیکخواه کارهاي مملکت و کردارهاي سلطنت بپرداخت
رسانیدي - خان مذکور چون دوستداران مشهور مخلص و هواخواه
حضرت فیروزشاه بود - صلاحیت بسیار داشت - حضرت الله
تبارک و تعالی جل جلاله ذات او را بانواع آراستگي آراست - تاتارخان
بعنایت سبحان و توفیق حضرت رحمان سمت خانهٔ کعبه رفت - و
حج گذارده بازگشت - مدام و علی الدوام در صحبت تاتارخان

(۲ن) طاس *

اهل عظام علماي كرام و مشائخ خوش نام (۲) مي‌بودند - تفسير تاتارخاني كه در جهان مشهورست آن تفسير جمع كردهٔ تاتارخان بود - چنين گويند راويان روايات و حاكيان حكايات كه تاتارخان خواست كه تفسيري مفصل مرتب كند - تمام تفاسير را جمع كنانيده جماعهٔ (۳) علما را حاضر گردانيده - در هر آيتي و كلمهٔ آن قدر مفسران گذشته كه اختلاف نوشته بودند تاتارخان آن جميع اختلاف در تفسير خويش نوشته بود (۴) - براي تاليف تفسير بدل و جان در نشست - و در هر يک اختلاف حواله بدان صاحب تفسير كرده - گوئي جملهٔ تفاسير در يک تفسير جمع گردانيده - چون آن تفسير مرتب گشته تاتارخان آن تفسير را تفسير تاتارخاني نام داشته - و همچنين خان اعظم طالب دين يک فتاوي راست كنانيده - و آن (۵) برين نوع بود كه جمله نسخ فتاوي شهر دهلي بر خويش جمع كرد - در هر مسئله و در هر كلمه كه اختلاف هر يک مفتي ست در فتاوي خود نوشته - و آنرا فتاوي تاتارخاني نام داشته - و اختلاف هر يک مفتي حواله بصاحب آن فتاوي كرده - اينچنين فتاوي موازنهٔ سي جلد مرتب شده - آرے احسن كرداري - تاتارخان در علم شريعت علوّ بسيار داشت (۶) - بقوت شريعت در درگاه طريقت بحقيقت آراست - براي ادراک نكات كمال اين هر سه مقامات كوشش بيش

(۲ن) خوش كلام * (۳ن) فحول علما * (۴ن) بودند * (۵ن) و آن چه نوع بود .جمله نسخ * (۶ن) يافت *

گماشت - از غایت طلب فراوان و جدبے پایان تاتارخان پاي بر نردبان عشق نهاد - حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله بقدرت اعلی ابواب شوق(۲) دز دل او کشاد - چنانچه خان مذکور خبر داد *

* بیت *

* گفتي که تتارخان(۳) دیرینه غلام تست *

* اغماز چنان کردي گوئي که نمیداني *

سبحان الله دیر بازست که نیک بختي این مصراع گفته و دُرّ احسن سفته * * مصرع *

* سخن کز دل برون آید نشیند لا جرم بر دل *

نیکبختي دیگر مناسب این حال بیتي نوشته * * بیت *

* هر که سخن را بسخن ضم کند *

* قطرهٔ از خون جگر کم کند *

القصه(۴) در دل خان اعظم و خاقان(۵) معظم عالم دین حاجي و غازي تاتارخان چندان خوف امور شرع بود که چون خان اعظم مذکور در لشکر منصور روان شدي (البته رسم خانان و ملوک ست که چندگان کنیزک از جنس بکستري(۶) برابر خود روان کنند) تاتارخان کنیزگان خود را اسپ سوار نبردي - گردونها راست کنانیده بود که آنرا بزبان هندي بهرکر(۷) گویند - خان مذکور براي ستر آنرا

(۲ن) شرف * (۳ن) آخر * (۴ن) فی القصه * (۵ن) خان معظم *
(۶ن) تسری * (۷ ن) بهرکه *

تخت پوش کنانیده بود - و مانند (۲) حجرهٔ ساخته کنیزگان را درون گردونها قفل میکردند - تا نظر نامحرم بر ایشان نه افتد - زهے احتیاط که تاتارخان اهل برکات داشت - همه افعال پسندیده و خصال ستوده در ذات تاتارخان مرکب بود - بتقدیر الله تبارک و تعالی خان مذکور بعد چند سال معدود از جلوس نیک نفوس شهنشاه سلیمان جاه فیروزشاه خان هوا خواه بحضرت آله پیوست * بیت *

* مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست *
* کمر بخدمت سلطان به بند و صوفی باش *

مقدمهٔ هفتم بیان عظمت خانجهان

نقل است خان جهان دستور خسرو جهان مقبول نام داشت حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله او را بهمه چیز آراست - در عالم جاهلیت او را (۳) کُتّو میگفتند - اصل (۴) او از تلنگ بود - میان طائفهٔ خویش از همه اعلی مینمود - در عالم (۵) جاهلیت به رای تلنگ

(۲ ن) و مانند حجرهٔ ساخته رای بهتر پرداخته کنیزکان را درون آن گردونها تخت پوش می نشاندند و درهای آن گردونها قفل میکردند تا نظر نا محرم بر ایشان نیافتد * (۳ ن) کنوز - کتّو * (۴ ن) اهل او - اصلا آن *
(۵ ن) در ایام جاهلیت برای تلنگ اختصاص بسیار و بیشمار داشت - آمدن خانجهان از تلنگ در مناقب سلطان محمد بن سلطان تغلق مشرح نوشته شد چون رای تلنگ را سلطان محمد از تلنگ برابر خود جانب شهر دهلی روان کرد در اثنای راه رای بدخواه بدوزخ پیوست *

اختصاص بیشمار و بسیار داشت - چون راي تلنگ را سلطان محمد جانب شهر دهلي روان کرد در اثناي راه راي بدخواه بدوزخ پیوست - خانجهان چون مطیعان پیش سلطان محمد ایمان آورد و کلمهٔ طیبهٔ طاهره (٢) از زبان کشاد - کما قال الله تبارک و تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات - بدرستي و راستي نیکي برندهٔ بدي ست * * بیت *

* حاصل دنیا چو یکي ساعت است *

* طاعتي کن کز همه به طاعتي است *

معهذا چون خانجهان اهل صفا بشرف اسلام مشرف گشت سلطان محمد اورا مقبول نام داشت - و در حق او مراحم فراوان و عاطفت بے پایان گماشت - چون سلطان محمد در ذات خان اعظم خانجهان همه صفات اهل کیاست و فراست دید خانجهان را نیابت وزارت شهر دهلي داد - و ابواب مراحم کشاد و چون خانجهان در پروانها نشان کردي و امضاي خود نبشتي دران امضا همچنین بازدیدي که (مقبول بندهٔ محمد تغلق) معهذا اگرچه وزیر مستثنی خواندن و نوشتن نمیدانست اما اعقل الناس بود - درک فراوان و خرد بے پایان داشت - بقوت عقل درگاه (٣) تختگاه دارالملک آراست - هم در عهد سلطان محمد در ابتداي حال و آغاز مقال قوام الملک خطاب شد - اقطاع ملتان یافت - بعده

(٢ ن) ظاهر * (٣ ن) در درگاه *

نائب وزیر شد - و دران‌ایام خواجهٔ جهان اهل اکرام وزیر سلطان محمد بود - الغرض خانجهان نائب وزیر قابض و ضابط(۲) خاست - امور دیوان وزارت بکمال حال آراست - و مقطعان اقطاعات و معاملات را چندان خوف از خواجهٔ جهان نبودي - از قوام الملک بغایت بے نهایت میترسیدند - چون خواجهٔ جهان خواستي که صاحب اقطاع را تهدید کند بر قوام الملک سپردي(۳) - قوام الملک بران اشخاص(۴) بمعاملت بے قیاس سختي بسیار کردي - همچنین چون خواجهٔ جهان طالب دین از دیوان خاستي قوام‌الملک دیوان داري کردي بر مقطعان بسختي بر آمدي - مالهاي فراوان و اسبابهاي بے پایان در خزائن سلطان جمع کنانیدي - خواجهٔ جهانرا نام بیش نبودي کارهاي دیوان وزارت و علمهاي آن از آثار مهارت قوام الملک صاحب فراست بپرداخت رسانیدي - خانجهان هم در عهد سلطان محمد عظمت گرفته بود - چون دور پادشاهي و طور مکنت شهنشاهي سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله رسید خواجهٔ جهان با آن عقل و کیاست(۵) بے پایان رخ از خسرو جهان گردانید - پسر سلطان محمد را بپادشاهي اختیار کرد - سمت سلطان فیروز دست بقتال بر آورد - چنانچه بیان آن حال و شرح آن مقال این مورخ دیرینه سال اعني شمس سراج عفیف درین تاریخ(۶) سلاطین شریف

(۲ ن) ضابط ضابطه خواست * (۳ن) فرستادي * (۴ ن) و آن باشخاص معاملت بے قیاس * (۵ ن) کفایت ـ کنایت * (۶ ن) تواریخ *

در صدر[2] این شرح نموده - معهذا خواجهٔ جهان اهل صفا و قوام الملک مستثنی در دهلي بودند - چون خانجهان شنید که سلطان فیروزشاه نزدیک رسید خانجهان چون گردان و گندآوران از آثار قوت بے پایان و دلیري فراوان در روز روشن از درون شهر دهلي بیرون آمد و بحضرت فیروزشاه پیوست - پیوستن خانجهان حضرت فیروزشاه را فتح دهلي دست داد - ایدون چیزهاي که حضرت فیروزشاه را با وزیر هواخواه بود و دستور را نیز با حضرت شهنشاه روي نمود این مورخ درین سطور مسطور گردانید * افسانه نشستن خانجهان در مسند خانجهان بر آئین وزیران و قوانین دستوران هر روز در مسند نشستي و محاسبهٔ مقطعان اقطاعات و حساب عهده داران معاملات بتاکید و احتیاط تمام کردي - اموال باقي حصهٔ بیت المال بتحصیل رسانیدي - هرروز روزنامهٔ خزانه پیش او گذشتي - درین محل دستور اکمل تاکید بر تاکید کردي - که بي قیاس مال روزینه در خزانه میرسد - اگر روزي مال در خزانهٔ حضرت خسرو خوشخصال اندکي واصل شدي دران روز دستور سلطان فیروز بر جمیع کارکنان و کارگذاران تفتي بر تفتي کردي - بلکه دران روز از غایت اندیشه و نهایت فکر طعام نخوردي - و درین محل فرمودي - قوام[3] مملکت و نظام سلطنت از مال است - اگر مال در خزانه اندک شود

(۲ ن) درصدر مشرح وموضع باز دیده * (۳ ن) قوام الملک مدار مملکت و سلطنت از مال است *

یا در غیر محل ضائع رود بنیاد مملکت و بیخ سلطنت روي بنقصاني آرد - و اگر مبادا و عیاذا بالله منها خزائن سلاطین و گنجینهٔ اموال جهانداران دوربین بسببي تهي گشت قوام آن مملکت و آرام آن سلطنت بغایت دشوار ست - بدین سبب دستور مذکور شب و روز دنبال جمع کردن اموال مشغول بودي - چنانچه مناسب این حال خواجهٔ نظامي خوش خصال علیه الرحمة و الغفران مي‌فرماید *

* بیت *

* سکندر بدستـــوري رهنمون *

* زمقدونیـــه برد رایت برون *

افسانهٔ سواري خانجهان - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت الله و حمایت الله در مهم و یا براي شکار از شهر دهلي سواري کردے خانجهان وزیر ممالک را در شهر بجاي نائب غیبت گذاشتي - دستور مذکور چون نائبان مشهور بعد از دوم (۲) سیوم روز در جوار شهر دهلي سواري کردي - رعب خود بخلق نمودي - زهي سواري وزیر - حشم بیشمار پیلان دنبال بسیار پیادگان که همه بندگان او بودند بي حد و بي عد - جمله پسران و نواسگان و دامادان و غلامان در اسپان تازي و دریائي و ترکیان هیکل بیش بها سوار - و هر همه را بند سپید درکمر و کلاه بیش بها بر سر - با این ادوات و آلات از فیروزآباد در شهر دهلي آمدي - خلق را آرام بودي - و نظام مقام روي نمودي - بلکه خدمت

(۲ ن) دوم ر سیوم *

والدین این مورخ برین مورخ گفته و جوهر گوهر صدق بصدق سفته که حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه یا اوج جاه در آغاز جلوس نیک نفوس خود هفت سال کمال سیزده روز در شهر بود - هر بارکه بعد از دوسال و سه سال در شهر آمدي (۲) چند روز معدود در شهر ماندي باز بطرفي سواري کردي - خانجهان مقبول چون دستوران عقول جملهٔ مملکت و تمام خلائق سلطنت را بر قرار داشتي - زیراچه بر خانجهان سپاه بسیار وحشم (۳) او بیشمار - پسران و دامادان و نواسگان بي پایان - و غلامان دانا و توانا - و خانجهان خود بذات خویش وزیر (۴) هوا خواه و دولت خواه چون حضرت سلطان بر اعتماد خانجهان چند سال مهمات تواتر کرد دست عنف بر مخالفان بر آورد - هر یك سري که دعوي سرکشي میکرد هر یکی را زیر امر خود آورد - بعد از نقل خانجهان مقبول سلطان فیروزشاه قبول از سواري مهمها بکلّي (۵) بازماند (۶) - اگر سواري کردي هم در جوار گشتي - چنانچه عزیزي بنوشت * * بیت *

* ما این وطن از بهر بتان ساخته بودیم *

* ایشان چو نسازند بسوزیم وطن را *

افسانه پسران و دامادان خانجهان - خانجهان را پسران بسیار بودند زیراچه خانجهان رغبت بحرم بسیار داشت - براي جمع کردن حرم

(۲ ن) ماندي باز بطرفي سواري کردي * (۳ ن) حشم داخل او بیشمار * (۴ ن) وزیر سیرت هواخواه و دولتخواه - حضرت فیروزشاه بر اعتماد خانجهان حضرت سلطان چند سال ها * (۵ ن) بکله * (۶ ن) ماند *

کوشش بیشمار گماشت - کنیزکان صاحب جمال با کمال (۲) درحرم خود جمع کنانید. چنین گویند گویندگان باریک بین که دو هزار کنیزک از زمین روم و چین در حرم خود داشت - هر یک تني خود را به پیرایهاي مرصع و مکلل مي‌آراست - خانجهان با آن اشغال ملکي بي‌پایان بیشتر اوقات و ایامهاي متبرکات در حرم مشغول بودي - خانجهان را ولد بسیار شد - چون از احوال این حال و قیل این مقال بگوش خسرو خوشحال رسید بمرحمت الفاظ عاطفت از زبان مبارک کشید - هر پسري که در خانهٔ خانجهان تولد شود (۳) بمجرد تولد شدن مبلغ یازده هزار تنکه نان کنند - و کمربند سپید بدهند - و هر دختري که ازان خانجهان کار خیر شود مبلغ پانزده هزار تنکه نان آن داماد کنند - و کمر بند سپید بدهند - تمام پسران و دامادان خانجهان با کلاه و کمر بودند تا عظمت خانجهان بجائي رسید و مرتبهٔ او بمرتبهٔ کشید که بارها (۴) حضرت فیروزشاه با آن جاه فرمودي - بادشاه دهلي اعظم همایون خانجهان ست * * بیت *

* دادست زمام (۵) ملک او را *

* بسپرده تمام ملک او را *

افسانهٔ خلاص دادن خانجهان کارکنان را از سلطان فیروزشاه - اگر از زمرهٔ کارکنان و فرقهٔ عاملان از وجود کسي از آثار طمع بسي جنایتي برسبیل

(۲ ن) با جمال کمال * (۳ ن) شد * (۴ ن) بارها درین کردارها حضرت فیروزشاه (۵ ن) زلمام *

خیانتي مي‌آمد آن کسان را بدان سبب پیش تخت فلک رفعت میبردند - خانجهان که اعقل جهان بود(۲) در قضایاي ملکي ومالي ابواب جد میکشود - و بهندسهٔ(۳) تهذیب کفایت و زمزمهٔ درایت از پیش تخت بازخریدي - و غضب شاه فیروز نشاندي - راویان صادق بروایت صدق برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته و آثار اسرار بیشمار سفته - مانا که در فراشخانهٔ آن خسرو خسروان و سرور سروران حضرت فیروزشاه سلطان(۴) یک عدد موزهٔ زرین مرصع و مکلل با جواهر متین تسلیم عهده‌داران(۵) کارخانهٔ مذکور بود که بهاي آن موزهٔ مرصع و مکلل هشتاد هزار تنکه بود - اتفاقا کارکنان میان خویش از تاثیر عمل کارکني بنیش جمع شدند - آن موزه را درمیان یادگار لکهنوتي ارسال داشتند - و میان خود قسمت کردند و بردند - ناگاه بعد چندگاه حضرت شهنشاه آن موزه را یادگار کرده - زمرهٔ عمّال که فرقهٔ اغفال(۶) اند باز نمودند که موزهٔ مذکور برابر یادگار مشهور در لکهنوتي روان کردند سلطان فیروزشاه (که پادشاهي با درایت و کفایت بود) در دل خود ابواب فکر کشود - که این کارکنان آن موزه را تلف کرده‌اند - عذر ایشان نه پسندید خواست تا بران کارکنان و غلامان تهدید خسروي چون خسروان کند(۷) - درین محل دستور اکمل حاضر بود - و بدان

(۲ ن) بودي * (۳ ن) بهندسهٔ گفت کفایت * (۴ ن) السلطان *

(۵ ن) عهده داران کارداران کارخانهٔ مذکور بود * (۶ ن) انفعال *

(۷ ن) براند *

مکالمت ناظر - چون عنف شاه(۲) دید در دل اندیشید که این زمان(۳)
حضرت شاه و شهنشاه زمین و زمان این کارکنان را هفت ره
خواهد گردانید - فی الحال دستور خوش خصال چون دستوران حال
و استقبال پیش حضرت خسرو خوب مقال(۴) ایستاده شد - و آستینهاي
آن عهده داران بعنف گرفته از پیش حضرت فیروزشاه با تندي
تمام بیرون آورد - چون از نظر شهنشاه در حجاب رسید بران عمال
اهل اغفال گفته - که اي خون گرفتگان شما را از جان خلاص دهانیدم(۵)
بهاي موزه مبلغ هشتاد هزار تنکه در خزانه میباید رسانید - چون روز
دیگر شد حضرت شاه از دستور هواخواه پرسید - و این لفظ بر زبان
گردانید که کارکنان(۶) آن موزه را چه کردند - دستور(۷) مذکور گفت که
بهاي موزه مبلغ هشتاد هزار تنکه در خزانهٔ شهنشاه رسید اگرچه
موزهٔ یادگار در لکهنوتي رفت یا نرفت - زهي عقل کامل خانجهان
وخهي درایت حضرت شهنشاه دوران * * ابیات *

* با شاه چنان بگشته یکي *
* کاندر دل شان نماند شکي *
* میکـــرد بخلـــق زندگاني *
* دستـــور شـــده بکارداني *

افسانه جواب صریح دادن خانجهان بر روي خسرو جهان - نقل است

(۲ن) شهنشاه * (۳ن) که فرمان حضرت شاه * (۴ن) جمال * (۵ن) گردانیدم * (۶ن) آن کارکنان * (۷ ن) دستور مذکور بمستور گفت *

چون حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز از سواري مهم تهته بازگشت براي عمارت کوشک سالوره در نشست - بیشتر اوقات در مشغولي آن گذشت - دران ایام حضرت شهنشاه نیکنام در سالوره میبود - درکار عمارت چون سلاطین اهل مهارت کوشش بلیغ مینمود و خانجهان وزیر بي نظیر (۲) در شهر فیروزآباد میبود - در کارها و کردارهاي دیوان وزارت از تاثیر مهارت ابواب جد و جهد میکشود هر روز در مسند مي نشست - و محاسبهٔ اعمال عمال میگرفت (۳) - و در هر شنبه (۴) در سالوره میرفت - و تمام کیفیت کلي و جزوي بحضرت شهنشاه میگذرانید - چون (۵) حضرت شاه را هواخواهي خانجهان محقق گشت در خاطر حضرت شهنشاه گذشت که خانجهان را از مرتبهٔ وزارت مرتبهٔ بلند عطا کند - یکروز حضرت شاه فیروز دو ملوک معتبر را از سالوره در فیروز آباد بر خانجهان فرستاد - یکي ملک ساهن دوم ملک سید الحجاب - و گلدستهٔ بشارت بدست شان داد - و این کلام از زبان کشاد - تا ایشان از زبان سلطان بر خانجهان بگویند - چه من و چه تو - چون ترا با ما محبت از بطانه چون مخلصان (۶) یگانه افتاده است ما میخواهیم مرتبهٔ تو زیادت گردانیم - مسند چه لائق تست

(۲ن) لا نظیر * (۳ ن) پیش میگرف * (۴ن) و در هر شبانه * (۵ن) هوا خواهي خانجهان محقق گشت که کلي و جزوي بحضرت شهنشاه میگذرانید در خاطر حضرت گذشت * (۶ ن) مخلصانهٔ یگانه افتاده تخت در وقت بارجاي من نزدیک تخت بنشین و مسند از جهت خود بطفرخان بده *

تو نهالچهٔ زردوزي متصل تخت انداز - و در وقت بارجاي من نزدیک تخت بنشین - و مسند از جهت خود بظفرخان بده زیراچه مرتبهٔ نهالچهٔ زردوزي متصل تخت ازمرتبهٔ مسند زیادت و برترست - چون این هردو نفر یعني ملک ساهن و ملک سید الحجاب در فیروزآباد بر خانجهان آمدند رموزات کلمات حضرت شهنشاه شش جهات بر او کشادند - آنچه از حضرت پادشاه شنیده بودند بتمام و کمال باز نمودند - دستور مذکور از غور رموز مستور معلوم کرد - و جواب گفت - مگر حضرت جهاندار و مکنت شهریار بدین بهانه میخواهد که مسند از من بستاند - و از وزارت معزول گرداند(۲) - و در دیوان وزارت ظفرخان را بنشاند - دربن محل دستور اکمل گفت جوهر گوهر اطاعت چون مطیعان سفت - که مسند هم عطاي خداوند عالم ست - و نهالچهٔ زردوزي نیز عطاي آن حضرت ست - اما آن روزیکه من بندهٔ درگاه و کمینهٔ این بارگاه در حد سرستي بحضرت شاه پایبوس کردم آن روز خداوند عالم بقلم توقیع مسند وزارت بنام بندهٔ خود نبشته - بلکه بران نه بسنده(۳) قسم هم رانده - که تا من باشم و اولاد من باشد مسند و شغل وزارت از تو و از فرزندان تو بیرون نیارم - و این(۴) توقیع بر بندهٔ درگاه موجود ست - دستور مذکور آن کاغذ توقیع بر دست ملک ساهن داد - و از زبان خود این لفظ کشاد - که شما را التماس میباید کرد

(۲ن) کنده * (۳ن) بسند نه قسم هم * (۴ن) و آن *

که حضرت شاه و مکنت شهنشاه که نوشتهٔ خود را چنانچه بقلم مبارک خویش در کتابت آورده همچنان[۲] این نوشتهٔ خود را بدست مبارک خویش پاره کند - و مسند بظفرخان دهد - چون ملک ساهن و ملک سید الحجاب بحضرت شهنشاه اهل مثاب آمدند و التماس دستور مستور بحضرت شاه مشهور بازنمودند درین محل آن جهاندار اکمل فرمان فرمود - و برین جمله بازنمود مبادا و عیاذا بالله منها که خانجهان را از مسند معزول کنم - ما می‌خواستیم[۳] که مرتبهٔ خانجهان زیادت کردن - و در رتبهٔ بالاتر شود چون او را خوش نمی‌آید هم در مسند خود بنشیند - روز دیگر چون خانجهان برای گذرانیدن کیفیتهای دیوان وزارت با تمام اصحاب با مهارت از فیروزآباد در سالوزه آمد حضرت فیروزشاه چون سلاطین صاحب کلاه با اوج جاه آغاز کرد - خانجهان مطلوب ما این بود تا مرتبهٔ شما زیادت کردد - و در خاطر شما چیزی دیگر گذشت - درین محل خانجهان چون عاقلان پیش تخت آغاز کرد و الفاظ خجستهٔ نهفته برآورد - که من مرتبهٔ زیادت و پایهٔ رتبت بے نهایت نمی‌خواهم - من بندهٔ درگاه را چه کار آید آن زمان که من بنده نهالچهٔ زردوزی متصل تخت باندازم و بنشینم - اگرچه این همه مراحم در حق بندهٔ میشود اما بازاریان شهر دهلی من بنده را دران محل کجا بینند - و چه گویند که حضرت فیروزشاه

(۲ ن) همچنین • (۳ ن) میخواهیم •

خانجهان بندهٔ درگاه خود را از مسند معزول کرد - چون من بنده بر مسند خویش در چوکهندي پیس دربار حضرت جهاندار بنشینم دران محل جملهٔ خلائق دهلي براے دیدن بیایند - چه گویند که خانجهان برمسند نشسته است - برین وجوه من بنده مرتبهٔ مسند میخواهم - و نهالچهٔ (۲) زردوزي بهر که فرمان شود بدهند - ازین سخن سلطان فیروز تبسم کرد * * بیت *

* من نفروشم (۳) گلیم من نفروشم *

* کر بفروشم برهنه ماند دوشم *

افسانه مغرولی عین‌الملک - منقولست عین‌الملک را عین ماهرو گفتندي (۴) - حضروت فیروزشاه بر آئین قوانین تختگاه در عهد دولت خویش از آثار اسرار ملکي بیش در آغاز جلوس اشراف ممالک و دیوان وزارت اجلاس کرد - تا کارهاي مملکت (۵) و عملهاي سلطنت بپرداخت رساند - و عین‌الملک مردي دانشمند کامل و فاضل در خرد اکمل و در کفایت و درایت اشمل - بلکه در کمالیت عقل و فهم اینچنین که راویان شریف بروایت لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته - و جوهر گوهر صدق بصدق سفته - اندران ایام که درعهد سلطان محمد (۶) بن تغلق‌شاه از ذات برادران عین‌الملک

(۲ ن) و نهالچهٔ زردوزي فرمان شود بطفرخان بدهند * (۳ ن) نفروشم سزکله من نفروشم * (۴ن) گفتند * (۵ن) ممالک * (۶ ن) سلطان‌محمد شاه بن تغلق شاه *

فعلي ناشایسته و عملي نا بایسته در وجود موجود شد بدین سبب
سلطان محمد عین الملک[2] را از سبب مصلحت ملکي تهدید
معنوي کرده - بعده بعد از چند روز سلطان محمد بار عام چون
خسروان عظام داده - و یک زیلوچه متصل تخت سلطان محمد
انداخته - و دران[3] روز سلطان محمد جملهٔ قضات و علماي احسن
صفات و مشائخ بابرکات و زمرهٔ خانان مستحسن ذات و فرقهٔ ملوک
اهل درجات و معارف خوش حکایات و جمیع خلائق از خواص و
عوام هر یک جهات طریقهٔ محضر طلبید - اعوان[4] درگاه و انصار
بارگاه در زمان واحد جمع گردانید - چون اشخاص مذکور و اصحاب
مشهور بحضرت سلطان محمد حاضر آمدند زمین عبودیت بجبهه
سودند - هر یکي در محل و مرتبهٔ خویش از آثار رعب بیش
بایستادند - درین محل سلطان محمد فرمان فرمود - که همه[5] اشخاص
اهل اختصاص را پیش بیارند - چون ایشان هر همه پیشتر شدند
سلطان محمد رخ بدیشان آورد - و فرمود که ما از شما سوالي میکنیم
اگر نزد[6] مردي گوهري بیش بها و جوهر قیمتي باشد و آن گوهر
ازان مرد گم شود بعد چندگاه بتقدیر حضرت الله ناگاه آن مرد آن
گوهر را درمیان نجاست بیاید بستاند یا نه - درین محل این
همه اشخاص اکمل از جملهٔ استادهٔ مملکت و ارکان سلطنت

(۲ ن) بر عین الملک * (۳ ن) و آن روز * (۴ ن) اعواتان * (۵ ن)
که این هرهمه اشخاص * (۶ ن) برمردي *

بازنمودند - ابواب راز بازکشودند که میباید ستد - گذاشتن مصلحت نیست - چون آثار این کلام و انوار این پیام بگوش سلطان محمد افتاد کلمات صریح و نغمات فصیح از زبان کشاد - و برین جمله آگاهي داد - و اشارت بسوي عین‌الملک کرد - و این لفظ از زبان بر آورد که آن گوهر خواجه عین‌الملک ما ست که میان برادران نجاست صفت افتاده بود - ما گوهر خویش بیافتیم - دران روز فرمان شد تا عین الملک را دران زیلوچه بنشانند - المقصود عین‌الملک در کفایت و درایت اینچنین شخص بود - و قسم فضل او را غایتي نبود - چنانچه چندین کتب فضل در عهد دولت محمد شاه و فیروزشاه تصنیف کردهٔ اوست - یکي ازان ترسل عین الملکي ست که درجهان بهریک زبان معروف و مشهور ست - القصه بطولها و عز قبولها باز آمد شود بر سر سخن (۲) - چون عین الملک در عهد فیروزشاه اشراف ممالک مملکت دارالملک دهلي یافت در درگاه وظائف اشراف آراست براي نفاذ امور اشراف کوشش بیش گماشت - در دیوان (۳) وزارت بنشست - اما بتقدیر حضرت آله و حکمت الله عین‌الملک را با خانجهان وزیر زمان (۴) زمان گفتگو بودي - هریکي میان خویش از تاثیر موئي بےمر بیش الفاظ کنایت بازنمودي - از غایت گفتار بسیار

(۲ ن) سخن خویش * (۳ن) در دیوان وزارت نشست و کارها و کردارهای اشراف پیش گرفت براي محاسبهٔ مقطعان در نشست اما بتقدیر * (۴ ن) هر زمان *

و نقار بیشمار هردو بزرگوار در درسراے نشسته مکالمت بسیار و معاندت بیشمار و مجادلات بےهنجار از حد بیرون گفتن گرفتند و هر یکي ازحدود خویش الفاظ بد اندیش زیادت کردند - یک روز دستور حضرت شاه فیروز بر عین‌الملک (۲) گفت - و جوهر گوهر وظیفهٔ اشراف سفت - که مشرف را با کاغذ خرج مفصل چه کار - که از مقطعات خرج مفصل بطلبد - زیراچه مشرف صاحب استقامت جمع ست - وظیفهٔ تحقیق خرج مخصوص وظیفهٔ مستوفي ست درین محل عین‌الملک اکمل گفت که مستوفي را با کاغذ جمع مفصل چه نسبت - معهذا هردو بزرگ مستثني بحث کنان و کلمات اشطاط گویان بحضرت خسرو جهان رفتند - و از حال وظائف عمل مشرف و مستوفي پیش تخت بازگفتند - دران روز حضرت فیروزشاه فرمود که مقطعان اقطاعات و کارکنان معاملات را بر راه کنند تا در دیوان اشراف جمع مفصل دهند - و خرج (۳) منتخب - و در دیوان استیفا خرج مفصل دهند و جمع منتخب - و در دیوان وزارت جمع و خرج مفصل دهند - آرے بوالعجب کاري و اسراري ازان روز باز که از زبان بےزبان حضرت خسرو جهان این لفظ بیرون آمد تا غایت روز در دیوان وزارت همان سند (۴) ماند - و اگر نه پیش ازین در طور جمیع سلاطین اهل دین درین هر سه دواوین زمرهٔ کارکنان

(۲ن) عین‌الملک را * (۳ ن) و جمع منتخب * (۴ن) بهمان بسته ماند
جهان پسند ماند *

باریک بین کاغذ مفصل و متکیف میرسانیدند - الغرض (۲) کار مکالمت و اسرار معاندت هردو فریق بجائي کشید و بمرتبهٔ رسید که بارها در عین گفتارها خانجهان بر روي عین‌الملک سخنان سخت بیرون انداخته گفتي - و عین‌الملک نیز الفاظ پریشان بر روي خانجهان بیرون دادي - هیچ پرده نگاه نداشتي - درین محل راویان روایات و حاکیان حکایات برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته - و گوهر صدق بصدق سفته - وقتي حضرت فیروزشاه چون تاجداران اهل گاه براي سواري شکار از شهر دهلي بیرون آمد - خانجهان مقبول و عین‌الملک بوالفضول برابر بودند - ناگاه حضرت شهنشاه در منزلي نزول کرده بود - عین‌الملک بوقت میانه روز یکایک از وثاق خود سوار شد - و پیش در سراپچهاي خانجهان آمد - و دران (۳) محل عین‌الملک از اسپ فرود آمد - و درون سراپچهاي خانجهان رفت اهل اختصاص خانجهان بر خان مذکور از حال آمدن عین‌الملک گفته - تا آن زمان که خانجهان از محل خود بیرون آید و با عین‌الملک تواضع نماید - هم درین میان شخصي از نزدیکان (۴) عین‌الملک بر ملک مذکور گفت - که این سراپچهاي خانجهان ست - درین محل عین‌الملک اکمل بر کسان خود تفت شد - و گفت که اي غیبانکان چون من پیش در سراپچهاي وزیر فرود آمدم همان زمان چرا نگفتي - پس عین‌الملک از درون سراپچهاي خانجهان بغیر ملاقات او بازگشته

(۲ن) في الغرض * (۳ن) درین * (۴ن) از نزدیکان بر ملک ملوک گفت *

در در سراي بر سلطان رفته - چون خانجهان شنيد که عين‌الملک بازگشت و در در سراي سلطان رفت خانجهان نيز سوار شده بز سلطان رفت - و از حالت و مقالت آمدن و بازگشتن عين‌الملک بتمام پيش حضرت شهنشاه عظام گفت - حضرت شاه فيروز صاحب فتح و بهروز عين‌الملک را طلبيد - و به تبسم خنديد - و بر زبان مبارک راند - که خواجه عين‌الدين (۲) در آمدن درون سرايچهاي خانجهان سبب چه بود - و بعير ملاقات بازگشتن سبب (۳) چه - باري ملاقات ميبايست کرد - درين محل عين‌الملک کلامي از اسرار ملکي برآورده و گفته - که من بنده در وثاق خانجهان نرفته بودم مخصوص در در سراي مي‌آمدم - چون ميان دائرهٔ وزير و دائرهٔ پادشاه هيچ فرقي نيست که سرايچهٔ لعل هم از آن پادشاه و هم از آن وزير - و دهليز و بارگاه و خوابگاه هم از آن پادشاه و هم از آن وزير و پيلان هم پيش در پادشاه و هم پيش در وزير - چون من بنده در هيچ چيز فرقي نيافتم همچنين تصور کردم مگر اين سرايچهاي خاص ست - بدين گمان پيش در خانجهان فرود آمدم - معهذا چون عين‌الملک پرهوا اينچنين کلمات پيش حضرت شهنشاه عليا گفت و جوهر گوهر اسرار ملکي منقلب سفت درين محل خانجهان گفت که ماندن من بنده درين مملکت گذشته - من بنده بسوي خانهٔ کعبه خواهم رفت - زيراچه تا غايت روز ميان ما گفتارها

(۲ ن) عين‌الملک ۰ (۳ ن) چه بود ۰

و کردارهاي مالي بود - بهر نوع که هست مي‌آسود - این زمان عین‌الملک فتان من بندۀ درگاه را با حضرت شهنشاه در انداخت از لوح[2] این موج حکم سلامتي جان برخاست - این زمان من بنده را زاد و راحلۀ خانۀ کعبه برمیباید داشت - بشنیدن این کلام و استماع این پیام حضرت شهنشاه عظام از محل خواسته در محل خلوت رفته از سبب مخالفت فریقین چون متأملان نشسته * الغرض[3] میان هردو فریق کار گفتار از حد گذشت که شرح[4] آن نتوانست کرد - بتقدیر الله تبارک و تعالی جل جلاله چون میان وزیر بي‌نظیر و مشرف پرتدبیر[5] چندگاه برین نوع گذشت یکروز هردو نفر در دیوان نشسته بودند - هردو با یکدیگر مراي بیمر مینمودند همدرین میان ناگاه وزیر بر روي مشرف گفت که اي حرام خوار بد کردار - عین‌الملک نیز بر روي وزیر جواب قبیح بصریح داده ابواب بي حرمتي کشاده - دران وقت حضرت شهنشاه با مکنت درمحل خلوت بود - دران محل رعنائي مینمود - دستور مشهور همدران محل بر شهنشاه رفت - حضرت فیروزشاه دستور هواخواه را بغایت پریشان خاطر دید از زبان مبارك بالهام حضرت الله تبارک و تعالی این لفظ کشید - که خانجهان خیر هست - یعنی بدین وقت در غیر محل رسیدي - بشنیدن این کلام دستور نیکنام علي الفور آغاز کرد - که این

(۲ ن) مواج * (۳ ن) فی الفرض * (۴ ن) شروح آن نتوان نبشت *
(۵ ن) بي تدبیر *

عین‌الملک حرام خوار در دیوان نشسته بر روي بندهٔ خداوند عالم الفاظ[2] بي‌طریق گفته - چون حضرت شهریار و مکنت جهاندار بندهٔ خود را برگزیده و برکشیده بمنصب وزارت رسانیده در مسند[3] اعتبار بمقام وزارت نشانیده اگر دران محل کسي از تاثیر حسد بسي اهانت کند بنده را چه وقار ماند - چون وقار از برکشیدگان حضرت شهریار برود میان خلق اعتبار نماند - بمرحمت فرمان شود که مسند بعین‌الملک دهند - چون حضرت فیروزشاه افواه دستور شنید سر سرور خود را در گریبان تامل کشید - و بر زبان مبارک گذرانید - و بگوش دستور رسانید - و گفت خانجهان دیوان وزارت بتو داده‌ام - اصحاب مناصب دیوان وزارت در تبع تو اند - هر کرا[4] تو بداري او مستقیم - و هر کرا تو دور کني او معزول - اگر عین‌الملک بنظر اهانت مي‌بیند او را از اشراف دور کن - اشراف ممالک بغیري بده - درین محل خانجهان از سلطان کسوت[5] خاص یافت - با خوشي ظاهر و خرمي باطن بسوي خانه شتافت چون خانجهان بفرحت فراوان و بهجت بي‌پایان بمکان بازگشت مفرح الحال و فارغ البال نشست - و شحنهٔ دیوان وزارت را بر عین‌الملک فرستاد - و گلدستهٔ فرمان بدستش داد - که برو بر

(۲ن) الفاظ بي‌طریق گفته مهرهٔ نا حفاظي سفته • (۳ن) در مسند نشانده و مسند مقام وزراء است اگر دران محل • (۴ن) هر کرا تو دور کني او را معزول کن اشراف ممالک بغیري بده • (۵ن) باراني کسوت خاص •

عین‌الملک فرمان برسان که تو از اشراف ممالک معزول شدي آري عجب کاري و احسن کرداري - این همه بادني چیست عظمت خانجهان و حرمت و مکنت او - بلکه بارها درین کردارها هربار که حضرت شاه از سواري شکار مراجعت کردي و عنان بسمند دولت بسوي شهر گردانیدي چون اول اول خانجهان در پاي سلطان افتادي حضرت شاه با آن مکنت جاه از مرکب فرود آمدي - و خانجهان را کنار گرفتي - و پرسش فراوان کردي تا آنکه خانجهان مقبول بر حیات بود میان شاه و وزیر هواخواه غیریت نبود - المقصود (۲) بازآمده شود بر سر سخن - چون عین‌الملک را فرمان عزل رسانیدند و از شغل اشراف معزول گردانیدند عین‌الملک سه روز در در سراي نیامد - بعد از سیوم روز پیش حضرت شاه فیروز در محل سلام سلام کرد - درین محل حضرت شاهنشاه اکمل عین‌الملک را نزدیک خود طلبید - و این الفاظ از زبان خود کشید - فرمان فرمود خواجه عین‌الدین بشنو که در مخالفتها (۳) اقالیمها خراب شود - خلائق آن مکان از پیر تا جوان در کوي نا امیدي دود - چون بتقدیر حضرت سبحان جل جلاله میان تو و خانجهان مقالت هست اقطاع (۴) ملتان و اقطاعات بهکر و سیوستان بر تو مفوض گردانیده شد - در اقطاع برو - و در کارها و کردارهاي آن مقام مشغول باش - چون عین‌الملک این فرمان شنید

(۲ ن) نگنجید * (۳ ن) دران * (۴ ن) اقطاعها *

بحضرت شاهنشاه زبان راستي بدرستي کشود - چون من بنده
در اقطاع عمل کنم و کارهاي آنجا بپرداخت رسانم در ديوان
وزارت حساب دادن نتوانم - پيش خدمت خواهم کرد - درين
محل حضرت شاهنشاه اکمل فرمود خواجه عين‌الدين اقطاع ملتان
از ديوان وزارت خارج گردانيدم - هرچه شما را در اقطاع ملتان عمل
افتد همان مسموع باشد - کتبهٔ شما کافيست - بدين شرط عين‌الملک
اقطاع ملتان قبول کرد - سبحان الله حکايتي عجيب و افسانهٔ
غريب ازان عين الملک در سمع اين مورخ رسيد - که اين چنين
داستان بر قانون پاستان لائق آنست که در تواريخ نويسند
چون عين‌الملک را از سبب خانجهان از اشراف ممالک عزل شد
بندگان اخص خواص و اهل اختصاص حضرت فيروزشاه ميان
خويش از تاثير فکر بيش بيک(۲) خانه جمع گشتند - و با يکديگر
گفتند که اين نيکو نشد - که عين الملک معزول شده - امروز از سبب
وزير او را عزل کردند فردا با ديگري هم از سبب وزير اين‌حال
خواهد شد - ايشان هر همه دل سلطان فيروز را از خانجهان گردانيدند
و خواستند تا خانجهان را در پايهٔ اهانت آرند - حضرت فيروزشاه
چون خسرو کژکلاه(۳) صاحب جاه پادشاهي با فراست و کياست
و درايت بود - درين محل فرمود - اگر خواجه عين الدين(۴) اينجا
بودي براي اين‌کار با او مشورت کرده شدي - و عين‌الملک در اقطاع

(۲ن) بيک جاي ء (۳ن) کجکلاه ء (۴ن) عين‌الملک ء

ملتان روان شده بود - تا بیست (۲) و چهار کروه از دهلي رسیده بود - از حضرت شاه فرمان بر عین‌الملک رفت - که رخت و اشیا (۳) همانجا بگذارد - مصلحتي بخیرست - زود بیاید بشنود و بازگردد - چون فرمان خسرو جهان بر عین‌الملک رسید بسرعت تمام و بشتاب کام در دهلي رسید - حضرت شاه با آن بندگان درگاه و عین‌الملک هواخواه در محل خلوتگاه نشست - هر یک بندهٔ مخلص اسرار نهاني (۴) از آثار به داني گفت - و هر یکي جوهر نصیحت چون ناصحان سفت - که وزیر را بدین حد مرتبه دادن مصلحت (۵) کدام ست - در کار و کردار او اندیشه مي‌باید کرد - از استماع این کلام حضرت شهریار نیک نام رخ بجانب عین‌الملک آورد تا او چه خواهد گفت - و کدام گوهر خواهد سفت - از استماع این کلمات (۶) و شنیدن این رموزات عین‌الملک چون ناصحان ملک بازنموده ابواب ملکي کشوده - و گفته که در این چنین چیزها اندیشیدن و خیالات قبیح بصریح در دل گذرانیدن در بنیاد مملکت و بیخ سلطنت خلل آرد - و هر آن کس که در چنین چیزها کوشش گمارد (۷) آنکس هواخواه نباشد - زیرا که خانجهان وزیري دانا و دستوري مستثنی ست - جنبانیدن او تا چه نوع افتد

(۲ ن) تا ساعله بینست و چهار کروه از دهلي * (۳ ن) اسباب * (۴ ن) اسرار پنهاني از آثار به داني به نهاني گفت * (۵ ن) مصلحت گذشت * (۶ ن) این کلام * (۷ ن) نماید *

مملکت بر قرار ماند و یا جهاز سلطنت در جنبش آید جهاني را افلاس روي نماید * * بیت *

* بر گردن مرد نیک خواهي *
* شمشیر مکش بهر گناهي *

معهذا الفاظ عین‌الملک مستثنی حضرت شاهنشاه اهل‌صفا را بغایت پسندیده افتاد - بعده حضرت فیروزشاه با عین‌الملک دولت خواه مشورت کرد - و این لفظ از زبان برآورد - که این زمان چه باید کرد درین محل عین‌الملک اکمل بازنمود - و ابواب اسرار ملکي کشود - که این هرگز نبود که از حالت این مقالت در گوش دستور مسطور (۲) نرسیده باشد - او را میباید طلبید - و بگوش او میباید رسانید تا هر خوفي و هراسي که در دل وزیر ست برود - و با او بیغمي بتجدید نیز میباید کرد - تا وزیر پر تدبیر و دستور بي‌نظیر بیغم شده دنبال کارهاي ملکي تواند شد - و اگرنه چون در دل او رموزات خطرات افتاد بدین سبب او جان خود را بر کف دست نهاده (۳) کارهاي بستهٔ ملکي نتواند کشود (۴) - در مرور ایام مبادا تمام کارهاي مملکت و اشغال سلطنت معطل ماند - بعضي اشخاص که درین قضیه ها بودند برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته - گوهر احسن سفته - همان زمان خسروجهان گفته تا خانجهان را همدران محل بیارند - چون اهل اختصاص شاه خان مذکور را حاضر

(۲ ن) بمستور * (۳ ن) نهاد * (۴ ن) کشاد *

آوردند آثار(۲) اسرار این گفتار آن مجلس بتمام مشرح بر او گفتند - درین محل خانجهان از شنیدن این سخنان بغایت متحیر گشته - و چون مغمومان پرغم نشسته - چون سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را در دریای اندوه غرقاب دیده حضرت شاهنشاه همدران محل با دستور مسطور بیعت کرد - و خلعت خاصهٔ خود پوشانید - و باعزاز و اکرام بازگردانید - چون دستور مذکور با خوشی و خرمی ظاهر و باطن ازان مقام چون دستوران عظام بازگشته عین‌الملک را کنار گرفت - و این لفظ گفت که من نمی‌دانستم که البته ترا با من این مقدار محبت ست - من بر غلط(۳) بودم که با تو ابواب مرای بےمر می‌کشودم - درین محل عین‌الملک گفت و مهرهٔ راستی مقال بصدق سفت - که این گمان از خاطر خود دور می‌باید کرد که من این رای احسن و کلام مستحسن از سبب تو گفته ام - میان من و تو عداوت و مناقشه همان که بود هست من این همه که گفته ام از برای مدار مملکت پادشاه و قرار سلطنت شاهنشاه - هرچند که خانجهان خواست تا عین‌الملک را در خانهٔ خود ببرد عین‌الملک در خانهٔ خانجهان نرفت - آرے عجب اسراری‌ست در لوح ملکی نوشته - چون ازین حال حضرت سلطان شنید گفت *

* بیت *

(۲ ن) آثار اسرار این گفتار برو کشادند از هریک آثار گفتار آن مجلس بتمام مشرح برو گفته * (۳ ن) من بد بودم *

* دشمن دانا که پي جان بود *

* بهتر ازان دوست که نادان بود *

افسانهٔ اصحاب مناصب که برابر وزير براي پرداخت امور ملکي تعين شده بودند - چون خانجهان در مسند وزارت نشستي نظام الملک امير حسين امير اميران نائب وزير جانب چپا متصل مسند نشستي - و فرود تر نائب وزير مشرف ممالک نشستي - و فرود تر مشرف بفرجه بريد ممالک نشستي - و جانب راستاي وزير مستوفي نشستي - چنين گفتند(۲) راويان شريف بروايت لطيف برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف که مقام مستوفي هميشه فرود مشرف ست - اندران ايام که دختر زادهٔ سلطان محمد خوش کنام (که محمد نام او بود و ايشان دو برادر بودند - يکي را محمد ميگفتند و ديگري را مودود) در عهد دولت حضرت فيروزشاه شغل استيفا يافت و عزيزالملک خطاب او تعين شد درين محل حضرت شهريار اکمل فرمود که عزيزالملک دختر زادهٔ خدايگان مغفور است فرود تر مشرف چگونه نشيند - و اگر بالاي مشرف خواهم نشاند روش سلاطين با تمکين و قوانين امامان دين خواهد برگشت - سلطان فيروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله فرمود - که چون جملهٔ اصحاب مناصب ديوان وزارت جانب چپاي خانجهان نشينند عزيزالملک طرف راستا نشينند - و آن زمان که محل بار حضرت شهريار شدي

(۲ ن) گفتندي *

مستوفي بالا تر مشرف ایستاده شدي - اما ناظر و وقوف با کل نواب پس پشت نائب وزیر ایستاده میشدند - درین محل روایان اکمل روایت کرده - و برین نمط بازنموده که شغل وقوفي در دستورهاي سلف نیست - چون سلطان جلال‌الدین خلجي در تختگاه دارالملک دهلي بپادشاهي نشست انواع مصداقها پیش گرفت - و سلطان جلال‌الدین را قریبي (۲) بود که با سلطان جلال‌الدین ابواب ملکي میکشود - سلطان جلال‌الدین خواست تا آن قریب را میان اصحاب دیوان وزارت شغلي بدهد - چون تفحص کردند در دیوان وزارت هیچ شغلي نبود - وزیر پر تدبیر بازنمود اگر فرمان شهریار شود یکي را از شغل معزول کنند - شغل بدین شخص دهند - درین محل سلطان جلال‌الدین فرمود - یکي را بغیر جنایت معزول کردن مستحسن نباشد - چون وزیر دریافت که البته مزاج جلالي برین ست که آن قریب را شغلي میان اصحاب شود آن وزیر شغل وقوفي پیدا آورد - اعني وظیفهٔ ناظر چیست که در جمیع (۳) مملکت که عمّال سلطنت در دیوان اشراف ممالک بدهند ناظر دران جمع نظري کند - و وقوف در خرجهاي مملکت واقف گردد - قریب سلطان جلال‌الدین شغل وقوفي یافت - براي وظائف آن کار کوشش بیش گماشت - المقصود ازان روز باز وقوف و نائب وقوف میان اصحاب دیوان عالي وزارت تعین شدند - اگر وظائف اصحاب دیوان نوشته

(۲ ن) قریبتي ٭ (۳ ن) جمع ٭

شود کتابی جداگانه باید - آری زهی وزیر حضرت جلالی با کیاست فراوان و درایت بےپایان که بعقل کامل و درک شامل چه شغل پدید آورده - حضرت فیروزشاه نیز اینچنین وزیر پرتدبیر داشت *

* ابیات *

* اما چو برای بود تدبیـــر *
* در کار نکرد هیـــچ تقصیـــر *
* در ملک اساس سخت افگند *
* هر فتنه که خاست پست افگند *

افسانهٔ فوت خانجهان - چون خانجهان مرد معمر(۲) گشته عمر او از هشتاد گذشته تمام اعضای او فتور پذیرفته - چون اجل او بر سر رسید زحمت بسیار کشید - دران شب که خانجهان نقل خواهد کرد دران روز حضرت شاهفیروز بعد از نماز جمعه یکایک سواری کرده گذارای(۳) لب آب جون رفته هشت کروهی منزل کرده - و دران حال این مورخ دیرینه سال درمیان آن اشخاص خوش خصال حاضر بود و بدان احوال ناظر - معهذا منجمان دانا و کاهنان باریک بینان پیش حضرت شهنشاه علیا از حال اختران زیبا باز نمودند - که در علم نجوم همین(۴) معلوم میشود که این ساعت بعضی ستارگان سعد و بعضی نحس بیک جا هجوم کرده اند - تابش نحوست ایشان

(۲ ن) پیرمعمر * (۳ ن) بلب آب جون رفته * (۴ ن) همچنین معلوم میشود *

بر خیرست (۲) - چون دران ایام دستور انام اهل کرام در زحمت بود بدین سبب حضرت شاه سواري یکایک کرد - و همدران آخر شب جمعه دستور مذکور پرنور بحضرت عفور شکور پیوست * انا لله و انا الیه راجعون - سبحان الله فوت خانجهان مقبول در سال سنه ۷۷۰ سبعین و سبعمائة بود بعد از جلوس نیک نفوس حضرت فیروزشاه هژدهم ۱۸ سال - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد تمام خلق دهلي را ماتم پیش آمد - هریک تني که در انجمني بود در مساجد و مقابر به تعزیت نشسته - زیراچه (۳) خانجهان مقبول وزیر پرتدبیر بود - ترس خدا بسیار و بیشمار داشت - مدام در درگاه و حشم و خدم بکوشش تمام آراستي - همه وقت بسوي رعیت کوشیدي - ذرهٔ ظلم بر کس روا نداشتي - در آسودگي ایشان کوشش بیش گماشتي - اگر مقطعي در ولایت ظلم کردے و مال آوردي خانجهان توفیرات او را نه پسندیدے و همه وقت رعایا را پروردي - مدام طائفهٔ کارکنان را در حمایت خود داشتي - از دل و جان پرده پوشيِ ایشان کردي - و اگر جنایتي بر سبیل خیانتي از وجود صاحب عمل صادر شدي با حضرت شاهنشاه اهل بصارت بازآوردي - اگرچه سلطان فیروزشاه را از خیانت (۴) آن عامل روشن شده بودي هم بحسن کفایت او را

(۲ ن) بر هنرها ست - بر چیزها ست * (۳ ن) زیراچه خانجهان وزیري پرتدبیری لانظیري بود * (۴ ن) جانب *

از پیش تخت خلاص دهانیدي (۲) - در نقل خانجهان مقبول (۳)
جملهٔ خلائق شهر دهلي و بلاد ممالک را ماتم پیش آمد - آري
این همه اثر امرزش او بود - زیراچه خانجهان مرید حضرت (۴) شیخ
نصیرالدین محمود علیه الرحمة و الغفران بود - آن روز که خانجهان
مشعلهٔ جهان و جهانیان و شمع جمیع عالم و عالمیان پیوند با خدمت
شیخ کرد از زبان خدمت شیخ از آثار انوار پیش و اعتقاد
بیش از طاعات و عبادات التماس کرد - درین محل خدمت شیخ
اکمل فرمرد - که شما وزیري - شما را همان بهتر که کوشش فراوان
و جد بے پایان در کارها و کردارهاي حاجتمندان شود - و آب مراد
در جوي محتاجان رود - خانجهان چون مریدان صادق الحاح بسیار
و لجاج بیشمار کرد - الفاظ تکرار بتکرار برآورد - خدمت شیخ فرمود
و هم برین جمله بازنمود - اگر مدام شما را با وضو مانده شود بهتر بود
خانجهان امر شیخ جهان بدل و جان قبول کرد - ازان زمان باز
خانجهان صاحب راز دائم با وضو بودي - درین باب کوشش بیش
نمودي - اگر وقتي بالاي (۵) مسند نشستي و حاجت وضو افتادي
في الحال از مسند خاستي و وضو ساختي - و باز در مسند نشستي
بلکه خانجهان را درین کار کوشش بحدے بود - و چون بر بالاي پلنگ
بر بستر حریر بے نظیر در خواب رفتي متصل پلنگ او طشت

(۲ ن) کنانیدي * (۳ ن) مذکور * (۴ ن) خدمت * (۵ ن) بالاي
مسند نشسته حاجت وضو افتادي *

و آفتابه میداشتند - بمجرد آنکه خانجهان پهلو گردانیدي همان زمان از بالاي پلنگ فرود آمدي - و بدان طشت و آفتابه وضو کردي باز در خواب شدي - هیچکس را بیدار نکردي - آخر الامر در پایان خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سرهٔ العزیز جاي یافت * * ابیات *

* بود ست بملک خویش با کام *
* ناگاه اجل بداد پیغام *
* کو بود بملک سال خوردهٔ *
* پیریش ضعیف و سست کردهٔ *
* آن سر که بملک بود پرباد *
* در پاش بمرض زار افتاد *
* این چرخ برو وفا نکردهٔ *
* در ملک خودش رها نکردهٔ *

معهذا چون حضرت شهنشاه مستثنی از حال نقل خانجهان اهل صفا خبر یافت آب در چشم مبارک خویش گردانید - که بعد ازین (۲) در مهمهاي بزرگ سواري نکنم - و از جهت خانجهان مقبول سلطان قبول بسیار بسیار گریست - این بود عظمت خانجهان مقبول علیه الرحمة و الغفران که شمهٔ آن در کتابت آمدهٔ * * بیت *

* رفتند زیر خاک کز ایشان نشان نماند *

(۲ ن) ازین اہام *

* شاهان شهسوار و عروسان مه جبیـــن *

افسانهٔ عظمت خانجهان بن خان جهان * راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت کرده و برین جمله باز نموده - دران هنگام که خانجهان بن خانجهان اهل اکرام تولد شد دران ایام خانجهان مقبول اقطاع ملتان داشت - در کارها و کردارهاي آنجا کوشش بیش میگماشت - و دران ایام سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب الله ثراهما در دارالملک دهلي امور سلطنت(۲) مي آراست - خانجهان مقبول از حال ولادت پسر بر سلطان محمد شاه نوشت - از دهلي فرمان بخانجهان(۳) رفت که این پسرک را جونانشه(۴) نام کنند - خانجهان بن خانجهان را که جونانشه میگفتند(۵) هم ازینجا بود - المقصود راویان مصدق این نیز گفته و گوهر راستي و درستي سفته - که بعد از تولد خانجهان مقبول خانجهان را پیش خدمت شیخ رکن الحق والدین نبیسهٔ خدمت شیخ بهاء الحق و الشرع والدین ذکریا رحمة الله علیهم بردند - چون خدمت شیخ رکن الدین خانجهان جونانشه را دیده بر زبان خود گذرانیده - و گفته که قوام الملک این پسرک نیکو خواهد شد - ترا ازین خواهند شناخت - و دران زمان(٦) خانجهان مقبول را قوام الملک خطاب بود - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد بعد از شرائط(۷)

(۲ ن) سلطان * (۳ ن) بر خانجهان * (۴ ن) جوناشه * (۵ ن) گفتند همین بود * (٦ ن) ایام * (۷ ن) شرط *

غرا خیلخانهٔ خانجهان بر سلطان رفت - حضرت شاه فیروز بسیار تاسف کرد - و یک یک چیز از حلالخواري و نیکوخواهي خانجهان مقبول بازنمود - و ابواب مراحم پادشاهي در باب خیلخانهٔ وزیر کشود و خیلخانهٔ وزیر را جمال بکمال افزود - جونانشه مذکور را خلعت وزارت داد - و خطاب خانجهان بن خانجهان تعین کرده - معهذا این خانجهان نیز مردي دانا و کافي و عاقل و مدرک بود - در فراست و کیاست نظیر نداشت - چون فرمان سلطان جانب این خانجهان آمدي حضرت سلطان فیروز این خانجهان را فرزندم کرده نبشتي - بعد از نقل خانجهان مقبول این خانجهان مدت بیست سال کمال با حضرت خسرو خوشخصال در امور ملکي و قضایاي مالي مشیر بود - هر رائي که زدي موافق مزاج حضرت شاه افتادي - البته حضرت شاهنشاه بر راي دستور هواخواه کار کردي - چون این خانجهان پیش خسرو جهان بودي حضرت شاهنشاه را رخ بسوي کلام غیرے نبودي - چون حضرت شاه و مکنت شاهنشاه از سواري بازگشتي و بسوي شهر دارالملک دهلي مراجعت[۲] فرمودي آن زمان[۳] که در حریم شهر رسیدي و خانجهان براي پایبوس رفتي چنانکه در اول ملاقات با خانجهان مقبول از اسپ فرودآمدي کنار گرفتي همچنان با این خانجهان نیز در اول ملاقات حضرت شاهنشاه با برکات[۴] از خنگ دولت فرودآمدي

(۲ ن) رجعت * (۳ ن) انگه * (۴ ن) ابوالبرکات *

و کنار گرفتي - و شفقت و مرحمت و تربیت و پرشش فراوان فرمودے - و خانجهان مقبول البته خدمتي از مقطعات میگرفتي و از حال آن پیش تخت علم میداد - و ازان وجه خدمتي براي گذرانیدن پیش تخت مرتب میکنانید - و در کارخانهاي خاص میرسانید - و این خانجهان یک دانگ و درم از مقطعات و از هیچکسي نخواسته (۲) - و هر سال چون دستوران خوش خصال (۳) مبلغ چهار لک تنکه را خدمتي پیش تخت میگذرانید - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله جمیع امور سلطنت و زمام مملکت من کل الوجوه حوالهٔ خانجهان بن خانجهان کرده بود - اما بتقدیر الله تبارك و تعالی در آخر عهد سلطان فیروزشاه بفرمان حضرت آله جل جلاله (چون همچنین قلم رفته بود و اهل حساد پرباد درمیان درآمدند - و در بنیاد مملکت و بیخ سلطنت نقبي زدند) میان شاهزاد محمد خان (که بعده سلطان محمد شده بود) و میان خانجهان عداوت بیغایت و غباري (۴) بے نهایت انداختند - جوهر گوهر ملکي را منقلب سفتند - بدان سبب جملهٔ مملکت دارالملک دهلي بحکمت ازلي زیر و زبر گشت - خلائق هریک مکان از فرقهٔ پیر تا زمرهٔ جوان هفت راه گشتند (۵) - کار اضطرار آن مسکینان از گفتار گذشت - شرح اینچنین داستانها و شرح اینچنین افسانها کس نگفت - تا کار

(۲ ن) نمي ستد * (۳ ن) خوش مقال * (۴ ن) عنادي *
(۵ ن) گشت *

بجائي رسيد و بمرتبهٔ كشيد كه در آخر كار و انتهاي كردار خلائق اين ديار از صغار و كبار به نهب مغلول پيوست - چنانچه بيان آن مخالفت و شرح آن مجادلت (كه ميان شاهزادهٔ پر تدبير و دستور بے نظير شده) اين مورخ در ذكر سلطان محمد بن فيروز نبشته ست *

* بيت *

* جهان گرچه نيرنگ سازي نمود *

* بدان خسروان بين چه بازي نمود *

مقدمهٔ هشتم در بيان عظمت ملك نائب باربك

نقل است كه ملك الشرق ملك نائب باربك برادر شهنشاه ابوالبركات بود - اما از مادري ديگر - و ابراهيم نام داشت - در هواخواهي و دوستداري حضرت شاه كوشش بيش گماشت - و حضرت فيروزشاه برادر دولتخواه خود را دوست بسيار داشتي - فرزندان نائب باربك را فرزندان خود پنداشتي - دران ايام خيل او را سپاه ميگفتند - و برهمه خيلها بالا تر مي نوشتند (۲) - حضرت فيروزشاه با آن جاه پسران ملك نائب باربك را خطاب خاني چون مشفقان جاني از تاثير مهرباني تعين كرده بود - چنانچه يكي از ايشان خيلخان (۳) و دوم نصرت خان و سيوم عمر خان بودند - و همچنين حضرت شهنشاه طالب دين شش زنجير پيل چون جوش نيل

(۲ ن) مي نشستند * (۳ ن) خليخانان و دوم نصرت خانان و سيوم عمر خانان *

ملک نائب باربک را بوجه بارگیري داده بود - چون ملک نائب باربک در سراے حضرت (۲) شاه آمدي پیلان مذکور پیش ملک مشهور شده مي آمدند - میان سلطان فیروزشاه و ملک نائب باربک هواخواه اینچنین صحبت (۳) بود که ملک نائب باربک طعام انگاه خوردي که سلطان فیروز طعام خوردي - و اگر وقتي حضرت فیروزشاه نیت روزهٔ نفل کردي ملک نائب باربک نیز از غایت دوستي شاه و دوستداري شاهنشاه نیت روزهٔ نفل کردي - تا کار صحبت ملک مذکور بجائي رسید و بمحلي (۴) آرامید تا آنکه سلطان فیروز برگ نخوردي ملک نائب باربک نیز برگ در دهن نه انداختي چون حضرت شاه برگ در دهن مبارک کردي آبداران (۵) خاص که اهل اختصاص بودند آثار این اخبار بر ملک نائب باربک میرسانیدند - که خداوند عالم این زمان برگ خورده اند - انگاه ملک مذکور برگ خوردي - و اگر گاه گاهے در اندام مبارک حضرت شاه زحمتي و یاگراني پدید آمدي و بدان (۶) سبب فاقه کردي آن روز ملک باربک نیز فاقه کردي * * بیت *

* برادر با بـــرادر بشنـــو آن ست *

* که گرمي خون شان پیوند جان ست *

(۲ ن) شهریار * (۳ ن) صحبت بود و موزوني روي نمود که ملک نائب باربک * (۴ ن) همچنین آرامیده * (۵ ن) شرابداران خاص * (۶ ن) و بدان سبب فرمودهٔ اطبا فاقه کردے *

سبحان الله زهے محبت - اینچنین آثار محبت و اسرار مودت کمتر میان کسی باشد - انگاه بوالعجب اسراریست در لذت محبتِ زمرهٔ مریدان و فرقهٔ(۲) پیوند کنندگان با پیران - واجب ست که با پیر خود اینچنین محبت کنند - زیراچه چون ملک نائب باربک با سلطان فیروزشاه اینچنین محبت کرد میان هردو نفر دوگانگی برخاست - یگانگي حاصل آمد - اگر مرید با پیر در لقمه و کسوت اینچنین محبت و مودت از بطانه چون اهل یگانه کند الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله بتقدیر اعلي محبت مرید در دل پیر القا کند * کما قال النبی علیه الصلوة والسلام القلوب مع القلوب تتشاهد *

این زمان نوشته آید از افسانها و داستانهاي ملک مذکور بعنایت حضرت غفور شکور جل جلاله و عم نواله — افسانهٔ نیکخواهي و نیک خلقيِ ملک نائب باربک

منقول است در آخر عهد چون سلطان فیروزشاه با اوج جاه بر آئین سلاطین اهل گاه در سواريِ شکار سوار شدي البته ملک نائب باربک در شهر ماندي - درون کوشک حضرت شاهنشاه

(۲ ن) فرق *

بودے - اگرچه خانجهان مدام و علی الدوام نائب غیبت مي بود و در امور ملکي و مالي جد بليغ مينمود - با اين هم حضرت شاهنشاه معظم چون تاجداران متقدم ملک نائب باربک اهل اعظم را نيز در شهر داشتي (۲) - دستور مشهور و ملک مذکور هردو در شهر ميبودند و ميان خويش از تاثير حرمت (۳) بيش ابواب اخلاص ميکشودند چون خانجهان در در سراي آمدي تا در چوکهندي وزارت نشيند اول در محل درون کوشک بر ملک نائب باربک آمدي - و سلام کردي و دران ايام ملک نيک نام در ميان ميانگي کوشک شهريار عظام نشستے معهذا چون خانجهان بر ملک نائب باربک آمدي ملک مذکور تواضع تمام نمودي - چند گام باهتمام تمام استقبال کردي - ميان يکديگر تواضع و فروتني بسيار رفتي - بعده خانجهان ازان مکان بعد زماني برخاستي - و بازگشتي - و بيرون آمدي در مسند نشستي - و ملک نائب باربک هم در ميان صحن ميانگي نشستي دران محل پيش ملک مذکور هر روز تيغداران پيش او صف زده ايستاده ميشدند - ملک مذکور همه را فرمودي بنشينيد - تا دير ايستاده شدن ندادي - هرجا که صف زده ايستاده بودند همانجا مي نشستند - و هر روز بوقت شام (۴) بر حکم اشارت ملک نيکنام دوکان قرص و يکان پرکاله پختني - و تمام نوبتيان مي يافتند - اين همه

(۲ ن) گذاشتي * (۳ ن) حرمت داشت بيش * (۴ ن) نماز شام *

از خوي نيک ست - و آن زمان که در محل بارجاي حضرت شاه (۲) با صفا ملک مستثني مذکور ايستاده شدي گاهے پيش محل چهجۀ چوبين شدي - و پيش در ايستاده شدي - با آن عظمت و مکنت که داشت و شغلے که اورا بود هيچکس را به تندي نخواندي - چنانچه شيخ سعدي عليه الرحمة و الغفران فرموده (۳) * قطعه *

* شنيدم که مردان راه خدا *
* دل دشمنان هم نکردند تنگ *
* ترا کي ميسر شود اين مقام *
* که با دوستانت خلافست و جنگ *

افسانۀ محاسبه که با کارکنان خويش ميکرد - منقول ست ملک نائب باربک را حضرت جهاندار اهل‌صفا اقطاعات و معاملات بسيار داده بود - ملک مذکور مشهور دران اقطاعات و پرگنات مقطعان از جهت خويش تعين کرده و نصب گردانيده - چون مقطعي از اقطاعات (۴) آمدي ملک مذکور فرمودي و برعهد داران خيلخانه (۵) خود بازنمودي تا محاسبۀ او کنند - چون محاسبۀ او ميکردند (۶) و مبلغي مال بران کارکنان حال باقي بيرون مي‌آوردند پيش ملک مذکور ميگذرانيدند درين محل ملک نائب باربک گفتي که تا يک از سر اين مرديک بستانند اگرچه باقي مال بسيار بودي - اگر بيست هزار يا سي‌هزار

(۲ ن) شهنشاه مصفي * (۳ ن) فرمايد * (۴ ن) اقطاعي * (۵ ن) رخت خانۀ خود * (٦ ن) کردندي *

تنکه میبودي بلکه اگر یک لک تنکه بودي همچنین لفظ فرمودي که پگ از سر این مردک فرودآرند - دران ایام میان خلائق تمام این سخن برین جمله شده بود که چنانچه کودکان صغیر بوقت باختن بازي کودکانه در عرف گویند که پگ از سر تو بستانم مگر ملک مذکور(۲) بدان طریق گفتي - و این همچنین نیست - ملک نائب باربک فرمودي چون پگ از سر مرد فرودآوردند گوئیي سر آن کس بریدند وقار مرد به پگ است - ملک مذکور بمستور لفظ اهانت گفتي و کارکن خود را از سبب مال پگ فرستادي(۳) - و بدین طریق اهانت کردي - معهذا چون پگ از سر مقطع از سبب باقیي مال فرود میآوردند بعد ازان هربار که آن مقطع پیش ملک نائب باربک میرفت بغیر پگ رفتي - چون ملک نائب باربک او را بغیر پگ دیدے بدیدن او چشم خود پوشیدي - و فرمودي زهے مردک بے شرم - چون پگ از سر مرد فرود آوردند چه حرمت ماند چون آن مقطع چند کرت سر برهنه پیش ملک مذکور رفتي ملک مشهور بر کارکنان خود اشارت کردي - و گفتي که پگ او بدهند و آن باقیي مال هرچه ازو حاصل شدي ميستدند - و آنچه دیگر ميماندي باقیي بتمام محو شدي - این همه از اخلاق پاکیزهٔ ملک مذکور بود - چنانچه(۴) شیخ سعدي شیرازي فرموده * * بیت *

(۲ ن) مذکور بمستور * (۳ ن) فرود آوردي * (۴ ن) چنانچه مصلح الدین سعدي *

* من آن مورم که در پایم بمالند *
* نه زنبورم که از نیشم بنالند *
* کجا[۲] خود شکر این نعمت گذارم *
* که زور مردم آزاری ندارم *

افسانه بی بدي و تاثیر موم[۳] دلي ملک نائب باربک

منقول ست وقتي جامهٔ پاکیزهٔ بیش بها پیش ملک نائب باربک آوردند - ملک مذکور را آن جامه بغایت خوش کرد - و این لفظ از زبان برآورد که این جامه را پیراهن براي من کنند - چون خیاط صاحب احتیاط برآورد کرد دید که ازان جامه پیراهن نشود اندک بود اهل اختصاص پیش ملک مذکور بازنمودند که ازین جامه پیراهن نمي آید درین محل ملک نائب باربک گفته که اگر پیراهن نمي آید یکتا بدوزند آرے این لفظ را لفظ[۴] بے بدي گویند - نمیدانند که در یکتا جامه از پیراهن زیاده خرج میشود - چون پیراهن نشد یکتا چگونه دوزند سبحان الله در شان چنین طائفه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بشارت فرموده - قال النبي علیه الصلوة و السلام اکثر اهل الجنة بله - صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم - یعني بیشتر از اهل جنت مردمان بے بدي باشند - ملک نائب باربک نیز یکي ازین طائفه بود - دیگر مناقب ملک مذکور آنکه در وجه باربک بدانگي دست نزدي - بلکه اگر یاري باضطراري درمانده شدي البته

(۲ ن) چگونه شکر * (۳ ن) تاثیر مومن دلي * (۴ ن) الفاظ *

ملک مذکور چیزے از خاصهٔ خود دهانیدے - آري اینچنین پاکان و پاک دینان در عهد دولت و طور مکنت سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله بودند - نه همین یک ملک نائب باربک این چنین عظمت و رتبت داشت - بلکه هر یکي از ارکان دولت و اعوان سلطنت آن حضرت یکي از یکي فائق تر بود (۲) - در کارهاي محتاجان و کردارهاي حاجتمندان کوشش بیش مي‌نمودند - ملک نائب باربک پیش از فوت سلطان‌فیروز ازین‌جهان خرامید - و در مقام في مقعد صدق آرامید - تا آنکه زنده بود در هواخواهي و دوستداري حضرت شهنشاه جهد بلیغ مینمود - هرگز گلهٔ کسی از تاثیر جنایت بسي بیلک نفسے پیش حضرت‌شهنشاه نکرده و هرگز هیچ‌کسی را ازخسي و کسي (۳) نیازرده - و بچیزے آزار (۴) نرسانیده زهے عهد با برکت و طور با مکنت و خهي اصحاب دولت با عزت و حشمت - چنانچه شیخ سعدي شیرازي علیه الرحمة و الغفران فرمود (۵) *

* ابیات *

* اگر کشـــور کشائي کامرانست *

* وگر درویش حاجتمنـــد نانست *

* دران‌حالت که خواهد این و آن مرد *

* نخواهد زین‌جهان بیش از کفن برد *

(۲ ن) بودے * (۳ ن) مگسے * (۴ ن) ایذا نرسانیدی - آنرا نترسانیده *
(۵ ن) فرماید *

مقدمهٔ نهم بیان عظمت ملک ملوک الشرق عماد الملک بشیر سلطاني *

نقل ست ملک عماد الملک را بشیر نام بود - مدام با حضرت شهنشاه نیکنام ابواب هواخواهي چون هواخواهان میکشود - درین محل هر یک راوي بنوعي دیگر بازنمود - بعضے گفتند عماد الملک را والدهٔ سلطان فیروز در جهیز از پدر خود یافته بود - چون والدهٔ حضرت شاه را با سپهسالار رجب کار خیر کردند پدر والدهٔ شاه عماد الملک را در جهیز داده - و بعضے گویند دران ایام که سپهسالار رجب با والدهٔ سلطان فیروزشاه کار خیر کرد والدهٔ حضرت شاه از پدر خود پیرایه بسیار یافت - بعد چند روز سپهسالار رجب چیزے ازان پیرایه فروخته عماد الملک را به بها خرید - و بعضے گویند[۲] که حضرت شهنشاه بعد ازجلوس نیك نفوس خویش (دختري که از آن سلطان قطب الدین بود و او جمال با کمال داشت - و حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله او را بانواع آراستگي آراست) سلطان فیروزشاه آن دختر سلطان قطب الدین را خواست - و درنکاح خود آورد - المقصود عماد الملک غلام او بود - و آن دخترک عماد الملک را بسلطان فیروز بخشید - حاصل ازین آنست که بهمه حال عماد الملک پسندیدهٔ خصال غلام[۳] خاص حضرت خسرو خوش خصال[۴] بود - اعني

(۲ ن) گفتند * (۳ ن) خاصهٔ حضرت * (۴ ن) افعال *

از جملهٔ بندگان اموال بیت المال نبود - الغرض بحضرت شاه فیروز عماد الملک بر طریق ارث رسیده - ملک حضرت شاه بود - بندهٔ قدیم و خدمتگار دیرینه بود - اول[۲] کسي که در ملک سلطان فیروزشاه درآمد عماد الملک بود - بعد از نشستن حضرت شاه در پادشاهي و اورنگ شهنشاهي اول[۳] کسے که شغل یافت عماد الملک بود - چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در مقدمهٔ اجلاس فیروزشاهي مشرح نبشته - معهذا عماد الملک غلامي دانا و عاقل و مستغني بود - ابواب اخلاص و اختصاص با حضرت شاه میکشود البته حضرت شاه با بندهٔ دولتخواه عماد الملک ابواب اسرار ملکي در محل خلوت از دل و جان کشادي - او نیز دران جواب با صواب دادي - چنانچه حضرت شاه را موافق مزاج افتادي - و همچنین بر متابعت این آئین عماد الملک بحضرت شاه البته در محل و غیر محل رفتي - و هرچه خواستي گفتي - هر کرا میخواست که از حضرت شاه اقطاعي یا پرگنهٔ بدهاند بمجرد آنکه ذکر آن شخص پیش تخت فلک رفعت کردي حضرت شهنشاه بغیر تامل و تفکر آن کس را اقطاع دادي - وهرکرا عماد الملک خواستي که از شغل معزول کناند بمجرد آنکه گفتي حضرت شهنشاه آن شخص را معزول کردي پنج هزار سوار جرار و پهلوانان نامدار در سپاه عماد الملک نیکي کاره داخل بودند - چندین خانان کبار و ملوک نامدار داخل سپاه بر

(۲ ن) اول اول ● (۳ ن) اول اول ●

حکم فرمان حضرت شهنشاه (۲) خدمت میکردند - چندین اقطاعات و پرگنات در وجه یاران و بدل انعام خود از حضرت شهنشاه تعین داشت - سر لشکر جیوش حضرت فیروزشاه بود - براي غمخوارگي زمرهٔ حشم و فرقهٔ خدم کوشش بسیار مینمود - درمدت چهل سال (که دور ملک خسرو خوش خصال بود) بر هیچ یاري ذرهٔ ظلم نکردهٔ - و هیچ وقتي شکایت حشم بصریح و کنایت پیش تخت نگفته - همیشه لشکر را تازه داشته - سبحان الله و بحمده چه عهد بود عهد دولت فیروزشاه - جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه (۳) هر همه با آن وجاهت جاه و دستگاه صاحبان امانت و دیانت بودند - مدام علی‌الدوام ابواب نیکنامي و نیك خلقي (۴) میکشودند - و این تمام امانت و دیانت از آثار انوار خوش خوئي و خوش بوئي حضرت فیروزشاه بود - و اگر نه در عهدي که پادشاه آن دور هر روشي که میان خلق مملکت پدید آرد و بهر حضائل که تاجدار آن کشور کوشش بلیغ نماید هر آئینه توابع آن پادشاه نیز چون اهل تمیز میل هم بدان چیز کنند - چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خصال حلم و افعال نعم بکمال رسانیده هرآئینه در عهد دولت او و دور مکنت او جمله ارکان دولت و اعوان ملت سلطنت بصفت حلم و کرم موصوف بودند * * بیت *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

(۲ن) شاه * (۳ن) پادشاهي * (۴ن) خدمتي *

* هرچه که سلطان بکند آن کنند *

اکنون نبشته آید از افسانهاي روش ملک عماد الملک بشیر افسانهٔ شرح مال عماد الملک - منقول ست عماد الملک مال فراوان و زرهاي بے پایان داشت - مال او ازکرورات گذشته بود - چنین گویند راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف که وقتی بدرهٔ ٹت براي مال ملک عماد الملک حاجت شده مبلغ دو هزار و پانصد تنکه را همین ٹت براي بدرها خرید کردند - و بهاي بدرهٔ ٹت چهار چیتل میباشد - حاصل ازین آنست که این مقدار مال کثیر بر عماد الملک بشیر موجود شد که مبلغ دو هزار و پانصد تنکه را بدرهٔ ٹت خرید کردند - معهذا چون کارکنان ملک مذکور مشهور روزنامهٔ رخت خانه پیش عماد الملک گذرانیدند دران محل پیش خواندند بهاي بدره ٹت مبلغ دو هزار و پانصد تنکه - چون روز نامه پیش او گذشت درین لفظ گفت - چون مال از قیاس بدره کردن بگذرد آنچنان مال را در بدره کردن مصلحت نیست - درین محل ملک عماد الملک کارکنان خود را بر راه کرد - و این لفظ از زبان برآورد تا چاهها بکاوانند (۲) - و آنرا گچ کنانند - این جمیع مال را بطریق (۳) غله دران چاهها اندازند - ازان باز همچنان کردند - در گنجینهٔ حضرت شاه و خزائن و دفائن آن شهنشاه مال مقداري بود - ازان (۴) سبب که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله حاصل مملکت خود را بر جمیع خلائق

(۲ ن) بکاوند * (۳ ن) طریقهٔ * (۴ ن) بدان *

قسمت کرده داده بود مال . در خزائن بیت المال مقداري رسید اموال فراوان ودفائن بےپایان ملک عماد الملک داشت - و مدام براي جمع کردن اموال کوشش میگماشت - این همه شورها و فتنها (۲) در عهد سلطان محمد شاه بن فیروزشاه بتقدیر حضرت آله که طائفهٔ بندگان آن درگاه کردند براي همان مال بود - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان آن شورها و فطرتها در ذکر سلطان محمد شاه نبشته آید - المقصود عماد الملک بشیر صاحب اموال کثیر بود - همچنین در عهد دولت شاه طالب دین اکثر خانان درگاه و بیشتر ملوک بارگاه مالدار بودند اما مال عماد الملک بسیار و بیشمار بود (۳) - بر هیچ کسی (۴) مالداري این مقدار روي ننمود - بلکه در هیچ عهدي بر هیچ خاني و هیچ ملکي این مقدار مال نبود * * ابیات *

* هر بندهٔ شه چو شاه دیگر *
* با پیل و سپاه و چتر بر سر *
* شب و روز بخدمتي گرایند *
* چندان به حساب در نیایند *

افسانه ستدن شاه آسمان‌جاه (۵) سلطان فیروزشاه نه کروز مال عماد الملک منقول ست ملک عماد الملک سیزده کرور مال جمع کرده بود - و براي (۶) دیگر ازدیاد مال جد فراوان و جهد بے پایان مینمود - معهذا

(۲ ن) فطرتها * (۳ ن) داشت * (۴ ن) غنی * (۵ ن) شاه آگاه سلطان فیروز شاه * (۶ ن) و برای آن دیگر ازدیاد *

ملک عمادالملک اقطاع(۲) راپري داشت در استمالت آن کوشش بیش میکماشت - البته از خوف عماد الملک دیوان وزارت در محاسبهٔ اقطاعات و معاملات ملک مذکور اهمال کردمي - کارکنان او را هیچ کسے در دیوان نطلبیدمي - چون بعد از چند سال محاسبهٔ(۳) اقطاع راپري شدمي مبلغي مال باقي بیرون آمدے - از حال آن مقال پیش خسرو خوشخصال گذرانیدند - دران باب شهریار جهاندار فرمان فرمود چه مال من و چه مال بشیر - چون عماد الملک شنید که حضرت شهنشاه بوقت گذشتن کیفیت باقي اقطاع راپری از قسم خزانه(۴) این چنین مرحمت فرمود عماد الملک مال خود را تذکره کنانیده(۵) پیش تخت گذرانید - و التماس خود بگوش شاه فیروز رسانید - که بندهٔ درگاه این قدر مال دارد - درین محل شهنشاه اکمل آن تذکره خواند - و هیچ چیزي بر زبان نراند - و آن تذکره باز(۶) بدست عماد الملک داد - روز دیگر چون خسرو خاور از منزلگاه خود رخ به باختر نهاد و یکسوارهٔ چرخ عنان مسافرت بسوي مغرب کشاد حضرت خسرو خسروان و سرور سروران در محل بارجا بار داد - عماد الملک(۷) مبلغ یک کرور مال بدرها کرده بدرگاه با جاه عالم پناه حضرت فیروزشاه برده - فرمان شد بشیرا این چیست - عماد الملک التماس کرد(۸) که بندهٔ درگاه چیزي علوفه

(۲ ن) اقطاع را بري * (۳ ن) محاسبهٔ اقطاع را براي شدي *
(۴ ن) خیرات چنین * (۵ ن) کرده * (۶ ن) را *
(۷ ن) روز دیگر عماد الملک * (۸ ن) گردانیده *

براي بندگان حضرت آورده است - هرچند که حضرت شاه چون سلاطين اهل گاه انکار آورد و فرمود نخواهم ستد عمادالملک بالحاح و لجاج پيش آمد - درين محل حضرت شهريار اکمل فرمود که بشير[۲] ملک خاص منست - آنچه در ملک بشير ست آن از آن منست اين يک کرور مال تسليم در خزائن بيت المال ندارند - زيراچه خزانه گنجينهٔ بيت المال ست - اين يک کرور مال تسليم مقبول عطردار کنند - همچنان کردند - و هروقت که خانجهان را در سواري حضرت شهريار بجهت استعداد اسباب براي چيزے حاجت شدي پيش تخت علم دادي - و ازان يك کرور مال که تسليم مقبول عطردار بود بوجه قرض ستدي - و استعداد کارخانها موجود کنانيدي - بعده چون از اقطاعات و معاملات مال آمدي (بر[۲] ملک مقبول عطردار قرض ادا شدي - تا آنکه سلطان فيروزشاه بر تختگاه در صدر حيات بود ازان يک کرور مال چيزي خرج نشدي * * شعر *

شاهت چو شاه پادشاهان * بد شاه غلام پادشاهان

افسانهٔ حالت ملک مذکور با خانجهان دستور

منقول ست چون آخر دور و انتهاي طور ملک حضرت جهاندار

(۲ ن) بشيرا خاصهٔ ملک من است * (۲ ن) ازينجا دوکتاب يعني کتاب نمبر ۷۸ و کتاب نمبر ۱۵۹۴ صحيح البياض تا آخرست از دو کتاب ديگر (يعني کتاب نمبر ۲۰۱ و کتاب نمبر ۲۰۰۲ بيي) تصحيح کرده شد *

رسید و ملک عماد الملک پیر معمر گشت جمیع اعضاي او فتور
پذیرفت - چون سلطان فیروزشاه براي شکارگاه سواري کردے ملک
عماد الملک را در شهر گذاشتي - ملک مذکور بعضي اوقات درون
کوشلک شهر فیروزآباد ماندي - و بیشتر اوقات در خانۀ خود بودي
چون ملک عمادالملک طالع شدي خانجهان اگرچه در مسند نشسته
بودي في‌الحال ایستاده شدي - و از مقام خویش پیشتر(۲) شدي
و خدمت کردي - و تواضع بسیار نمودي - و شتاب کام بسوي ملک
عمادالملک دویدي - ملک عمادالملک نیز تواضع کردي - و بر دست
خانجهان تکیه کردي - هر دو میان خویش از تاثیر محبت بیش
با یکدیگر حکایت میکردند - خانۀ خانجهان و خانۀ عمادالملک
در فیروزآباد متصل بود - مدام گذر خانجهان پیش در عمادالملک
افتادي - و خانجهان بآداب وزارت چون دستوران خسروان با برکات
سوار میشد - چون پیش در عماد الملک میرسید خانجهان پیش ازان
اصحاب خود را بر راه میگردانید - که چون پیش در عماد الملک برسند
دهول و شهناها را نواختن بدارند - سبب آنکه نباید که ملک عمادالملک
تنگ آید - و او را مستنکر نماید - و در ایام اعیاد در غیبت شهریار
چون خانجهان از خانۀ خود سواري(۳) کردي پیش در ملک عماد الملک
ایستاده شدي - چون عماد الملک از خانۀ خود بیرون آمدي آنگاه
هر دو بزرگوار حکایت کنان و کلمات مستحسن گویان در مصلاي نمازگاه

(۲ ن) پیشین شدي * (۳ ن) سوار شدي *

میرفتند - و بیران محل دستور اکمل از جهت حرمت عمادالملک چتر خود را از سر خود دور میکرد - و با آنکه اصحاب حشم و ارباب خدم برابر خانجهان بودندے اما خانجهان مقبول التفات از عماد الملک بسوے غیرے نداشت * * بیت *

* از خدا ترسم و از غیر نترسم بخدا *
* که نه من بندهٔ غیرم نه خداي دگرست *

افسانهٔ آزاد کردن بندگان

منقول ست چون عماد الملک پیر گشت سستي باستخوان او پیوست - اول خود را از سلطان فیروز آزاد کنانید - و خط آزادي نویسانید - بعده موازنهٔ چهار هزار بندهٔ بنه دار مال خریدهٔ خود را آزاد گردانید - و ایشان هر همه را خط آزادي داد - و هریک بنه دار را بر اندازهٔ او مایه فرمود - تا ایشان را از جهت قوت در ماندگي نشود الغرض بعد از چندگاه ملک عماد الملک ازین جهان سوي آن جهان خرامید - سبحان الله و بحمده چنانچه جمیع خانان و ملوک هواخواهان سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه پیش از نقل او ازین جهان خرامیدند و بدان جهان رسیدند همچنان بتقدیر حضرت (۲) سبحان جل جلاله خانان و ملوک که دولتخواهان و راي زنان سلطان فیروزشاه بودند هم در حیات او خرامیدند - بعد (۳) از ایشان سلطان فیروز نیز

(۲ ن) حضرت حق سبحانه * (۳ ن) بعد از ایشان سلطان فیروز نیز خرامید ملک عمادالملک نیز از پیش سلطان خرامید معهذا *

خرامید - معهذا چون عماد الملک نقل کرد سلطان فیروزشاه فرمود
مال بشیر مال من ست - دوازده کرور مال بود نه کرور سلطان فیروز
شتد - و سه کرور ملک اسحاق و دامادان و محارم و پسر خوانده‌گان
و غلامان او را داد - و ملک اسحاق عمادالملک نیز مال خاصهٔ خود
بسیار داشت - محتاج مال پدر نبود - خارج مال مذکور و
اجناس دیگر چهار هزار قبای زردوزی و دو هزار بند سپید و
بند زر کمر - سبحان الله اینچنین مالها که وجه نا وجه جمع کردند
و گذاشتند حساب دادنی ست - آن کسان که گرد دنیا نگشتند اگر
بضرورت میل میکردند آخرالامر بدیگران ایثار کردند *

* مثنوی *

* کسان ذره ذره بیکجــا نهند *
* کسان توده توده بهر سو دهند *

بعد از نقل ملک عمادالملک ملک اسحاق پسر او عماد الملکی
یافت - این بود کیفیت ایشان - والله اعلم *

مقدمهٔ دهم بیان ندیمیٔ ملک سیدالحجاب

نقل ست ملک سیدالحجاب معروف نام داشت - او و پدر او
خواجه وحید قریشی از مریدان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق
و الشرع والدین قدس الله سره العزیز بودند - آن روز که ملک
سید الحجاب اهل مناب تولد شد راویان شریف برین مورخ ضعیف
شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر صدق بصدق سفته

که خواجه وحید ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ
برده بخدمت شیخ گذرانید - و دران وقت خدمت شیخ بتجدید وضو
مي‌ساختند - بمجرد آنکه ملک سیدالحجاب را در نظر خدمت شیخ
گذرانید درین محل خدمت شیخ فرمودند - خواجه وحید این معروف
دوجهان و مشهور عالم و عالمیان را پیشتر بیار - چون پیشتر آوردند
خدمت شیخ قدرے آب وضو خویش از آثار شفقت بیش در دهن
ملک سید الحجاب انداختند - و نیت خواجه وحید همین بود که
در نظر شیخ ببرم تا نام تعین (۲) کنند - چون از زبان بے زبان خدمت
شیخ لفظ معروف بیرون آمد خواجه معروف نام شد - المقصود ملک
مذکور مرد صالح و متقي و متدین خاست - راه خانهٔ کعبه مبارک
برابر حاجیان پیمود - مدام و علی الدوام ابواب درک چون عقلا
مي کشود - در دریاي فضل و کفایت فهم و عقل بکمال داشت
همیشه در درگاه سلاطین چون عقلاي باریک‌بین مي‌آراست - در عهد
سلطان محمد تغلق پیشواي عمادالملک سریر بود - و در عهد فیروزشاه
ملک سید الحجاب خطاب شد - و بغایت معظم گشت - پیش
حضرت سلطان فیروز ندیم بود - و سلطان فیروزشاه با آن عقل
کمال و آئین ملکي که اکمل الحال بود با آن هم در کارهاي ملکي
با ملک سیدالحجاب مشوره میکرد - اگر سلطان فیروز به سببي از
ملک سیدالحجاب رنجیدي و چند روز پیش خویش آمدن ندادي

(۲ ن) یقین کنند *

ملک مذکور هر دو وقت پیش در سلطان بے ناغه حاضر شدي بمجرد آنکه دو سه روز ملک سیدالحجاب پیش تخت نیامدي حضرت خسرو خوش خصال في الحال یاد کردے - و در عین کلام این لفظ فرمودي - که کلام ما و شرح رموزات پیام ما بجز معروف غیري نداند - و فهم نکند - و همان زمان طلب شدي - سبحان الله و بحمده ملک سید الحجاب برگزیدهٔ حضرت وهاب جل جلاله چندین کسان اهل گناه را از حضرت فیروزشاه در حال تفتي و هنگام زفتي خلاص دهانید (۲) - و چندین اشخاص را بهندسهٔ فراست و زمزمهٔ کیاست استقامتها کنانید - چون حضرت جهاندار و مکنت شهریار بر کسے تفت شدي و بر روي الفاظ زفت گفتي البته ملک سیدالحجاب مذکور تا وسع امکان او بودي در باب آن شخص سخن نیک گفتي - و اگر بکنایت کفایت معلوم کردي که حضرت شاه با آن شخص بازآورد بخواهد کرد چون سخن نیک گفتن نتوانستے (۳) لفظ قبیح نگفتي - و دران هنگام باهتمام تمام ساکت شده ماندي - عموم خلائق را از ملک سیدالحجاب اهل مثاب منفعت بود - همچنین چون ملک مذکور خواستي ذکر کسي پیش تخت کند به بهانه دگر کسي کردي - چنانچه غرض آن مسکین غمگین حاصل شدي - چنین گویند راویان باریک بین و مخبران خوشه چین گلستان قرب سلاطین که روزي فقیري حقیري بے روزي

(۲ ن) دهانیدي * (۳ ن) نبودستي *

بر ملک سید الحجاب آمد - و از حال زار و تن نزار(۲) خویش و آثار درد دل پر ریش بازنمود - و ابواب راز کشود - که من بندهٔ فقیرم و بغایت حقیرم - با این همه حال و شرح این مقال ابوالبنانم - هیچ استطاعت بسبب کار خیر ندارم - برای رضای خدای تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله و شفاعت حضرت(۳) مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم دستگیری کن - ملک سید الحجاب گفت که فقیر بےتدبیر برو - و پنج سیر گندم پاک بکن - و در دستارچه کن - فردا چون حضرت شهنشاه اهل صفا جانبی(۴) سواری کند مقابل سلطان ایستاده شو - تا در باب تو حکم الله تبارک و تعالی جل جلاله چیست - آن فقیر همچنان کرد - بوقت سواری حضرت شهریاری گندم بدست گرفته ایستاده شد - چون نظر ملک مذکور برو افتاد مرکب خود را بسرعت تمام و به شتاب گام بسوی او رانده و برسر او رسیده آن گندم از دست آن ستده پیش حضرت شاه برده گذرانیده بگوش شهنشاه رسانید - که این فقیر میگوید که درین گندم بر هر یک دانه یکبار برای حضرت شهریار سورهٔ اخلاص خوانده ام - چون ملک سید الحجاب پیش حضرت شاه این لفظ گفت حضرت جهاندار چون شهریاران با تبار و بختیاران نامدار بدان اعتقادی که در حق فقرا و مساکین بینوا داشت و همیشه خود را در پناه ایشان می انداخت

(۲ ن) آزار * (۳ ن) حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم * (۴ ن) جائے *

آن گندم از دست سید الحجاب بدست خود گرفت - و بر چشم خویش داشت - درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که این گندم را در مطبخ برسانند - تا برای خوردن من باریک نان بپزند حضرت شهنشاه فرمود - معروف این فقیر چه حاجت دارد - درین محل ملک مذکور بازنمود - که این مردے ابوالبناة ست - هیچ استقامتی ندارد که بدان روزگار بگذراند - فرمان از خسرو جهان شد روزے یک تنکه بوجه معاش برای این فقیر از عشور و زکواة شهر بدهند - آری ملک سید الحجاب این چنین استقامتها کنانیدی - تا کار این بکردار و گفتار این اسرار بجائے رسیده بود که ملک مذکور بعضی را از سلطان فیروز اقطاع میدهانید - و بعضی را نان می کنانید - این چنین محل و مرتبه که ملک سید الحجاب داشت این مرتبهٔ ندیم نباشد ملک مذکور بمستور در دریای ذل شهنشاه مشهور درآمده بود - هرچه گفتی بر مزاج شاه افتادی - سبحان الله عجب خصالے و بوالعجب افعالے ملک سید الحجاب داشت - چون کسے از تاثیر حاجت بسے بیلك نفسے بر ملک مذکور توجه کردی البته کار آن کس بر حسب مطلوب او برآمدی - و البته از خلق بعد اتمام کار و انجام کردار بوجه شکرانه چیزے ستدی - و این جمله بحضرت با رفعت و مکنت با رتبت جهاندار رسیدی - و هیچ چیز نگفتی - چون ملک سید الحجاب از در سرای شهریار بازگشتی و در خانه آمدی بیشتر اوقات متبرکات مشغول[(۲)]

(۲ ن) مشغول بقرآن و تفاسیر و الفاظ حضرت رحمن جل جلاله *

بقراءت تفاسیر الفاظ حضرت رحمان جل جلاله و عم نواله جهد بلیغ نمودي - و همیشه در لقمه و کسوت احتیاط بسیار و هشداشت بیشمار داشت - شب و روز کوشش درین کار بیحد مي گماشت اگرچه گفته اند لقمهٔ حلال در جهان اندک ست - اما علماي شریعت و مشائخ طریقت بحقیقت (۲) گفته - و در اسرار بیشمار سفته که لقمه حلال وجه قرض حسنه است - ملک سید الحجاب مدام و علي الدوام از وجه قرض خوردي - و در لباس نیز احتیاط بے قیاس کردي - آنچه مشروع بودي پوشیدي - و هرچه نا مشروع بودي (۳) گرد آن نگشتي - در ذات خود ملک سید الحجاب جمله صفات اخلاق احسن و خصال مستحسن داشت - و البته (۴) با خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه طیبت کردے - و الفاظ ضحک بازنمودي - و حضرت شاه و مکنت شهنشاه را کلمات طیبت او بغایت خوش آمدي - چندین اهل تفتي را که حضرت شاه میخواست زفتي کند ملک سید الحجاب در هنگام طیبت بازخریدي - مدت چهل سال کمال که دور آن خسرو خوش خصال بود پیش تخت شاهي و بارجاي شهنشاهي و مجلس نامتناهي ملک سید الحجاب که اهل

(۲ ن) بحقیقت گفته در اسرار بآثار بیشمار * (۳ ن) نمودي * (۴ ن) و البته با خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه طیبت کردے * و بر نسبت حال و اقوال و خصال هریکي نامي داشتے - پیش حضرت جهاندار با هریک طیبت کردي الفاظ ضحک باز نمودي *

مناب بود در مقام ندیمي جولانگري نمودي - و پیش از سلطان فیروز
ازین جهان خرامید * * بیت *

* دنیات که منزل عذابست *
* پندار که نزد تو خرابست *
* بر نام و نشان کس نشان نیست *
* وز مرگ بهیچ کس امان نیست *

مقدمهٔ یازدهم شرح احوال ملک شمس‌الدین ابورجا که در عهد سلطان فیروز مستوفيِ ممالک شده بود

نقل‌ست ملک شمس‌الدین ابورجا برادر زادهٔ ملک مجیر ابورجا بود - پیش تخت سلطان محمد تغلق انواع رموزات حرکات و سکنات خود مینمود - این ملک مجیر مذکور را ملک کبیر مشهور در غیبت سلطان محمد امرزیدهٔ حضرت غفور پیش داخول دو پرکاله کنانیده بود - راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج عفیف گفته و گوهر صدق بصدق سفته - مانا که ملک مجیر در عهد دولت سلطان محمد جهانگیر در مملکت دارالملک دهلي اقطاعي داشت - اندران ایام که سلطان محمد اهل عظام دنبال طغي بدنام در تهته رفته چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ در مناقب سلطان محمد مشرح نبشته است - الغرض سلطان محمد

از تهته طلب ملک مجیر فرستاد - ملک مجیر از اقطاع خویش با سوار و پیادهٔ بیش سمت سلطان محمد رخ نهاد - اندران ایام در شهر دهلي ملک کبیر نائب غیبت بود - چون ملک مجیر در جوار دهلي رسیده از سبب ملک کبیر از تاثیر تکبر و تجبر از دهلي منحرف گشته گذاراي لب آب جون رفته با ملک کبیر ملاقات نکرده - چون ملک مجیر درمیان دوآب فرود آمده بعضی اشخاص از زمرهٔ اهل اختصاص بر ملک کبیر بمستور گفته - که ملک مجیر چیزي هوا در سر دارد - که از بسیاري غرور بسیار و پندار ناشمار بغیر دیدن بندگي ملکي درمیان دوآب نزول کرده - و از شهر دهلي عمدا منحرف گشته - ملک کبیر (که در شهر دهلي از جهت سلطان محمد در امور غیبت امر مطلق داشت) کوشش برین گماشت تا ملک مجیر را بطلبد - بعد اتفاق بسیار و مشورت بیشمار ملک کبیر نامدار درمیان دوآب طلب ملک مجیر فرستاد ملک مجیر کام و ناکام بشتاب گام در دهلي آمد - و حشم خود را هم درمیان دوآب گذاشت - چون ملک مجیر بر ملک کبیر آمد دران وقت ملک کبیر در مسند حکومت نشسته بود - ملک مجیر پایان در مقام حجاب خدمت نکرد (۲) - هرچند که جهد کردند و کوشش نمودند ملک مجیر کم تدبیر در محل پایان سر فرود نیاورد سر بانکار بر آورد - چون ملک مجیر را پیشتر بردند در مقام دوم

(۲ ن) نکرده ٭

هم سلام نکرد - چون ملک مجیر نزدیک ملک کبیر رفت بزبان خود بلفظ سلام گفت که السلام علیکم - درین محل ملک کبیر در روی ملک مجیر بنظر تیز دید - و این کلام بر زبان گردانید - که از جهت سلطان محمد در مقام حکومت باشم - نیابت غیبت امر مطلق من دارم - ترا کدام هوا بر سر افتاد - که بغیر ملاقات من مخصوص از دهلی منحرف شده روی از من بگردانی - و سوی لشکر رخ آری - مگر تو چیزی هوا در سر داری - درین محل ملک مجیر بر روی ملک کبیر لفظی گستاخ وار گفت - که هریک شیرے را مرغزاری هست - هرگز هیچ یکی با دیگری نه پیوست - قانون جهان برین رفت - چون ملک مجیر کم تدبیر اینچنین الفاظ پیش ملک کبیر گفت غضب ملک کبیر زیاده گشت - درین محل ملک کبیر گفت - تا این حرامخوار بدکردار را پیش درباز حضرت جهاندار چون دزدان اهل اضطرار دره زنان خونخوار دو پرکاله کنند درین محل چون اعوانان عنیف و سرهنگان مهیب دویدند و آستینهای ملک مجیر چون مجرمان گرفتند و جانب سیاستگاه روان کردند درین محل ملک مجیر عقل گم کرده سپید گونه گشت و انگشتان هر دو دست در دهن انداخت - و پیش ملک کبیر زبان عجز چون عاجزان کشاد - عاقبت کار ملک مجیر بی‌هنجار را پیش داخول سلطان محمد گردن زدند - چون ملک مذکور مانند مجرمان مشهور بسیاست پیوست همان زمان ملک کبیر از حال

این قضیه بتمام و کمال از آغاز تا انجام بر سلطان محمد نوشت - از سلطان محمد فرمان طغرا بر ملک کبیر صادر شد - و دران فرمان سلطان محمد باز دیده که اعظم همایون ملک کبیر پسندیده کرده که آن چنان خود رائي و خود نمائي را سیاست کرده *

* مثنوي *

* خطرها ست در کار شاهان بسي *

* که با شاه خویشي ندارد کسي *

القصه ملک شمس الدین ابو رجا برادر زادهٔ ملک مجیر ابو رجا بود ابورجا ازان گویند که ابو رجایان طائفهٔ اند از ملک بالا [۲] - ملک شمس الدین ابورجا مردي دانا و کافي و شاعر بود - که در سخن باریک بکمال رسیدي - اول حال و در آوان مقال ملک شمس الدین ابو رجا در عهد دولت حضرت شهنشاه مستثني و طور مکنت سلطان فیروزشاه اهل صفا میان باریدهان دیوان وزارت تعین شده بود - چندگاه میان باریدهان بود - بعده نائب اقطاع سامانه شد - و دران ایام و بدان هنگام مقطع اقطاع سامانه ملک قبول قرآن خوان [۳] امیر مجلس بود چون ملک شمس الدین ابو رجا در اقطاع سامانه رفت در کارها و کردارهاي عمل اقطاع هریکان مصداق پیش گرفت - از غایت کنایت و کفایت و درایت و فراست ملک قبول را گرد کار سامانه گشتن نداد - در هر مصداقي چیزهاے بسیار بنیاد نهاد - که در وهم و فهم

(۲ ن) در ملک بالا * (۳ ن) قرانخان *

غیري نگنجد(۲) - ملک قبول را با جملهٔ اهل اختصاص حضرت فیروزشاه محرمیت بود - هریکي مختص در کار ملک شمس‌الدین کوشش نمود - ملک شمس‌الدین را از نیابت اقطاع سامانه معزول کنانیدند بعده ملک شمس‌الدین نیابت اقطاع گجرات یافت - بسوي اقطاع گجرات شتافت - دران ایام از پیش تخت شهریار عظام اقطاع گجرات ظفر خان بن ظفر خان یعني دریاخان علیه الرحمة و الغفران داشت المقصود ملک شمس‌الدین چون در اقطاع گجرات رفت در گجرات نیز چیزهاي بسیار بنیاد نهاد - و ابواب عملهاي باریک کشاد - چنانکه مقطع را با وجود نصب حالت عزل پیشین(۳) آمد - بعد از چندگاه ملک شمس‌الدین از اقطاع گجرات نیز معزول شد - و خلق گجرات خلاص یافت - و ملک شمس‌الدین از گجرات در شهر دهلي درآمد الحاصل(۴) در آخر عهد فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در سواري شکارگاه طرف زمین اقطاع بداؤن و انواله رخ آورده بود و در باختن شکار و تاختن کناز تا بکار کوشش بیشمار و بسیار مي‌نمود دران سواري حضرت جهاندار ملک شمس‌الدین مذکور از پیش شهنشاه مشهور شغل استیفاي ممالک یافت - حضرت شاه ضیاءالملک خطاب کرد - چنانچه ظاهر و باطن او بیاراست - ملک شمس‌الدین

(۲ ن) نمي گنجد * (۳ ن) بدین * (۴ ن) فی الحاصل در آخر عهد فیروزشاه در سال سنه ثلث و ثمانین و سبعمائة تاریخ قمري حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه باوج جاه در سواري شکارگاه طرف زمین اقطاع بدؤن *

را در دیوان وزارت اجلاس شد - آري عجب كاري و بوالعجب اسراري - بتقدير الله تبارك و تعالى جل جلاله سلطان فيروزشاه را اين گمان در دل افتاد و ابواب منقلب در قلب آن شهريار كشاد مگر كار كنان ديوان وزارت در كارهاي مملكت و كردارهاي امور سلطنت تقصير ميكنند - و دل از هواخواهي برداشته اند - اگر شمس الدين ابورجا را (كه در فراست و درايت مستثنى ست) در ديوان وزارت تعين كنم جميع كارها و كل كردارها را سرانجام كند - اما اين ندانست كه از ذات او همه صفات بلاها خواهد زاد - كه جميع مملكت زير و زبر خواهد نهاد - زيرا كه مُلك حضرت آن شهريار و ملك و مملكت آن جهاندار بفيض مفضّل[۲] كردگار و عنايت بے غايت حضرت پروردگار جل جلاله مدت چهل سال كمال آراميده بود جملهٔ خلائق بےعلائق در مقام تن آساني بودند - چون ملك شمس الدين ابورجا كه بتقدير خدا شغل استيفاي ممالك يافت براي پرداخت اوامر و نواهي آن كوشش گماشت - مصداقها در مملكت پيدا آورد - كه درين چهل سال نبود - گويا كه بنياد شور و اساس فتنه در مملكت دهلي بحكمت لم يزلي ازو بود *

* مثنوي *

* تقدير خدا كسے نداند *
* فردا كه رود كدام ماند *

(۲ ن) فضل *

اکنون هریک افسانه از افسانهاي دلتنگي و داستانهاي فتنگيء او شرح داده آید *

افسانهٔ حالت ملک شمس الدین ابورجا با حضرت شهنشاه مصفا

معهذا چون در دل سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بر اصحاب مناصب دیوان وزارت (۲) خطرهٔ بد گماني افتاد بدان سبب زمام امور اموال بیت المال بدست ملک شمس الدین داد - ملک شمس الدین را مقرب حضرت خویش گردانید - ملک (۳) مشهور این چنین قرب یافت که دربوستان دل و گلستان قلب اشخاص اعلی و ادنی اشجار عداوت کاشت - در هرمحلي که حضرت فیروزشاه بودي ملک شمس الدین درمحل و غیرمحل رفتي - بلکه بحدي منزلت تقرب یافت که ملک مذکور از آثار قرب (۴) رستم را زال پنداشت - چون ملک شمس الدین درخلوتها بحضرت شاه مستثنی میرفت (۵) چون خلوت میشد (۶) حضرت شاه بکیاست کفایت معلوم مي کرد (۷) که شمس الدین ابو رجا البته چیزے از کیفیت دیوان وزارت خواهد گفت - و جوهر گوهر عجیب خواهد سفت - حضرت شاه جمله خواصان خود را ازان محل دور میکنانید - هرچه ملک مذکور را

(۲ ن) عدالت * (۳ ن) ملک مذکور بدستور * (۴ ن) قربت *
(۵ ن) میرود * (۶ ن) مي شود * (۷ ن) مي کند *

در دل میبود میگفت و باز میگشت - تا کار این کردار به محلي رسید و آثار اسرار این گفتار بمرتبهٔ کشید که چون ملک شمس الدین در محل خلوتها رفتي جمله خواصان حضرت شهنشاه بغیر گفت شاه ازان جایگاه بیرون مي‌آمدند - ملک شمس الدین را هرچه در دل بودي بحضرت شاه گفتي و بازگشتی - تا کار این کردار بحدي رسید که اگر ملک شمس الدین خواستي که الفاظ نهاني به پنهاني بحضرت شاه سلیماني باز نماید و حضرت شاه در محل بارجاي بار داده باشد ملک شمس الدین همدران محل نزدیک تخت دولت رفتي - و آستین خویش بردهن خود داشتي - و در گوش سلطان گفتي - حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که ملک شمس الدین این چنین قرب یافته بود - بلکه از غایت بسیاري دلتنگي و نهایت بیشماري فتنگي ملک مذکور بمستور حضرت شاه را چنان از ره برده بود که حضرت فیروزشاه با آن جاه تمام روز شمس شمس گفتي - تا اینکه زبان خشک مي‌شد - تمام کارها و کردارهاي دیوان (۲) وزارت ملک شمس الدین ابو رجا کردي - و وظیفهٔ مستوفي چیست - تا درخرچهاي (۳) مملکت که درحق خلائق سلطنت مي‌شود احتیاط کند - و با قسم جمع و باقي کاري ندارد اما ملک شمس الدین ابو رجا از بسیاري قرب حضرت شاه کار وزیر و نائب وزیر و مشرف و مستوفي و مجموعدار و برید و ناظر و

(۲ ن) دیوان وزارت فیروز شاه * (۳ ن) خراجهای *

وقوف وظائف هرهمه(۲) فرو گرفته بود - جملهٔ اصحاب دست از کار باز داشته - آرے ملک(۳) شمس الدین از بسیاري جاه دنیاوي از جمیع اصحاب سلطنت پناهي برگشت - چون تقرب حضرت پادشاه با رفعت یافت از غایت قرب حضرت شهنشاه دانا جملهٔ مملکت در انداخت - و دربوستان دل جمیع اهل اختصاص حضرت تخم عداوت کاشت - و کوشش براي ستدن رشوت گماشت - و دست براي رشوت دراز کرده - و هم سلطان فیروز را بر جمیع مملکت بدگمان گردانیده و هم جملهٔ خانان و ملوک را بر خود مدعي کرده - و هم دعاي بد خلق در کار او شده - و هم تمام سران و سروران از سلطان فیروز هراسان گشته - عاقبت کار و انتهاي کردار ملک شمس الدین ابو رجا بے هنجار خود را تلف کنانیده • • مثنوي •

• نماند ستمگاره بد روزگار •

• بماند برو لعنت کردار •

افسانهٔ نشستن ملک شمس الدین ابو رجا در دیوان وزارت

چون خانجهان همچون دستوران خسروان در مسند وزارت نشستی و براي پرداخت کارها و کردارها کوششي گماشتي جمله

(۲ ن) برهمه • (۳ ن) ملک شمس الدین ندانست و از بسیاري جاه دنیاوي از جمیع اصحاب ثقات مي گشت •

اصحاب مناصب در محل خویش مي نشستندے (۲) - دران ایام
خواجه حسام الدین جنیدي نیک نام مجموعدار دیوان عالي
وزارت در صدر حیات بود - و در اشغالهاي امور مملکت جد بلیغ
مي نمود - المقصود ملک شمس الدین ابو رجا طرف راستاي
خانجهان در محل مستوفیان قدیم نشستے - چون کیفیت هاي مملکت
و شرح کارهاي و کردارهاي سلطنت از محاسبه و مکاتبه و طلب
مال از قسم زیادت و نقصان در جمع و خرچ حجت و غیر حجت
و قسم باقي صحیح و سقیم نویسندگان و محرران دواوین بر قانون و آئین
سلاطین پیشین با مقطعان اقطاعات و عمال معاملات مي کردند و
پیش مسند مي بردند و مي گذاردند بمجرد خواندن کاغذ ملک
شمس الدین ابو رجا مستوفي ممالک در هر کلیات و جزویات در
پیوستي - و یکان تقرب باریک در قسم تحریر پیدا کردي که مجموعهٔ
دیوان ابکم ماندي - و کسے را مجال نطق نبودي که سوال او را جواب
با صواب تواند گفت - و ملک ضیاء الملک مردي معلم (۳) و فاضل
و محرر و مقرر و مدبر و متکبر بود - پیش خود جز ذات با صفات
حضرت جهاندار خسرو نامدار سلیمان با وقار شهنشاه کامکار شاه عالم
مدار مالک با وقار سلطان فیروز شهریار دیگر کسے را در نظر نیاوردي
و آدمي نداشتي - چنانچه چند دیوان ابیات از تصنیف خویش
نوشته و پیش تخت گذرانیده بود - و با خدمت شیخ المشائخ

(۲ ن) مي نشستي * (۳ ن) متعلم *

شیخ سعدي شیرازي علیه الرحمة و الغفران لاف زده بود - در قسم فضل کار اینجا رسانیده بود که وزیر و مشرف و مجموعه دار و ناظر و برید و وقوف و نائب مشرف و نائب مستوفي در مسند نشسته مي بودند آنچه ملک ضیاء الدین مستوفي ممالک سخن مرتب کردي خانجهان هم همبران سخن موافق او حکم کردي - و ملک ضیاء الملک با همه جهان بدي کردي - و هیچ اندیشه عاقبت نکردي - و یک کوچه (۲) براي گشت نگذاشت - ملک شمس الدین ابو رجا در وظیفهٔ هریک اصحاب شروع در گفتار بدان کردار کردي که خانجهان وزیر بے نظیر و ملک الشرق نظام الملک نائب وزیر پر تدبیر و مشرف ممالک و غیر آن هرهمه درین محل ساکت مي‌بودند - و هرهمه دم میکشیدند - و ملک مذکور ازه زبان بود - طبیعت پر بیان (۳) داشت - در گفتار خود بسیار پنداشت داشت - تا اصحاب دیگر بفکر و اندیشه جواب گوینده ملک شمس الدین چون کارکنان پیشین در زمان واحد بر بداهت جواب (۴) گفتي - و سخن باریک گرفتي - و با زمرهٔ محرران و فرقهٔ نویسندگان در بحث شروع کردي - درین محل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف که خوشه چین مورخان باریک بین ست از ازمراتب طباع انسان بتوفیق حضرت سبحان جل جلاله چند سخنے نوشته - تا فائده باشد مر خردمندان را - گفتهٔ بزرگان ست که طبائع

(۲ ن) توجه * (۳ ن) رسان * (۴ ن) جواب داد *

بر سه نوع ست - یک طبیعت را حافظ گویند - یعنی آنچه در سمع صاحب طبیعت رسد البته یاد ماند - و طبیعت دوم را طبیعت مدرکه گویند - و مدرک آن باشد یعنی آنچه دریابد یاد ماند وطبیعت سیوم را طبیعت متصرفه گویند - اعني آنچه دریابد در محل قابل تصرف کند - این همه تصنیف مصنفان و اجتهاد مجتهدان از آثار اسرار انوار این طباع مثلثه است - چنانچه مناسب این نیک بختي نوشته * * بیت *

* نی هرکه گوش و چشم و دهن داره آدمی ست *

* بس دیو را که صورت فرزند آدم ست *

فی القصه ملک شمس الدین ابو رجا البته خالي ازین هر سه طبیعت نبود - از تاثیر این طبائع ثلثه بود که اینچنین پادشاهي با جاهي صاحب تختگاهي را ملک شمس الدین ابو رجا از ره برده - و برکل مملکت بدگمان گردانیده - اینچنین اصحاب مناصب دیوان عالي وزارت دام عالیا با آن کثرت مهارت و فراست در تماشاي گفتار و کردار ملک شمس الدین ابکم ماندند * * بیت *

* هرچه شاه آن کند که او گوید *

* حیف باشد که جز نکو گوید *

افسانهٔ گله کردن ملک شمس الدین ابو رجا ازان اصحاب دیوان وزارت پیش

حضرت شهنشاه اهل بصارت

چون ملک شمس‌الدین در مملکت و امور سلطنت قابض و ضابط گشت و در کارها و کردارها در نشست یک روز در محل خلوت پیش شهنشاه رفت - درین محل حضرت شاه فرموده شمس کجا بوده‌ي - و کدام ابواب کرده از کشوده‌ي (۲) - ملک شمس‌الدین باز نموده و حضرت شاه را بزبان احسن ستود - و این لفظ فرمود که در دیوان بودم - این مقدار ملک شمس‌الدین گفت و ساکت گشت (۳) - از حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بتکرار فرمان شد - شمس کارها نیکو مي شود - درین محل ملک شمس‌الدین سر فرود افگند - و چیزي نگفت - حضرت شاه سوم کرت گوهر اسرار سفت - که شمس من از تو مي پرسم جواب سبب چه نمیدهي - ملک مذکور بحضرت شهریار مشهور گفت که بیچاره شمس چه کند - هر همه یکي گشته میان چند روز من بندهٔ درگاه را تلف خواهند کنانید * * بیت *

* مـــزن فال بد که آورد حال بد *

* مبـــادا کسی کو زند فال بد *

ملک شمس‌الدین مذکور براي خود فال بد از زبان کشیده همان دید ازین کلام حضرت شهنشاه عظام فرمان فرمود سبب چه هر همه متفق شوند - ملک شمس‌الدین ازین باز نمود چون هر همه متفق شوند عاقبت کار و انتهاي گفتار روزي باشد که چیزي پیش بندگي تخت

(۲ ن) میکشودي * (۳ ن) شد *

باز نمایند - و من بنده را تلف کنانند - چون جملهٔ اصحاب یکي شوند[2] گفتهٔ[3] من بیچاره که بجاي مي آرد - بشنیدن این کلام حضرت جهاندار نیکنام فرمان فرمود - که اي شمس من هرگز گفتهٔ کسی بیک نفسی در حق تو نشنوم[4] - تو بخاطر فراغ دنبال کارها و پرداخت کردارهاي دیوان باش - انشاء الله تعالی جل جلاله و عم نواله فردا بر اصحاب دیوان چه میکنم - چون روز دوم شد حضرت شاه بر قانون و آئین تاجداران صاحب تختگاه در محل با جاه بار داد - و بر خانجهان فرمان شد - تا جمله اصحاب مناصب دیوان عالي وزارت دام عالیا با نویسندگان ایشان و یاران دیوان و نقیبان هرهمه را پیش تخت سازد - خانجهان در همان زمان هر همه را پیش برد - درین محل چون شهنشاه اکمل ایشان را دید پیشتر طلبید - و رخ مبارک بسوي خانجهان آورد - و فرمود خانجهان این کیست یعنی شمس الدین ابو رجا - درین محل دستور مسطور باز نمود مستوفي ممالک - باز از حضرت شاه فرمان شد مستوفي چه باشد خانجهان گفت خرجهاي مملکت صحیح کند - دران محل ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک حاضر بود و بدان ناظر - علي الفور چون هور باز نمود - که ملک ضیاء الملک مستوفي ممالک و کارگذار

(۲ ن) شدند * (۳ ن) گفت من بیچاره که مي آرد شنید *

(۴ ن) ازینجا بسبب نا تمام بودن دیگر کتابهاي قلمي از یک کتاب قلمي تصحیح کرده شده *

دیوان عالیِ وزارت - چون نظام الملک نائب وزیر ممالک این چنین گفت لفظ مذکور بر مزاج حضرت شهنشاه مشهور موافق افتاد - و این کلام از درج دهن کشاد - و برین نوع اعلام داد - فرمان فرمود آري چنین ست چنانچه میگویند - شمس کارگذار دیوان وزارت درین محل حضرت جهاندار اکمل تکرار کرد که خانجهان از شمس چیزي کار دیوان تو برمي آید - خانجهان گفت تا آنکه ملک ضیاءالملک در دیوان وزارت معین شده است از کارها و کردارهاي ملکي بکلي بیغم شده ایم - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز فرمود - که خانجهان کسی که در کارها و کردارها حاوي باشد جمیع سکان گلستان مملکت و کل متوطنان بوستان سلطنت با او دشمني کنند - اگر کسي از تاثیر عداوت بسي پیش تو بگوید که ضیاءالملک در غیبت تو ترا بدیهاي قبیح بزبان فصیح بصریح میگوید تو سخن صاحب غرض در گوش کني - و عقدهٔ نقار در دل اندازي این نوع چگونه باشد - با شمس بنیاد عداوت نهي درین عداوت خرابي کار ما میشود این چگونه باشد - خانجهان گفت ملک ضیاءالملک هرگز بد نگوید - و من بنده گفت کسي در حق ملک ضیاء الملک استوار ندارم - درین محل دستور اکمل قسم عظیم بر زبان راند - بعده حضرت شاه و مکنت شهنشاه رخ جانب محرران دواوین آورد و این لفظ از زبان بر آورد - که اي خواجگان شما محرران مملکت و نویسندگان سلطنت هستید - هر یکي از شما بعضي نویسندهٔ

مشرفست - و بعضي نويسندهٔ مستوفي - و بعضي نويسندهٔ وزير
و بعضي نويسندهٔ بريد - چون شمس در ديوان باشد و اصحاب شما
از سبب موانعي در خانهٔ خود مانده باشند و شمس را بديدن
كاغذے يا رجوع دفتري ضرورت افتد دران هنگام شما را سواي اين
گفتن چارهٔ نيست كه اصحاب خود را خبر كنم بعدهٔ بدهم بدين
صورت كار ما در حيز تعطيل افتد - چون حضرت شاه و مكنت شهنشاه
اين لفظ فرمود جملهٔ محرران و كل نويسندگان سر بر زمين آوردند
و دعاي شاه و ثناي پادشاه از زبان بر آوردند - و بحضرت شهنشاه چون
دولتخواهان بازنمودند و هرهمه متفق گفتند - كه چون ملک ضياءالملک
كاغذي و رجوع دفتر از ما بطلبد هرگز حواله بر اصحاب خود نكنيم
في الحال بدهيم - درين محل خانجهان چون دستوران دانا و وزيران
مستثني گفت - و جوهر گوهر بر مزاج حضرت شاه سفت - هر آن
محرريكه در امر ملک ضياء الملک يک لحظه و يا يک لمحه تقصير كند
و يا توقف نمايد سزاي او كنم - بشنيدن اين كلام حضرت جهاندار عظام
بغايت و بے نهايت خورم شد - حضرت شاه براي بزرگي و عظمت
ملک شمس الدين ابو رجا را باراني خاص از اندام مبارک كشيده در
برش پوشانيده - و تمام اصحاب ديوان را يار او گردانيده - ازان روز باز
ديوان وزارت بكلي دست از كارها و كردارهاي مملكت باز داشته
چنانچه مناسب اين حال آن شيخ صاحب قال در گلستان مقال خود
براي تنبيهٔ دوستان نوشته * * بيت *

* حذر کن ز دود درونهای ریش *
* که ریش درون عاقبت سر کشد *
* بهم بر مکن تا توانی دلی *
* که آهی جهانی بهم بر کشد *

افسانهٔ سخن سخت گفتن ملک شمس الدین ابو رجا بر روی خواجه حسام الدین جنیدی برگزیدهٔ حضرت خدای تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله

چون ملک شمس الدین ابو رجا را محرران دیوان وزارت و نویسندگان اهل بصارت و مقطعان مملکت بعقدهٔ ضبط شدند و در زیر امر او مامور گشتند ملک مذکور دو وقت در دیوان می‌نشست - و کیفیتهای جزوی و کلی پیش او می‌گذشت - و خانجهان برآئین دستوران یک وقت در مسند نشستی - و یکپاس روز مرتب نشسته بودی - از کارها منحرف شده مکدر خاطر بودی بعده ملک شمس الدین ابورجا تا دو و نیم پاس با جمیع اشخاص در دیوان بودی - و رعب خویش از اسرار کفایت بیش باهل عمال نمودی - و آخر وقت نیز در نماز پیشین تا یکپاس شب در دیوان می‌نشست - و محاسبهٔ مقطعان اقطاعات پیش میگرفت - چون

ملک مذکور از تاثیر غرور و پندار مشهور از در سراي بازمیگشت چندان هجوم از اشخاص خاص و عام بتمام برابر او بیرون مي آمدند که سینه بسینه سائیده شدي - و ملک شمس الدین میان نویسندگان دواوین قرار داده بود بلکه خط کرده بود که هرکه از ایشان پیش از آمدن من در دیوان نیاید و بعد از بازگشتن من باز نگردد او را تدارک الیم کنم - و استقامت او باز آرم - و در بوستان آمید او خار قبیح بصریح بکارم - مسکین نویسندگان و بیچاره محرران (که مدت چهل سال کمال در عهد دولت خسرو خوشخصال راحتها گرفته و مدام و علی الدوام بربستر راحت بفرحت خفته و همیشه گوهر تنعمي به بیغمي سفته و یکایک درین مشقت افتاده) حالت این بیچارگان و مقالت این درماندگان بتقدیر حضرت سبحان و الله رحمن جل جلاله و عم نواله بدشواري کشید - و در مقامات اضطراري رسید - اتفاقا شبي از شبها ملک شمس الدین ابورجا و خواجه حسام الدین جنیدي در دیوان نشسته بودند - و نویسندگان دواوین برآئین پیشین کیفیت کارخانه با متصرف آن کارخانه پیش دیوان برده بودند - و هر یک چیزها پیشتر میگذرانیدند - ملک شمس الدین از هریک چیز با اصحاب تمییز سوال و جواب میکرد - و در بحث عنف بر مي آورد ناگاه درعین گفتار و بران کردار ماناکه خرچي دران کارخانه در سنون گذشته غیر پسند رفته بود - دران محل ملک شمس الدین در بحث شروع کرد - و بر متصرف آن کارخانه گفت - که اي فلان این چنین

خرچ غیر پسندیده بگو که کرده - آن متصرف باز نموده که دیوان خرچ کنانیده - درین محل ملک شمس‌الدین رخ بخواجه جنیدي آورد و این کلام باهتمام از تاثیر رعونت تمام بر آورد - و گفت که اي خواجه این گندگیها و نا رسیدنیها کار شماست - در کارها و کردارها که من نشسته راست مي‌آرم اگر شما را در کارها و کردارها احتیاط شود من چندین خون نخورم - و این مقدار مشقت نه بینم - ملک شمس الدین ابو رجا همین مقدار لفظ گفت - و مهرهٔ عنف سفت و بالاي جامخانهٔ دیوان ایستاده گشت - بندگي خواجه جنیدي را هم بالاي جامخانه گذاشت - و خود راه برداشت - دران وقت این مورخ ضعیف بدان مجلس حاضر بود - و درین گفتار ناظر معهذا چون ملک شمس الدین ابو رجا ازان جا رفته و خواجه را همانجا گذاشته درین مجلس خواجه جنیدي مستقبل قبله ایستاده و بدست راست از سبب بےحرمتي پیش محاسن خود گرفته و چشم پر آب کرده رو بسوي آسمان آورده - و این کلام باهتمام تمام از زبان بر آورده - و گفته الهي تو برهمه پادشاهي - بکرم عام و شفقت تمام من بنده را باز درین جامخانه نیاري - تا بوقت پیران سال و در ایام ضعف کمال از دست این مشتي بےهنجاران بےباکان فضیحت نشوم - و با آب روي ازین جهان روم - بندگي خواجه جنید این سخن گفت - و از بالاي جامخانه سمت خانه باز گشت - سبحان الله و بحمده همدران شب خواجهٔ بزرگوار را تب گرفت - بعد از ششم روز

ازین دنیا بسوي عقبی خرامید - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري که هریک بنده را در درگاه حضرت بےنیاز الوهیت صمدیت جلت قدرته و علت کلمته عجزي و رازي و نیازي دیگرست و کاری و باری و سازی بیشترست * * بیت *

* مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست *

* کمر بخدمت سلطان به بند صوفي باش *

زهے بزرگي خواجه جنیدي - خواجۀ مذکور مردي صالح و متقي و متدین و امین و راستکار و خوش گفتار و نیک رفتار و احسن کردار و تمام وقار بود - و مرید خدمت شیخ المشائخ شیخ رکن الحق و الشرع والدین ابوالفتح قدس الله سره العزیز بود - یک کرامت همین بود که مجرد مناجات حاجات بحضرت قاضي الحاجات آله بے جهات اجابت افتاد - و بحضرت الوهیت مجیب الدعوات جل جلاله و عم نواله قرب یافت - و سر بر آستانۀ دار البقا نهاد - تا معلوم جهان و جهانیان و عالم و عالمیان گردند که در عهد دولت فیروزشاه بعنایت حضرت آله این چنین اهل قلم مجیب الدعوات بودند - و کارهاے حاجتمندان و کردارهاي مستمندان باتمام مي رسانیدند

اکنون بعنایت بیچون و حمایت بیچگونه جل جلاله و عم نواله باز آمده شود بر سر سخن - یعني ملک مذکور از آثار غرور و اسرار فجور بر خواجه جنید مشهور مواخذه کرد - و بر آئینه جمال پاک او کلف عیب پدید آورد - و بے باکوار کلام از زبان برآورد - و در

واقعه حال این معنی نبود که جنیدیی در کارها و عملها نرسیدے
و یا از قسم فهم کارکنی قاصر بودے - و یا سند کارهای ملکی
ندانستے - همه میدانست - آرے رسمیست قدیم و آئینیست مستقیم
چنانچه والیِ مملکت باشد و هر مهرهٔ که از قسم روش خویش
می‌تراشد جمله توابع او بر مزاج آن پرداخت رسانند - و بر مزاج آن
کوشش بیش گمارند . اگر در عهدی پادشاهی دست بظلم دراز کند
هرآئینه خلائق دیگر که تبع او اند مانند شیر باندک قیل و قال و
مقال بد حال بر خلائق ظلم کنند - و در هر عصری و نوبتی و دهری
چون پادشاهی با جاهے دین پناهی صاحب دستگاهی دانا و آگاهی
در شهری عدل و فضل و بذل کند متعلقان او نیز راه عدل و فضل
و بذل گیرند - و انصاف پیش گیرند - و متابعت والیِ خود کنند
که الناس علیٰ دین ملوکهم * * بیت *

* پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیردست *
* دوستدارش روز سختی دشمن زور آور ست *
* با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین *
* زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر ست *

فی الحاصل همچنین سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله جل جلاله
و عم نواله در دور عظمت و طور مکنت خویش از تاثیر خوف
قهاری و هراس جباریِ حضرتِ پروردگار غفار ستار آمرزگار کامگار
جهاندار جل جلاله و عم نواله بر جمیع خلائق کبار و صغار احسان ورزیده

و حکم شرع کرده - و بحلم فراوان عمر بسر برده - خیانت هریکي از قسم ملکي و مالي بخشیده - و در مدت چهل سال کمال هیچ کارکني را سیاست نکرده - و در عهد سلاطین ماضیه از سبب اندک خیانت و طلب مالي قلیل اهل عمال پراغفال پریشان حال را سیاستهاي گونا گون و شدتهاي روز افزون شدي - در عهد دولت و دور مکنت فیروزشاهي هیچ کارکني را و کاردارے را سیاست نشد مگر قاضي صدر الملک مقطع خط مهوبه را - و آن چگونه بود - ماںا که بر قاضي صدر الملک موازنهٔ پنجاه لک سکه باغ معاملتي فرود آمد آن باقي را بتمام او تلف کرد - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته که پسر قاضي صدر الملک یک پاتر را بر خود داشته بود - با او انواع تمتعات میذمود - او را هرروز پنج سیر مروارید را چونه براي خوردن مي بایست - مردمان پسر قاضي صدر الملک این قدر مروارید را چونه آن پاتر را میخورانیدند - المقصود چون بر قاضي صدر الملک مقطع خط مهوبه این قدر باقي دیواني بیرون آمد با آن هم سلطان فیروز شاه صاحب فتح و جاه او را نمي گشت - و میگفت که خون همچو توئي که ریزد او سر خون خود میدارد - او خود التماس کرد و این لفظ از زبان خود بر آورد که من از سر خون خویش باز آمدم - درین محل راویان روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده که قاضي صدر الملک را زحمتي شده که از تاثیر آن زحمت دلیل هستي خود دشوار

مي دانست - و بدان سبب قاضي صدرالملک در مهوبه خود را در چندين جنگها انداخت - چون تقدير او نبود سلامت مي ماند چون باقي مال اقطاع بر او فرود آمد او خود التماس کرد که من بنده از سر خون خود بازآمدم - بعده او را پيش درباو حضرت جهاندار سياست شد - الغرض چون دور پادشاهي و طور شاهنشاهي فيروزشاهي اين‌چنين بود هر آئينه جملهٔ محرران و جميع نويسندگان آن عهد بر زمرهٔ عمال و فرقهٔ کارکنان پراغفال همه حال وبهمه احوال عفو ميفرمودند - و در حجتها تاکيد بسيار نبود - وگر نه معاذ الله که از ذات شايسته صفات خواجه جنيدي و خواجه شرف مالوه ذرهٔ خيانت آيد - و يا شمهٔ آثار مداهنت روي نمايد - و يا بغير تبليغ و فرمان طغرا خرچي غير پسند شود - اما ايشان باندک حجت بسند کرده بودند - آرے بوالعجب اسرارے - بارها درين گفتار ها آن شهنشاه با جاه سلطان فيروزشاه فرمودي که من دست چپ خود را استوار ندارم - و خواجه شرف مالوه را استوار بدارم - حاصل ازين آنست که هر يکي دران عهد اين چنين اشخاص بودند - و هر همه قناعت داشتند - و مردمان مصلح بودند - معهذا چون ملک شمس الدين اهل هوا در ديوان وزارت نشست مصداقهاي سلاطين ماضيه پيش گرفت - بدان سبب بر اهل ديانت و امانت لفظ عيب گفت و اين جمله از آثار ناداني و رعونت نفساني و تاثير حرص انساني و اشکال وسوسهٔ شيطاني ست - در اقامت اين چيزها موجب

ندامت و شماتت ست - زمرهٔ اهل عقل و فرقهٔ ارباب فضل از سبب مصلحتي عارضي مردمان معتبر را در معرض ملامت و اهانت نيارند - زيراچه عجب قومي اند زمرهٔ كاركنان و فرقهٔ عابدان هر يكي كارهاي تحرير و كردارهاي تقدير از قليل يا كثير نهايت بدانند - اما چون روش سلطان فيروزشاه بالهام حضرت الله همه وقت سوي علم و احسان و ايثار بودي و براي منافع خلق كوشش مينمودي بدان سبب جميع كارگذاران عهد دولت او در محاسبهٔ اعمال عمال سهولت ميگرفتند - و متابعت ملك خود مي‌كردند *

* شعر *

* زور منديِ مكن بر اهل زميـــن *
* تا دعايت بر آسمـــان نـــرود *

افسانهٔ عيب كردن ملك شمس الدين ابو رجا بر اصحاب مناصب ديوان عاليِ وزارت دام عاليا

چون ملك مذكور از آثار قرب شهنشاه مشهور در ديوان وزارت چون هوا خواهان ضابط گشت جمله اصحاب در روزگار پستي نشستند ملك شمس الدين بر اصحاب ديوان الفاظ عيب گفت - و جوهر گوهر نا حفاظي سفت - بعضے را گفت مشتي مخلوليان - يعني پدران ايشان در ديوان وزارت كاري و شغلي داشتند - چون نقل كردند

حضرت شاه در باب پسران ایشان مرحمت کرد - وشغل پدران به پسران داد - و ایشان از کارها و کردارهاي دیوان وزارت و عملهاي آن قاصرند و از آثار ادراک مایوس و غافل - ایشان مشتي از طائفهٔ مخلولیان اند و بعضي را لنگر جامخانه نام کرده بود - یعني چنانچه لنگر جامخانه در وقت فراش جامخانه در کرانهٔ آن میدارند تا جامخانه از آسیب باد سرد نجنبد هم همچنین ملک شمس الدین فرمود بعضي اصحاب دیوان وزارت از عقل و کفایت خالي و عاري اند - و بوقت نشستن وزیر ایشان پیش مسند مي‌آیند - و طریقهٔ لنگر جامخانه . بالاي جامخانه مي‌نشینند - و از کارها و عملهاي مملکت هیچ نمیدانند گویا که سنگها اند - هم همچنین ملک شمس الدین بارها با محرمان خود کفتي و مهرهٔ صحبت سفتي - که خانجهان را در کرانهٔ چاه رسانیده ام - همین یک زینه مانده است - بعضي از حال غفلت و سهو جبلت او در کارهاي دیواني پیش حضرت سلیماني چنان بازنموده ام که سلطان فیروزشاه برین شده است تا خانجهانرا از دیوان وزارت معزول کند * * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *

* که نام بزرگان بزشتي برد *

آري عجب کاري وبوالعجب کرداري - آن روز که ملک شمس الدین ابو رجا را بند کردند و جلا وطن گردانیدند مردي نزدیک او رفت وگوهر اسرار سفت - و گفت اي ضیاء الملک تو خود را کافي و

عاقل و فاضل و کامل بگویانی - از آثار عقل نباشد که خود را درین معرض آري - ملک شمس الدین بران شخص گفت چکنم مرا با وزیري کم ذات و دستوري نادان صحبت افتاد که او مدام ابواب بے فهمي کشاد - چنانچه روزي از روزها کیفیت شخصي پیش وزیر آوردند - مانا که آن شخص چیزي خیانت کرده بود و وي را خیانت ثابت شده - من بران شخص بحجت بر آمدم و برو الفاظ معاملت گفتم - دران محل خانجهان آغاز کرد ملک ضیاء الملک بر بندگان الله تبارک و تعالی بسیار نه پیچند - اگر خدا بر بندگان عدل کند آثار وجود ایشان نماند - درین باب چنانچه حدیث پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم ست - کما قال النبي صلی الله علیه و سلم هل جزاء الاحسان الا الاحسان - خانجهان این آیهٔ کلام الله را حدیث ساخت - دران محل من گفتم که خوند خان این آیهٔ نص کلام الله است - که الله تبارک و تعالی فرموده حدیث نیست - خانجهان معلوم کرد که آیهٔ قرآن را لفظ حدیث گفتم - خانجهان گفت خواهي این حدیث باشد خواهي نص باري بهمه حال احسان نیکو چیزیست - اکنون وزیري که میان نص و حدیث فرق نداند او چه وزارت تواند کرد - القصه بطولها و عن قبولها ملک شمس الدین ابورجا بر کل اصحاب این چنین عیب آغاز کرد - الفاظ تکبر و کلمات تجبر از زبان بر آورد - بلکه در کل دیوانها دست انداخت - چنانچه دیوان عرض و دیوان رسالت و دیوان

بندگان زیر حکومت او شدند - و کار مقطعان بجائی رسیده و بمرتبهٔ کشیده که چون مقطعان از اقطاعات در حضرت مي‌آمدند اول در خانهٔ ملک شمس الدین ابورجا میرفتند - و اورا مي دیدند بعده پایبوس سلطان فیروز میکردند - و مسکین متصرفان کارخانها همیشه در زیر پاي او مي‌بودند - و خانجهان نیز چون اصحاب تمییز همان حکم کردے که دران مطلوب ملک شمس‌الدین بودے - چون ملک شمس‌الدین دید که حضرت شاه فیروز وابستهٔ کمین من گشت و وزیر محتاج کلام من شد و جمله مقطعان اقطاعات و عمال معاملات مطیع و منقاد من گشتند راه طمع ملک شمس‌الدین (که براي آن تعبیه کرده بود) پیش گرفت - و درین کار از دل و جان در نشست و دست بر رشوت دراز کرد - هم بر خلق سختي کردے - و هم از خلق رشوت ستدے - دوم روز سیوم روز خالي نبودے که حضرت شاه سلیمان جاه بارانيِ کسوت خاص از وجود خویش از آثار شفقت بیش دادے - آرے بوالعجب اسرارے - هرانکس که بر سلاطین امامان دین هواخواهي کند (تا رضاي پادشاه و پیشواي ایشان پیش گیرد براي آن تا ازین چهار گوهر آبدار یک گوهر نامدار بدست آید) چهار طائفهٔ اند - یک طائفه براي آن هواخواهي کنند تا پادشاهي را مخلص باشند - و همه وقت گوهر حلال خواري تراشند - و براے قوام مملکت و نظام سلطنت مدام و علی الدوام در هواخواهي کوشند - و ذرهٔ طمع در دلهاي ایشان نباشد - زهے

این طائفهٔ حلال خوار و دوستدار - و طائفهٔ دوم براي منتشر شدن نام و آوازهٔ خویش از تاثیر نخوت بیش هوا خواه پادشاه باشند - و براي زیادت شدن جاه و منزلت دنیاوي اخلاص نمایند - توفیرات مالا یعني پیش پادشاه نمایند - و احداث جدید کنند - بدان سبب خلق خدا مستهلک گردد - چنانچه خواجه شرف الدین قاسي در عهد سلطان علاء الدین کرد - براي توفیرات لایعني مملکت را مستهلک گردانید چنانچه از حالت آن این موخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب علائي بتوفیق حضرت کبریائي مشرح بازدیده - اگرچه این طائفه مخلص باشند بیک وجه مخرب باشند در حقیقت - زیراچه از توفیرات بسیار و کاویدن بےشمار مملکت روي بخرابي آرد *

* بیت *

* طمع را تا تواني دور میـــدار *

* بسا سر زین طمع برباد رفتست *

طائفه سیوم هوا خواهيِ سلاطین بریا و نفاق کنند براي خلاص جان خویش - اما زمرهٔ سلاطین و فرقهٔ امامان دین عجب قومي اند در کلیله و دمنه نوشته است عجب گوهري سفته است - که ایشان مانند جمال امرد و جوانيِ عورت اند - و طائفهٔ چهارم هواخواهي براي طمع خود کنند - چنانچه ملک شمس الدین ابورجا کرد - از غایت هواخواهي سلطان فیروزشاه را بر تمام مملکت و کل سلطنت بد گمان گردانید - و خود دست در طمعِ دراز کرده از همه مقطعان

اقطاعات و عمال پرگنات و متصرفان کارخانها رشوت ستد - انگاه درباب او
سخن مستحسن گفت - تا کار رشوت بجائے کشید و بمرتبۀ آرامید که
ملک شمس الدین بر اهل عمال بے غایت و بے نهایت پیچیدگی
میکرد - چنانچه آن بیچاره بیچاره شدی - و در عالم تحیر افتادی
چون ازو رشوت ستدی بعد ازان ازسر او باز آمدی - در اول حال و
ابتدای مقال چون ملک شمس الدین خواستی که بر کسی پیچید
و سختی کند او را پیش وزیر کردی - چون ازو رشوت ستدی باز پیش
خانجهان چنان ذکر او کردی که او را خلاصی دهانیدی - و خانجهان
نیکو دانستی که ملک مذکور بمستور سبب رشوت چنین میکند
خانجهان بر تائید قول ملک شمس الدین حکم کردی - برای آن
تا نابکار ابو رجای بےهنجار از آزار وزیر باز آید - و حضرت شاه و
مکنت شهنشاه را معلوم گردد که مخلص درگاه کیست و منافق درگاه
کیست - و همانکس که ملک شمس الدین را رشوت دادی همان زمان
پیش خانجهان آمدی - و ازان حال بتمام و کمال باز نمودی که
من بنده همین لحظه چندین رشوت داده ام - درین محل خانجهان
فرمودی ای نادان رای هرچه ابو رجا میطلبد باید داد - تا حکم
خدای عز و جل چیست - سبحان الله و بحمده وقتی کاری از
کارهای ملک سید الحجاب بر شمس الدین افتاد - دران ایام بتقدیر
حضرت علام جل جلاله و عم نواله ملک سید الحجاب نیکنام برابر
رکاب سلطان فیروزشاه در سواری بود - کسان ملک سید الحجاب هر روز

در خانهٔ ملک شمس الدین آمد و شد میکردند - و براي اتمام کار خود مزاحم میشدند - چون اهمال و اغفال او بسیار دیدند از حال آن مقال و قیل و قال احوال کار بتمام و کمال در لشکر بر ملک سید الحجاب نبشتند - و برین جمله باز نمودند - که البته ملک ضیاء الملک در کارهاي بندگي ملکي اهمال میکند - براي او نوشته بفرسنند - ملک سید الحجاب مکتوبي براي ملک شمس الدین نبشت - و انواع اشجار محبت درگلزار مؤدت کشت و در پایان قرطاس این بیت نوشت * بیت *

* چند روزي دزد اگر قصد متاعي کردهٔ *
* خانه هم خالیست خصم خانه هم بیدار نیست *

هم بدین طریق تمام خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت فیروزشاه دشمن او شدند - و در پي او افتادند - دران ایام و بدان هنگام ملك زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک (که در عهد سلطان قتلغسه در ممالک شده بود و خطاب خانجهان یافته بود) در صدر عزت جولانگري میفمود - روزي از روزها ملك زاده فیروز و ملک شمس الدین یکجا نشسته بودند - دران وقت پیش ملک شمس الدین محاسبهٔ اقطاع میگذشت - در هر یک لفظ ملک مذکور الفاظ پیچش میگفت - چنانچه آن کار کن را پاي از ته میرفت - درین محل ملک زاده فیروز جوهر گوهر احسن سفت - و بکلام مستحسن گفت ملک ضیاء الملک این دو چیز هرگز دست نخواهد داد - هم زبان

دراز و هم دست دراز - اگر زبان دراز میکنی دست را کوتاه باید گردانید - درین محل ملک زادهٔ مذکور بمسطور گفت ملک ضیاء الملک من شنیده ام که شما را در دیوان عرض هم شروعی شده است * تا سلسلهٔ یاری یاران در جنبش آید - ملک شمس الدین گفت - چه میکنم مشتی دزدان مانند رهزنان جمع آمده اند و دزدیها میکنند - از استماع این کلام و شنیدن این پیام ملک زادهٔ نیکنام فرمود که ملک ضیاء الملک نیز شده است که هر همه یکی شوند و متفق گردند - صاحب تاب آور گردند نباید که بر تو روز را بسر آرند * * بیت *

* پندم دهندم بشنوم خواهم که صبرے هم کنم *

* چونتو بخاطر بگذری دل باز خسرو را همان *

افسانهٔ جلا وطن کردن سلطان فیروز ملک شمس الدین را در مرقات میان نهالستانها

معهذا خانجهان را کار ملک شمس الدین مهم را از اهم پیش آمد - و از اصحاب دیوان وزارت از جملهٔ متقدمان اهل بصارت و مهارت کسی آن چنان نبود که با ملک شمس الدین ببیان ملیح و زبان فصیح تصریح مقالت معاملتی تواند کرد - زیراچه بغدگی ملک الشرق و ملک نظام نائب وزیر ممالک و خواجهٔ حسام الدین جنیدی پرتدبیر و خواجهٔ شرف مالوه صاحب تحریر و تقریر این

چنین بزرگوار کبار که اهل این کار بودند هر همه ازین سرای فاني سوي سراي باقي خرامیدند - اگرچه خواجه رکن الدین پسر خواجه جنیدي و خواجه یمین الدین پسر خواجه شرف الدین مالوه کار پدران خود یافته بودند بر دفاتر خود مي نشستند از غایت قربت ملک شمس الدین دم زدن نمي توانستند درین محل خانجهان براي پرداخت کارها و کردارهاي دیوان وزارت نائب اشراف ممالک ملک خطرالدین را مردي کافي و صالح و عاقل و دانا و فراهم در امور ملکي و مالي با مهارت یافته - در غور عمل عمال رسیده - در بحث نکات تحریر و گفتار تقریر نهایت دریافته - خانجهان اسرار نهاني به پنهاني بر ملک مذکور بمستور کشاده - و از حالت مقالت ملک شمس الدین آگاهي داده - که چنان میباید کوشید که این خار قبیح ازین گلزار فسیح بصریح باید کشید - چون از زبان خانجهان شنیدند جمله اصحاب دواوین یکجا شدند - و ملک فضل آله علي بلخي اگرچه نائب مستوفي بود محرر میماند - المقصود بحکمت حضرت ودود جل جلاله و عم نواله جمله اصحاب دیوان در علمهاي ملک شمس الدین شروع کرده نظر بر جمال اوراق عمل ابورجا انداخته دفاتر اقطاع سامانه و گجرات سمت پیش داشته - در هر یک رموزات عملیات براي تحقیق نکات ذهن گماشته - پس نیمتهاي ابورجا بر دست آورده پیش دستور مستور باز نموده - چون

مزاج حضرت شاه بر او بغایت و بي انهایت صالح بود خانجهان براي گذرانیدن مکث میذمود - همدرین میان بتقدیر حضرت سبحان جل جلاله و عم نواله کار ملک عبد الله کارکن پیش ملک شمس الدین افتاد - چنانچه ملک عبد الله مذکور پیش حضرت جهاندار مشهور بصریح کلمات قبیح ابورجا بزبان ملیح بیرون داد - و ابواب راستي بدرستي و درشتي کشاد - راویان روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده اند که ملک عبد الله کارکن از آل پادشاهان خراسان بود - بحضرت فیروزشاه خدمت میکرد - مانا که ملک عبد الله مذکور دو پرگنه داشته - دران هردو پرگنه از رقم دیواني و محصول قانوني زیادت حاصل میشد ملک شمس الدین هم در پرگنات او پیچید - و کارکنان او را آزارید - و در مباحثه و محاسبه کشید - خانجهان نیز چون اصحاب تمییز از سبب مصلحت الفاظ معاملت از زبان کشید - عبد الله کارکن بر ملک شمس الدین مذمت بسیار کرده - و از دل و جان برو رجوع آورده - چون مصداق ابورجا بر پیچش بود مذمت عبد الله نشنید - ملک عبد الله کارکن از احوال این حال بر خانجهان گفته تا ابورجا را از سر من باز دارد - دران محل خانجهان بر ملک عبد الله مذکور گفت که خصال ابورجا که افعال او قبیح ست تا چیزي نستاند هرگز از پیچیدن نماند درین محل دستور اکمل بر ملک عبد الله بسیار گفت - و بعده

او را برین آورده تا شرح این مقال و فصل این احوال و افعال و قیل و قال بد خصال ابورجا در سمع مبارک حضرت فیروزشاه رساند - و جهانی را از شر ابورجا خلاص سازد - معهذا روزی از روزها حضرت شهنشاه مصفا در محل بارجای با صفا بار داده بود و ملک عبد الله کارکن پیش تخت فلک رفعت دام رفیعا بازنمود و ابواب راز خود باز کشود - آغاز کرد که از صدقهٔ شاه جهان و شهنشاه دوران بندهٔ درگاه و کمینهٔ این بارگاه دو پرگنه دارد و ملک ضیاء الملک در پرگنات بندهٔ درگاه بغایت و بی نهایت می پیچید برای آن تا رشوت ستاند - درین محل حضرت فیروزشاه. اکمل ملک شمس الدین را طلبید - و این لفظ از زبان بی زیان خود کشید - فرمان شد عبد الله چه می گوید - ابورجا بازنمود که پرگنات ملک عبد الله محصول اندکست - و حاصل بسیار و بی شمار ست - ملک عبد الله جوهر گوهر ملکی نکات مشهور سفت - و گفت که از صدقهٔ شاه جهان تمام مملکت دار الملک دهلی بعنایت ازلی جل جلاله و عم نواله در عهد دولت شاهی و طور مکنت شهنشاهی خراجها و محصولهای که هست یکی بده رسیده - هرکجا که تو رشوت می ستانی ازو میگذری - و هر که ترا رشوت نمیدهد بر او قصد می نمائی - من بنده رشوت ندارم ترا از سر خود چه نوع باز آرم - هر آئینه در کار من پیچش بسیار و قصد بیشمار ست - درین محل جمیع اعوانان حضرت

سلطنت و انصار مکنت مملکت که دران محل حاضر بودند بیک اتفاق باز نمودند - و ابواب باطن بظاهر کشودند - و متفق اللفظ والمعني گفتند - هم همچنین است که ملک عبد الله باز نموده حضرت فیروزشاه پادشاهي با فراست و کیاست بود دریافت که شمس ابورجا در گلزار مملکت و بوستان سلطنت تخم عداوت کاشته - حضرت شاه از غایت تامل و تفکر بسیار في الحال از مجلس برخاست - و خانجهان باز گشت - چون در خانهٔ خود رسید دران وقت کارکنان دواوین آن درهاي ثمین و گوهرهاي متین که خیانت ملک شمس الدین در سلک گفتار و دفتر کردار منسلک گردانیده بودند پیش دستور بمستور باز نمودند - یک ازان این بود دران ایام که ملک شمس الدین نیابت اقطاع گجرات یافت از پیش تخت فلک رفعت مبلغ نود هزار سکه بوجه قرض براي استعداد خویش از خزانهٔ موفوره ستده بودند و آن مبلغ تا غایت روز که ملک مذکور شغل استیفا یافت فرود نیاورده بود - و خط قرض او همدران محل بود - خانجهان اصحاب خزانه را طلبیده ایشان را آگاه گردانیده - تا آن خط مبلغ نود هزار تنکه را بر محل خلوت در غیبت من پیش تخت بگذرانند - چون اصحاب خزانه مانند هواخواهان یگانه از حال و مقال آن خط پیش تخت باز نمودند از زبان شاه جهان این الفاظ کشاد - که تا غایت روز این مبلغ بر او براي چه گذاشته

حضرت شاه چون آئین خسروان عالم پناه بر اصحاب خزانه مزاج
گرم کرده - ایشان هر همه خاموش مانده هیچ جواب نداده
سلطان فیروزشاه بالهام حضرت الله جل جلاله و عم نواله دریافت
چون ابورجا در مملکت قابض و ضابط گشت در صحن چمن
اعلی و ادنی اشجار غفلت کاشته - از غایت خوف او کسي
این مال طلبیدن نتوانست - درین محل فرمان خسرو جهان شد
تا خانجهان را بگویند که این مال از ابورجا ذوالحال فی الحال
بقیل و قال بستانند - و ملک نظام الملک نقل کرده بود - فی القصه
چون دستور مسطور دریافت که تنور گرم شده اصحاب خود زا
طلبید - و ایشان را بر راه گردانیده که تنور گرم کردهٔ دیگر
میباید زد - اصحاب مناصب دیوان باز نمودند - و ابواب راز
باز کشودند - و هر همه متفق گفتند - دران ایام که ملک
شمس الدین ابورجاي خود کام در گجرات بود از درگاه حضرت شاه
و مکنت شهنشاه فرمان برین جمله بود هر آن سوداگرے که
پیل از جزائر رود نیل براي حضرت بیارد هر پیل که درمیان
راه سقط شود بهاي آن پیل نیز آن سوداگر را از خزانه بدهند
بر مضمون این فرمان ملک شمس الدین فتّان بدروغ بهاي
چند پیل از دیوان وزارت مجرا برده - و آن مال میان اموال خود
داخل گردانیده - چون خانجهان همچون دستوران اینچنین
کیفیت متین از اصحاب دیوان شنیده آن سوداگران را حاضر

گردانیده - و اصحاب خود را بر راه کرده تا در غیبت من
این کیفیت پیش تخت بگذرانند - اصحاب دیوان وزارت چون
ارباب اهل مهارت از حال این کیفیت و مقال این خیانت
پیش تخت اعلی باز نمودند - حضرت شاه و مکنت شهنشاه
از ابو رجاي اهل تباه بکلي بد اعتقاد گشت - چنانچه شیخ
سعدي علیه الرحمة و الغفران فرماید * * بیت *

* حرامش بود نعمــت پادشاه *
* که هنـــگام فرصت ندارد نگاه *

المقصود روز دیگر خانجهان در ملوک خانهٔ سلطان نشسته بود
و ملک شمس الدین پیش خانجهان رعنائیها مي‌نمود - دران
حالت حضرت جهاندار با مهابت رخ بسوي ملک عبد آله
کارکن آورد - و فرمان فرمود که عبد آله در ملوک خانه کیان
نشسته اند - ملک عبد آله باز نمود که خانجهان و ملک
ضیاء الملک نشسته اند - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان
فرمود که ابورجا را چه مجال که پیش خانجهان بنشیند
فرمان شد عبد آله برو ابورجا را باز بگیر و ایستاده بکن - همان
زمان ملک عبد آله از پیش شاه جهان در ملوک خانه آمد
و ابورجا را از محل کمرگاه گرفت - و گفت فرمان میشود - ترا
چه مجال که پیش خانجهان بنشیني - سبحان الله و بحمده
دران روز این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف دران جمع حاضر

بود - و بدین گفتار ناظر - میان باریدهان دیوان عالی وزارت خدمت میکرد - معهذا چون ملک عبد آله ابورجا را از کمر گرفته ایستاده کرد درین محل ابورجا فی الحال ایستاده شد و کلهٔ علم که در بر او بود کشید - و کلاه دولت که بر سر داشت فرود آورد - و پیش خانجهان ایستاده کیفیت میگفت - سبحان الله و بحمده این دنیا هیچ ثباتی و درجاتی ندارد - وای برای آن کسان که دل بر دنیا بستند - و از نعمت آخرت دور افتادند *

* بیت *

* سعدی زمانه گر بشکر پرورد ترا *

* چون میکشد بزهر ندارد تفضلی *

روز دیگر فرمان از خسرو جهان شد تا ابورجا را پیش تخت بندند و هر دو دست کله بکنند - همچنان کردند - در مطالبه و مصادره کشیدند - و تسلیم خانجهان گردانیدند - تمام اسباب خانهٔ او را آوردند - میان در سرا ایستاده کرده و اسباب خانهٔ او از هر جنس بیشمار آورده درون در سرای انبارها زدند - دران روز تمام خلق اهل بازار از ساکنان هر چهار شهر برای دیدن اسباب ابورجا آمدند - درمیان در سرا هجوم خلائق بیشمار شد - از غایت هجوم بسیار آواز آن گفتار اهل بازار بگوش حضرت شهریار افتاده - درین محل حضرت شاه فرمود این شور چیست حاضران درگاه و ناظران بارگاه باز نمودند که بازاریان هر چهار شهر

براي تماشاي اسباب ابورجا آمده اند - فرمان شد اگر ابورجا بدي كرد با اهل مملكت ما كرد - ازان بازاريان چه كرد - كه ايشان با فرحت تمام براي ديدن تماشا آمده اند - اهل اختصاص بازنمودند چون ابورجا در مملكت ضابط گشت - درين مدت كالاي هركه خريد كردي بران مسكين زور آوردے - و البته از بهاي اصل چيزي نقصان دادي - از خوف رعب او كسے چيزے گفتن نتوانستي - چون اهل بازار شنيده كه احوال شمس الدين ابورجا بدين پايه رسيده براي ديدن او و اسباب او آمده اند - درين محل شهنشاه اكمل فرمود زهے حيات بد كه ببدنامي گذرانيده - و حضرت شاه اين بيت فرمود *

* بيت *

* سعديا مرد خردمند نميـــرد هرگز *

* مرده آنست كه نامش به نكوئي نه برند *

حضرت شهنشاه فرمان فرمود تا در درها بگويند كه خلائق درون آمدن مانع نباشند - خلق خدا بيايد به بيند - المقصود اسباب خانۀ ملك شمس الدين بها كردند - مبلغ هشتاد هزار تنكه را شده بود گويندۀ در كوي عداوت پويندۀ بحضرت فيروزشاه گويندگي كرد و برين جمله باز نموده كه ابورجا درون حصار جهان پناه خانۀ دارد درون آن خانه ميان آستانه جائے يافته درون آن جا تنكهاي زر داشته چون دران خانه تفحص و تجسس كردند مبلغ سه هزار تنكۀ زر

بیرون آمد - بعدہ خانجہان گفت اي شمس مکار مال دیگر بیار ابورجاي بے هنجار جواب داد که مال دیگر ندارم - کیفیت این پیش حضرت شاہ باریک بین بردند - حضرت شاہ بر دستور هواخواہ مزاج کرد فرمان فرمود مگر تو مال ستدن نمیتواني - مدام در تن آسائي میگذراني - خانجہان که دشمن ابورجا بود ابورجا را در بست - و شدت کشیدہ کار ابورجا بدین پایه رسیدہ - معهذا بتقدیر خداي تبارک و تعالی عز و جل چون اسباب خانۂ ابورجا مي آوردند و درون در سراي انبار میزدند مانا که درمیان یک صندوق سه بدرۂ زهر حلاهل با تبرهاي زرین بیرون آمد آن بدرها را پیش حضرت شهنشاہ جهان پناہ بردند - از حال آن مقال بتمام و کمال باز نمودند - درین محل حضرت جهاندار اکمل فرمود - تا از ابورجا به پرسند که این چندین زهر حلاهل براي چه جمع کردہ بودي - ابورجا مذکور جواب فرستاد که این زهر براي عیال و اطفال خویش جمع کردہ بودم - ازین سخن حضرت جهاندار فرمود که ابورجا مردي شیاد و مکارست - براي جان بعضي مسلمانان جمع کردہ - حضرت الله تبارک و تعالی آن اشخاص را از قید و کید او خلاص داد - فرمان شد این هر سه بدرۂ زهر را فرود کوشک شهر معظم فیروز آباد بر لب آب جون بسوزند - الغرض بعد از چند روز حضرت شاہ فیروز صاحب فتح و بهروز در سواري شکار سمت کفار حریم بداؤن شد - ابورجا را

براي طلب مال تسليم خانجهان كردند - مدت شش ماه دستور هواخواه هر روز در مسند نشستي - دران محل ملك شمس الدين را چندان ميزدند كه چوب شكسته شدے - و ذره ذره گشتي اما زهي دليري ابورجا كه چندين لت ميخورد هيچ وقتي لفظ توبه نگفت - هر روز چندان لت خوردي از غايت لت بے طاقت شدي - پاي او گرفته كشاله كنان از پيش مسند خانجهان بيرون مي آوردند - باز روز ديگر دو چندان لت خوردي - چون مدت شش ماه دستور هوا خواه ملك شمس الدين اهل تباه را لتهاي بليغ و شدتهاي گونا گون كرد بعد ازان از حضرت شاه و مملكت شهنشاه فرمان بجانب خانجهان آمد تا شمس الدين ابورجا را در مروت و تهلك جلا كنند - و اين تهلك و مروت سمت غربست ميان نهالستانها و بيابانها - و دران زمين بى آبي ها بسيارست - چنانچه مناسب آن شيخ سعدي عليه الرحمة و الغفران فرمايد *   * بيت *

* در بزرگي و دار و گيـــر عمل *
* ز آشنـــايان فراغتـــي دارند *
* روز در ماندگي و معـــزولي *
* درد دل پيش دوستـــان آرند *

القصه بطولها و عز قبولها چند گاه كه حضرت فيروز شاه در حيات بود و بر تختگاه مملكت جولان گري مي نمود ملك شمس الدين ابورجا

در تهلک و مروت جلا ماند - چون دور محمد شاه بن فیروز شاه رسید سلطان محمد ابورجا را ازان مقام باهتمام تمام آورانید - اما از آسیب اثر زخمها که از خانجهان خورده بود بر اسپ سوار شدن نمیتوانست - پالکي سوار مي گشت - بعد چندگاه ابورجاي خود خواه خرامید - و سر بدان جهان نهاد - ابورجا مدت سه سال در دیوان وزارت نشست - و طائفهٔ جمع اصحاب فرود گرفت - جمله مملکت را درهم و برهم زد - بعد ازان در سال سنهٔ ۷۸۹ تسع و ثمانین و سبعمائهٔ شور خاست * * بیت *

* دوران بقا چو باد صحـــرا بگذشت *

* تلخي و خوشي و زشت و زیبا بگذشت *

* پنداشت ستمگر که ستـــم بر ما کرد *

* در گردن او بماند و بر ما بگـــذشت *

ایدون و همیدون چند مقدمهٔ دیگر از احوال تعبیهٔ عهد سلطان فیروزشاه کتابت کرده آید - بعده تمام کرده شود بر ذکر مناقب فیروزشاهي بتوفیق حضرت آلهي جل جلاله و عم نواله *

مقدمهٔ دوازدهم بیان خط ملک شمس الدین دامغاني و اظهار کرامت سلطان فیروزشاه بکرم الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله

نقل ست که در عهد دولت سلطان محمد شاه بن

تغلق شاه بحکمت حضرت علام جل جلاله و عم نواله هژده محل فطرت شد - چنانچه دنبال آن فطرتها سلطان محمد تغلق خون خورد - اما بکرم حضرت الله جل جلاله و عم نواله در عهد دولت فیروزشاه مدت چهل سال کمال هیچکس از آثار دستگاه بسي بیک نفسي دم مخالفت نزد - مگر ملک شمس الدین دامغاني بحکمت رباني جل جلاله و عم نواله - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - از جلوس نیک نفوس سلطان فیروزشاه تا سال سنه ۷۷۷ سبع وسبعین و سبعماية بکرم الله و عنایت الله تبارك و تعالی جل جلاله و عم نواله در ملک راني و جهانباني و سلیماني و کامراني و پادشاهي و کژ کلاهي از ماه تا بماهي خوش خرم گذشت - هر روز دولت روزافزون گشت - مدت بیست و شش سال کمال بفیض و فضل حضرت ذوالجلال و قادر پر کمال لم یزلي و لا یزال جلت قدرته و علت کلمته هر روز در مملکت و پایهٔ سلطنت دولتهاي روز افزون چون شاه فریدون زیادت بود - و در سال سنه ۷۷۸ ثمان و سبعین و سبعماية سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز در سواري شکار سمت کتبر بود - در باختن شکار و تاختن سپند دولت نامدار جد بلیغ مینمود - ناگاه بتقدیر حضرت الله جل جلاله و عم نواله از آغاز سال مذکور در ماه صفر جگر گوشه شاهزاده فتح خان طاب ثراه برحمت حق پیوست - حضرت شاه از سواري بازکشته بود - هواي بشکال

در آمده بود - حضرت شاه لب آب گنگ چون نهنگ گذارا شده فتح خان از جهان خرامیده - دران سواري شهرياري اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف برابر رکاب بود - في القصه در نقل شاهزاده فتح خان مرحوم طاب ثراه سلطان فيروز را اندوه بسيار رسيد - آب در ديده ميگردانيد - دران سال چون حضرت خسرو خوشخصال درون شهر در آمد باستعداد در آمدن شهر چنانچه هر سال مي فرمود دران سال منع شد - بعده در سال سنه ۷۸۰ ثمانين و سبعمائة حضرت شاه در شهر بود - که يک نفر خراساني درون صحن پاشيب برملک نيک آمدي بر کوتوال ممالک تيغ کشيد - اول اول تيغ که در عهد سلطان فيروز درون در سراي از نيام بيرون آمد آن روز بود - چنين گويند راويان شريف برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف که يک نفر خراساني بتقدير حضرت رباني جل جلاله و عم نواله از جملهٔ تجار خراسان بجنايتي در بنديخانه کوتوال موقوف بود - دران موقوفي بسيار محنت او را روي نمود - بعد چندگاه از حضرت شاه فرمان شد تا کيفيت بنديان بنديخانها پيش بيارند - بر مضمون اين فرمان ملک نيک آمدي کوتوال چون قانون پاسبان کيفيت آن خراساني در حضرت سليماني برده - درين محل حضرت شهريار اکمل فرمان فرمود که او مردي شهر غريب ست او را پيش بيارند - ملک نيک آمدي آخر وقت آن خراساني را بندها بريده برابر

خویش پیش تخت فلک رفعت برده - چون هر دو نفر بالاي پاشیب در صحن آن مقام رسیدند ملک نیک آمدي پیش بود و آن خراساني در عقب او - دران محل طائفهٔ بندگان تیغدار نوبتي مي نشستند - خراساني مذکور از بسیاري غرور سر ازان محل دست انداخت - یک تیغ تیغداران مذکور ستد - و از نیام کشید و بر سر ملک نیک آمدي زد - دران محل ملک مذکور درون بغل خراساني در آمد - تیغ بر او کار نکرد - سلامت ماند - مگر اندکي تیغ بر سر ملک نیک آمدي رسید - درون پاشیب شور خاست و آن خراساني خواجهٔ نامدار صاحب دستگاه مردے معارف و میان طائفهٔ سوداگران بسیار عزت و عظمت داشت - سبب جنایتي در دیوان ملک نیک آمدي بدست کوتوال ممالک گرفتار شد او را در بندیخانه داشتند - و در زندان سخت محکم قیدها کرده میداشتند - و قضیهٔ او چندین کرت ملک مذکور پیش خانجهان گذرانید - چون خانجهان در مسند مي نشست او را پیش مسند حکومت وزارت حاضر مي گردانیدند - و خانجهان با جمله اصحاب دواوین استفسار کرد - خانجهان را دشوار آمدے و حضرت رایات جهاندار نامدار شهریار خوش کردار سلطان فیروزشاه طاب ثراه در سواري شکار بود - خانجهان از جهت گذرانیدن پیش تخت موقوف داشت - چون بدولت سراي خود پادشاه آمد کیفیت بندیان طلبید - او را کشاده بردند - او تیغ انداخت

هر یک تني بسوي آن گوش داشت - چون غوغا بسيار و شور
خلائق بي شمار شد و ازان آواز بگوش جهاندار برسيد دزان
حالت حضرت شهنشاه با جلادت در محل چهچۀ چوبين نشسته
بود - از غايت هيبت و نهايت دهشت حضرت شهريار با مكنت
بر بام كوشك برآمد - چون خراساني مانند دشمنان جاني تيغ
بر ملك نيک انداخت از كوتوال ممالک گذار كرده بعده سمت
در پاشيب دويده خواسته تا بيرون آيد - و طرفي فرار نمايد
چون تيغ برهنه بر دست او بود هيچ تيغداري و سپرداري نزديک
خراساني شدن نتوانست - چون آن خراساني خواست از بالاي
پاشيب فرودآيد در عين دويدن و پوئيدن پاي او لغزيد - و بر
زمين افتاد - بعضي تيغداران كه نوبتي پاشيب بودند و جمله
ملک برو دويدند - و سپرهاي خود بران خراساني انداختند
و او را گرفتند - و در قيد مقيد گردانيدند - چون از حال اين احوال
و كيفيت اين مقال پيش حضرت خسرو خوشخصال بردند درين
محل جهاندار اكمل فرمان فرمود كه اي مرد تو كه از خراسان
باشي برين كوتوال اين چنين تيغ اندازي كه او سلامت نه ماند
نه بيني كه چون مجرمي را پيش ما آرند قيد از پاي او دور نكنند
بعده فرمان شد كه او را چه كنند - كه مردے شهر غريب ست
اين خراساني را پيش دربار ايستاده كنند - و تمام طايفۀ ايشان را
پيش دربار حاضر آرند - جمله خراسانيان را بگويند تا خوي خود

در دهن این خراسانی اندازند - بعده موکلان برابر دهند از مملکت ما بیرون کنند - چون خراسانیان خوی خود در دهن او انداختند آن خراسانی کارد در شکم خویش زد - و خود را هلاک گردانید چون ازان حالت و اثرے از اثر آن مقالت پیش تخت باز نمودند حضرت شاه فرمان فرمود گوسپند را بپای خویش آویختند - حاصل از کنایت مذکور درین سطور برای آنست - که اول تیغ که درمیان در سرای حضرت شاه فیروز از نیام بیرون آمده این بود که در سال سنه ۷۸۰ ثمانین و سبع مائة آن خراسانی تیغ از نیام کشیده و برسر ملک آمدی کوتوال ممالک گذارد - تا چه وقت نحس بود - بعده در سال سنهٔ ۷۸۱ احدی ثمانین و سبعمائه حضرت فیروزشاه مانند سلطان اهل کاه برای باختن شکار چون جهانداران کبار سواری کرده سمت اتاوه و تیلای رفته - دران سال بتقدیر ذوالجلال و قادر پرکمال لم‌یزلی و لایزال جل جلاله و عم نواله سپاه دیگر در هوای بشکال همان جانب شده - دران سال بیشتر از ملوک هم عهد سال شاه فیروز نقل کرده - اکثر تابوت در شهر آمده در فوت هریک ملوک حضرت شهنشاه طالب اسرار سلوک تأسف فراوان و حزن بے پایان کرده - بعده در سنهٔ ۷۸۲ اثنین و ثمانین و سبعمائه شمس الدین دامغانی در گجرات فطرت کرده - و در سال سنه ۷۸۳ ثلاث و ثمانین سبعمائه ابورجا شغل استیفای ممالک یافته - و تا سال سنهٔ ۷۸۵ خمس و ثمانین و سبعمائة

شور ابو رجاي مذکور بالا تر از همه شورها در شهر و بلاد ممالک بود - بعده در سال سنهٔ ۷۸۶ ستة و ثمانين و سبعمائه آن جهاندار کامگار .نامدار برگزیدهٔ حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله. را زحمت روي نموده بود - بعده در سال سنهٔ ۷۸۹ تسع و ثمانين و سبعمائه جهاز مملکت دار الملک دهلي بحکمت قادر پر کمال لم يزل و لايزال جلت قدرته و علت کلمته در جنبش آمد - ميان شاهزادهٔ محمد خان و خان جهان قتال بکمال شده - بعده در سال سنهٔ ۷۹۰ تسعين و سبعمائة سلطان فيروز شاه بجوار رحمت حضرت آله جل جلاله و عم نواله پيوست کما قال الله تبارک و تعالي ذلک تقدير العزيز العليم - خدمت شيخ المشائخ شيخ سعدي سهروردي شيرازي عليه الرحمة و الغفران فرمايد * * بيت *

* گر يکي را تو کامران بيني *
* ديگري را دل از مجاهده ريش *
* گر کسے خاک مرده باز کند *
* ننـــمايد توانگـــر از درويش *
* فرق شاهي و بندگي برخاست *
* چون قضا سرنوشته آمد پيش *

اکنون شرح داده آيد از احوال فطرت دامغاني بدشکال

اعني شمس الدين دامغاني نام مردي بود که نسبت قرابت

با ظفر خان گجرات داشته - او را پیش حضرت جهاندار اعتباری
بسیار بود - میان ملوک آن روز رعنائي مي‌نمود - با هریک از
امثال خود ابواب مرای بی مر مي‌کشود - ندمای حضرت شاه فیروز
صاحب فتح و فیروز و بخت بهروز را اتفاق برین افتاد و این
خیال روی داد تا نیابت گجرات بشخصی معتبر دهد - ظفر
خان بن ظفر خان را بر خود پدارد - و دران ایام بتقدیر حضرت
علام جل جلاله و عم نواله ظفر خان بزرگ نقل کرده بود - پسر
او دریا خان خطاب ظفر خاني و اقطاع گجرات از محلول پدر
خود یافته بود - و چند سال کارهاي اقطاع گجرات بر طریق بهتر
کرده - چنانچه در دولت آباد لرزه افتاده - حضرت فیروز شاه چند
گاه همدرین فکر بود - و هرکسی را براي کار اندیشیده - دامغاني
مذکور بمستور بر ملک عماد الملک مشهور افتاده او را متوسط
گردانیده - عماد الملک کرات و مرات ذکر دامغاني بحضرت
جهانباني باز میفمود - هر بار حضرت شهریار فرمان مي فرمود
که شمس الدین دامغاني مردی کار گذاریست - اما فتنه مزاج
است - عاقبت کار و انتهاي گفتار و کردار از دامغاني پرکار
فتنگي آید - و زائد که جهاني را جمال اندوه در آئینه بکمال
جمال نماید - تا کار این بار بجائي رسید و گفتار این کردار بمرتبهٔ
کشید - که عماد الملک براي این کار بدل و جان کوشید - چون
تقدیر حضرت آله و حکمت الله تبارک و تعالی جل جلاله و

عم نواله برین بود حضرت شاه التماس عماد الملک در باب ملک شمس الدین دامغاني اجابت نمود - و فرمان فرمود تا دامغاني را براي نیابت اقطاع گجرات پیش تخت بیارند - بعد از چند روز اورا در پاي سلطان فیروز انداختند - دران حالت از حضرت شهنشاه با جلادت فرمان شد شمس تو مارا ضمان نفس خود بده - دامغاني چون از زبان حضرت سلیماني این لفظ شنید علی الفور از زبان خود کشید - هرکرا فرمان خسرو جهان شود درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که بندگي شیخ الاسلام نظام الحق والشرع و الدین قدس الله سره العزیز را الآن ضمان نفس خود بده - دامغاني قبول کرد - روز دیگر حضرت جهاندار چون شهریاران کامگار سواري کرد - در روضهٔ شیخ الاسلام مخصوص کرده دامغاني را برابر خود کرده برد - دامغاني غلاف قبر خدمت شیخ الاسلام بدست خود گرفت - و مستقبل قبله شده خدمت شیخ را ضمان نفس خود داد - حضرت شاه آن خود خواه را در گجرات فرستاد - المقصود چون دامغاني از پیش حضرت جهانباني روان گشت پس از چند روز در گجرات رسید - از محصولات پرگنات و معاملات و قریات و جز آن اموال فراوان گرفت - در دل عقدهٔ فطرت بست - آلات و ادوات آن پیش گرفت - یک دانگ و درم از محصول گجرات در حضرت نفرستاد - و آن مقدار اصحاب بردات که برابر او رفته بودند هیچ

کسے را خبري نداد - بعد از چند گاه دامغاني خود خواه اسرار این آثار بر خلق گجرات کشاد - و هر یکي را بزبان شیرین مستظهر(۲) کرد ٠ و امیر صدکان نیکو صفات بیکجا جمع آمدند - دامغاني را کشتند - معهذا آن نبشتها عین بحضرت شهنشاه بردند - هنوز آن نبشتها پیش تخت میخواندند که سر دامغاني رسید - الاغان بر سبیل سرعت دوان فرستادهٔ امیر صدکان با عرائض ایشان آمدند - دران نبشتهاي ایشان بازدیده بودند - که سر شمس‌الدین دامغاني حرامخوار بریده پیش حضرت جهانباني فرستاد - چون سر دامغاني آوردند از حضرت شاه سلیمان جاه فیروزشاه فرمان شد تا سر دامغاني را پیش دربار بدارند ٠ آرے این همه حشمت و مکنت عقیدهٔ سلطان فیروزشاه است که بغیر جنگ سر دامغاني بیک واقعه بریده شده - گفته اند بزرگان بلکه حدیث ست هرکه با خدا ست کرم خداي تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله با اوست - چنانچه مناسب این حال و بر لوازم این مقال عزیزي نبشته * * بیت *

* اي بنده بمن بگــرد و غیرم یله کن *
* گر شاهجهان نکردي آنگه گلــه کن *
* رو گرد جهــان بگــرد پا ابلــه کن *
* گر همچو منــي یابي مارا یله کن *

(۲ ن) صحیح البیاض *

* یک صبح باخلاص بیـــا بر در من *

* گر کار تو بر نیـارم آنگــــه گله کن *

اکنون شمهٔ از کشتن دامغانی نبشته آید تا پندی باشد مر خردمندان را

راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته جوهر گوهر آن حالت برین مقالت نوشته که شمس الدین دامغانی از حضرت جهانبانی روی تافته و بمخالفت ورزیده سر از فرمان برداری کشید ؛ تمام خلائق گجرات بر حال او نخندید جمیع خانان کبار و ملوک نامدار و امیر صدکان کامگار و ترکشداران اهل اختیار یکجا متفق گشتند - هر همه یکدل شدند - خصوص ملك شیخ فخر مال و امثال آن جمله بیک حمله خروج عالم کردند - بوقت صبح صادق خون ترفاک او روان گشت - و خانهٔ او خالی شد - این جمیع گردان با نیزهای گردان در خانهٔ دامغانی در آمدند - دامغانی را کشتند - راویان مذکور این نیز روایت کردند - که بمجرد آنکه شمس الدین دامغانی از آثار نادانی و اسرار کم دانی خطرهٔ مخالفت و اندیشهٔ مناقشت در دل خود گذرانید جملهٔ خلائق از زمرهٔ صغیر و کبیر و از فرقهٔ جوان تا پیر از طائفهٔ آشنا و بیگانه که دران آستانه بودند سنگ ملامت میزدند - این همه اثر عنایت بی غایت حضرت عزت جل

جلاله و عم نواله بود - كه قوله عليه الصلوة و السلام العناية قبل الماء و الطين * * بيت *

* پيـــش از من و تو بر رخ جانهـــا شده آمد *
* طغراي خط نيك و بد و نيك و بد اختر *

مقدمهٔ سيزدهم كشتن سلطان فيروز طائفهٔ خونيان را باهتمام تمام

نقل ست حضرت فيروزشاه چون آئين جهانداران و قوانين تاجداران هرگز خوني را نگذاشتي در زمان واحد قصاص فرمودي چنانچه در آغاز جلوس نيك نفوس حضرت شهريار پسران ملك يوسف بغرا نامدار ميان خود جنگ كردند - راويان محقق برين مورخ مدقق باز نمودند كه ملك يوسف بغرا در عهد دولت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب ثراه صاحب جاه و جايگاه دارندهٔ كلاه با سپاه و بسيار دستگاه بود - درميان مقربان آن درگاه اختصاص بي قياس داشته - چنانچه از آثار عظمت و مكنت او جمله عالم متفق اند - المقصود ملك يوسف بغرا دو پسر داشته براي پرورش هر دو پسر كوشش مي گماشت - و اين هر دو پسر از مادري ديگر بودند - اتفاقا ايشان هردو برادر در عهد دولت حضرت فيروزشاه در قصبهٔ يوسف پور كه آن مقام قديم از آن ملك يوسف بغرا بود هر دو

برادر در یوسف پور رفتند - برادر مهتر میخواست که برادر کهتر
را بکشد و دفع گرداند - فرصت نمي یافت - چون این هردو
برادر در قصبهٔ یوسف پور رفتند و چند روز دران مقام مقام
کردند برادر مهتر مر برادر کهتر را بکشت - مادر او از حالت
این مقالت پیش تخت فیروزشاهي گفت - بشنیدن این اخبار
حضرت شهریار متحیر ماند - بدان سبب که برادر مهتر بحضرت
شهنشاه افسر قرب داشت - و حضرت شاه در باب او اشفاق فراوان
و الطاف بی پایان میفرمود - معهذا چون کشتن برادر کهتر بر
برادر مهتر اثبات شد درین محل حضرت شهنشاه اکمل در تأمل
افتاد - بعد از تامل بسیار و تفکر بی شمار فرمان از حضرت شهنشاه
جهاندار شد تا برادر مهتر را پیش در شاه و مکنت شهنشاه -
کردن زدند - و حضرت شهنشاه بر پسر مهتر ملک یوسف بغرا
شفقت بسیار و مرحمت بی شمار داشت - با آن هم قصاص
فرمود - هم همچنین بتقدیر حضرت رب العالمین جل جلاله و عم
نواله در آخر عهد حضرت فیروزشاه طالب دین خواجه احمد نام
نویسندهٔ بود - در خزانهٔ موفوره نویسندگي میکرد - مانا که
متعلمي در خانه او براي تعلیم کردن خوردکان مي آمد - آن
متعلم خانه در شهر دهلي داشت - و خواجه احمد در شهر
فیروز آباد مي ماند - میان خواجه احمد و آن متعلم قضیهٔ
محبت نیز جاري بود - قضا را خواجه احمد را بران متعلم

گمان خیانت افتاد - مانا که آن متعلم با عورتے ابواب عشق کشاده و دل بباد داده - آن متعلم روز شنبه از دهلي در فیروزآباد مي‌آمد - مدت پنج روز در خانهٔ خواجه احمد مي‌ماند - خردگان او را تعلیم مي‌کرد - در روز پنجشنبه در شهر دهلی میرفت شبے از شبها خواجه احمد اهل دغا دو نفر غلام بچهٔ خود را با خود یار کرده با آن متعلم در فیروزآباد در شراب خوردن مشغول گشت - در عین خوردن شراب باد غرور در کار شد - ایشان هر سه نفر اتفاق کردند - و آن مسکین متعلم را زیر کارد آوردند و حلقش بریدند - و هم دران نیم شب از خانهٔ خود بیرون آوردند بالای پل ملک (که جانب راه سالوره بود) بیرون انداختند - و جامهاي خون آلودهٔ خویش از تاثیر خوف بیش براي شستن بگازر دادند - چون روز شد و آفتاب نمودار گردید اتفاقا دران روز حضرت شاه بالاے آن پل میگذشت - آن کشته شده را دید و همدران محل ایستاده شد - و عنان سمند دولت کشید - و دران ایام ملک نیک آمدي کوتوال نقل کرده بود - ملک حسام‌الدین پسر او کوتوالي داشت - حضرت شاه مستثنی همدران جایگاه ملک حسام‌الدین را طلبیده این لفظ از زبان بےزبان خود کشید - اگر کشندهٔ این مقتول را پیدا نیاري بجاي این مقتول ترا بکشم ملک حسام‌الدین ازین فرمان بغایت حیران و متحیر گشت چون متاملان نشسته که کرا گیرد - و اثر این خون در دامن که بندد

في الحاصل سر و روی مقتول را شستند - و خون از روي او دور گردانیدند - و بالاي تن او نهادند - و تن او را در تکیه کهت داشتند تا شاید بود کسي او را بشناسد - و نشاني دهد که این مقتول از کجا ست - و مولد و منشاي او چه جاي - چون دران محل هجوم خلق بسیار و بیشمار شد و جمیع خلق شهر فیروزآباد براي تماشا آمدند ناگاه بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله شخصي آن مقتول را شناخت - و تقریر کرد که خانهٔ این مقتول درون حصار سیري ست در محلت فلان - ملک حسام الدین نشاني یافته کسان خود را درون حصار سیري فرستاده - بعد از تفحص و تجسس خانهٔ مقتول یافته - در خانهٔ او خبر کرده آن بیچارگان حیران و طیران هر همه بسوي شهر فیروزآباد دویدند چون بر سر مقتول رسیدند چه ببینند که هم از ایشانست بعد از گریه و زاري و قلق و اضطراري ایشان باز نمودند - که این مقتول در خانهٔ خواجه احمد نویسندهٔ خزانه تعلیم خردگان او میکرد - مانا که خواجهٔ مذکور بمستور بر مقتول مذکور گمان داشت - شاید بود براي کشش این مقتول کوشش گماشت خواجه احمد را پیش کوتوال ممالک حاضر کردند - خواجه احمد مذکور از تاثیر غرور منکر شد - کوتوال احوال این حال و قیل این مقال پیش خسرو خوش خصال برد - درین محل حضرت شاه اکمل فرمود تا غلامان و کنیزکان خانهٔ احمد را

شدت کنند - چون کوتوال بر غلامان و کنیزکان خواجهٔ احمد مغرور شدت کرد ایشان هر همه راستيِ حال و صدق مقال بیرون دادند و این لفظ بازنمودند که خواجه احمد با دو غلام بچه و با این مقتول یکجا شراب مي خوردند - همدران لحظه کشتند - آخرالامر آن غلامان را آوردند که با خواجه احمد یار شده بودند - ایشان اقرار کردند - که ما این متعلم را گرفتیم - خواجه احمد کارد در حلق او راند - درین محل خواجه احمد گفت که این غلامان دروغ مي گویند من ذبح نکرده ام - همین غلامان ذبح کردند - غلامان گفتند که جامهٔ خون آلودهٔ خواجه در خانهٔ گازر داده اند - چون گازر را طلب کردند گازر مذکور جامهٔ خواجه احمد مذکور شسته آورد - دران جامه بجاي داغ خون زردي علامت مي نمود - خواجه احمد را پرسیدند این چیست - خواجه احمد مذکور تقریر کرد که مذبوحهٔ ذبح کرده بودم این علامت آن ست - درین محل حضرت جهاندار اکمل فرمان فرمود تا قصابان را طلب کنند - قصابان را حاضر کردند - و آن علامت زردي نمودند - چون ایشان دیدند بحضرت شهریار بازنمودند - که این علامت زردي از خون مذبوحه نباشد اما چون خون مردم بشویند بعده علامت زردي پیدا آید - چون قصابان این چنین تقریر کردند حضرت شاه فیروز فرمان فرمودند تا احمد خوني را در محل سیاست برند - درین محل خواجه احمد برپاي خانجهان افتاد - و ابواب لجاجت کشاد - که بهاي

خون این مقتول هشتاد هزار تنکه میدهم - خانجهان دستور بمستور از احوال خواجه احمد مغرور بحضرت شهریار مشهور باز نمود - که خواجه احمد مبلغ هشتاد هزار تنکه بهاي خون میدهد - سلطان فیروز شاه از آثار خوف حضرت الله جل جلاله و عم نواله فرمان فرمود - و برین جمله باز نمود که اي وزیر کم دان و اي دستور نادان هرکرا مال خواهد بود او بزور مال خون مردمان خواهد ریخت - اگر مال بستانند و از سر خون مسلمانان باز آیند حالت مقالت خلائق بدشواري کشد - و فرداي قیامت پیش کرسي قضا شرمندگي آرد - درین محل خانجهان گفت که محاسبهٔ لکهوک جمع خزانه در ذمهٔ این احمد ست - چند روز معدود اگر توقف کنند ازو حساب ستده آید - اموال بیت المال ضائع نرود - درین محل حضرت شاه فرمود از سر لکهوک بازآمدم احمد را سیاست کنند - عاقبت الامر خواجه احمد را با آن دو نفر غلام بچه بحضور خلائق خواص و عوام سیاست کردند و معني عدل شاهي بقوله علیه الصلوة و السلام (عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة) بجا آوردند - اگر هریک از علامات و مقامات فضل حضرت فیروز شاه این مورخ ضعیف بنویسد کتابها شود * * بیت *

* آورده بضبط ربع مسکـــون *

* گنجیـــنه فزون ز گنج قارون *

• در عدل بکرد، سخت بنیاد •

• در پاي شغال شیــر افتاد •

مقدمهٔ چهاردهم مشغول بودن سلطان فیروز شاه در آخر عمر بسه چیز یاد کردن بندیان و آراستن مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان ·

نقل ست که حضرت فیروز شاه بعنایت الله و توفیق آله در آخر عمر خویش از تاثیر خوف بیش درین سه چیز چون سلاطین اهل تمییز کوشش بسیار و قصد بي‌شمار کرده - یکي براي بندیان بیچاره - هربار که حضرت شهریار از سواري شکار بازآمدي و در شهر فیروز آباد نزول کردي بندیان بیچاره را یاد آوردي - و از حال مقال احوال ایشان استفسار نمودے - هر آن کس که لائق رها کردني بودي در محل رها کردي - و هرکه لائق جلا کردني بودے در محل جلا کردے - احسن آنست چون حضرت شاه شخصي را در محلے فرستادي بر سبیل جلا براي آن شخص دران محل وظیفه تعین فرمودي - تا آن شخص را از جهت معاش و انتعاش درماندگي نباشد . - المقصود سلطان فیروز برگزیدهٔ حضرت ودود جل جلاله و عم نواله هر بار بلکه بتکرار هزار بار بر عمال حضرت تاکید بر تاکید کردي - نباید

که بندي در بند دير يماند - آه دل او که بستاند - و هر بار حضرت شهريار چون جهانداران نامدار اين لفظ فرمودي که مسکين محبوسان دائم خاطرهاي ايشان پريشان مدام عاجز و حيران از سبب خيانت خويش از تاثير بي عاقبتي بيش در بند مي مانند - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - بند سخت بلائي و مشکل جانکاهي ست - اندران هنگام که عزيز مصر خواب سهمناک ديد جمع معتبران را طلبيد - هيچ کسے با مهارت بسي خواب تعبير کردن نتوانست - دران جمع آن شرابدار بود که با مهتر يوسف عليه الصلوة و السلام در زندان بود شرابدار مذکور بر عزيز گفت - که غلامي ست کنعاني در زندان او دانا است - تعبير اين خواب خواهد دانست - عزيز مصر همان شرابدار را در زندان بر مهتر يوسف عليه الصلوة و السلام فرستاد - تا ازو تعبير آن خواب بپرسد - چون شرابدار از مهتر يوسف نيکوکار عليه الصلوة و السلام تعبير آن خواب پرسيد مهتر يوسف عليه الصلوة و السلام في الحال گفت - مدت هفت سال کمال درين شهر قحط مهلک خواهد افتاد - غرض ازين سطور درين محل براي آنست که حضرت سرور عالميان و رحمت جهانيان محمد رسول الله صلی الله عليه و سلم درين محل قسم رانده و فرموده - که رحمت خداي تبارك و تعالی جل جلاله و عم نواله . بر برادرم مهتر يوسف عليه الصلوة و السلام باد - که

في الحال تعبير خواب عزيز مصر كرد - من كه محمدم اگر درين محل مي بودم تا مرا از زندان بيرون نمي آوردند نمي گفتم مقصود ازين انست كه بند زندان سخت بلائے ست - معهذا سلطان فيروز شاه مستثني از سبب بنديان ضعفا بر كاركنان درگاه و عمال بارگاه تاكيد بسيار كردي - تا كار بجائے كشيد و بمرتبهٔ رسيد كه در هر غرهٔ ماه جميع كاركنان كيفيت بنديان پيش مي بردند •

• بيت •

• بر خلق دري زلطف بكشاد •

• بنـــدي بجهان بكـــرد آزاد •

مشغولي دوم براي تازه كردن مساجد بود - از حضرت شاه بر عمال درگاه و كارگذاران بارگاه فرمان شد تا مساجد هر چهار شهر تذكره كنند و پيش بيارند - زيراچه بعضي مساجد را باني نقل كرده بود - و بعضي را باني مفلس شده - و بعضي مساجد قديم و كهنه گشته - اين جمله مفصل و مكيف كرده كيفيت پيش تخت باز نمودند - سلطان فيروز بتوفيق حضرت الله جل جلاله و عم نواله تمام مساجد را امامان و مؤذنان تعين كرده - و وجه روغن چراغ و صنف بوريا دهانيده - و بعضي مساجد را كه لائق مرمت بودند مرمت كنانيده - اين چنين شده كه جملهٔ مساجد روشن و معمور گشته - سبحان الله و بحمده در حديث پيغامبرست صلى الله عليه و سلم - پيش ازانكه

قیامت قائم شود جمیع مساجد عالم را نقرهٔ گین کنند - و در جنت برند - بعده قیامت قائم گردد - آمنا و صدقنا - زهے عظمت مساجد لقوله علیه الصلوة و السلام من بنی مسجدا لله بنی الله له قصرا فی الجنة - چنانچه شیخ سعدی فرموده * * بیت *

* در دارفنا سرای عمارت نمی کنند *

* بشتات تا عمارت کار بقـــا کنیم *

مشغولی سیوم حضرت سلطان فیروزشاه را انصاف دادن مظلومان بود درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش بیش می نمود - چون شخصی در عین سواری شهریاری عرض داشت احوال اموال خود دادی و شرح حالت خویش باز نمودی در محلی که آن حاجتمند عرض داشت میداد حضرت شاه با مکنت پادشاهی همدران محل عنان خنگ دولت میکشید - و آن شخص را نزدیک خود می طلبید - عرض او بتمام می شنید - بعده فرمان میفرمود ای مسکین چندین دواوین بر آئین سلاطین پیشین برای اتمام کار حاجتمندان غمگین تعین کرده ام تو عرض خود بر ایشان نگفته - اگر آن شخص باز نمودی که بارها از آثار این گفتارها بر ایشان گفتم - و جوهر گوهر اندوهٔ خود سفتم - چون اهمال و اغفال ایشان بسیار دیدم بعده پیش بندگی تخت باز نمودم درین محل حضرت شاه فیروز اصحاب آن دواوین را پیش خویش طلبیدی - بر ایشان زجر بسیار کردی - و حاجت آن

حاجتمندان بر آوردي - و اگر آن شخص گلهٔ اصحاب ديوان رسالت نكردي با آن هم حاجت آن حاجتمندان بر آوردي بعدهٔ سمندِ دولت ازان محل پيشتر راندي - آخر عمر حضرت شاه فيروز را هم درين سه چيز گذشت - زهي نيت صادق و صالح - هر آن خصلتي پسنديده و فعلي گزيدهٔ كه سلاطين پيشين داشتند آن جميع صفات در ذات با بركات احسن صفات و عالي درجات حضرت فيروزشاه تعبيه بود - بلكه اضعاف آن داشت - اكثر اوصاف اوليا در ذات فيروز شاه با صفا بود آرے عجب اسراري - وقتي پيغامبر ما حضرت محمد مصطفى صلى الله عليه و سلم مهتر جبرئيل عليه السلام را پرسيد - يا اخي جبرئيل اگر الله تبارك و تعالى شما را در قالب آدمي آفريدي و در دار دنيا فرستادي شما در دنيا كدام كار اختيار كردي - درين محل مهتر جبرئيل عليه الصلوة و السلام گفت و در اسرار سفت كه معاونت سلاطين - زيراچه حاجات حاجتمندان و كار مستمندان تعلق بديوان رسالت دارد حضرت فيروزشاه نيز براي انصاف مظلوم و تدارك ظالم تقصير نكردهٔ *

* بيت *

* اگر ز باغ رعيت ملك خورد سيبي *
* بر آورند غلامان او درخت از بيخ *

مقدمهٔ پانزدهم از احوال وداع آخرین میان خدمت سید السادات سید جلال الحق و الشرع والدین قدس الله سره العزیز و سلطان فیروز

نقل است که خدمت سید جلال الدین بخاري رحمة الله علیه بعد از یک سال و دو سال از اوچه براي ملاقات خسرو شش جهات آمدي - میان هر دو بزرگوار محبت و مودت از بطانه چون دوستان یگانه بود - هر یکي براي ازدیاد اتحاد از دل و جان کوشش بیش مي نمود - چون خدمت سید جلال الدین از اوچه مي‌آمدند چون نزدیک فیروزآباد مي‌رسیدند حضرت شاه تا منده رفتي استقبال میکردي - میان هر دو نیک بخت ملاقات میشد - حضرت شاه حضرت سید را باعزاز و اکرام درون شهر آوردي - گاهي درون کوشک معظم فیروزآباد متصل مناره و گاهي در شفاخانه و گاهي در حظیرهٔ شاه زاده فتح خان مرحوم فرود مي آوردند - المقصود چون خدمت سید السادات بر طریقهٔ معتاد از محل عبادت خود بر سلطان فیروز میرفتند بمجرد آنکه خدمت سید السادات سید جلال الدین قدس سره العزیز در محل حجاب سلام کردي حضرت شاه جهان با آن جاه از تختگاه ایستاده شدي - و بتواضع تمام خدمت کردي هر دو بزرگوار دران محل بالاي جامخانه مي نشستند - چون

خدمت سید بازگشتي باز حضرت شاه فیروز از بالاي جامخانه
ایستاده شدي - تا آنکه خدمت سید در محل حجاب رسیدي
حضرت فیروز شاه هم بالاي جامخانه ایستاده بودي - چون
خدمت سید در محل حجاب سلام کردي حضرت شاه نیز سلام
کردي - چون خدمت سید از نظر شهنشاه غائب شدي بعده
حضرت شاه در تخت سلطنت نشستي - زهي حسن ادب که
حضرت جهاندار با سید نگاه داشتي - و حضرت شهریار نیز چون
جهانداران کبار و بختیاران نامدار بعد از دوم روز سیوم روز
براي ملاقات سید ابوالبرکات در مقام خدمت سید رفتي
هر دو بزرگوار برگزیدهٔ حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله یکجا
مي نشستند - از تاثیر محبت و مودت بیش حکایت میکردند
بیشتر خلق اوچه و اکثر خلائق دهلي را هر حاجتي و غرضي
که بودي خدمت سید باز نمودیے - سید میفرمودند بر خادمان
خویش تا حاجت حاجتمندان کتابت کنند - خادمان خدمت
سید حاجات هر یکي کتابت میکردند - چون حضرت شاهي
با مکنت پادشاهي براي دیدن خدمت سید آمدي دران محل
خدمت سید بر خادمان فرمودي - که آن کاغذ حاجتمندان
و قرطاس مستمندان پیش بندگي حضرت شاه جهان بگذرانند
چون حضرت شاه فیروز آن کاغذ حاجتمندان و مستمندان خواندي
حاجت هر یکي برحسب مطلوب او برآوردي - چون چند گاه

خدمت سید در شهر ماندي و باز طرف اوچه روان شدي حضرت شاه با آن جاه یک منزل رسانیدي - المقصود بحکمت حضرت ودود جل جلاله و عم نواله چند سال متواتر میان خدمت سید جلال الدین طاب ثراه و سلطان فیروز شاه طالب دین هم برین طریق گذشته - چون نوبت آخرین خدمت سید جلال الدین مخصوص براي ملاقات سلطان فیروز شاه در شهر آمدند درین نوبت خدمت سید از حسب عادت چندگاه زائد در شهر ماندند - باز طرف اوچه روان شدند - چون خدمت مخدوم سید جلال طالب رضای حضرت اله جل جلاله و عم نواله سلطان فیروز شاه را میان خویش از اسرار آثار محبت بیش وداع کردند درین محل خدمت سید بر سلطان فیروز شاه گفت و گوهر اسرار کرامت سفت - که گمان دعا گو برین ست - که میان دعا گو و حضرت شاه وداع خدمت ست - بعده خدمت سید سلطان را گفت دعا گو را عمر بآخرین رسیده - و شما را نیز سنهٔ کبیر شده - این زمان شما را در سواریها بر آئین جهانداري از شهر دهلي دور تر رفتن مصلحت نیست - خدمت سید این نصیحت گفته (۲) *

---

(۲) چون در هیچک نسخهاي موجوده زائد برین یافته نشد و کدامي نسخهٔ کامل دستیاب نگردید لهذا تا این مقام بحیزطبع در آمد و بس *

00047063